کہ افلاک در بین چند ادوار اشتغال دران میبردند رسیده و دوری که انجم در
چندین قرانات ازمنه ان میجستند بظهور یافت انتظام بخشان
سلسله کون و مکان نداء بزبان حال کشودند ابیات گاهی که بخت بجاتم را
دور نشستن اهل عالم را بشارت در دادند و نوید رسانان سکنه زمین
و اسمان به پیام امن و امان نظم گوش فلک باز پی کوس تست
تخت هوا خواه قدم بوس تست ∴ بر سر دل تاج شرافت تراست
خطبه خود خوان که خلافت تراست ∴ در هنگامی که سلطان چهار بالش
گردون برج سعادت حوت رسید و نظر عنایت بیت الشرف انداخته
بود که تخت چهار پایه حمل را به جلوس سعادت منور سازد و خیاط
الوهیت کان خطه خاک را بفیض عام تازه و تر کرده اند بر تخت گاه
چمن سایبانهای اشجار سایه افکن شوند و خسرو گل با تاج صد ترک
دیباقوت بر سریر زمرد به جلوس فرماید و مرغان خوش ادا زبون
خطیبان جلوس پادشاهی سپهر بر دوش و پوستین قاقم در
اغوش بر منبر صد پایه بوبین خطبه شوق بلند کنند سرو و صنوبر که
ایستادگان پیشگاه ادب اند نیز به تعظیم فرود آورده اند و شمشاد
و غرغره کهن سرای ارزومند اند برگ و نوا چوانه رسند و گرد
و رباحین خلعتهای رنگ رنگ در پوشند و خوردان لاله و نسرین از شکفتگی
در سرا بین تکیه اوازه کوس رعد بر تارک فیلان ابر غلغله در هفت
اقلیم انداخته وصیت کوه قضا به نو بهار رصلای عام بچهار رکن
نسایم

نسایم فیوضات ازلی از مهب نورمی جهند عنایت اغاز و انبدات نهفتی
وحدایق الهیات را خلافت الهی بتازگی شگفتن گرفتند تا جبینه نیاز بسجده
به ازانار
شکر سپرده د کشف الحجب نور بجهند قطب دو دیده فرزندان را
لمعان زرین شعاع سرمه سعید میکشیدند مهندسان رصابند محیطی
کن یان فلک بیوند که باصطرلاب دانش رصد کواکب دولت بوده اند
اختراع زایچه جهانبانی از صحایف زیج السماء نموده لاجرم بنابید الطاف
ذوالجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال بساعتی که مرتاسمان بجو
کند در عیدگاه خطه دلکشای کلانور که باد شیله اقبال زاهد در برد و ود
جشنی عاید و مجلسی والا که غیرت فزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند
ابیات دل افروز جشنی شد آراسته ∴ درون و برون همه و پیراسته
نموده در بنش این سبز کاخ ∴ بساطی چو میدان همت فراخ ∴
سراپرده ها و مکلل کلاه ∴ کشیدند بر دوده رحب گاه ∴ گران
تا گران فرش آن سرزمین ∴ برند خط بودیهای چین ∴
بس سایه بانهای زرین نگار ∴ هوا بود چون پرده زرنگار ∴
فلک را گرفتند در زرناب ∴ که خوش خیمه در جشن بنیاد قصاب ∴
از بس نکهت بزم میرفت دور ∴ فلک نافه مشک بود از بخور ∴
بزرگان درگاه بر خاستند ∴ عروسانه تختی برآراستند ∴ که دوشیزه
سلطنت را به تخت ∴ بشاه جوان بخت بستند عقد ∴ دو عالم بیان جا
انبرام کنند ∴ بپیوند جاوید محکم کنند ∴ زمان هیدهید بر دو در برده ∴

ساز . کای بخت با بخت و دولت بناز . شهی میکند بر سر تخت جای
که خواهد شدن بخت او زیر پای . کسی می نشیند بر اورنگ جاه . که خواهد
باو بخت بردن پناه . الغاه در ساعت قبض شاعت یعنی قرب
نصف النهار بروی بیت دویم با مراو سط سیوم ربیع الثانی سال
نهصد و شصت و سیوم قریب دهم اسفندارمز ماه جلالی سال چهارصد
و هشتاد و هفتم پانزدهم تیر ماه الهی قدیمی بروخری سال نهصد و بیست و
پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار ششصد و شصت و هفتم آن
والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر تاج مشکین مرصع بر سر
بدولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آن
مبارک روز از شش جهت برخواست منبر آسمان منظر بخطبه اقبال
سربلندی گرفت و درجات رفعت بهمی مدد و معالی ارجمندی یافت
مثنوی ایزد کنون بفرق خدیوی جهان نهاد . تاجی که بخشش از زمین
بسر آسمان نهاد . از آنکه در نهاد بود فوقی چنین . بار دو کون بر
میتوان نهاد . شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید . نهاد
بار بر سر منت بجان نهاد . هرچند خطبه بصورت پایه فرود می آید
اما در معنی مرتبه مرتبه میشد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه
افروز شد بنام اشرف اعلی گوهر ریز گشت کلبانگ دعا از
جیب ... برخاست و نوای تسلیم و رضا با کم و کاست بر آمد سر
بندان کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب انداخته خیلها

نثار

نثار کردند و گنجها در دامان بارگاه خلافت از یمین و یسار گوهر افشانی و زر
پاشی کردند بیت زیک طرف گهر و زیک طرف زر می بخت . که طبق طبق
زر بسر سپهر بخت . همانروز طغرای فرمان روایی بالقاب حضرت
شاهنشاهی رفعت یافت و منشور کشورکشایی بخاتم دولت آن شهنشاه جهان
افروز کنی المظفر نوروز بهار دین و دولت بود سکه سلطنت و رواج
المشرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود بمعیار عدل او
کمال یافت رباعی چون سکه بنام شاه پیراسته شد . در چشم ستاره قدر
مه کاسته شد . دینار بسرخ روی افروخته گشت . درهم بسفیدروی
آراسته شد . زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن امید روزگار
ریخته شد و نقش نقش گنجهای گوهر نثار روی عالم افشانده شد صدای
نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عیش و شادی بلند آوازه گشت
و سلطنت طرح اقامت و خلافت بقرارگاه سلامت رسید تخت
مربع نشین انجمن رفعت شد تاج بسربلندی جاوید سرافرازی یافت
نگین به طغرای جلال رسید چتر سایه دولت بر آفاق گستر تو اطراز
نور اعلی نور یافت کوکبه را کوی مراد در خم چوگان آمد تیغ در خلوتگاه
نیام آرام گرفت خنجر از تردد آسوده کمان از کشاکش روزگار
یافت شیر از جگر دوزی اعدا فارغ نشست علم بلند مقام بسربلندی از
از آسمان گذشت به خطیب منبر سلطنت گفت تمهید دارم

خطابت خطبه سرای مدحتش ۞ بست و بلند ساخت ز اندازه منبرم
شایسته بهای گوهر گنج شاه را ۞ لیکن نه گوهری که بگیرند در زرم ۞ جهانی
که اهوی دام صنعت شکاران این جنبه است صید دولت او شده نفس افتخار
برآورد که شعر طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش ۞ کس چون گمان برد
که شکار محترم ۞ اقبال که سپه سالار قهرمان سلطنت است خلوگویان
تعداد نعمت نمود شعر کز خاک بر گرفته خاقان اعظم ۞ بر آسمان کشیده
دارای اکبرم ۞ در حضرتش بظاهر و باطن مکرمم ۞ وز دولتش بمعنی
صورت توانگرم ۞ از فیض اوست اینهمه سیراب گلشنم ۞ وز بزم
اوست اینهمه لب ریز ساغرم ۞ رنگ آمیز که صورت و تنخواه گیتی است
بر سر پیکر نگار آمده زبان برگشاد شعر رخسار من ز خال زر و رنگ منزه است
الماس ابیض من و یاقوت احمرم ۞ باغی قریب چشم ملک نقش
مقرنشم ۞ عطر دماغ روح قدسی دود مجمرم ۞ تا هست گوهر سخنم گوشوار
عرشش ۞ مدحت سرای تخت دعاگوی افسرم ۞ آسمان منطقه
مرصع نجوم بر میان بسته رقص کنان آواز برداشت شعر دارم نطاق
چاکری و طوق بندگی ۞ در حضرتش مباد جز این زیب گوهرم ۞ فتح
بر صبح دمی لف صف مرا ۞ کز خیل بندگان خدیو مظفرم ۞ سعادت که
هوا خواه دولت خانه سلطنت است عرض حال کرد رباعی هر بامداد
قبله آستان اوست ۞ کز شوق آفتاب شرف رو بخاورم

امد

امده مگر کلید عنایت بجیب من ۞ بر آستانه سلسله برپای چون
درم ۞ چون سران و سرداران و سرکشان سپه سالاران
و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر
بان والا دودمان بیعت کردند و بیمان هواخواهی موکد بایمان الهی
ساختند اعتضاد دولت قاهره بیرامخان خانخانان بالتفات اشرف
وکیل السلطنت حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود و نصرت رای
وافی و درایت و کف کافی و کفایت او تفویض یافت و دیگر امرای
مملکت آرای و سایر بزرگان سلسله جغتایی چه از آن جماعه که بشرف بساط
بوس حضور استسعاد داشتند و چه از آن سپه کشان که در اطراف
و اکناف به ضبط ولایت و فتح ممالک تعین بودند هر یک بیش از
فراخور حالت و استعداد بعنایت بادشاهی خاص شده به تربیت
خاص اختصاص یافت

تصویر زایچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورت زایچه طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرکار صدق و رقم آرای
خامه شد و ساختن از لوازم وقت است با تبیان دلائل استوجب سلطنت
مزید روشنایی گردد و کوتاه بینان را چشم دوربین بدست افتد بلکه
مرده دودمانان را جان بخشد و جانداران را بسم جان جهان بین کرامت
فرماید ابیات زایچه طالع شاهی است این ۞ جدول اسرار الهی است این ۞

لایحه دولت لوح مراد : کز فلک دانش فهرست این : کوکبه کوکب
عز و علاست : کون و مکان را بسعادت صلاست : دیده برین لوح
ازل باز کن : بر دو جهان تا ابد ناز کن :

و در اختیار این طالع سعادت مطالع بدان لطایف ملحوظ شده اول
آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنت است نیر اعظم افاضه نور می نماید و اصل
در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است و الحق
چنین صلاحی کم بعد از ان کم زنده گیتی شده باشد و امام المهدی مذکور

که از

که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده رو است برای این کار طالع
برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه
نیر اعظم است و المنة لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر تا نیر انوار
سعادت و اقبال امد رباعی شاهی که مراد بخش امید بود : رخشنده
دلش بنور جاوید بود : چون پرتو او جهان لبازد روشن : از اکبر
چو خورشید بود : خانه دویم که خانه مال است سرطان اتفاق افتاده
و نیر اصغر صاحب خانه است در خانه یازدهم که خانه امید است فوق الارض
وقوع یافته دلالت کند بران که مکالید خزاین کنوز عالم بی شایبه مشقت
بدست کنجور اقبال او در اید و خانه سیوم که تعلق بخویش و پیوند دارد
اسد است و صاحب او نیر اعظم است در وتد عاشر جمیع اقربا بامور احکام
سلطنت و محکوم او امر شاهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که از اوتاد الارض
خوانند و منسوب است بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت
السفر است و دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه
پنجم میزان است که خانه فرزند و عشرة رهد یه است و صاحب او زهره که در حوت
زهره
که برج شرف اوست دلالت کرده بران که فرزندان سعادت پیوند
عطوفت و شفقت بادشاهی قرین باشند و در سایه دولت عاطفت
و عنایت تربیت یابند و اقداح و اقراح انجمن سرور بزلال افضال
لبالب باشند و فواتحات ابواب از چهار رکن عالم بر استان دولت او

بارکن ینده خانه ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراض است تماشا حیات او
مریخ است در خانه سلطنت واقعه شد علامتی است بر اعتدال مزاج
سعادت امتزاج بر بسیاری غلامان وفادار و خدمتگاران جان سپار
و مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویت البیوت بخانه ششم
نثار سعادت جاوید میکند خانه هفتم قوس و ناظر خانه است نظر طالع و
ان خانه اعدا است و چون بحسب تسویت البیوت از کوکب سعید خالی است
بر مقهوری اعدا از دولت ابد قرین دلیلست قوی خانه هشتم جدی
و متعلق بمواریث و صاحب خانه در یازدهم دلیل است برین که
سعادات موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو تعلیم
و دین و سفر منسوبست و عطارد که صاحب طالع است الحی و منظر
تثلیث ناظر طالع آمده افاضه انوار دانش میکند و مجرا است از صدق تفکر در
امور دین و دولت و اصابت تدبیر ۞ بیت ۞ شاهی که بعقل ذوفنون خواهیمش ۞
در راه خدا از ه ... خواهیمش ۞ هرچند که سایه خدا ایند شهان ۞
او نور خداست سایه چون خواهیمش ۞ خانه دهم حوت که از او بتد عاشر
خوانند خانه سلطنت و امهات است نیر اعظم و زهره و مریخ انجاست همین ایام
سلطنت بعینش بکذرد و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع روز افزون
باشد و امهات عالی درجات بدولت او بمراد رسند خانه یازدهم حمل
منسوب برجا و امید ثابتست بیت الشرف نیر اعظم افتاده در برج الف

ابو

زاید النورانی ست برامید که بخاطر اقدس رسد بزودی برآید
دوستان بوسیله این دولت عظمی کامران شوند خانه دوازدهم
نور است وان خانه اعداست از کواکب خالی افتاده مریخ از دو
هم ناظر دشمنان دین و دولت به صمصام بهرامی خون آشام
شوند نیر اصغر در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر
براین فن تصریح کرده اند که در زایچه جلوس اعتبار قمر که واسطه افاضه
انوار است از اجرام علویه بر اجسام سفلی در حمل باهر و این بس معتبر
داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در نهم
وقوع یافته و خانه طالع هواییست و انها دلالت برار است ... کر
نصرت قرین و بر مزید عظمت و شوکت پادشاهی میکند و سهم السعادة
قوی حالت چه در اسد که خانه نیر اعظم است بتحقیق بحقیقت اوداد
و صاحب او در عاشر آمده مشتری که دلیل صدق برجمعیت است در نهم
بخانه خود بکمال سعادت دارد و خداوند ساعت دولت زهره در زهره و ملک
و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع ثانیه
قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر دوستی دارد و این همه دلایل
ساطع است بر کن ... کار بطریق بهبود و افزایش دولت
نیک مقصود و شرح لطایف این زایچه و بدایع آن از حیطه تحریر و
احاطه تقریر بیرونست دقایق شناسان جداول آسمانی و درجات
دانان صفایح اصطرلاب دانی بزیج فکرت و تقویم فطنت میدانند

فرمود که در دستور است سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده
باشد لاجرم هر سال سی ماهی از ماههای الهی ساختند چنانچه سال
اول فروردین ماه الهی و سال دوم اردیبهشت الهی و علی هذا سال
این تاریخ قدسی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی
المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک
ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ در سال نهصد و نود اتفاق افتاد
اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقایع و ارادت
تاریخ الهی خواهد بود دیباچه این واقعه شریفه در سال جلوس لایق
نمود امید که چون دولت اقبال این سلسله ابد پیوند از شغول الهی
است فروغ این دودمان عالی هزاران سال جهان تاب جهانگیر باشند
و امتداد سنین و شهور و سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان
ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان مطاع که از تحریرات راقم
این دیباچه سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس این
تاریخ سعادت اساس ممالک محروسه شرف اجرا یافته بود نسبت
فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی زین زمان
دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که تاب شرف از جلوس نصرت
تشریف بر سریر سلطنت گذشته و افزایش ایام حدیقه اقبال است
فرمان گیتی مطاع بر تو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر
متصدیان

متصدیان مهمات ملکی و مالی به تفاوت درجات و تناسب
طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر
بوده بدانند که چون تمامی همت والا مصروف آنست که کافه
انام از خواص و عوام که بدایع و ودایع غیبی اند در ظلال امانی و
آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را که
مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف
دارند و در تربیه عقیدت خود را از قلاده تقلید که ارباب جهل
و اصحاب نحل ما جمیعهم دست در دامان زده اند و در جمع اوهام
ما فیها حث و وقاحت بالغ وجوه او آلمانند و عنان ازان
اراده باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف کرده اند
و در مسالک مطالب کلیه و جزیه بابدرقه دلیل عقل قدم در مدارج
مقاصد خود و نقیر نظر با اجتناب محبت شروع نمایند و ضمیر اصابت
پذیر ما استکمالا و تکمیلا همواره در حقایق و دقایق نظر به انداز
و لیس هات و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیله الهامات و ارادات
مستفیض و مستفید است و از آثار خلف و سلف نیز به مقتضای
حسن سیرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند در نو لاجرم چون
برتق و ترمیم مشتارفه اهمال شده که زبان این طایفه تیره گونه فتح
باء موحده فارسی و سکون تای فوقانیه و فتح رای غیر منقوطه

و با این متحقق افتاد و درین اوراق مذکوره ثبت نموده که مبدای
شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان افزایش ظلمت
است و از زبان هندی کشن پچه گویند و این سیه باطنان به محض
تقلید و جهالت و غایت غوایت ضلالت ابتدای ماه را ظلمت
نهاده اند و با آنکه بطلان این عمل بی ماحصل و عدم استعداد
آن بدلیل روشن تر از آن است که باستدلال احتیاج افتد
و از شهره متدین این طایفه بما مع عز و اجلال رسیده و بعض مطالعه
آن کتبهای معتبره قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورده که مبدأ
شهور قمری پیش قدما را از ابتدای روشن شدن این جانب
ماه که به جانب ماست بوده که از اماوس الی آن شکل نجم
نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه سهو نامند بیان وقوع
و میج میج روشن روشن متروک و مهجور شده است و معقول
آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند از اجلی بدیهیات است بنابرآن
حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب
تقویم و مستخرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریق
انیقه مشکل بچه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام تسهیل و تشریک
تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین
نمط جاری گردانند درین اثنا و تنها اکابر و اعاظم بساط قدسی

بموقف

بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهام مآثر پوشیده نیست که مقصود
از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم
شود بنوعی که احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی
متابعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت
چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار دهد تا مبدای معین نباشد تعیین
این مدت متعسر متعذر خواهد بود و بدیهیست که هرگاه ابتدای تاریخ
عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت
بر جمهور اهل عالم گشوده است و بر واقفان موقف اخبار ظاهر است
که از مبادی احوال تا غایت حال ارباب سلاطین عظام و اساطین حکمت
انبوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت
اقتباس را مجدد و مرتب ساخته اند و معامله لذا از آن روز کار از مضیق
حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که از آغاز آن
از روز شماتت اعدا و کلفت احباب است نزدیک به هزار رسید
و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و هم چنین تواریخ اسکندری
و یزدجردی که از الوف و مات تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور
و مذکور است در نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات
بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار معامله برین تاریخ است
بسیار مشکل شده و ایضا در ممالک محروسه ارباب هندوا

تاریخ نگر نابست که اساس این ترتیب بود و این تاریخ مجدد و قلیلی نمانید
و تواریخ متنوعه انها را بر طرف سازند و چون در تقویم متعارف اند
سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این
تاریخ مجدد نیز شمسی باشد و چون در آن ملک و خلق بجهت شکر
گذاری و سپاسداری از شهور و سنین روزی چند را المنیا ساخت
فلکی و مرابطات دو جانبه جهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف
انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده عید و جشن
نهاده اند و در آن ایام مسرت برای اساس سپاسی را محکم
ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه
عبادات و زبده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر
و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایده تفضیل و احسان کشوده ابواب عشرت
و کامرانی را بر خواطر مرویه و بواطن محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار
کشوده انواع خیر و احسان نموده اند بنابر آن بعضی جشنهای علیا که
تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست
و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است سیما درین هزار
سال معمول سلاطین عدالت گستری و حکمای حقایق ایین بوده است
و درین و یار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت ابتغای
مرضیات الهی و اقتضای انار قدما آن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم

باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قریات بر وجه اتم و اکمل
احسن رایج گردانیدند و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته و قبضه نام عید
نگذارند تفصیل ایام نوروز نوروز و هم فروردین ماه الهی نهم اردی ماه الهی ششم
خرداد و هم ... سیوم تیر ماه الهی و دیم بهمن ماه الهی پنجم اسفندار
مذ ماه الهی تحریر بامر الامطاع ذکر اعاظم انتظام بخت ان ممالک
محروسه در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی
درین هنگام خجسته فرجام که روز ولادت
دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا
سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید
بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و غزنین
و سایر آن ولایتها از هند و کوه تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد
به هوشمندی و کاردانی منعم خان که در مراسم سرکردگی این دولت
ابد قرین بر او و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا که محمد را
سرادق عصمت بحسن خدمت او و در آن دیار آسوده حال بوده و
قندهار با توابع و لواحق بجاگیر بیرامخان طراز اختصاص داشت
باهتمام شاه محمد قلاتی که بعلم شجاعت و تهور بر افراشته از
حوادث و فتن بر کران بوده معمور و امن و رفاهیت بود و داد
و ان دار الملک دهلی سابقه بقلم تفصیل گذارش

یافتند و دار الخلافت اگره از ان نواحی اسکندر خان اوزبک رونق
داشت و نظام سرکار سنبهل بتدبیر علی قلی خان سیستانی
بود و سرکار سرداری عبد الله اوزبک انتظام می یافت و انبیت بخشی
میوات ملازمان تردی بیگ خان بود و قیا خان گنگ در کول
جلالی از ان حدود بوده لوازم خدمت بجای می آورد و حیدر محمد
خان در بیانه بوده اجرای احکام بادشاهی مینمود و به تازگی مناشیر
عاطفت بهر یک از ملازمان درگاه مبلغ شرف صدور یافت که
هر کدام را بنوازش سرخوانه خرامتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار
گذاشتیم تا عیار و نیکو خدمتی هر کدام بظهور آید آن زمان در خور همت
والای شاهنشاهی بمراتب مدارج کمال خواهیم رسانید و هنوز چون رای
جهان آرای حضرت شاهنشاهی مقتضای آن میکرد که روزی چند
در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آن
حضرت نظر کمال نباشد چه وجه نیت دور اندیش حق گزین این بود
که در لباس بی توجهی و نیاز عیار مردم گرفته اندازه حال هر کس بتمیز
وجهی در پیش گاه خاطر مقدس قرار یابد تا حوصله کوتاه نظر مردم
تاب دریافت کمالات قدسی نداشت ناگزیر بحجبه آسودگی جهانبان
چنین بسر میبردند برای آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز
خاطر غبار آلود خود را از بد اندیشی گوهر والای قدسی فارغ

ساخته و در تتمه کاری خود مشغول باشند برای آنکه چون نظر دوربین
ان نگین خاتم خلافت بلکه شهنشاهی معنوی افتاده بود نظر بر خاک
دان دنیا نمی انداختند یا بجهت مصالح دیگر که بالغ نظران دوربین نیز
وقت ان توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات
مالی و ملکی به برامخان سپرده خود بامری بنده که برده کمال ان حضرت
توانند شد و ظاهر بینان زمانه بی بردن تا دیق نتوانند برد اشتغال
داشتند

گرفتن شاه ابو المعالی را و به زندان تادیب بند کردن او

چون مشیت جهانبان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسله صوری و معنوی
است خلعت سلطنت را خواهد که بدامن ثبات بقا پیوند دهد و به طراز ثبات
مطرز سازد در رخنه گران ملک و فتنه سازان روزگار را با بیخ و برگ
ساخته از بیخ و بن بر اندازد و ازین شورش انگیزان آشوب پیشه
امری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق
این معنیست که در آغاز صبح دولت ازلی و شعاع فروغ خلافت ابدی
اتفاق افتاد که چون اختر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی
سر بلندی یافت و اورنگ سلطنت بفر عظمت آن حضرت پرتو
سعادتمندی گرفت مدهوش باده وهمی و خیال ابو المعالی که از خود
پرستی حسن و بد مستی و نیاجوهر دماغ او پریشان شده بود بایه

اعتدال او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او
بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بهروزگار جابجا گذارش یافته
کلک تفصیل شده درین هنگام فرمانروای زمان آن شاه راه عالم بقا
شتافت و گیتی خدیو دوران با چندین جلباب خفا و حجاب استتار
دار شورش و آشوب لباس ارباب تجرد و اصحاب تعلق خون
این خمار آلوده باده درین و رقم خوان تقویم پارین را اندیشه‌های
تباه بر لیشان تر ساخته سودای سرمه و ما خولیای سروری جنتر مو
ف دو دماغ و هیچ مواد جنون او شد خلل مجود و سکت دیوانه گزید و دیوانه‌تو
بنش عقوبت خورد و نیز از بعضی کهنه عمله دنیا که از بد نهادی جز صلاح خود
نه بینند حالت ملک جز فساد خود و در اندیشه تباه نگذ و اندازه تیره رای و
کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسباب مزید بدمستی او بود بنده
همت وار دربی هوشی دریاده غرور او میاد بخشید و درین میان بیرام
خان خانان که زمام کارگاه سلطنت را بدست کاردانی خود گرفته
ناظم اسباب سلطنت بود اول خدمتی که بعد از جلوس ابد پیوند
حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد از نجیر در گردان این بدمستی بوانه
بود و شرح این سرگذشت آنکه چون آن شعبده حسن داد و بسر داور
در سر پیچید و کله گوشه شعورش از باده غرور کج شد آثار خیالات
فاسد از و ظاهر شدن گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی

نمودن

نمودن بدین داعیه روز سیوم از نوروز جلوس اشرف در همان
ساحت دلگشای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی
به دولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و سران و سرداران
جهانگشای بادب خدمت جای ایستادند و این بدمستی را نفس
از آنکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که خفی
انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی در صلاح شست آمدن آن خرد
آن بدمست خود پرست غدری چند بهتر از گناه بجهت نا آمدن خود
تمهید نمود از آن جمله من هنوز از تقریب بر نیامده ام و بر تقدیر آمدن
سلوک حضرت شاهی چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست
و امرای چون بنشس خواهند اند چون مبالغه عظیم در طلب او رفت
سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت قریب به بساط اقدس
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و ابدان
خود را بشرطی چند و دراز کار که چون سودای ناپخته بود منشور و ساخته خاطر
شد و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد
که مائده نعمت و سماط افضال گسترده شود چون شاه ابو المعالی
دست شستن دراز کرد و تولک تواچی که از جانب دستان قوی
بازو بود بدستیاری نیز دستی نمود از پس در آمده هر دو دست او محکم
دستگیر ساخت و دیگر استاده کان پایه سریر والا نیز درین خدمت

یاد آمد ستی کرده کار را از پیش برده بند شاه ابو المعالی از فرط جرئت
بی ورست و باشنده سررشته طی وقت از دست داد و مردم میج که همراه
او بوده چون اکثر از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی
انتظام در آمده بودند و پیش او به مصلحتی فراهم آمده بودند همان روز
تنبار یکه در اعداء بندگان بی واسطه و زاده استقلال عنایت پادشاهی
داد اول نجری که در دوام اقبال افتاده او بود از آنجا که این سلطنت
و قانون نصف بندگان را بجهت آن مستخلص داشته اند که غبار شورش
و فتنه انگیز آن گرفته شود چه آدمی که طلسمی است بدیع نمادو معمارست
پس مشکل کن بیک تا خوشی که از و بظهور آید بعدم خانه بنیاد فرستاد
کار این بنای عالی بنیاد و جز به ست قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنا بر آن
دانش پیشهای انتظام بخش درا نهدام العدم این کاخ والا
اساس سرعت مستحسن نداشته اند مصراع که تو آن سر رشته بتو برد
اما او می که حقیقت میگو هر به دید در رنج و شور انگیزی و فتنه اندوزی
او باد تا امتحان رسیده باشد بند بخانه زندان بو جو دادن دار و کلام
الکهان نیست لیکن ایزد جهان آرا چون بکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی
را خطر کامله رحمت و عاطفه خود فرموده است سررشته تدبیر از دو رفت چنین
نیز اندیشان گسسته اسباب بقای این جراین معامله نافهم را سرانجام
داده بزندان فرستادند تا در مهد و به سلطنت عالم آرای انجه حضرت

نیز می داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در شیشه اشرار کوشیدن با
جمهور انام لطف نمود نسبت لیکن چون لطف بصورت قهر و نقش
موسم نور روز اقبال بظهور نیامد و این دیوانه فتنه انگیز را زنجیر کرده بلاهور
فرستادند و مقید بودن این خدمت او را به پهلوان گل گز تخشیش
سپرده بودند و آن معامله نافهم از بی بروایی یا بد اندیشی دو رکعت نماز
آن بد مست فتنه اندوز احتیاط نکرد تا آنکه از بند بخانه فرار نموده
و میرزا شاه و جمیع که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید
ساختند پهلوان از بیم ناموس زهر خورده خود را از زندان حیات
خلاص کرد و منعم خان که فرمان روائی کابلستان بر این اوزین او مفوض
بود با استماع این خبر خوشحال شده میرزا شاه شیم برادر ابو المعالی
را که کبر و بغرور بسته و ضحاک و غیران بی کرا دوو مغرور بود و بلطایف
الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود
از سوانح عشرت افزای این وقت ارسال منشور قبال است
بدار الخلافه چون خواطر قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری
این حدود فراغ یافت استیصال سکندر که در کوهستان سوالک
لسومی بود و این بورش دولت انتمی از دار الملک دهلی بجهت
آن بود که بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت که سزای
بر کردار سکندر در کنار او نهاده آید لیکن انجا که خاطر اقدس

یاد حضرات بیکمان میفرمودند و نیز اولیای دولت برای دل
نهاد بها دران جان سپار که تا زبک در بند در داده بودند قرار داده
بودند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را الکاییلات بدخشان
تا اول حضرات بیکمان نزاونا نیز ناهنجار و عیال سایر ملازمان عقبه نیلاب
را بزودی در ممالک وسیع هندوستان اورند تا شتابزده
قدم وزر بده مردم از رفتن ولایت که خو کرده اند تقید رسا بازمانند
بنابرین اندیشه انتظام بخش محمد قلیچ خان برلاس و شمس الدین خان اتکه
و میرزا حسن خان و خضر خان هزاره و بابوس و جلال الدین محمود
بخشی و جمعی دیگر را باسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم این خدمت
ارجمند روان ساختند و روز پنجم از جلوس ایدقرین لشکر بادراد
رایت ظفر که مطلع فروز سیت مشتمال عنایت فرموده بابین شاه بنگاله
کوهستان سوالک که انرا اهمان جلب نیز گویند نهضت عالی فرمودند

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی
بعیش سال فروردین از دور اول الهی

چون روزگار سلطنت معدلت افروز نور برو رو
الهی رونق گرفت و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت
گویان و شکرگذاران این طرب حی کردند ملک صورت و معنوی رونق
وصفای دیگر یافت بهارخان و تن بمبارکباد در امد و بلند نغمه بهبت و

خاوران

پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه هشت و بیستم
ربیع الثانی سال مذکور نهضت شعشعه جلایه نور نور جهان افروز نیر
و سلطان خاور بارایات عالم ارایه بمحاذات حمل امد جهان
تازه از باد بهاران • زمین را ابر افروزد ز باران • خرد خورم نهاد و
خورمی دوست • بگلها بر در بد از خورمی پوست • گل از گل تخت
کاووسی بر اورد • بنفشه بر طاوسی بر اورد • زهر شاخی شکفته
نوبهاری • گرفته هر گلی بر کف نثاری • نیر اعظم چنانچه انتشار گلهای رادر کار
طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی ساتید
ستبران آگاه دل و مستعدان رموز شناس هزاران نوید
جان پرور اورد و ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت
ظاهر هر نکته باطن گشته دو شمائی پر روشنایی افزود کسی را که پرورش
یا نتهای این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند دانا داند
که چه میمنت تابی از دور از عمر دکامیابی ظاهری باطنی و اعتدال صوری
و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی نامهای اثار وان مذکور است
بس اندازه سعادت حقیقی و مجازی نور پرور و بی که تهنیت او را
بجود سلطنت ذات انور نزبان قلع کا هر جیان اراب عجائب
از اکست فرماید که توانند دانست و مقدار برکات این عطیه جلیله
که از دوستاخت چون نشر ار دادن انش منش ان حال وگذشته

است که هرگاه امری جلیل القدر رفیع الشأن را مبدأ تاریخ گردانند
اعتبار آن نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش
را منظور ندارند بنا بر آن چند روز بیش از نوروز داخل نوروز
اعتبار کرده مبدأ تاریخ الهی این نوروز دولت افزای
قرار داده اند چنانچه در منشور سابق به تفصیل گذارش یافت
و هر جا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دل‌گشای
معتبر است و از اعظم بخششهای شاهنشاهی که در مفتتح این سال
مقدس به ظهور آمد بخشش باج و تمغا است مقدار آنکه لوازم
دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزون است لیکن قدردانان کرانه
آن که عطیات الهی این چنین موهبت گرامی فرموده و قوانین
دلهای سوداگران که فیض رسانان بدرگاه شفقت اند و نقود اطلاع جمهور
مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه والا
خوشوقت شدند و این سانحه خیر منجلیات هزاران دولت و اقبال
گشت اگرچه بواسطه نقابت اندوزی فرمان روایان زمین و حرص
افزایی کارپردازان سلطنت روزی چند اختلالی دراین سالگاه
خبر راه یافت چون همت مقدس شاهنشاهی بر دوام
این عاطفت علیا بود با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیه در حیز
تعطیل به تأخیر ماند برکات مبرات که نتایج این کردار شایسته بود

از کارگزاران قضا و قدر بر این منوال پرتو ظهور داشت لله الحمد که امروز
جهانداران ارباب خلافت خود بخود کلیات مهمات سلطنت بر مسند و جهانیان
جهانیان گرفته هرکدام را در خور استعداد او کام روا می‌سازد
این بهین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد هرچند از بندهای
زمان او را می‌افزاید و بمنافع عظیمه این باب را بعبارات فرخنده
بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر گزین شاهنشاهی از روی
دانش محض بواسطه تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیه
دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهده
شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی‌توانند برآمد بر
نهایی باندازه برکات ثمرات این موهبت ثمرات چندین
قلوب و نفوس که بوسیله این عنایت مورد رفاهیت اند
در سنین عمر مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی
را افزایش بخشد و از سوانح است که نقاوه اکابر عراق
معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف از قزوین رسیده ادراک
محفل عالی نموده مشمول انواع اعزاز و اکرام و دلداریها شد
از میر غیاث الدین علی که به عاطفت خسروانی بخطاب نقیب
خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی است
همراه بود و میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان

قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب
و وسعت صدور به تشیع و در عراق به تسنن زبان زده روزگار
بوده تا گرفتار میر العصوب دار الامن صلح کل بود که عالمیان
هر طایفه او را مطعون می داشتند چون رایات جهان آرای
ظلال نصرت بر حوالی قصبه مهریانه اختصاص در آن نصرت
پیوند و غازیان صف شکن که بسر کردگی میر محمد خان برسم
منقلا پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سوالک به غنیم رسیده
بدستیاری ثبات پای تدبیرات صایبه به تقدیم رسانیدند
لیکن چون اعنه این گروه ضلالت شکوه براقبال الهی بود
و اعتقاد دشمن در محض تهور به جنگ مشخص شکست یافته
خود را به شعاب جبال انداختند و سپاه ظفر رکاب به غنایم
فتح و فیروزی به درگاه معلی آمده مورد نوازش شدند و رایات
عالیات بجهت تشید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط
ساخته قریب سه ماه در آنجا [illegible] جهان آرا بوده [illegible] زمین
ماستان دار السلطنت [illegible] برگشته سرانجام شرف [illegible] روزگار
[illegible] نمودند از آن جمله [illegible] چند راجه نگرکوت که به مزید
جمعیت کلاه تفوق برافراشته [illegible] دلبر نوشته دولت
از [illegible] سعادت زمین بوس عطیه [illegible] دریافت [illegible] در اقدام

باقران

این خدمت خود را سابق مصدر عبودیت کرده اند و به شرایف
توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت و از سوانح نصرت
انتمی که در آن زمان بظهور آمد واقعه محاصره نمودن حاجی خان
نارنول را است به شرح این قضیه آنست که چون قضیه ناگزیر [illegible] رسیدن
جهانبانی بظهور آمده حاجی خان که از غلامان رشید خان با جمعیت
تمام او آن محاصره نارنول نمود و راجه بهار مل کچواهه که بنظر عاطفت
خاقانی [illegible] از اعیان سلطنت شده و پایه قدر او از جمیع راجهای ولایت
هندوستان گذشت و [illegible] ابنای قوم او بمراتب و مناصب
ارجمند رسیدند چنانچه مجملی در هر جا که از [illegible] خواهد یافت در آن ایام
همراه حاجی [illegible] بود و مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا متحصن شده کار بر اهل
قلعه دشوار گشت [illegible] راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی
در میان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه
روانه ساخت و [illegible] که حضرت شاهنشاهی [illegible] بخش اورنگ
فرمان روائی شدند و مهمات دار الملک دهلی را برای صواب انتمای
تردی بیگ خان قرار گرفت خان بایین شاهنشاهی [illegible] برسر حاجی خان
رفته نارنول را مستخلص ساخته و به تعاقب آن ناعاقبت اندیش
بمیوات رفت و از آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را تادیب
و تنبیه نموده و بدار الملک دهلی مراجعت نموده به شجاعت

وخانش اساس انتظام آرایا گشت و در همین ایام شیخ گدا کنبو بن شیخ
جمال دهلوی که از گجرات بیرامخان حسن سلوک نموده لوازم مردمی
بجای آورده بود و در وقت عنان اختیار بدست بیرامخان بود
بنا و اساس آن پایه شیخ رو به ور افراشتن نهاده و بمنصب عالی
صدارت سربلند شد و در میان اقران به تعظیم و ترفیع زندگانی کرد
چون ایام باران نزدیک رسیده بود و جبهة الحمیان خلایق و رفاهیت
جمهور انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبه
جالندهر مخیم سرادقات اقبال شده از دود و دخانش گلزار
جهان طراوت تازه یافت تا قریب پنج ماه موکب مقدس
دران عرصه دلکشا نشاط سرا بوده ایلچیان عبدالرشید خان
والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نموده و شرایف تحف
و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظل الهی شدند و
مجملی ازین قضیه آنکه عبدالرشید خان پیوسته سلسله قرب و قرابت
صوری و معنوی با این جانب و سایل تحریک می نمود تا تسمین مبانی یکجهتی
باین دودمان عالی نموده بنا بر اراده خود میان انرشید حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بر ابواب مروت و فتوت بتقدیم می
رسانید [illegible] از آنجمله دلاهنگام یورش هندوستان بخشش نهاده
همت والا نهاده بود خواجه عبدالباری را که از خواجهای سلسله علیه

نقشبندیه

نقشبندیه بود و در کاشغر نشسته بود نزد درگاه والا به استیلام
عتبه اقبال مخصوص گشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب
خود فرستاده که هم مراسم تعزیت بجای آورده و هم لوازم تهنیت
بتقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالشافی است و او پسر خواجه
عبدالهادی و او پسر خواجگان خواجه داود و سبط فرزند خواجه احرار
قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین الدین پسر
خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خورد عبدالهادی پسر خواجگان
خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسب همراه خواجه
عبدالباری آمده دریافت ملازمت علیا نموده و میرزا از جانب مادر
اصالتی تمام دارد چون والده میرزا الکچک بیگم دختر میر علاء الملک
ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت
خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است و در تبه میرزا در اندک
فرصتی بلند شد و به مرتبه امیر الامرایی رسید چه با نسبت صورت محبت
شایسته ضمیمه آن گردانید و ظاهر خود را ترجمان باطن خود ساخته
مدعی پایه بلند اخلاص شد این درگاهی است که اینجا یک ذره اخلاص
را بجانی برابر نسازند اندیشه تباه منش که راه تو نشود و اکو بی که زیاده
از پایه او بکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون افکنت
چه عدالت الهی نیست دیگر و تغضب را با آگاهی دیگر اگرچه دراهتمام
این امور از [illegible] صورت و معنی اعتبار افزودن و عیار گرفتن آنست

جندوه نامرا فکن مروت ز دنیا حالت آورا فکنتن و اصحاب رجوع
جند خدمت در راه با خود دارد و بر تقدیر رفع ان خدمتها بانسبت
صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطه معنوی
و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند بود لهذا
جمعی که با نسبت این خاندان دنیا و درگاه منبع الجاه و علوای ارادت
اخلاص کرده بودند چون خاک این آستان دولت پناه عیار جواهر
جهانبانست و دانه گوهر صفی نیک ذاتی و بدنهادی به اظهار آید
و به محک ذات ان رسیدند انانکه پاک و درون بوده اند از امانت
معنوی بهره مند شدند و روز بروز با جاه اش ان افزودند و انانکه طراز
صفای ظاهر را دیوش خبث باطن ساخته گندم نما جو فروشی
میکردند عاقبت کار با نواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمنده
ازل و ابد شدند چنانچه میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او
عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است و اندکی از
بسیار ز هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادت مندی جمهور
خلایق گشاده خواهد کرد و درین ایام که جالندهر مخیم سرادقات
عزت بود کمال خان گکهر پسر سلطان سارنگ که برادر خود
سلطان آدم گکهر است بدولت کورنش و دولتخواهی قدیم آمده دولت
زمین بوس دریافت مشمول مراحم خسروانی گشته و درجه
امرای الشلاک یافته و در جنگ همون و بهان کونت و غیر ان

خدمات

خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر یاغی شدن شیخ میرزا سلیمان و محاصره نمودن
او حصار کابل را و برگشتن او و به صلح
و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هنگام سعادت بیرای که موکب معلی در جالندهر نظام بخش جهانبانی
بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان به سامع اقبال رسید و اتمام در
فرستادن کومک شد تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر رحلت
انتقال شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان
رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم به معتقدات آنکه
دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم کسان میدیدند و چه از معنا
فهمی و نادانی انها که از باده سودا گرم فرود آمده خبران خود طلب
نمایند و چه از بد ذاتی و بد درونی که سود خود را در زیان دیگران انگاشتند
و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که فتنه شور و ناب نقد نظر گنج
شان نیفتند و تحریص خرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات بدخشان و ملکی
میرزایی الفت او و صورت نیستی و میرزا از کوچک دلی او را
برخود مسلط ساخته بود به محض کوته اندیشی و غافلی انانکه سریر
خلافت بجلوس اقدس از تفرقه آسمانی گرفته از فرمان برداری
و بندگی مورونی حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایه بزرگی

الطاف شامل خلافت از نو بی نسبت چیره ای آمده بسر طغیان خود و اشتند
و میرزا سلیمان نظر بر اوج و موج زمانه و صورت ظاهری این خدیو
جهان که بر وجه جمال جهان آرای بود انداخته مدعی سلطنت شد و رزمانها
که موسم حق گذاری و باداش نعمت رسیده بود که حقوق تربیت
و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بوسیله خدمات پسندیده به ظهور آورده موجود آفرین جهانبانی
گردد با نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک
امتحان نقد ان بنظر رسانیده کامیاب صورت و معنی شود از
فرط تیره رایی و نادانستگی از بی حقیقتان ناحق ناشناس گشته
دفاتر جلایل احسان باب عصیان نشسته بود فلک طغیان انداخته
حقوق را بعقوق مبدل ساخت و راه به آزردگی پیش گرفت
و از کولابستان بدخشان لشکر برآگنده بهم رسانیده دست
اندازی کابل پیش نهاد خاطر ناحق شناس خود ساخت خرم بیگم
دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابراهیم خان
بوته لنعمت مشهور و در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی منوجه
هند و ستان شد ند به بهانه مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود
که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و غیرهما بکرامی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده بر سختی نماید

ولوازم بندگی و خدمتگاری و سایر آداب خدمت به تقدیم رسانند
الحق بیگم آمدن خود را از روی درستی تدبیر جهت بر آن نهاد اما حقیقه
کار این بود که بیگم از میرزا سلیمان و از میرزا ابراهیم که پسر خویش بود
رنجیده برآمده بود باین اندیشه که شفیع جرم پسر خویش وارم و باعث
رنجیدن آنکه چون بیگم بسخن و بی رای تدبیر مهمات ملکی و ملکی
میرزا را از پیش خود گرفته و در نواختن و برانداختن کرد
استقلال تمام یافته حسد بی شبهه تمکن حوصله سخن سازان
بد اوقات سخنان ناشایست بیاد نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم
را آزرده ساختند تا آنکه نزدیک شده بود که از جا برفته چندان
بیداد خود و بیگم را که هر دم آورد المتهم ... شنند به بهانه گرفتن
بیگم رنجیده بکلی آمده چند گاه در خدمت حضرات
سوای اقامت گرفت بود و بعد از آن میرزا بیگ از کار خود پشیمان
شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده برد و بعد و از کوتاه
عقلی و تیرگی باطن ... احوال کابل اطلاع یافته گرفتن آن را
بخود قرار داده و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت
را بسهولت جلوه گر ساخت لیکن از شکوه حضرت جهانبانی
این تیره باطنان ظاهربین را مجال این نبود چون حادثه ناگزیر
بظهور پیوست این و ولی نعمت کافرنعمت و دیگر راه بی راه سالک

صلاح دولت دانسته رخصت داده و اورا مشمول احسان
خود ساخته ایلچیان سلوک نمود که فراوانی اذوق و فزونی
عقیدت اهل حصار خاطر نشان او شد و ایلچیان تدبیر
شایسته بظهور آورد که با وجود کمال بی‌سامانی و تنگی بر چنین
ایلچی در دربین خلاف واقع خاطر نشان گشته کمال استعداد
و فراخی احوال یقین او گشت والحق به این تدبیر درایت
کار شگرف باتمام رسانید بعد از چند گاه منعم خان فرستاده را
رخصت داده پیغام فرستاد که الحمد لله که من با چنین خدیو
زمان اخلاص دارم و از درون حصار این قدر مردم با اخلاص
مرد آزموده هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد ولیکن مراسم
احتیاط از دست نمیدهم و حمد شکر که اذوق و سامان قلعه
داری سالها بی سرانجام یافته است و با این همه لشکر
هندوستان که از مور و ملخ فزونست با استعداد و تمام بی‌هم
تواند رسید از این اندیشه ناصواب بگردد و خود را بر کافر
نعمت انگشت نمای خاص و عوام نسازد نیک نامی برگزیند
و دولت [illegible] ارباب [illegible] را بوعده [illegible]
چه جای آنکه این [illegible] دست یار [illegible] از حضیض
این مرتبه [illegible] شده باسمان اخلاص سربلندی یافته

بالخیر

باشند این طایفه قدسیه را چگونه یافتند و اقسام از جانب نواب برده
میرزا که با امید بی‌نهایت سالکان این مرز و بوم و [illegible] اذوقی اهل
قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی نا امید شد و راه بی بودن و نه
راه برگشتن داشت از همه راه برگشته و نا امید شده دل بر صلح
نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاد و شمه از حقیقت
احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود [illegible] عظیمه در صلح
منعم خان که دل بر گشته شدن نهاده بود رحم بر حال خود و تنگ
حالی مستحفظان نموده به صلح راضی شد فرستاده چون کار دانی
بود اول شرط صلح را ساخت که خطبه بنام آن کم نام کوته حوصله
بی ادب [illegible] خوانده شود و منعم خان در پی مسلک حق را
[illegible] مخلص [illegible] قرار برچنین [illegible]
شرط دیگر آنکه آن روی آب باران به بدخشان متعلق بوده
بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه باطن قبول این معنی نموده
رخصت داد و که در مسجدی از مساجد بحضور چندین از مردم خطبه را
بر درویشی که قرار داده بود خوانند میرزا بجهة محافظت ولایت
مذکور مقدم بیگ را با جمعی یاران گذاشته به بدخشان مراجعت
نمود و برگشتن میرزا این بود و برخیزانیدن مقدم بیگ همان
[illegible] اخلاص چندگان زدست بیجان کابل از دست چنین مردم

ناحق‌شناسی خلاص شده بجنس معدلت منعم خان انتظام و بکر
یافت و میرزا ناحق‌شناس برای او بار خود بجز تا سرانجام داده
بدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که متکفل استقبال
احوال شاهنشاهی بوده‌اند بواسطهٔ غرور ناز و نعمت هندوستان
وجه بجهت سایر نعمت‌های دفاقت نقص فکر تنبیه میرزا سلیمان
نکرده‌اند اما اقبال ابدقرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی
بود بهمان ورا اهتمام با داسی [illegible] از رمی او بود چنانچه شکستهای
نکتهای مرتبه بمرتبه بمیرزا روی داد و ایزد منتقم میرزا را که سر از اطاعت
درگاه و بی‌نعمتی پیچیده بود سر افکنده بجهت آستان بوس درگاه
خلایق پناه آورد اگرچه منتظمان حضوری کارخانهٔ سلطنت در
سزا دادن میرزا اهتمام نه نمودند و کارفرمایان معنوی در کار خود
بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش
خواهد یافت آخر کار کابلیان در حمایت ایزدی بوده از حوادث
طغیان نجات یافتند قرار گرفت که هودج عزت مریم مکانی
گلبدن بیگم و سایر مخدرات بارگاه عصمت بموجب توجه
قدسی متوجه هندوستان شوند و بحر و سعادت همه ادراک
صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده بر نعمای صوری
و معنوی سجدات شکر ایزدی بجا آورند چنانچه تتمه حالات

واقعهٔ

واقعات برسم ایجاز و اجمال نقش زده کلک وقایع رقم خواهد
شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
هنوز
خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه جمع نشده بود که طنین
جهان آرای از برهم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن
همون سیه‌بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود
از احوال گذارش یافت و جنگ نمودن با امرای عظام و یافتن
نجات از جای رفتن ایشان و به تصرف در آوردن دار الملک
دهلی بتاریخ روز راسی و بکم مهرماه الهی موافق ششم ذی الحجه در
قصبهٔ جالندهر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجمع از این سر
گذشت آنکه همون تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی سلطنت بود
جنگها روی داده بر همه جا غالب آمد و سلطان محمد را که در بنگاله
اسم سروری بر خود بسته بود شکست داده مرحله پیمای ملک
نیستی گردانید و تاج کرارانی و رکن خان نوحانی جنگها کرده بهمت
زاده در چیست و دو معرکه با محمد خان [illegible] شکست خورده
غالب آمد از غلبهای که او را روی نموده بود اندیشه‌های تباه بخود
راه داده این معنی را در نیافت که اگر باطلی بر باطل تری از خود

جهت جوید که امرا اگر دو باعث دلیری ایشان می شود که خود را
بر گروه اهل اساس حق بزنند و در هنگام حضرت جهانبانی جنابگه
جنود الهی فتح هندوستان فرمودند او را مثل دیگر مشغول
داشت و اندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت
بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت حضرت
خاطر از مخالفان خود پرداخته با استعداد فراوان از لشکر
گران و فیلان جنگی از عدو دشمن مبارز خان را که اندکی
از احوال او سابق ایراد یافت در جنادة که داشته متوجه دهلی
شد و امرای نصرت قرین که بسرکارها و صوبها نامزد بودند
صلاح وقت دیده بهم مجتمع شدند تردی بیگ خان ناظم اسباب
گشته استعداد جنگ مهیا بود هر کدام را زبانی که تسلی بخش جرأت
زده خاطران روزگار تواند شد فراهم آورده سامان کار را دیگر
الکه جان قنا خان تیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند مکرر
علی قلی خان سیستانی که بجد و دستبرد بر دفع بعضی از مخالفان
مخذول العاقبت اشتغال داشت نتوانست خود را بأولیای
دولت ملحق ساخت مجمل احوال او اینکه شادی خان که از امرای
بزرگ مبارز خان بود و اکثر بر گشته بای سرکار سنبل در حوزه تصرف
خود داشت علی قلی خان درین سال که مبدای تاریخ الهی است

ابهرا

امید که به سعادت نامتناهی مقرون باشد بدافع او توجه نموده بعضی
از اعیان ملازمان خود مثل محبت و لطیف خان و غیاث الدین را
پیشتر از خود فرستاد که از آب رهت گذشته منتظر آمدن او باشند
و این جماعه را باده مردانگی از بد برد احتیاط که نخستین پایه هوشمندیست
است باز داشت و شادی خان ناگهانی بر سر ایشان ریخت
و این نامعامله فهمان بی توزک جنگ کرده عنان ایستادن از
دست دادند و لطیف خان با جمعی در آب فرو رفت علی قلی خان
از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبه اقبال کومکی او
بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین
دیوانه مشورت کرده با هزیمت شکسته بقصد شادی خان روان
شد همان که قرار یافته بود که صباح از آب رهت عبور کنند نوشته
تردی بیگ خان رسید که هیمون با استعداد تمام می آید مناسب
وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه روزگار را
اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه این حدود شوند علی قلی
خان از آن کار دست باز داشته روی بدهلی آورد پیشتر از آنکه
بدهلی رسد بموجب سرنوشت که حکمت الهی جز این نبود همچون تدارک
تا بد اختلاف اندیشهای تباه مولانا پیر محمد شروانی جانشان
ملکیه محض آنکه امرای خود فروش خود دستان را متنبه بر غدر بو
جهان

نباشند بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این شده بود و رنگ اقبال
تا فتح هندوستان از سر نو جا بجا باز دید و دولت این موید تائید
آسمانی گردد و امرای عظام خان معظم گرده باب نجابت از دست
داده و دو ریل باب تخت هندوستان بوده به تصرف هیمون
سرمایه بدستی و نخوت آرای گردیده و مجملی از سانحه عبرت افزا
آنست که بعضی از غلبه آن سیه بخت برخی لغان مبارز خان که
سرگشتگان مرحله ادبار بوده و نداوررا در اندیشه با تباه اندوخته
بود درین هنگام که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی
در اقطار ممالک اشتهار یافته از کوتاه بینی زمان هرج و مرج
کرده آن دلیر باک بران شد که با موکب اقبال شاهنشاهی
که تا چند از دیر متکفل انتظام کارگاه سلطنت آن شده بود زمانست
پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید و آن ظاهر بینی نا
صنوبر این بزرگ عالمیان را که پرده نورانی بر رخ این فرمان ده
روزگار انداخته بود سرمایه فریب دلیری خود ساخته به فور خزانه و
کثرت لشکر و سیر اسباب جنگ که اندوخته چندین فرمان روایان
هندوستان بود موجب مزید جرات و جسارت او گشت
و بر آمدن امرای نصرت پیشه از شهر و قصبات ممالک محروسه
بسبب زیادتی غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار

فیل

فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد عرابه متوجه این داعیه ناصواب
گشت تردی بیگ خان در دهلی لوازم تمهید بایه و مراسم حفاظت
انداختی بجای آورده مراتب مستحسن پیش نهاد و جود ساخت
تا اکثر امرای که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم آمده سرانجام
این معرکه اقبال نمود هم دل خود را بدرشتی جهت ترویج افزایش نماد
و هم دو ماندهای دل داده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی
سال اول موافق روز شنبه غره شهر ذی الحجه نهصد و شصت
و سه هیمون سیه بخت با جمعی مستعد از نزدیک به دهلی رسید در
حوالی تغلق آباد فرود آمده امرا و خوانین با هم جمع شد صحبت کنگاش
و بزم مشورت آراسته جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طایفه
از بیدولان از راه بیدلی بجنگ راضی نمی شدند سخن این
آن بود که لایق دولت نیست که تا آن زمان که موکب اقبال
شاهنشاهی پنجاب به دهلی نرسیده باشد قلعه را استحکام داده جرئت
فرصت نمودن باشیم و گرد هیچ جنگ تا آمدن علی قلی خان و امرای
آن صوبه موقوف می داشتند و طبقه از ارباب همت جان نثار
ده که معرکه رزم در نظر اخلاص گزینان از عشرتگاه بزم خوشتر
بود و می گفتند که فرصت را غنیمت دانسته کار دشمن تمام کرد و گفته اند فرد
زمانه از آن کس بترا کند * که او کار امروز فردا کند * آخر مصلحت

قیست

برین قرار یافت و همه دل بجنگ نهاده کمر همت بستند و روز دوشنبه
پنجم مهر ماه الهی روز چهارشنبه دویم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها
آراسته شد غول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت
افضل خان و اشرف خان و مولانا میر محمد سروانی که برسم رسالت
از جانب بیرامخان بجهت انتظام مهام ملازمان عتبهٔ اقبال باراده
سرداری نیز درین هنگامه آراسته تردی بیگ خان آمده بودند هم
درین جای قرار یافته بودند و میر [illegible] محمد خان و قاسم مخلص و حیدر
بخشی و دوست خان و علی دوست خان و بار بیگی و جمعی دیگر برانغار
را استحکام دادند و اسکندر خان و جمعی دیگر جرانغار را زینت دادند
جویای جدال بودند و عبد الله خان اوزبک و قیا خان کنگ و
لعل خان و جمعی دیگر هراول بوده معرکه آرای میگردیدند و از جانب
مخالف نیز بر دستی که سزاوار نبرد باشد فوجها آراسته و در برابر
آمده کوششهای مردانه بجای می‌آوردند مبارزان از هر دو طرف
دل از جان برداشته کارزار مینمودند جان نثاران تیز دست هراول
و جرانغار رعایت کرا اقبال شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول برانغار
غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای
مردانه و نبردهای صائب همتانه ان گروه جان نثار روح روان رستم
و اسفندیار ثنا خوان بوده زبان زمانه زمزمهٔ تحسین صدای هزاران

ازین

آفرین و از غنائم فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا
چهار صد فیل نامی از ضمایم غنایم گشت و رای حسین جلوانی که از
غلطی روسای مخالف بود غرق بحر فنا شدند و نزدیک ده از سه هزار
کس درین نبرد از نامی مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو
رفتند همچون مغرور که ظهور با خدا لیعت جمع ساخت همواره درانه
گریزنت میرفت سعید فنا رسید با جمعی از فدایان جان برد
از نشاط خود جدا شده فرصت گریختن دریافت و ناخن منظر بود در
هنگام که عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریختها شتافتند
دیگر و همی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمودند تردی بیگ
خان که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدود و داشته نموده تماشا
میکرد و همون فتنه ساز وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای
تاخت همراهان خواجه سلطان علی که بافضل خانی رسیده بود و میر منشی
که با اشرف خانی امتیاز داشت و جمعی دیگر همه کس کم داشتند همت
شان یاوری نکرده مولانا میر محمد نیز براه شکست انجام مسلوک
سالاری تردی بیگ خان مسلک فرار اختیار نمودند تردی بیگ
خان را که ایام مکافات بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده
بود [illegible]
[illegible]

فتح

بی راه رود اخلاص و عقیدت یکسو می ماند شود اگر نه از دست داده
باشی اعتبار خود که در معنی کنایهای اسباب سلطنت صاحب خود است
ننماید هر آینه در همین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خویش ریخته شود
که ابروی خویش ریخته شود چنانکه صورت حال زندگانی و دست بیعت
بخشی ارباب هوش شد مراد ازین گفت و گو فطرت بلند نخاطب
نیست آن کو لمیناء کم یاب را چون در خاک انها طلب کار باشم
این قدر معامله نافهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر گفت و شنود آن
خرد برور به تجربه شریف و وضع پیوسته است که گزنده نیشتر
زخم میخورد از آن شیر دلی که نلاشی بکار رود و دوستداران
زندگانی و گزندگان از مردگی زود تر با مجال موکب هلاکت میگروند
از حریصان مرگ و بی باکان جنگ آدمی اگر اندک حسابی نگاه دارد
و در هنگام عزم بدرجه ای و در موسم شتاب به ایستی ننماید در این
روز بد چند جمعی از محاسبان روزنامچه اعمال رسیدن قرب و نیک
خانی چنین از قسم مکافات بد اخلاصی او که با حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در هنگامه یورش ایران بظهور آورده خیال
می نمایند حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد عمل تسخیر را
همین قدر عیار و میزان عدالت کی گنجد تواند بود که چون خدیو زمان
را که جراید تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس خورد و خیر

در نظر

در نظر نمی آورد می نواست که خود ارا چه بوده بزرگی نماید این چنین
ارای آن خود پسندیده را چنین سزا و لکن زنهار و تاب تاب این چه
کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی
غرور و بدمستی همون افزایش داده و بندهای آن بدست بنده از بیت
و نظر کوتاه نظران جهان که عالم ازین طبقه مالامالست بزرگ نماید
انگاه او را گرفتار کردانیده نجاک نگونساری انداختند تا خواری او سرمه
چشم کوته نظران کرده و به جلالت حالت این خدیو زمان
اندک وارسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری
و معنویست بیشتر اهتمام نمایند و بالجمله همون که لشکر انبوه خود را
برهم زده گریخته می دید ظهور این واقعه بدیع را از ضدایع غنیم دانسته
تی نیب ترو بی بیک خان ننموده و در همان خیال گاه غرور
افزای نموده میدان آرای گروه بهادران صف در که از پس
گریختهای شتافته بودند چون مراجعت نموده حیرت زده براه
تردی بیک خان مبادرت نمودند و همون بعد ازین بدار الملک
دهلی آمده شور افزای گشت و بدمستی را بدیوانگی فراهم آورده
چون این نامطبوع معروض درگاه بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی
به نیروی خرد دور بین و دید نظر زده سلطنت روا نالف بالطبع خفته
سو که ادا باین صفوت اقبال برلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند که بالکام

یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سرای الغ
تیمور ایلی در کنار او نهاده و بازدید حجره و تقاره باوجود شانه بگلگونه رضا و
تسلیم برافروخته سایه الطاف بر اهتمام اشتغال حضرت جهانبانی
انداختند و چون خاطر جهانگشا از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از
بهادران اخلاص گزین بسالمنی خواجه خضر خان که از سلاطین
روایان مغلستان بوده بسعادت مصاهرت این خاندان عالی
اختصاص یافته و امرای رفیع القدر قدرشان عظیم داشت برای
نظام برانگیختند که با یدیجی و دفع فتنه سکندر که انشاء قلع و قمع
بیمون بدانکه خویش [illegible] بنیاد و همت جهانگشا ساختند
و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید به تقدیم
رسانیده بساعت سعد روز بهمن دوم ماه ابان الهی موافق روز
یکشنبه دهم ذی الحجه عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال
گشت و اهتمام لوازم جشن عید بجا کرده و در هانی مقام فرموده نزد زمان
قضا جریان بالسم تردی بیک خان و امرای دیگر در باب
و ثبات پای شیرکوه اصدار یافت حاصلش آنکه در حقیقت وقایع که موجب
سر نوشت ایزدی جا از گلمن بطون فطیوده اید زوال از دوست نباید
داد و گله کار فرمایی ابداع رنگ امیزی میکنند از فرط احتیاط استعداد و در ساخت
قبضه تهانیسر فراهم اورده منتظر صدور وصول رایات اقبال باشند و

دیگر

دیگر نیق بود دولت ازلی از انجا نهضت فرموده روز ابان دهم ماه
الهی موافق روز جمعه نزدهم این ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات
اقبال شد و امرا به انهدام یافته و علی قلی خان سیستانی پیش از
رسیدن منشور دولت بجد و سهرند امده بوده نیز بعد از سعادت
بساطبوس مورد استمالت گشتند و از سوانح تحسین بیرام خان است
تردی بیک خان را بغضب این سرکه نفت انکه بیرم خان تردی
بیک خان را همیشه خود دانسته بوسته از جانب او اندیشه مند
می بود او نیز خود را سر ارباب لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن
بیرام خان از تخیلات خود دانسته در کمین فرصت مقام داشت
و به تعصب مذهب دین براندازد ازد هر کدام از مهمات دانسته
ضمیمه برانداختن یکدیگر ساخته فرصت می جست تا باوجود چند مخلف لغت
گذشت بران نافهمید که است و سرچشمه ان ناتوان جنبه و جند بالکم
از راه مکر و تزویر توقان بودند و توقان در ترکی همراه را گویند
بیرام خان این وقت را که تردی بیک خان از وقوع شکست
نجالت زده ادبار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و
یکجهتی محبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد سروانی نه خود طلبید
و او را در خرگاه گذاشته خود به بهانه طهارت بیرون رفت و فرمان
بران از بس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی و حضرت

واللات است و هم بهترین وسایل هدایت گمراهان بادیهٔ غوایت
و ضلالت تفصیلش موجب آنکه چون همون سپه بخت ازدحام
آمدن اسباب بدستی چنانچه اندکی از آلات اندازش باقی بود
در نخوت و پندار بوده اندیشه‌های تباه بخود راه میداد و علاج آن جنون
چون قضیهٔ تردی بیگ خان واقع شد هم لشکر هندوستان را
بس قوی گشته در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بود
شورش غرور در سر لعین وضیع افتاده خیالات فاسد بخود
راه میداد و چون خبر نهضت رایات اقبال در لشکر مخالف
انتشار یافت همون توپ خانه گران که در کیفیت و کمیت
بسیار بود بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان
او بودند پیشتر از خود به قصبهٔ پانی پت که گروهی از دهلی باشد
فرستاده خود در استعداد پیکار شد و بخاطر شوم راه یافته بود
که عساکر نصرت مآثر باستعجال خواهند آمد شیر دلان هنگامه منقلای
آمدن توپ خانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از تیز دستان
تیز دست چون لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و بهادر
خان را پیشتر فرستادند که دست برد بنمایند چون این حقیقت
جمعیت غنیم را نوشته فرستاد و علی قلی سیستانی نیز خود را ملحق
ساخت و غازیان چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی

وسپاهی

که بلغت

که بلغت گرمی این گرمیها دولت عظمی کرد به کار شیران به تقدیم
رسانند خیال باید کرد که شیران باقتضای چنین استواری
کارهای شگرف که بجای نیاورند خلاصه توپ خانه را به تصرف
در آوردند و پیش آمدند از سطوت اقبال لشکر منصور بجنگ
راه گریز پیش گرفتند و همون چون گرفتار استماع این خبر شد لشکر
خود را سه فوج ترتیب داده دست راست بشادی خان
کاکر شورافزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهرزادهٔ خود
رمیه نام که از دلیران بیباک خود و منجوقها تمام و استعجال غریب
روان شد و فیلان کوه نمود از و نام را که اندوختهٔ چندین فرمانروایان
هندوستان بود برای عبرت تماشا بینان کوته اندیش پیشرو نشست
اسمانی بعضی این بی نیره صورت و معنی کرده اند همراه گرفت
از آن جمله پانصد فیل سره که هر کدام در تیزپایی و جراءت و دستی
علم بوده و در جستی و دلیری کارنامه و دیدن این توپ هیکلان
سبک روح را دویدن نتوان گفت که اسب عراقی دونده
هرچند گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت و الحق
هر فیلی از این فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران بسند بود
به تخصیص برهم زدن هجوم سواران که اسپان شان هرگز چنین
صورت مهیب و پیکر بدیع ندیده باشند وصف این جبال دونده

پنجشنبه

کلی برشته بار یک عبارت و را به عبارات عالیه را لخت‌شی و بران
سازند و درخشان تری بجازی از تیغ برارند و در جنگی هم تیز رود و کارد
بخرطوم نتیعانه است با سوار از زمین برداشته بهوا اندازند
بهوا بیرم زده و کیلی که حمله کنند چو سلاح پوشیده شود زیر پای
شان سپرد این و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید خلاصه
سخن انکه با سی هزار سوار کار طلب از رایج بوت و افغان گ
بارها کار کرده هم سرمایه مزید نخوت و استکبار او می شد تند بانی
غریب متوجه شد و فیلان را به کجم و سلاح اراسته رعد آواز
و بخش افکنان را برابر پشت آن مهیب هزاران هیچ قنطور و
اماده نبرد شدند و همه فیلان را بر دو شیخ که در زدو زیبی ارا جنبر حرطوبها
وششها و جوبها تعبیه کنند اراسته فیلان تجربه دیده را الیم دوان نبرد
و فیلی نامی قوی جل سپرده هرکدام را جای و مقام مقرر کرده اند
فیلی غالب جنگ نام که از فیلان سرامد نامی بود و بخش خان فوجدار
مقرر کرده انیده و فیلی کج بهور که در زار کلی مثل او کم بهم رسد
بسواری منکلی خان معین ساخت و فیلی جور جنان که از فیلان
زبردست بود باختیار خان داد و فیلی فوج هزار را بسلکرام خان
نامزد کرد و فیلی کلابنک که در اکثر جنگها ان سینه بخت تیره ... خود
بسواری جنبکر و در جنگ روز برابر سوار جای این نام فیلبان داده بود

بفوران

دی باذین

نوجداران که نیز بران بنده وفا بودند و از معتمدان شیر خان و سلیم
خان و بسا بر مرکشیده تا به خود استمالتنامه ها داده سرگرم کارزار ساخت
اما اسباب ادای شکارگه باست تن بتنها طاهر بین بکار اید با خدا
سبب برانداز که او را برای انتظام و تکمیلات عالم صورت و معنی اورده
باشد چه نفع رساند بلکه ان همه اسباب و آلات از ضمایم بیوتات
قدسی جمال ارای عالم سلطنت کردد شعر مصداق این معنی بعینه
فقط مربع است و شرح این اقبال مربع نما که بتاریخ روز دوشنبه
سیوم ماه ابان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت
و چهار رخت اکبر فیروزی نهاد در راه که برسم منقلای پیش میامدند چون
بجد و ما نیت اتفاق نزول افتاد و قراولان دو دیهی ... سپه
خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد ان تبه کار بعرض پیش
قدمان موکب عالی رسانیدند و به یقین پیوست که آن سیه کار
اشفته روزگار افتاده همچون لشکری گران را البسر ... رفته
خان کاکر بشتر فرستاده است اعراب نصرت بیوند از وجدان حیات
لی کرفتند و ذیل بر اقبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند چون
اعدان بان استعداد به یقین پیوست از انجا که براعتقاد و معنویات خود
نظر نبنداخته بود و به وسیله حرف سرایان تهی مغز که بو ... لشکرها
از ان مردم خالی نباشد بلکه از ان لشکرها سود تعذب ذیب ...

افگندلان شده خود را با تیغهای برهنه چون جگاوان مانند شیر گرسنه
در جست و جوی شکار بی تکلف رسانیده دست برد نمودند و سواران
گران رکاب را از خانه زین برانداخته بخیر باد با پای آتش کردار
کار تمام می ساختند و گروه گروه تیراندازان تیر انداز از اطراف و جوانب
برآمده داد کارزار می دادند علی قلی خان سیستانی که لشکر او
به حسن اهتمام او رونقی داشت در جای واقع شده بود که
جوی کلان در پیش داشت که فیلان زود برا او عبور نمی توانستند
کرد و دلاوران پرخاش جوی و مردان شیر حمله غول برغول
نوبهای ثلاث افشرده قابوی تاختن می جستند و چندانی تحمل
کردند که فیلان از اطراف و جوانب غول گذشتند بعد از آن از
عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند هیمون
تیره بخت بر روز بر فیلی هوائی نام که از فیلان سرآمد او بود
مغرور نفس و هوا سوار نظر بر دو تابی بر دلاوران تیغ زن کین کش
غازیان صف شکن داشت چپقلشها با مبارزان عساکر اقبال
برید و غیرت دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته بر تردد
که در حوصله طاقت داشت در تهوری که مانوق باطن فتنه سرشت او
بود ظاهر ساخت حملهای قوی و جراتهای عظیم کرده بسیاری از
زبردستان عساکر گردون شکوه را از پای در آورده و بیکو اقدامی

از

که از برگشیدهای او بود در کار زار از تیز دستان امتیاز داشت منش
ای پاره پاره شد شادی خان خطاب کرده با جمالی با و پایان موکب
اقبال گشت ناگاه در اثنای گیرودار تیری از کمان خانه غیب الهی
به چشم هیمون رسید و کاسه چشم شکافته از پس سر او گذران
شد همانا که باد پندار و دود غرور از آن سیه بخت تیره درون همان
بود که از آن روزن برآمد جمعی که در حوالی او تک و تاز داشتند
چون دیدند که تیر اقبال به هدف رسید بازوی همت سست کرده
دل از دست دادند و بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نه بستند
و شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بخت و آبروی
جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند درین هنگام شاه قلی خان
محرم با چندی از شیر مردان کارزار به فیلی که هیمون سوار بود بران
رسید و نمیتوانست که هیمون بران سوار است قصد کشتن فیلبان
کرد تا آن فیل را از جمله غنایم خود سازد و فیلبان بیچاره که مغفر
حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را
نشان داد شاه قلی خان از نوید این عطیه عشرت افزا ممنون طالع
خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را
داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل با چند فیل
دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شده و چون از مهبت عنایت ازلی نسیم

مغفر

فتح و ظفر و رجا بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی و زیاد
مخالفان بسیه روز تیره کار لحظه به لحظه رفت و افتاد مخالفت خود ره از فراز
دید که شیران بیشه شجاعت فیلبانان را از فیلهوان کوه پیکر
تیر و قوت گرز ملون خاکریز ساخته و میدان کوه بیستون را
جیحون باد هر حربه روانه نموده که سطوت اقبال روز افزون صف
آرای هنگامه نبرد باشد شیر مردان صف در درازا گریز چاره
نیافته انجمن جیوانات بی خرد را که شکوه همت محمد
نصرت قرین از چنین فتحی که تا انقراض عالم طوفان فتحنامه
شهریاران والا شکوه دیباچه صفحه جهانداران عالیمقدار
خواهد بود در تقدیم مراسم شکر پروردگار شد و سایر گرفتاران
مأمور گشتن گرفتند و جمع چنین غنایم اهتمام داشته از گشته پشتها
غنایم خزاین آماده و مهیا ساختند تا پنج هزار کس در میدان کشته
افتاده بودند که حساب در آمد و از آنها که در گریختن در دریا پیاپی
شدند که شمار توان کرد تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای
دولت قاهره در آمد و طایفه از آنها در آن نصرت قران که کشتها
رانی فیل کرده بسیاری از مخالفان به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب
نصرت بپایه سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای زمان از
عطیه کبری آداب سپاس داری بجای آورده هر کدام از مبارزان

ذکر گشتن اسیری

عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید
و ورا امثالها انکه هر یک از ایشان در آن نیکو خدمت به دولت حضور رسیده
کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلی خان محرم همیون را
بسته بدرگاه خلایق پناه آورد هر چند از و سخن پرسیدند از جهالت
بسخن نیامد یا توانائی سخن نداشت یا مغلوب بی حالت بود و خیمه
را بر خود نپسندید بیرام خان خانان از حضرت شاهنشاهی
التماس نمود که این شر مایه فساد را بدست مقدس خود بکشند
و ثواب بزرگ از مدارج ثواب دخرا فرمایند آن خدیو خردمندی
خداوند خردمندان که صفوس رانقابت انفس خداداد و داشته در
پرده بیگانگی بوده از شورش الکاه دستگیران و العضا و مخلصان
فراغتی داشتند بر اثر هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجمان
گذرانیدند که گشتن گرفتاران اسیر به همت عالی رخصت نمیدهند
و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز چنین کارها ثوابی
نباشد هر چند دولتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند
توجه شاهنشاهی کمتر به ظهور آمد چاره این در یافت بلند را که لطف
اوراق و اذهان آفاق از این اثر بنیست آماده انفس نژادان بارگاه
گردید نیکو دانند که این جزو در تورا با و مقدس ذات بالا گزین وثنا
لشکریان و دوستان بلطف از حضرت دانش آفرین دانا نواز توجیه

باین خدمت تعیین فرمودند و حاجی خان از صدمات افواج قاهره
ترسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و
تمامی سرکار میوات به تصرف اولیای دولت قاهره درامد و از انجا
بجده و قصبه دیونی ناجار که بنه و بار همون بود انجا روان شدند جا
سنکهی بود تردد و کارزار بسیار شد و بد همون را دستگیر ساخته
زنده پیش ناصر الملک اوردند مشار الیه او را الیوه دین خود
راهبری نموده ان بد ائین سال جواب داد که هشتاد سال که در
کیش ابا و اجداد پرستارم درین وقت ترک دین خود چگونه کنم
و به مجرد جان ناشنیده چگونه بجنبیده و در طریق شما درایم
مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده التفات نکرده بزبان شمشیر
جواب داد و از انجا فتح نموده با غنایم فراوان و به نجات قبله
امده استیلام عتبه اقبال نموده مورد نوازش خسروانه گشتند و خان
خان و حاجی خان از قصبه الور برامده بجانب اجمیر و ان حدود روان
شد که مانتیسی براب عبال خود خیال کرده زسباهیان کند اشتباه
جنگ و ستیزه کرد و رانا که زمین دار بزرگ بود و پسران رانا
که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی دران طور که مذکور شد محاربه
نموده شکست خورده یافته بود از دو چیزها طلبیده و تخلیف نمالا
نموده تا گریزد رمیان او و میان رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم رو

محاربه

داد

داد و از حاجی خان مذکور و مظفر خان سروانی که وکیل او بود
درین جنگ کارهای نمایان به ظهور امده عاقبت چون کار رانا
مغرور بکثرت لشکر بود شکست یافت و حاجی خان امده اجمیر و ناگور
و ان حدود را به تصرف خود دراورد چون استیلای حاجی خان
بمسامع علیه بموقف رسید قاسم خان نیشاپوری و سید محمد بارهه و شاه
محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند
چون ساحت دو ابه و میان دو اب از خس و خاشاک معاندان
مخالف رفت و روب یافت رای جهان گشای جهانبانی تقاضا
فرمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته اید
تا ان ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار ادبار
فتنه و فساد خس و خاشاک پاک گردد درین اثنا به موقف عرض رسید
خضر خان خواجه جهان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده
و خضر خواجه خان تاب ایستادگی نیاورده بلاهور درامده است
و تفصیل این اجمال انکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال
شده بود که چون موکب اجلال از عرصه جالندهر جهت استیصال همیون
به ایلغار روی نهضت فرمودند بمدافعه سکندر خضر خواجه مقرر شده بود و اسمعیل
بیگ و ولدی بیگ و علی قلی خان و میر لطف الله و شاه قلی نارنجی و
خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند امرای عظام رفته ولاکوز

دار الخلافه دهلی تا زمان وصول خطوط هر ایالتی را بشارت زفاف
بابا بیرم رسید چون از وجهات الرایه اقبال افزای این دودمان ابد
قرین آن است و بهر جنان انجمن منبع ر النظر به فروغ جلال و جمال آن
جوان گشته و بهی انداخته از جمیع امور شهنشهی و کار فارغ بال
گرداند و گروهی را که دولت بالغ نظر به نصیب نیست در چنین اوقات
که خواطر با ضطراب می گراید با مثال این تقلبات مسرت بخش دلها
بر لب نزد اطمینان می بخشید لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت
که امرای کبار و نوابان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین دلیران
عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب
آسمان قباب باشند چون سامان سرانجام یورش بر وجه
دلخواه سرانجام یافت خاطر ملکوتی ناظر از جمیع مهمات ملکی جمع
فرموده با لشکر بحر مثال طغیان از دار الخلافه بتاریخ بیست و ششم آذر ماه
الهی موافق دوشنبه چهارم شهر صفر به هدایت قاسم خان را بحراست
دار الخلافه گذاشته بر بهمونی طالع اقبال بحث سحاب بنهضت فرمودند
و منزل بمنزل شکار کنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش
جهان فرموده هم در اسم ... بتقدیم مراسیل و هم لوازم
و شادمانی که تا گزیر التعلق است سرانجام می یافت و عالمیان
از اقطار عالم به صیت آثار مکرمت و انوار معدلت از نزدیک و دور جمع

نفی

فوج آمده خود را بابت بند اقبال می ساختند علی الخصوص از کابل و
بدخشان و قندهار روزی نبود که جمعی کثیر از بوداخانان قدیم و جدید
آمده جبهه نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی می ساختند
و در اثنای راه لاهور چراغ گوهر خانه بیرام خان خان خانان از کوکب
سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ شانزدهم
دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شده نام
او عبد الرحیم نهادند و مجمل از مقدمات احوال آنکه در آن ایام حضرت
جهانبانی دهلی را بقدوم معدلت آرا زیب و زینت بخشیدند برای
تسلی زمینداران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت
میکردند از آن جمله جمال خان عم زاده حسن خان میواتی که از زمین
داران هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را دو
صبیه بود عالحضرت خسروانی دختر کلان او را در حباله عقد خود در آورده
او را به منصب و مباهات عز امتیاز بخشیدند و همشیره خورد او را در عقد
بیرام خان خان خانان در آوردند در هنولا که رایات شاهنشاهی
متوجه دفع هیمون شد خان خانان مردم خود را بلاهور فرستاده
بود در این هنگام که همت علیه متوجه فتوحات بی اندازه است این
نوید رسید و شگون گرفته عشرت افزا گشتند بیرام خان جشن بزرگ
ترتیب داده لوازم آن بجا آورد و حضرت شاهنشاهی نیز رنگ و شادیانه

اورا از دلایل زایچه طالع استنتاج نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به
ترتیب حضرت شاهنشاهی سر بلند شده به بخت کریم اخلاص خود
خدمات عالیه به تقدیم رسانده به کارسازی طالع مسعود به مراتب والا
رسد و سواد خوانان صحایف حیثیات سطور عقیدت از خطوط ناصیه
حال او خوانده مژده های گرامی مسرت پیرا به اهالی اخلاص سرشت
دالحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت است
آن مطلوبه به ظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار افزونی
اخلاص از جبین او خوانده میشود و حقیقت آن مجملاً در هر جا و بر محل
خود و لختی تفصیل خواهد شد چون حدود جالندهر مخیم اردوی معلی گردید
اسکندر افغان که در آن ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود
خود را از آن طرف کوهستان سوالک که معمور و مستور مقرر آباد بود
کشید که روزی چند در آن جبال مستحکم بوده منتظر وقت باشد و
ظفرنشان به داعیه صواب انتما که یکبار رکاب و اورا از میان برداشته
شود و دفع او را پیش نهاد همت جهان کشا ساخت و دشواریهای
صعوبت جا در مشکلات حضرت عالی نموده بعزیمت درست و قصد
جازم از دنبال اسکندر به جانب کوهستان سوالک که عالیست و کوه دیگر
خود سران دکردن کشان ممالک هندوستان توجه نمود و بوصه قصبه
دسویه نزول اجلال فرمودند و از آنجا نقض پای دل کشا جا و تهیه بود
بجز

فیض مکمن سرمایه رونق هستی جهان و جهانیان پیرایه آرایش
زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش
بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان کون و مکان را به نقش بدیع
طراوت و نضارت تازه رسانید تا که حمل را بیت الشرف برای آن مکون
کردند در ایام خاکیان خاک را انزال به ترتیب خاص شرف سعادت
زاده حیاتی به تازگی می بخشید و الا بایه آن شرف بخش اجرام علوی
و اجسام سفلی برتر از آن است که مکان از خطاب بیت الشرفی
آن روشنایی بخش انجمن هستی داده ابرو با لجمله این نیر گیتی آرای
در شب یکشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهار
شنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از
حوت به نزهتگاه حمل آمده نوروز جهان افروز عالم آرای کشت و آغاز

سال دویم از تاریخ الهی شد **غزل** شکر انصاف بر زبان بهار
گفت بلبل چو مردم هشیار عنبرین گشته از نسیم صبا از مشام زمین
مشام هوا دشتها بر لحاف به بالین باغها بر عروس بیکابین
زاغ بر تختهای سقلاطون باغ بر فرشهای بوقلمون مرغ نالان
فراز گلبن گل مست با مطربان ساغر مل وز بی نقشهای
جان اویز اختران نقش بند و رنگ امیز خم زلف بنفشه دل
عود خام است رسته برلب جوی قمری و فاخته فراز چنار
برده از عاشقان شکیب و قرار راز دل کرده جمله عالم فاش
زیرکان زمانه چون اوباش همانا که وقوع چنین نشاطی در چنگ
مقصد دلیل است واضح بر حصول مقصد و مژده ایست لطایف
روشن که کار گرفته سی و دست انجام و انجام سعادت با بر چنانچه بفقد
وقوع این بورش و اوبار سکندر درین هنگامه ارباب بصیرت را اگاه
بخشید که باندک فرصتی فرار اختیار نموده قلعه مانکوت در اند و حضرت
موکب عالی را حرکه نموده دولت اقبال شیران قلعه مذکور
تفصیل این اجمال انکه دراق هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت
قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک در امده بود و قصبه
مخیم سپاه فتح اقبال گشته بود نه فرمان شد که مطلب این مدبر
انست که عنان اقبال را کشیده در جاهای تنگ در امده دوران

ملک بگرا انتظام پیوسته بند و حضرت شاهنشاهی گوش بر این سخنان
ننهاده باین شایسته بیشتر توجه فرمودند تا امرا ملک را با جمعی کثیر از پیاده
کار طلب بتاخت و تاراج زمین داران آن کوه فرستادند معمار زمان
لشکرکشی فرمودند که فرصتی به نیرویی تا مدافعی لشکر از جهت
آن کوه را تاراج و تخریب لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمت
تاراج ساختند و کوهستانیان هر کو هر بلند نشینهای نادر
با اسکندر جمع شده بودند جدا شدند و سلک تفرقه در جمعیت آن
برنیت انداختند و بی جنگ فرار اختیار نموده حکم مطلع از جنگل
اصدار یافت که ولایت آن جا ملک و کشت به یغما برند این حکم
با دبه او بادشاهی بند و بنیروی بازوی اقبال سرانجام یافت مدبران
را بدست او وجمعی از دلیران لشکر اقبال کرده بعضی از اردو
او رسیده و اسکندر از این لشکر خبر دار شده خود را از راه
اضطراب و اضطرار قلعه مانکوت که حالیا قریب بر ادب رود بر خود
اماده داشت انداخت بیش کوهستان سپاه منصور فتح اقبال او
او را غارت نموده از تحسین این مدبر معروض بارگاه اقبال
داشتند و قلعه مانکوت قلعه ایست متمکن بر جهات رفاهیت استوار که
سلیم خان در هنگام که به قصد استیصال گروه کهکران رسیده
خایب برگشته بود این قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهی که مقارن

بوده اند بر سر کوهچه قلعه بسنگ و ساروج ساخته بودند و چون
این قلعه به نظر بینندها از تنگ حصن زیاده به نظر می آمد اصلا این
جای این حصون حصینه نهاده اند و رحد ذات خود جامعیت بعضی
محکم لشکرها را بان و حصول مشکلات بر تقدیر حصول دست برسالکان
انجا یافتن بسبب دشواری راه بغایت کوه افزاوان دارد و او وقتی
چند انکه خواهند تکلیف کرد و حیثیت مکانی که قلعه خدا آفرین وصف
حال او باشد قلاع حصینه دوان اساس پایه را او را مقصود از
ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت
جهانبانی بجهت شاهی منصوب شد و سنان شود برای لشکر بنی مغرب
زمانی باشد و بخرابات باده باطن او میگذشت که لاهور را ویران
ساخته انجا را آباد ان سازد و لشکر انبوه را انجا گذارد تا دران
مامن بسر برده محافظت ان حدود نمایند و باعث بر خرابی
لاهور انکه چون ان شهر بغایت بزرگ و مسکن اقوام
بکار رو اعتراف مردم که نوبت توجه لشکر عظیم را از انجا
سرانجام داده و پیادات فوجها یا وو ساعتی از انجا مهیا توان کرده
مبادا عساکر اقبال این دودمان اما قرین انجا رسیده اکثر شوند
فراوان بهم رسانند و کار را از علاج بگذرد و پیش از ان که این اندیشه
بفعل آید بهان نیست نابود از تنگنای هستی بر آمد و بالجمله چون

فرار نمود

چون فرار نمودن سکندر و محبوس شدن او بمسامع اقبال رسید
ازانجا که عزیمت سلطانی توامان احکام یزدانیست حضرت شاهنشاهی
با عزمی درست و رای روشن و دینی حق پسند بیخ خرابی ان را
منظور نداشته اساس جمهور عالمیان را وجه همت جهانگشای
گردانیده متوجه محاصره ان قلعه شدند تا غبار آن فتنه انگیز را
از سر کافه انام دور ساخته دور دولت پایدار باشد حکم جهان مطاع
از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای بآیین
شایسته مورچالها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره
قلعه را از روی تمکین مرکزوار در میان گرفته دایره محاصره بردوران
کشیدند و همواره با داب قلعه گیری مراسم ترددات و شجاعت
گستری پرداخته داد جان سپاری میدادند و هم خان در نشاط
قرب حضرت شاهنشاهی اختر بخت بلند ساخت روز اول دربای
قلعه رفته دست بردی شگرف بروی کار آورد که کارنامه شجاعت
شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه عساکر اقبال قرین بپای قلعه
رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغانان که منجنیق شجاعت
بر کاخ بهرام می افراختند و کمان دعوی بر جبین طاق آسمان رسانیده
از حصار در امدند و شمشیر خون چکان علم کرده بر ساحت دروازه
جولان غرور نمودند و همچنان یکه تازی نموده شیر مردانه بتهاور و مبادرت

رسیدند جرو دار شده سرا اسیمه بدروازه ها شور رشتا نمیشد دروازه مقفل
بود چون دلیها رها ی نداده بودند اقتدار بر شکستن قلعه نیافتند چند
حرکت مذبوح کرده به خندق نشستند و برخی خود را از دیوار انداختند
بجای خود بسر درامدند و جمیع کریخته در خانهای شهر به پناه بردند اما ان
دو روز مختفی شدند و بانک فرح شاه محمد ولی پور نموده بمردا
به پاسبار رسانیدند و بهادر خان نیز رای چون در صدد اندوزی
کارها ساخت و در این مرتبه تزیین دادن و در اعده سرانجام لشکر نمود
داوباشی را قتل طلب با خود همراه ساخت باده و بکر بجانب خان محمد
قندهار کرده اماده جنگ و جدل گشت شاه محمد چون کومک هندوستان
را در خیال کرده و استحکام قلعه داده متوجه بفرمان ایران شده بود
که حضرت جهانبانی جنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان
قندهار را بملازمان ایشان متعلق کرده اکنون مناسب است که جمیع را
برستید که هم تدارک طغیان کافر نعمت شود و هم قندهار که بهم ایشان
سپرده اید انتظام بخشی ایران سه هزار ترکمان از انجا بکرد اوران
سیستان و فره و کرمسیر بسرداری علی یار بیک افشار فرستادند
بهادر خان ازین لشکر خبری نداشت تا کمانا بر سر او ریختند و جنگ
سخت در پیوست و بار دیگر این بخت برگشته از باغ فیروزی
اخر کار به ناخوری بر نجفتا و نمو نتوانست که زمین وا بوردان

برارد

بسر برد و شاه محمد کومک خود را تواضع نموده قندهار را از ما دادن
قندهار نرمیان اورده خالی باز فرستاد و بهادر خان خاسر و خائب
شده با کزیر شرم کین بدرگاه کیتی پناه امد چون این درگاه بیت
طلب منبع کرم است اندک تذلیل بسیار بخشش دلذة عفو را از بین درگاه
روز بازار است بلکه کرم گناه و ضعیف بزرگ بخشیده مولتان
بجاکیر او مقرر شد جاکیردار سابق مولتان که محمد قلی برلاس بود تا
زمان حدود باغچه و بهادر خان را از روی مراحم خسروانه سرفراز
یکی از امور جهان فرمودند و کار شاه کرامیه به لشکر که جای این دودمان
عالی نژادگان ازین به ظهور امد القصه ار چند مستحفظان قلعه و زنکهبانی
اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت شعار در اسباب گرفتن
قلعه کوشش نموده روز بروز جدی تر میشدند و ز بجا اوردن سرکوبها
و ساباط و سایر اسباب قلعه کشایی اهتمام عظیم مینمودند و در این ایام
توجه قدوم بر کات انتظام حضرات عطای لطف قدس شریف
سرادق جلال از خط دل کشای دار الاقبال کابل بجانب کاه مونها
رسید که باغوای غلبه شوق و رزو احاطه شغف بنواحی لاهور رسیده انتظار
اشارات عالیه میبردند ورود موکب مقدس
حضرت ملکه زمانی ذکر حضرات قدسیه
از کابل و توجه حضرت بر سم استقبال

کو هی محی مزه از اسباب دولت گذشته ان بود که خان زمان کم بجد و
بسیار رفته بود و بوسیله اعتضا وایش دولت ابد قرین و انتساب او
بدین درگاه سعادت نشان همه جات عظیم روی داد و با وجود ان
مغی حقیقت اخلاص در نیافته بود و حاشا حاشا از ونا اخلاص ارادا
فسخ نشد و اه است او مضمون نوکری و اقاجانه اشته علیکه دوم و
عادات بود اگر متمکن کارخانه و نیتی که بمدارا و ابی را از ان گریز جست
آنده دالک نکرده بود و چنانچه مجمع در پیش کارخانه احوال وخیم الیه قبت
او بود جای خود برقم زده قلم وقایع نگار خواهد شد و انچه زود نمود از برکت
انتساب صوری امور مورد و خدمات لایق کرده اند یکی جنگ رکن خان
نوحانی است که از امرای بزرگ مبارز خان مذکور است که نیز از ماسع
بود و او را شکست داده و متمرد ان حدود و سبب دیگر دون کن ان
ان نواحی را انهلکونه ایلی کرد اند و هم چنین از کارهای شگرف که
درین ایام از و بوجود امده برافتادن حسن خان هنجلونه است و مجملی از ان
سرگذشت بدیع انکه حسن خان مذکور از زمین داران مشهور ان حدود
هم از روی جوانی و برادران و نوکران اعتبار داشت و هم از روی
اعتبار زمان و رایان بند و زجاها مستحکم بود و پیوسته اندیشهای
تباه بخود راه میداد و درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی
تمهی حر قلعه مانکوت بود این کوته اندیش مغرور وقت را فرصت کار

دانسته لشکری گران فراهم اورده متوجه نهب و غارت بگار
بسیار شده و جلال سور که یکی از سران کلان افغانان بود
با خود همراه ساخت چون اندیشه تباه معدوم خان زمان شد
امرای پادشاهی که دران حدود نام زد بودند اتفاق نموده در
لخاهر بنگلونه بمحاربه پیش امدند و دران این لشکر فیروز جانثر
کارنامها بظهور اورده مظفر و منصور شدند لشکری مخالف بیت
هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کسر زیاده
نبود بتایید دولت خداداد با وجود ان حال که اندکی از احوال سردار
انها نوشته امده بمحض هیبا من انقلاب این دولت ابد قرین
ظفر یافته کام روا شدند و غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست
افتد و فیلان بسیار ضمیمه غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست
افتاده بودند سبد لیا و دل سنگار بود که با صورت و سیرت
سرامد هم در صفت شکنی بی عدیل بودند هم در کرم روی صفت
یکتایی داشتند منظور نظر ملکات شده گشته در حلقه فیلان خاصه
داخل شدند سرانجام کار خان زمان بوبال کفران گشته جواز
بدخواهی او بظهور پیوست و از سران گروه نابی اخلاص گشت
کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته اید
عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف و داشتن اولی و از سوانح اقبال

که در هنگام قلعه محاصره مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد
فتح قیا خان است و مجملی ازین داستان مسرت انجام آنکه
قلعه گوالیار که از قلاع مشهوره هندوستان است و در استحکام
نظیر خود کمتر دارد و در تصرف مبارزخان عدلی بود و از جانب او
بهبل خان نام از غلامان سلیم خان پسر شیرخان بحکومت
آن قلعه کلید گنج بنیاد و رام شاه که در زمان سابق
اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوتیه بسیار بگرد آن آمده
محاصره به تنگ آورده بود قیا خان از آگره متوجه گوالیار شد
و رام شاه قلعه را گذاشته زد و خورد به بیگار او رو دلاوریهای
تقدیم رسانیده قیا خان داد و نجابت یا ایبایی داده چیقلشهای
مردانه بازنموده و نصرت از همت جهانگیر شاهنشاهی جسته
غنیم را بر داشت و بسیاری را زد و آنه عدم آباد کرده به محاصره قلعه
گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت افزای که در اثنای محاصره مانکوت
به ظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر رضی میرزا عبدالله مغل که با صولت
موصوف بود بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت در آمد پیرامن
و برین نسبت راضی نمی شد چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود از
کامرانیه میدانست و درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک
او را آگاه ساخت که توقف در امثال این امور نتایج ناخوش است

بدوی

و به فروغ خرد خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید و فرمان
بران کار شناس شد و آراستن مجلس انس و بزم عشرت کرده شیخ
نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را بانجام
گذاشته بمنزل مقصود می شتابد و بسر گذشت محصوران قلعه
مانکوت می نویسد

از جلایل تائیدات ازلی و مبادی توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع
مقفلات صوری و معنوی است کشایش کار دو بار و از هر گاه ابرو
جهان آرای به مقتضای نیت علیا مشکلات مهمات منسوبان این
خدیو صورت و معنی است و در کاری که به نفس مقدس متوجه
باشند خیال باید کرد که کار فرمایان ابداع چگونه در اهتمام آن اهتمام
داشته باشند و مصداق این مقال فتح قلعه است که اسکندر
بهلو منیر در صورت کشایش آن در اندیشه داشتند نیافته القصه
لوازم محاصره که بخیال کس نمی رسید بر وجه احسن سرانجام یافت و مورچالها

از هر جانب پیش رفته و در چند گاه سرکوبها مثل قلعه فرستاد و روزها دامان
مینمان مور چل باهتمام کارزانی باحرا تملک بود و از هم مور چلهای پیش رفت
و دلاه و برامد و برامد زنهار خواهان گشته قلعه پیش سکندر بر چند
بود استحکام قلعه لمیه داشت از صورت حال برآگنده قول گرفت و پا رخ
برآگنده و بی حون واقعه طلبان فرصت فتنه و شورش مبارز خان علایی
که مجمع از حالات او بقلم اختصار رکذارش یافته است میطلبیدند
گرفت بسر فتنه برداشته از ممالک شرقیه هندوستان دهلی روی
متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و را فرصتی شورش ممالک اسود چند
اند دل از قلعه داری برکنده اشت لیکن چون مخالفان دولت خدا
دادرا کاری از پیش نمیرود و مبارز خان را بیمانه زندگانی برشد
و نمونه ازین سرگذشت انکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله صور خان
نام لقب جلال الدین برخود بسته دعوی بزرگی نموده بقصد انتقام
پدر نخود که مبارز خان در جنگ او برخاک نیستی انداخته بود متوجه شد
و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارز خان هدیه ورهمان جنگ کشته
گشته بود چهار سال و چیزی ایام حکومت او بود بنازم چه دولت است
عظمی و عنایتی است کبری که اولیای دولت بیک طرف از اسباب
برهم زدن مخالفان در یکدیگر افتاده قصد یکدیگر میکنند که معاونت
این دولت جاوید میمایند چون خبر مستخلص قلعه رسید یکبار دیگر

برضمان خاطر پراگنده باطن گشته سکندر اختلاف اعلام دولت روز
افزون و شکست برشکست خود را چون مستبصرانه ولکار آگهانه دید ما
امیدی بر ما امیدی بر روز روز افزود و پی اختیار در سلک زنهار زیان
در آمده توسط بیر و انتظار جمعی از معتمدان کاردان فرستاده
التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط و معتمدان
بارگاه مقبول بقلعه روانه سازند که خاطر شفو از مراتب بدیر عنایت
ساخته ضمیمه تشکر قیروزی اثر گرداند ان حضرت که معدن مروت
و مرحمت بودند از روی مراحم بیدریغ اتکه خان را که بوفور کاردانی
اعتماد از پیش قدمان بود باین کار فرستادند سکندر از روی
نجالت اعتبار ان نمود که عقلت عاقبت اندیشی مرا مشترام
طریق کوتاهی سپرده ام دیگر مرا ان حالت نمانده که به سجده
ان درگاه روی خود سفید توانم کرد و اگر درین مرتبه لمیا من لطفات
یادرت بیچند گاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال
نیست الکنون پسر خود را به بندگی میفرستم امید وارم مرا جابی نام
دو شود که روزی چند انجا بوده خود را اماده سعی دستان سنابوسی
گردانم تجدید جهان افرین عهد کرده ام که تا زنده باشم کردن جنوب
از خط اطاعت برندارم و حق این احسان فرو گردن جان انداخته
زیور سی دست خود سازم خاطر فرستاده بغرت ملایمت درکوم

خدمت رضامند ساخته بند حرالملک نیز که وکالت خان خانان داشت
بلکه وکیل السلطنت بود از تعدد و حبس ارجاله رخصت داد الیه از ارد
وی و [illegible] زر الجاج مرد سیم اسکندر شاه خلاصه التماس او را
بوساطت خانخانان معروض [illegible] اقدس شاهنشاهی ساخت و آن
حضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را بعز
قبول مقرون داشته بموجب قرارداد خود بدیهار و الحمد و در
جاگیر مقرر ساختند و او پسر خود عبدالرحمن نام را مصحوب خان جهان
تیمور که از معتمدان او بودند بدرگاه سلاطین پناه [illegible] معتمد
فرستاد که خدمت شایسته اینها باعث توجه شاهنشاهی بحال او
شود بموجب عزایم بادشاهی زاده او از قوه بفعل آمد و بندگان
گرامی با چند فیل گزین شایسته بارگاه عالی نوا تر بود ارسال داشته
بتاریخ دوازدهم امرداد ماه الهی موافق بیست و نهم ماه رمضان کلید
قلعه را با دلیای دولت قاهره سپرد و حضرت شاهنشاهی رقم
عفو بر جرایم کشیده از سواد صحیفه اعمال و اغماض عین فرموده بد اعمال
او در اراه داد و بندگان از زندان حصار بیرون رفت و به [illegible] رحیم
ترس خود را بجزیه و نهاد رساند بعد از دو سال بعدم [illegible] شتافت
چون فتح قلعه مانکوت بخوب تمرین وجهی صورت گرفت و
سلطان سکندر از زنهار یافتن [illegible] سلطنت شمیم بسر به [illegible]

دو است ان ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار
گرفت و استصواب [illegible] اقبال موکب عالی به تسخیر و نصرت
بتاریخ شانزدهم امرداد الهی موافق دوم شوال بعد از انقضا
[illegible] ماه و کری از دامن کوه سوالک بعزم دهلی و لاهور
نهضت فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده
بدارالملک دهلی نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از نافهمید که
در اندیشه [illegible] رسیدند خاطر حیرانی ان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست
که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان
راه یافته بود و فتیل چند پیدا شد که سوار اسب نتوانستی گرد و در آن
ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن
قدسی مواطن توجه عالی بجانب فیل مصروف داشتند و اکثر اوقات [illegible]
که صد حکمت [illegible] المتضمن [illegible] التفات می اورد [illegible] روز
در میان دو فیل بادشاهی که نتو خان و لکنه نام داشتند جنگ
با [illegible] کشید اتفاقا آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خانخانان
رسیدند و هجوم خلایق و ازدحام تماشاییان و غوغا [illegible]
توهم و توحش خانخانان شده و اینه بران داشت که [illegible]
عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز ضمیمه پریشانی
خاطرش شد خانخانان یکی از محرمان خود را [illegible] انکه فرستاده

واهم عبو جانب آن حدود را که سر تمرد بر داشته بودند تنبیه نماید بهادر خان
در آن ولایت رسیده لوازم مردانگی بجا آورد و جمیع افغانان را از
سوار و پیاده در برابر آمده زیاده از تاب و توان خود کوشش
نمودند و تا مدت یکماه داد پیکار از جانبین به تقدیم میرسید چون
سایه اقبال خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت او انداخته بمیامن
توفیقات ایزدی فیروز گشت و چون ایزد جهان آرای در مقام
اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغنا بر آمده خودنمائی
بر آگند کیهان عالم شوند بیرام خان را که لاف عقیدت زدی بر دو
از روی کار او پرده برداشتن گرفت روزها سالک شد او به سخن تا آنکه
بی راهه رفتن او کژی از مردم او شنیده دریافتند آن بود که فیلان
بادشاهی را خواهی ناخواهی با امرای اعتبار کرده خود تقسیم نموده تا
جیلی از فیلان خاصه بادشاهی را که بر دو عظمت و جلال جهانداری
آن حضرت بودند گرفته به بهانه آنکه مردم بسیار دارد از آن حضرت
جدا ساخت آن خدیو جهان نمیخواست که حکم را قبول نماید لیکن چون
کار نوبت خود به رتبه است و هنوز وقت نرسیده بود اغماض نظر
فرموده رضا بقضا داد سبحان الله این چه وسعت حوصله و این
چه اندازه مدارا است و الکاه در عنفوان شباب که موسم طغیان
طبیعت و مبدای غلیان قوای غضبیست از بی بزرگی را که جهان

آن

افزون در کنف حمایت خود به مودت و انها از وجه بیع باشد
و درین هنگام که عرصه لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت
شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر بزمین بوس رسیده
بنوازش پادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان زر
رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی به فتح هندوستان
شرف ملازمت دریافته بود و در توجه در خاطر داشت لیکن
چون خدمتی شایسته کرده بود متکی میرزا کامران را که سرمایه فتنه
شورش و آشوب بود گرفته سپرده تا بود چشم مرحمت فراوان
در شأن و پیوسته عرایض او به درگاه معلی می آمد و ریتولا که عالم افروز
اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال نگاه
خود او را مهر که هر جا سری و سرداری باشد موجب کشان آستان بوسی
بحال او روده و سر بلند سعادت جاودانی سازد آن دولتمند را نیز ز عظیم
آستان بوسی گزینان گردند و از وحشی طبیعت خود التماس
نمود که چون بملازمت سرفراز شوم همراه موکب والا بهندوستان
نبرند و بآثار الطاف خلایق نواز از جا و مقام خود جلا وطن نشوم
و یکی از معتمدان پایه سریر والا را گرفته به درگاه والا برد و طوف
پادشاهی یا و آستان خدمت اختصاص او فرموده جمیع ملتمسات
او را مبذول فرموده قبول از تقاع داد و تیمور خان جلایر را به خدمت اختصاص

یافت تا او را مقرون استمالت آورده به سجدات درگاه گیتی
پناه سر بلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصله خواهش بود به مراحم
شاهنشاهی ممتاز گشت و از سوانحی که در آن ایام توقف عالی در
لاهور عبرت بخش ارباب تمرد شد به یاسا رسیدن تختهٔ زمین‌دار
موت و مجمل ازین قضیه آنکه آن زمین‌دار شور بختی که در عقب سلطان
سکندر همراه شد موجب ضلالت او شد و از آنجا که در سرشت
زمین‌داران هندوستان است که راه یک جهتی که اشتر همواره
رانکی بجا نمی‌کنند و با هر که غالب دشوار افزا باشد او را همراهی می‌نمایند
در هنگام شورش روزگار که قضیه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی
زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر سور سر
فتنه برداشت و آن گمراه همراه گشته در بیداد انگیزی اهتمام داشت
و درین هنگام که رایات نصرت محاصره مانکوت نموده کار را
بر متحصنان قلعه به اضطرار کشیدند به وسیله حیلهای بر زمیندار آن ناحیه ضمیمه نظر
گشت بیرام خان چون بر حقیقت شقاوت او آگاهی داشت او را به سیاست
رسانده و بجای او برادر او تختمل را که هوشیار و دولتخواهی در
بخش بود مقرر ساخت از آنجا که این همت والا نهاد پایهٔ گشت
که خود اگرچه از روی اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ
می‌باشند و فطرت بلند که بر آن مروت و فتوت سرشته است

تجوز

تجویز آزار این طبقه نمی‌نمایند ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف
اقدس نیامد اما چون نقاب از جمال جهان آرای بر نیفتاده بود
لطفا چندان توجه نفرموده بودند چون خاطر جهانگشای از مهمات
پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهار روز که در دار السلطنت لاهور
از فر نزول سپاه منصور دولت افزای سپهر والا بود و سرا
اوقات لطافت رخهای دولت طراز مصروف بوده لطایف در تسخیر
به بر و اب اشتغال داشت و دم صبح در رعایت بود و اولیای
دولت ابد پیوند اخلاص گرفته می‌شدند چون کار بر داران کارگاه خلافت
از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور به حسین خان که خواهر
زاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش
جشن چهارم از رمضان الهی موافق جمعه پانزدهم صفر نهصد و شصت
و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دار الملک دهلی اتفاق
افتاد و از جمله سوانحی که درین مرحله قضیه جالندهر که مخیم سرادقات عالیه
نصرت اعتصام بود بوقوع پیوست انعقاد جشن خانخانان بیرام
خان بود به عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سانحه
آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آرایی خود آن
عفت قباب را که خواهرزاده ایشان حضرت و صبیه میرزا نور الدین
الحمد گویان نامزد بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن

دانه یکتای فطرت را که با اصالت نسب و جلالت حسب و مخدرات
سرادق عصمت و مکنونات معاون عفت ممتاز بود بمیرزا محالی
سپارند و مرهون وقت مانده بود تا درین هنگام که عروس جالند
از دود و مواکب عالیه مهبط انوار شده خاطر خانان خاطر بر سرانجام
این داعیه گماشته از بندگان شاهنشاهی استدعای استمزاج این
شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون درین سپس لطف دارای ورادها
را مدارا می سپردند با مقتضای آن التماس اشارت فرموده اند
بان حیدر معلی از ازواج روح داد و تمام مستورات سرادق سلطنت
جلیله با هم انکه درین الفق وسیع موفور دم بظهور رسانید چنانچه عقد
زفاف در رنگ بغته صورت گرفت میرزا نورالدین محمد پسر میرزا
علاءالدین محمد است و او پسر خواجه حسین که بخواجه زاده جغتانیان
شهرت دارد و خواجه زاده نبیره خواجه حسن عطار اند و این
جنواسطه پسر خواجه علاءالدین اند که خلیفه اول خواجه نقشبند است و گوشه
نماند که خواجه زاده نبیره خواجه حسن جغتانیان نسبت دامادی
سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشتند
و یسه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرامخان که در عقد سلطان
محمود میرزا بود دختر او که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند را
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد

خصوصاً
جغتائیان
جغتائیان
دختر

دانا

کانا داد اخلاص و حسن عقیدت از جناب او دریافته بودند ملکه رقیه
گلرخ بیگم را که صبیه قدسیه آن حضرت است انتساب فرموده اند و سلیمه
سلطان بیگم که نبیره بنت سپیدی بابک و اماني و نوبت عالیه امتیاز دارند
از آن قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بهمین مناسبت این نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله چه عجب
تقاریست ازین که سلطان محمود را در باب خواجه زاده جغتانیان
منسوب رفته باشد که تا هر کفو نسبت کرده بود چه حضرت فردوس
مکانی بزرگی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدین محمد کنند که جیب
الکنون به تبعیت گذشتهای این نسبت صورت بند و
آغاز سال سیوم الهی از جلوس حضرت
شاهنشاهی یعنی سال [illegible]
[illegible]
الحمد لله که سبحانست این دم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خدمتی و
خورشید قبلی او بره کوکب بروزگار والا نشین گردون تا هم
دیبال گردید و کوکبه بهار بسال سیوم الهی بر سواطع دولت
و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت ابیات لحظه و دقیقه
از روز جمعه بیستم جمادی الاول سال نهصد و شصت و شش از
نخستین فلک چهارم ظلمت زدای بهشت طارم برج حمل تحویل نمود

جغتائیان

عالم صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را
چون آسمان سال خورده نضارتی باندازه بخشید و دل
بستگان عشرت به ظهور شعشعه حلاوت این سال
ایمن و نشاط از سر گرفتند و آرزومندان شوق نوروز با روح تازه
در قالب امانی و آمال در دمیدند بیت و باغ عالم از بوی بهاری
هوا را سوخته عود قماری : ز مشک افشانی باد طربناک : عبیرآمیز
گشته نافه خاک : زمین را مشک پیمودن بخروار : هوا را غالیه
سودن صدف وار : بیاورده زمین تاب مهتاب (?) : زلال چون
جلید در سیمین آب : بنفشه هر چشم بر تعجیل : کشیده در
بناگوش چمن نیل : پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط
فتح و فیروزی اشجار سعادت اسما حدائق الهی [illegible] رایات
نصرت آیات حضرت شاهنشاهی بزم سایه گستری دارالملک دیار
از فیض جاه بلند در جلوه اقبال آمده شکارکنان و نخچیر افکنان نهضت
فرمود و از دریای ستلج که قصبه لودیانه بر ساحل آن واقع شده
عبور موکب جاه اتفاق افتاد و در [illegible] خبر آوردند
که حاجی خان که اندکی از احوال او سابقا گذارش یافت با فوج قاهره
که جمع او نامزد شده اند در مساعات همت میزند بنا بر آن
توجه جهانگشای بر آن قرار یافت که موکب اقبال تا حصار رفته

نظام

نظام کار [illegible] مذکور بماند و اگر جمعی دیگر را اسباب استقلال الملک
آن جماعه باید فرستاد و فرستاده خاطر عالم آرای را از آن جهت [illegible]
جمع نمود بنا بر این اندیشه صواب انتما و جمع اردوی معلی را گذاشته
ناصرالملک حصار را به رو آن شد حضرت سلطنت پناهی جلوت نشینها
فرمودند و آثار [illegible] بر موکب دولت سایه گستر شدند چه روزگار
شکست امرا در استیلای همایون فتح باب و جمعی از ملازمان درگاه
نعش مغفور سلطان حضرت را به سپهر [illegible] آورده بودند و تا محل
بعث
آن صندوق قدسی را محفوف با ستار رحمت ساخته در آنجا بود
گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این نسبت بحصار
رفته روشنی افزای اردوی معلی گشتند و بیرام خان خان خانان
نیز بموجب التماس در این عزیمت همراه بود و در این ولا که رایات
اقبال در حصار بود و میان ناصرالملک و شیخ گدائی مراجعه و تقارع
بهم رسید و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ بسیار می نمود
جانب او گرفت ناصرالملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته
بدر خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی از نیکخواهان در میان آمده
صلح دادند و چون طنطنه عساکر نصرت به حاجی خان و آن مردم
رسید بی جنگ از هم متفرق گشته هر کدام بجایی در رفت و
حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان

جهانبانی

تا از انفراد و استقلال بر آمده پرده ناموس او دریده نکرده نداران
چند قصه ستند بلده ای سلطان حسین خان جلایر را که فرمودندان
پر گوهر این قصه را از پیش خود با اسمعیل خان اوزبک که بااو
قرابت نزدیک داشت داده بود هرگاه سر جماعه به دیگر جا
ناموصوف باشند پیروان او تا کنون از رسای وحشت بهره میگرفتند
لهذا اسمعیل خان برکنه مذکور را نداده به منازعت برخاست و
سلطان حسین خان مذکور به نسبت کرایه حسینی خدیو اقبال از و
بر گردیده و او پناه به علی قلی خان برده و لشکر بسیار بر سر او
آورده و سلطان حسین خان ببهمن مردم خود لهذا دفعه اینها برآمد
و چون از منسوبان این دولت خدیو اقبال بود با وجود
کثرت مخالف فیروزمند چه دولت و جمع کثیره به بدترین مردمها
که در حرام خان داده است بخاک نیستی برابر شده ثروت
چراغ عباسی که از خوف ان نزد بیک علی قلی خان و از منسیجان
ناجی زمانه بود بها وی به عدم شتافت علی قلی خان به مقتضای
شرارت ذاتی و بد نهادی خود منحوست که آمده سلطان
حسین رو برو شود و بیکبارگی از پرده آزرم بر آمده روی سیاه
ازل و ابد کرده و جمیع از خود بر در آن و در پیش او را از ان اندیشه
نا درست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات ناشایسته اهتمام

نمودند

پسر ابراهیم

نمودند و نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار گشته خود کوشش
نمود لیکن چون دولتمند پاینده نشان صاحبان پسر را از خود جدا
نمیکرد و از سر پا را مورد به دولت او است بارز نمی و اخلاص و باطن
دراندیشه تباه و به ظاهر شروع در ملایمت نمود ناصر الملک
پیوسته نکوهش احوال حضرت آن مال اندیشه او کرده بود در دوستان
نکرد و دست به کردن اهتمام نمود به امتحان خاطر علی قلی
نگاه داشته از بزرگی منشی خود کارها به ناهنجار او را ناگزیر
الکانه و دوستان و در خانه او را نصیحتها به کرامت جلوه کردند
و ان نکوهیده اعمال چون از سر کار خود باز نتوانست آمد
خود را بجان و بکرد و برج علی نام نوکری از معتمدان خود را به در خانه
فرستاده وقت بیگاه به تو اندر ساخت و شورش در خانه را خلاف
توقیر انگیخت و در ان ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و
مهمات بلده و بیلاق بر اب زرین او مفوض بود و از صمیم قلب
لوازم دولت خواهی بجای آورده ملاحظه خاطر به امتحان نکرد
روز به ... برج علی که از مدهوشان مجلس علی قلی خان بود به پیش
ناصر الملک تعرض ... برج علی را خود باید جواب بدهند
که از برج علی ... او را ... انداخته در صندوق نشستن فرستاد و
... که این مردک الکنون مظهر اسم خویش گشت و به امتحان

از این معنی بغایت آزرده شده و کینه در دل داشت انتقام او را
بوقت دیگر انداخته و از سوانح دولت افزا که در دار الملک دهلی
درین ایام رو داد نمود بجا سار رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه
کلان بیگ است که بنسبی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع
آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال بر سبیل
اجمال آنست که بوسته دل با ملک او آکنده بود و سرشت او به خبث
و خباثت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی و بعد در هنگام طلوع نیر جهان
آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از وی بظهور رسیده
حضرت جنت آشیانی او را مصاحب منافق مشهور نمودند چنانچه
سابق گذارش یافته و در بنولا شطری از او فاقت بر
در صحبت شاه ابو المعالی بگذرانیده و در تبه را سابق بود و تحیی از او فات
خود را مجدد و شرقیه پسر برده از مصاحبان مجلس ضیافت گشت
گشت و پسر خود را مهر دار او ساخت و از آنجا که پیمانه عمر او برشته
نزدیک رسیده بود باندیشه تباه از آنجا بدهلی آمده درین اثنا
پیر محمد خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه راه حج ساخت
از قید ملکاه بر آمده متوجه پنجش بود که کار او ساخته شد و تفصیل بعد
نزول رفت و باعث بر این امر ناصر الملک بود و با تهام تمام پیر محمد
خان را بر آن داشت که در قطعه قرطاس بر ملی الاسم قتل و دیگر

نقی

نفس بجانب نوشته الحاق شود تا بر نقش که از پرده غیب بظهور آید
بر روی اینها اثر ظهور دهد الی داشته کار بندیم لا یمحی نگاه ندانند و
تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا
رسانیدند و از وقایع ناشایسته که درین سال بظهور آمد کشته
شدن جلال الدین محمود بخوف است و مجمل ازین سرگذشت
آنست که او بادشاهقلی بود و تواضع بی تقریب بمردم نمیکرد و
بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوسی درگاه خود
میخواهند بنا بر این اکثر کشیدگان این دولت علیا او را دوست نمیداشتند
و با این حالت عیب نزل مزاج که بدترین عیبهای بزرگان تواند بود
داشت و با پیران نو خانه مطایبه میکرد و با جوانهای دور از کار در لباس
ظرافت و ظرافت که نه و الی اخوانش طیبی نام نها اند پسر بر
و هیچ کسی نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت
درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلی خان برلاس با و منقوض
شد ارباب غرض فرصت دانسته هم خاطر منعم خان را سوی اند
و اندیشه انتقام دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان
باعث برهم زدگی خاطر پیرامن ان شده او را بکشتن او مجدد ساختند
آن دوربینی و نکته ایق کی است که صلاح دولت صاحب را منظور
داشته بندها بکار اعدای را بجهت اعتراض نقف بخرد و بهدف تیر انتقام

ن زند و سود و زیان خود را از ملاحظه انداخته در جزاء کار اسباب
استعداد شوند خواجه جون فتح نزهت هندوستان نمودن منعم خان
در مقام کینه کشی در آمدن او شنود و در اندیشه دراز فرو رفت
روی آمدن هندوستان که قصد بوزدن در نقاب با بیرام خان
در نهایت استیلا به درگاه و در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بجهت حرفی نا ملایم که از او رسانیده بودند او را فرصت یافته در حمام
تنها بدست آورده انواع اهانت رسانیده و مغلوب غضب گشته
ملاحظه حضرت جهانبانی جنت آشیانی نکرد امروز که حال اینجا رسیده
باشد و قصد بوزدنان در نقاب بی توجهی جگونه پیش آید دستم جنبانها
تیره و روان شتابی که نمانده شده منعم خان که جزاء العین نیم [illegible] و
او میلخت بودن کابل و دیدن او را الحول قرار نمیداد و بسوقا بی نکوهیده
ترین عارها پیش بود بخاطر خس راه نیافت که از این دولت ابد
قرین روی تافته بجانبی دیگر رود منعم خان جمعی را تبلی پیش او
فرستاد و بعهد و پیمان او را امیدوار ساخته مقید ساخت بعد از آن
باشت رفت او لشکری چند در چشم او زدند چون تقدیر رفته بود
روشنایی چشم اخلاص بین او تباه شده پس از چندگاه او را
کور داشته دست از وی باز داشتند بو قند [illegible] روی به حجر کرد یکی از
شکمان راه هندوستان پیش گرفت تا هر وضعی که باشد خود را به آستان

دولت این

دولت رساند و هر اموز که از دشمنان روی و دیدار بدر یابد
قدم صاحب باشد منعم خان آگاه شده جندی از معتبر روان
عرصه تفحص را فرستاده او را با برادر خورد جلال الدین مسعود را
جست آورده گرفتار ساخته و زندان ساخت و در تکرار اندیشه بود
که جگونه اینها را دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر اینها فرستاد چون آن
دو دولت خواه را برای غرض شوم خود ریخت و بی امکان نیز فرمانی
درست کرده به کشتن او فرستاده بود حضرت شاهنشاهی که برای
عیار ارباب شرورت و چندین مصلحت دیگر در نقاب با توجهی بودند
از استماع این قضیه حزن باطنی فرموده مکافات از آن جون سایر
امور به یزدانی بخش جهان آرای تفویض فرموده بحوصله داشتند
جز زبان نیاوردند الحمد لله تعالی آن مصطفی [illegible] را برای لطف هم
صورت و معنی بر دارد

[illegible]

حافظ دور بین برده

گزین حضرت شاهنشاهی به جوسته و لیکن بی توجهی بود مهمات مالی و
ملکی بعینی شغول آن والد [illegible] هر روز بر ده [illegible] برزوی احوال دولت

شاهنشاهی تا مدت شش ماه با من عدل و رافت بوده مهمات
آن حدود و بروجهی که ملهم دولت تعیین فرموده انتظام یافت
رای عالم آرای که پرتویست از شعشعه فروغ مهر عالم افروز نوریست
مقتبس از سرچشمه انوار الهی چنان اقتضا نموده که رایات عالی
بنهضت دار الخلافت اگره که از رشک آب و هوای آن بغداد را
دجله و مصر را نیل در عرق خجلت است نهضت فرماید و خاطر دریا مقاطر
بنشستن کشتی و سیر دریا توجه فرموده صاحب اهتمامان
مهمات دریا چند کشتی و زورق را زیب و رونق داوند و کشتیها
چوبین را به تماشا نقشهای فاخر بیرون و درون گرفتند روز دوشنبه بیست و
ششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذی الحجه آن
شاهنشاه دریادل دو در بار با ساحل به کشتی نشست و مختصر ابدا را
تمد رود دریای محیط بخشید و دیگر امرای عالی مقدار و مقربان سریر و الا و سایر
بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند با جنی که کار نامه ادوار
اجرام تواند بود بکشتی نشستند گویا دریا را آیین بسته بودند بالا
و نشیب آن از آب سربر آورده بوده هزاران عیش و عشرت روی
عزیمت دار الخلافت اگره آورده کشتیها را در میان ساختند
و دوران راه دل کشای روی انبساط به تنگی راه نمی دهند و مرغابی دستند
و مجلس عالی که عدا در یاییست از جوهر معانی لبالب بخشش کشتی

هفدهم

موج خیز بدل و عطا بوده تا انکه هفتم آبان ماه الهی موافق یکشنبه
هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش مهچه رایات صبح تاثیر
شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر اگره طلوع نموده وان مصر جامع
دولت و سعادت را مرکز دایره تمنیت بخت و مطلع نیر بخت ساخته
وحضرت شاهنشاهی ارک شهر را که بنا دل کرده اشتهار داشته بنزول
خاص بایه آسمانی بخشید و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت
جای منازل تقسیم یافت اقبال درین ساحت راحت منزل
گرفت و سعادت دران ملک زمین طرح اقامت انداخت و دولت اند
فرصت و برکات توجه عالی این شهر دولت اساس کلکونه رخسار
هفت اقلیم شد شهریست در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش
با طبیعت ساز گار زمینش باشجار فواکه خراسان و عراق موافق
دریا چون کوثر از بس سبکی و گوارایی کم نظیرست از میانه شهر روان
از دو جانب ملازمان عتبه اقبال و منازل دلکشای و باطنی
و دلکش ترتیب داده اند که به تارنیب گفت نیاید از کمال نزهت
و حلاوت کنبا زیبا دار الخلافت و مرکز سلطنت شد و چون کواکب سعد
و نظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظر است
و ظهور مآثرات بموجب اقتضای آن لازم هراینه فتوحات متعدده
غیب جلوه گر گشت به تحفه رات مقصود و به تدریج و ترتیب هر کدام را ابنا

نمودن کمال خان گکر ظفر یافتن او و شرح این داستان
بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دارالخلافت آگره مخیم شاه و رایات
سلطنت شده بود مع علیه رسید که فوجی از افغانان که از امرای سلیم شاه بودند
در حدود و سرحد پنجاب در صوبه جالندهر و از حال اتباع سلیم شاه فتنه برپا
آهنگ آشوب و شورش دارند اذان حضرت کمال خان گکر را که آثار
جرات و شجاعت از احوال جبین او هویدا بود و لیاقت این خدمت
داشت باین کار فرستاده عنان رسیدن و اورا اگر فتند او و جمیع
لایق تنبیه و سرزنش آنها نمود و مظفر و منصور معاودت نموده باستلام
عتبه علیه مشرف شد و باصناف عاطفت خسروانه خلعت امتیاز
پوشید و قصبه کره و فتح پور هسوه و بعضی محال دیگر بجاگیر او مقرر
شد و سوانح آنست که او هم خان و جمیع را بر سر بنگاله فرستاده
شرح اجمال آنست که چون بنگاله که در زمان دارالخلافت آگره از
مستحکم ترجای هست و زمین داران آنجا از طایفه هند و در دیار
دل بسیار رعیت و مرد انگی امتیاز دارند و همواره با سلاطین هند سرکشی
کرده اند چنانچه چون همیشه از او هم خان منسوب هم بوده اند شنیده که
آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین دستور آن در خانه دور کرده
هم متمرد واقف آن نواحی سزا یابند و به یک خیال دو کار شود
به تقدیم این امر بین آنها انهدام آنرا بجاگیر او مقرر داشته رخصت داد

دلبهادر خان

دلبهادر خان و جان خان و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و
صادق خان و اسمعیل قلی خان و خرم خان و امیر خان و جمعی از بهادران
را در این لشکر نوشته و به تابید الهی آنملک مسخر و در اندک زمان
مستر ایل لایق خود باشند و از وقایع آنکه شاه محمد قلاتی به تسخیر
قندهار ایران و لشکر او دوان مغلوب ساخت بر سپاهان خود استیلا
و حاکم ایران برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا
و حسین بیگ ایجک علی استجلو میرزا و ولی خلیفه شاملو را بمحاصره
قندهار تعیین کرد شاه محمد بسبب گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم
قلعه داری اهتمام نموده در محاصره قلعه بامتداد کشیدند تا آنکه شبی از
دروازه تو صندی از میان اوران رستم این برآمده بر مورچال ولی خلیفه
شاملو ریختند و اورا زخمی ساخته جمیع کثیر را کشتند بعد از دو روز بسعی
سلطان حسین میرزا کارها ساخته از پای قلعه بر خاست حاکم ایران
بر آشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را
با جمع کثیر فرستاد تا هر نوعی که باشند قلعه قندهار را در تصرف در آرند
علی سلطان که لاف این کار زده بود از ره کوشش های سخت در گرفتن
قلعه کرده به تیر تفنگ در فر ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران
افتاد هر چند کومک ظاهر از غذ بوده آن تیر سیدا که زمان زمان
تائیدایزدی دستگیر میگردد چنین لشکرها بر هم میزد سلطان حسین میرزا

ظهور لامع ترتیب ساخت و آنچه حضرت از القاب جمال فروانند شد
بودند جمال آرای ابداع انزا نو اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز
عظمت این خدیو جهان او و در افزایش داشت و همواره شکوه و
سطوت پادشاهی به دور باش صوری برده گشته بود و شرح
خصوصیات و جزئیات این امور را و فاتر و اسفار مشکفل خواند شد
و ذره خاک نشین ابو الفضل که براه استعجال افتاده مجملات
وقایع این خدیو زمان را قطعه قطعه در رقعه رقعه از کار آگاهان برسیده
فراهم می آرد و سطری چند در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت
ابد قرین فرو میرود که اگر خداوند خدیو جهان در نقاب بود و برای
تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال و غرایب خود را نمی نوشتند
این کاردان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح
قدسیه این دولت خداداد با اهتمام لایق فراهم نیاورده اند
و مع هذا من شوریده خاطر را که سر و برگ نشو و ظاهر ندارم مامور
احکام انواع الحکام پادشاهی بوده خدمت گذار باید راه وضع منیع علیا
شاهنشاهی خود ساخته در مهمات مختلفة الاوضاع بسر می برم کی فرصت
کو وقت که به تفصیل این بیزه لازم ارباب اگر ایزد و کریم پادشاهیه در طراز
این حضرت کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت
معنی خود را به تفصیل وا کرده و درین لباس برستار ایزد خود باشم

بالجمله با آنکه فرمان روای زمان در نقاب بی توجهی بسر می برد
در روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد
از صبا زدان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان
دانش نو و سایر صنعت گران هنر آفرین گرده گرده آمده به مقاصد
خود می رسیدند و درگاه پادشاه ظل الهی درگاه شده در طایفه
بینش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته بیمن اکسیر اقبال
بی شبهه ندیم باغستان و ابهای جهانیان رنگارنگ شکفته خود می شگفتند
گشته در افزایش بود

آغاز سال [illegible] از [illegible]

شکر فیاض
بی اهمال و مفروض بی اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی که به فرخی
و خجستگی سپری شد و نوبت به آغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه
دوم جمادی الاخر نهصد و شصت و شش نور اکبر نیر اعظم به بیت
الشرف برتو سعادت انداخت عالم صورت را چون ملک معنی
نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد
و اسباب انبساط و جشن جهانیان جلوه داده ماند گویی سلطان بهار
جهانتاب عالم گرفته طنطنه موکب خسرو گلگون فرش زمین و زمان را

بازکرده فیض نوروزی بروح نباتی باجا دو قوالب خاکیان
دردمید فصل ربیعی روایح فواتح منوّر دور افلاکیان تحفه فرستاده
و نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه گیاه و خرام در آموخت
هوای عالم افسرده کان خاک انتعاش انفس و اهتزاز اب بخشید
نطع بسیط غبرا الفرش اطلس والکون بزنار و بود سبزه و گل
مبدل شد کلوب مرغان چمن برقی آتش نفس خورده کرفت منقار حنا
کوشمال موسیقار زد او دو لاله بر منقار طوطی نو سبزه بر دم طاوس
ریخت بنفشه سرمه بینش در چشم نظارکیان کشید نرکس در ریحان
قدرت دیده باز ماند شکوفه و سنبل پرده کن اسرار غنچه بر
سیاهی شد نه شقایق و ریاحین نکته که از حقایق الهی کشند
بلبل از فردوس با جام امده : از رضوان به کلشن سلام امده : شده
جلوه کر نازنینان باغ : رخ اراسته هر یک چون چراغ : شده مشکبو
غنچه در زیر پوست : چو تعویذ مشکین بها زو به دوست : برون کرده
سوسن زبان خموش : همی کرد هر دم ثنای خدای نوش : هوا ابر سبزه
می ریخت سیم مراغه همیکرد بر کل نسیم بهر چشمه منقار بطا البکیر :
چو مقراض زرین به نطع حریر : بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته : بهر نغمه کلبن
سر انداخته : غزل خوانی بلبل صبح خیز : تنها بجا خوارکان کرده تیز :
شنیدنه در ان انس روزکان : زنده بهار دیگر بر اهار : ودرین سال

فی

نجستهٔ حال که عنفوان صحیفه اقبال است همت جهانیان بانتقاع
ان فرمود که لشکر شایسته ببلاد و شرقیه تعیین فرموده تلکنبود و
محال دیگر متعلق علی قلی خان را از و گرفته او را از غفلت اگاه ساخته
شود اگر بروش سعی درست بشیهای اخلاص مند سلوک پیش گیرد
و محل عقیدت به مقصد رواند سازد و اگر سار بان پسر را
که سرمایه غفلت و نخوت اوست به درگاه فرستد تا باز پیش خود
اواره سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را شیوه
خود گردانید هر اینه مشمول عواطف شاهنشاهی شود و به جنود اقبال
این دودمان عالی چون بوروان حدود در رفته تا دیب اغنی خان
که هنوز باد منی لطف در دماغ خود فاسد دارند نماید و مرا یای خود جا دهد
کنند و درین اهم خدمات شایسته سابق او منظور شود و هم دولت
خود بهای او را درین مرتبه هم که دانند مدد و کومک داده شود و
حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جاگیرهای خود منصرف شده
سرانجام و سامان خود نمایند و هم مدد و معاونت علی قلی خان باشند
و اگر ان بد مست شور بخت قدر این عنایت نداند سزا دادن
و دافع او نمودن سرمایه اسباب نظام جهانیان و پیرایه عبادت
جان افرین دانسته شود و نیز برای این اندیشه قیا خان لنک و سلطان
حسین خان جلایر و حاجی محمد سیستانی و حلیمه خان و محمد خان لنگر و جمیع

کنز از بهادران اخلاص اندیش را از حضرت فرمودند و فرمان
مسطاع صادر شد که لکهنو و سایر محال را بملازمان عتبهٔ اقبال سپرده
متوجه پیش شود و عبد الله اوزبک که سرکار کالپی باو مقرر بود
منشور عاطفت سرافراز گشت که در امر مذکور شریک بوده لوازم
دولت خواهی به تقدیم رساند چون هنوز برنده جا از زمین علی قلی
خان پاک بارگی در بیده نشده بود در روزی چند دیگر بایستی که بر بنده ارکان
اوبر نوشته شود سخن شنیده لکهنو و آن محدوده به جلایران
و سایر لشکر فیروزی اثر سپرده خود کمر همت به تسخیر جونپور
و ولایت پیش بست و ابراهیم که ایجاب از مخالفت در ین هنگام گر
مبارز خان فرو رفت و همون نابود شد او حرکت الهدنوی نمود
در جونپور رمیده بود مشار الیه جنگ از وجو نمود گرفته و ملک
همیامن اقبال شاهنشاهی بدست آورد و آوراوران حدود
مبارزات و محاربات روی داده و کاری که بصورت شایسته
آن به ظهور آمد آنکه شاهم را ازین خود راند اگر این کار از صمیم
خاطر نیز بود بایستی بدرگاه معلی مبقوسته و بار دیگر نحو که بود
آن سرمایه فتنه را از خود جدا ساخت و اظهار دولت خواهی
نموده عرایض و پیشکش بدرگاه معلی رسانده و از سوانح هدایت انتما
که راه فاسد کردان باده الکار رفتو (؟) بود و در ین سال به ظهور آمد

کنز

در ین سال به ظهور آمد گشته شدن سارنان پسر مذکور است چون
ایزد جهان آرای متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است
هر چند کسی در اراده خلاف خود در هر ده به توجیه بسر می برد کار
زمان را به مراغ روزگار خود بود مخالفان دولت ابد قرین را
بیک نمشی که هلاک بر ده هر یک به خلاص سرانجام (؟)
اولیای دولت را قوت اقبال می بخشند و این گروه عاقبت نکوه
را از اسباب آن کرد آمد چنانچه از فتح همون و تسخیر قلعه مانکوت
و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده راه به صحرای ادبار
میرساند چنانچه از جانب کشتن میرزا سلیمان معلوم میشود
و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند تا یکدیگر
را قصد کرده به فنا خانه میرسانند چنانچه قضیه این سارنان پسر است
و تفصیل این در نبی (؟) نیستی که این منصوبه بساط اقبال نواز
شده انست که چون علی قلی خان صورت اطاعت نموده و تلبیس ادا
از پیش خود روزی چند دور داشت آن شعله تهی میان برای آن
شور بوسته وران نواحی به دوستی گذرانده تا آنکه روزی به تقصید همدر بود
رفت که در جاگیر عبد الرحمن بیگ پسر موید بیگ و والد می بود دلاور
سلک مسعودان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت این
سارنان پسر از آغاز بد رستی با عبد الرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت

خاص

خاطر بیرامخان از مولانا بیرمحمد متنفر شد که او از فرط عقیدت و اخلاص
در مراسم دولت خواهی و کارکشایی بوده و در سرانجام مهمات
مالی و ملکی اهتمام نموده و اعتقاد و بردوستی خود داشته تا چنین
بیت فی دل زبانگره ایرو یا عنصر یا خدمت گذاری و چون ما کزبر
این چنین کسی بوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف
عالمیان می باشند و ازین معنی دل با حوصلهای حسد آلود خون میکرد
و از تیره رای مصدر را افترا و بهتان گشته کار شکنی مینمایند و خاطر بیرامخان
بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفت و گوی ملکس طبیعتان
برهم میخورد و بیرمحمد خان نیز ملحا و ملاذ جهانیان شد و حسد پیشها
را خوان در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اند وزی کمر اهتمام
بستند و بیرامخان که دور از اختلاط او نزدیک بود سر رشته تدبیر
کیر ساما ان او هم ان تواند بود از دست و خود را بدست اهل
بند سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در هم شد و بی امر عاطفت
عزل باشند باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایت
ناپرستان غرض گوی مخلص بی اعتبار داده خود را از بارگاه اخلاص
و تقرب اقدام بر این امر مجید و آنکه و در آن هنگام که ناصر الملک
روزی چند بیمار شد خانخانان بعیادت او رفت غلام ترکی در باب
بوده از روی نادانستگی گفت خبر کنم خان خانان ازین معنی متغیر شد

وملا بیرمحمد ازین واقف شده از خانه بیرون آمده به بیرامخان پوزش و
خجالت در مقام عذرخواهی ایستاده با وجود آن خانخانان از در
خانه اندرا نیامد. چندی که توانستند رفت خانخانان زمانی بوده
چنین در بر درب بیرون آمده و در فکر ناصر الملک شده و غرض گویان نوا
بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمده آنها شیخ گدایی بود
بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه
محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام
داد که تو کسوت طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی و چون
در ابواب اخلاص خود و راستی ظاهر ساختی و همواره خدمات
پسندیده بظهور می آوردی تا تو را بمراتب و مناصب بزرگ بلند گردانیدیم
از پایه ملا و مبتدی بسپاه آرایی آوردیم چون تنگ حوصله بودی از تنگی
شراب بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو فتنه عظیم
سر زند که علاج آن دشوار بتوان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در
گلیم ناکامی کشیده در گوشه نشینی و علم و نقاره و دیگر اسباب
جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپارد و باصلاح مزاج که هم
صلاح دولت است و هم مصلحت روزگار بپردازی تا بعد ازین
هر چه رای مصلحت اقتضای ما در باره تو قرار یابد بر آن عمل نموده
شود و بیرمحمد خان بمجرد شنیدن این سخن از او دست بردار شد و

از تهیدستان باز داشته تماشا به رنگ امیری عالم بودند براهم
ظاهر در جواب فرموده اند که فی شیخ دست خود را دراز کرده است
مقدس آن جیانی بردارد و ابنی را گرفت و گفت ای وقت
شما را گرفتیم حضرت شاهنشاه هیچ لکر را در مجالس عالیه فرمودند
که همان شب به مخیم اقبال آمده بزم جام ترتیب داده
سرگرم نشاط انبساط بودیم و به طریق گرفتن کاوان نظر دور از
دست شیخ خنده ناک داشتیم بر پیر دلق مرقع کمند دارند
دراز دستی این گونه استیناف بین سبحان الله پروساده
خود را به دوران پایه و قدر رانی معروف و مروج حضرت شاهنشاه
درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر از خواص الناس بمسامع علیه رسیده
که آن شیخ در هنگام عوام از عملت ناشایسته خود پشیمان شده
با این بار و شیخ مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن
توجه نفرمودند این شیخ برادر خورد شیخ بهلول است که در وفاق کوکر
شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید و این دو برادر اگرچه
فضایل کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای
جبال نشسته بدعوات اسما اشتغال مینمودند و از دست اویز
جاه و اعتبار خود میساختند و به صحبت سلاطین و امرا بوسیله
ساده لوحان زود فریب رسیده متاع ولایت میفروختند و بلطایف
الحیل مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب

نفرت

نفرت شد قبلاب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود آنحضرت را
توجه ضمیر به عوایات بود و شیخ را با وجود ابا و بیعه عزت میداشتند
و شیخ نیز در خلوت خود بادشاه نواب چند نسبت بحضرت
جهانبانی گاه بواسطه عقیدت و گاه برابطه ارادت منتسب
داده تفاخر مینمود و در هنگام فتنه شیرخان چون برادر کلان او
خیر دولت خواهی حضرت جهانبانی عمر خود را صرف کرده بود
در اهل روزگار این خان دانان را از منسوبان این دولت ابد
قرین میدانستند شیخ محمد که از توهم آسیب افغانان بگجرات
بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعه نیر اقبال شاهنشاهی
روشنایی گرفته و ابر عدالت امن داده این شیخ با اولاد و احفاد
خود به دار الخلافت آگره به مجلس قدس مشرف شد اعزاز
رعایت یافت شیخ گدایی که با او عداوت قدیمی داشت بنابر کینه
گر و شنیع بر نسبت در رساله او را که در گجرات نوشته بود و جزای خود
معراج نسبت داده مدعوتها به غریب و جذب خاطر ساده لوحان
طلب را سرانجام میداد به خان خانان رسانید و خاطر او را برو
متغیر گردانیده او بوسیله بعضی مردم از آسیب خان خانان
نجات یافته ملتوا البلاد چون نوبت شد تا آنکه در سیوم از دو بهشت
ماه الهی سال هشتم موافق دوشنبه هفتم رمضان نهصد و هفتاد

مت و ملک نیستی شد و از قضایا که درین سال بظهور امد
فرستادن بهادر خان است برادر علی قلی خان با عساکر
فراوان به تسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتیست
خوش هوا و بسیار چشمه و بر ساحل بحکومت شجاعت خان
که بزبان عوام اهلت تند به سجاول خان مشهور است
استحکام داشت بعد از وی پسرانش باز بهادر ان ملک را متصرف
بود در ایام تسلط سلیم خان نوبت سجاول خان بدرگاه
سلیم خان رفت بعد از چند ماه توهمی بخاطر خود راه داده دیگربارا
خود را بمالوه کشید سلیم خان با لشکر گران انجا رفت که سجاول
خان را بدست اورد و او پناه به راجه دونگرپور برد و سلیم خان
از مالوه گشت ان با ستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود
اورد و تمام سرکار مالوه را بر دوام اعتبار خود سپرده جاگیر
کرده سجاول خان را همراه او و چند پرگنه ازین ولایت
بدو داده بعد از ان نوبت حکومت بمحمد خان عدلی رسید او
تمامی حکومت مالوه بسجاول خان داد تا اخر عمر حاکم مالوه
بود بعد از وی پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد در منوالی
که خاطر جهانگشای در فراهم اوردن پراگندگیهای روزگار
بود و با انتظام ممالک مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار

افت

گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت
استان بوسی که اکثر حصول مقاصد است خواهد نمود والا استخلاص
چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدار دلان لازم دین
پروریست باین اندیشه جهان ارای بهادر خان با جمعی
از سرداران نامور و دلاوران ملک گشا بان سرزمین
که اگر امنیت سعادت بود از نموده به فتح اید و نعم جاه
ز ملک ربع و زیر دستان ستم دیده که بر ذمت همت
سلطنت واجب است بتقدیم رسد بهادر خان روی
تسخیر بان ولایت نهاد چون قصه سیری مور و لشکر
فیروزی گشت برهم خورد که کار بر امتحان که به تفصیل رقم
پذیر خواهد شد روی داد او بجهت مصالح احوال خود کسان
فرستاده بهادر خان و ان لشکر را باز گردانید و تسخیر
ان ولایت بروقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم
پذیر گردد

[illegible]

باز بهار دل گشای با هزاران جهان ارای امد سال پنجم الهی از

زاد راه کمتر دهد و اگر احتراز کلی بوضع رود در کار دشوار باشد
ناگزیر از دو بصیرت و بصارت یک دوی را از ملازمان
و آشنایان برگزیند تا در خلوت کلمه حق را که بس تلخ می باشد
و در امتزاج و طبایع اکثر ناگوار می آید میرسانیده باشد
که خوش آمدگویان زیاده از حد و افزون مشغول از صحبت ایشان
تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر دهد و باده کام روای هوس
بر جای دارد چنانچه این عطیه عظمی و مائده از ربانی نصیبه خدیو خداداد و
زمانی مسعود ماست که هرچند کام روا بیشتر و جهانگیری افزون
تر باید آگاهی بر تدبیر و رکاب تمکین گران تر و خوش آمدگویان
اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار
دانش پژوه سررشته تمیز را محکم گرفته به اختیار ولی
حیکذر راند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمی شود و هم
خوش آمدگویی را اثری بیهوده نمی آید هیچ میدانی که در باستانی زمان
از بی توجهی فرمانروایان خوش آمدگویان چه خانها ویران شده خانمانها
که خراب ساختند و خراب شدند از بی موجب طلبکاری و ناگاه
تا به انتظام از خوش آمد ناگزیر است لیکن همان قدر که بخشش خود
مستحسن باشد و آن منحصر در آنست که در اصول معاملات
نزدیک انگشتی … عقل کرده کفایت را که سلطان ملک الابدان

در زمان دولت

در زمان روای عالم استنباح است یکبار که از دست
بنده ها خواهش غضب که فرمان بران او بنده از پی پروا
فرمان روا انفس بندند جای هست راه و دیده بینایان افتاده
تا او می نگاه کنند بنفس پای خویش . چندان چراغ و رود
گمراه میرود . بگذار تا ببینند سزای خویش .
و دشمن بد دشمن آن نباشد که بی خرد با نفس خود
کند هرآنچه هوای خویش . و از امور نالایق که به ما رسید مقتضا
از بهرام خان بظهور آمد کشتن فیلبان خاصه شاهی بود و
و مجملا این سرگذشت عبرت بخش آنکه فیل با وقت شاهی در ستیها
خود نافرمانی فیلبان خود کرده بیکی از فیلان بهرام خان متوجه
شد و الحمدلله آن زد که زد و با فیل بهرام خان برآمد بهرام خان
مغلوب غضب شده آن فیلبان را به پای فیل انداخت و در حقیقت
کار که بیرون از حساب بود و ادب و اخلاص خود را منظور
نفرمود ازباب حسرت ساخت و از این بدیع آنکه روز دیگر
از یکی فیلان خاصه شاهنشاهی بدمستی کرده خود را بدریای
جون انداخت بهرامخان در کشتی سوار شد سیر میکرد و این
فیل از آن طرف فیلبان هم در آمده بود در روی بجانب کشتی
بهرامخان آورد و حالتی غریب بر خانخانان گذشت عاقبت

فیلبانان بر فیل غالب آمد بیرام خان از اسباب آن حیوان
بی استدلال مصون ماند چون این معنی بعرض اقدس رسید
با وجود بیگناهی فیلبانان برای زوال جرات زوال ذات فیلبانان را
بسته پیش بیرام خان فرستادند خان که از بار رشد تیز نزدیک
رسیده بود او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبانان
از قید دین و دولت اوست و باز آن حضرت از روی مردمی
بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر از این اندیشه سعادت
افزای نداشت که بر سر خصومت خصوصاً بر حیوانات بیمست
و آنگاه بر چنین حیوان عظیم که بی تمیز در حالت بدمستی
از فرمان سر بپیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند
امثال این امور ناشایسته که از بی باکی او نوشته اند بنهان
دستور خود را در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس
نمی آوردند تا همت والا متوجه آنکه شاید این مردم غفلت
انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند قدمی نهادند
سالک راه منی بوده اند شوند و این گروه منت سری و سروری
شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز بیم ترمی شدند
و تا زمانی که بدبختی این سستم اندیشان طغیانی انداخت
از تنگی معیشت صوب که ملک غیر بوده آن را از وبال دور گشتند

بخوشی اند

بخوشی اند خود بخشی کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس
نمی رسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرامی را
اسم اتالیقی برده بودند بار ها بر زبان مبارک آن حضرت
چنانچه رسم است که این سالار اجوانان دولت بابا گویند
خان بابا میگفتند آنچنان بزرگی پاس این معنی داشته
امور بادشاهی را با او میگذاشتند خود بسیر و شکار سرگرم بوده
سر تسلیم بر زمین رضا داشته انتظار میکشیدند چون خود رای پرستیده
تا آنکه کار از اندازه بیرون برده با تغافل شور بختان خوش آمد
گوی ملحا ماله نافهم منت والی بیباک ذو القدر و شیخ گدای
اندر نفسهای تباه بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفتند
و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر صنایع این گروه
کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه گمراه بر کردار
خیال ناشایسته خود ظاهر سازند راز سربسته خود در میان ملا
بخشیهای یک جهت مثنی باهم آنکه که بعضی تدبیر و اخلاص
دراستی بوده اند هم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیگر
از راستان شبهان بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خود
دادن رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرای برداشته خلاف
ارادی فرمایم و بیرام خان و خویش اند گویان مجلس او را اشراف

لایق درکنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در
حسرت کار خود باشند سبحان الله بیان استیلای میرافغانان و
افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلافت کجا و خاطر بشر
امثال این اندیشها به رای میرسید فیت اما چون ایزد جهان آرای
میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود یک دو پرده
را بر داشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر
فرمان دهی و فرمان روایی و اورنگ کشورگشایی و عالم آرایی
استقلال بر کمال کرامت فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال
این خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن
حق پرست حقیقت آیین راه یابد دفعه این کنکاش دولت
افزا در میانه که بر سم شکار تشریف عبور فرموده بودند
اتفاق افتاد و ملازمان عتبه اقبال جدا از روی چنین مصلحت
ظاهر که اسم شیر علی میرافغان کار این پادشاه قدردان
چون حال پادشاه زمان بعرض میرسانید وجه توقع
اندک اخلاص که انجام طوفان باد سموم بی اخلاص اندک
آن بسیار می نمود در اندیشه صواب بودند اهتمام نمودند
باهم آنکه این راز سربسته بشهاب الدین احمد خان که حاکم
... بود براه تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی

ممتاز

ممتاز بود در میان آورد تا الحمد بتاریخ بیستم فروردین ماه الهی
موافق پنجشنبه بیستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و
یک عزیمت این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب
رامش امن و امان است از دار الخلافت آگره نهضت
فرموده بعزم شکار گوالیار که این عقده قطار بر ساحت آن از آب چون
عبور موکب مقدس اتفاق افتاد و در آن شب چون
بکام شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرت آرای خاطر مقدس
بودند و چون بنوبت آرام فان اظهار تعلق خاطر را بتوجه
باطنی به میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره
بر آن بشان آن مجلس را در بتس نظر داشتند
بموجب استتباره عقل دوربین میرزا را ازان روی
ایب طلب داشته و درین شکار که صید مقصود بدست آید
همراه گرفتند تا عصابه کور باطنان مرحله بعد از آن و عناد
دوست او بیره راه کوبان باد فتنه و فساد نشود الحق تدبیر
شایسته بود همان طور که بخاطر الهام پذیر الق نموده بودند
بعمل آمد و صباح آن به بدرقه اقبال روز افزون بقصبه
جلیسر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبه سکندره نهضت
واقع شد محمد باقی بقلانی خسرو بیم خان آنجا بود باهم آنکه

خاطر

کلید اقبال بسته چون شمس الدین محمد خان اتکه بملازمت
مشرف شد بنوازش خسروانه پایه رفعت او از مدارج
امید گذشت و از فرط اخلاص و کمال مراتب علیه که در ساحت
وهم نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن و طوغ بیرامخان را با او عنایت
فرمودند حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوض
گشت نویسان و درست نیت و کهن سالان راست عقیدت
و تجربه کاردان معامله دان از اطراف ممالک فوج فوج بدرگاه
معلی آورده کامیاب دولت می شدند شهاب الدین احمد خان
بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام دهلی و مرمت
برج باره نموده تدبیر مهمات ملکی از پیش خود گرفت در آن ایام
زمانی آوازه تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرامخان بگوش ترک
دور و نزدیک رسیده در هنگامه او فتور راه یافت و مردم از وجل
شدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جدا شده روی توجه
بدرگاه خلافت آورد و از پیش قدمانی و شاه راه استقامت
گردید قیا خان گنگ بود که در امرای کاردان و جان سپار آن اقلیم
انتظام داشت و بعد از و مردم یک یک و دو دو گروه گروه متواتر
و متوالی باستان معلی رسیدند و با هم اتفاق شهاب الدین
احمد خان مهمات را بعرض اقدس رسانیده منتظم و کامیاب سعادت میشدند.

روی

روی اخلاص بعتبه سعادت آورند باستصواب ایشان مناصب
و القاب و جاگیرهای لایق و رعایتهای مناسب سربلندی می شدند

خبر رسیدن بیرامخان
احوال ... و خانخانان
... وزارت و صلح
ازان هنگام

سعادت بود که رایات عالی از دار الخلافت آگره به شکار
اقبال ارتفاع نموده تا نزول بدار الملک دهلی بیرامخان بالان
همه دانش و فطانت غافل ازین که قرعه اش بر عکس مراد
گشته و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده همچنان با دل فارغ
و خاطر آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نخوت و غرور اگر سخنی
ازین قسم بگوش او میرسید از آن باور نمیکرد و اگر صدق این سخن
در خاطرش پرتو می انداخت بروی باز نمی آورد و سر رشته اغماض
و تغافل نمی نهاد تا آن زمان که مفاتیح استمالت از درگاه معلی
بامرای بار رسیدن گرفت تغیر مزاج اقدس بکلی صحیح نزدیک
و دور رسیده بی یافت و یقین او شد که شعار حضرت شاهنشاهی این بار
بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بنفسه دست
متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند سر رشته تدبیر از دست داده

کاهش گرفته بود رسید و تو با رفت درانداخت و دراز تر و زینت
که نظر دشمن کار در رفتن منافی رحمی لطف و الکویه نابی منت اکرنه بیک
و نسخ کرد اجا که کسر بود و لمان بودند کوشش در این کار تباه
منجو و بر بی میه و انشند که زود باید رفت و منش از انکه هجوم
عام شود کار دراز و لکوا خود باید ساخت لیکن نهانی ملاحظه خوب
حاوفی کرد و رفت بجانب قرار نمید او دو رملتی از همه دور باشی
اقبال روز افزون اقبال شهنشاهی بود و نیز بخاطر مغرور
اه راه بی یا رفت که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار را
بخشی رود و بس همان بهتر که دور باشی و دوستی کار و نسخی کرد
اید تا بلبل بار دیگر رقم بدنامی جاودانی بر صحیفهٔ احوال خود نکشد جمال جهان
آرای معنوی حضرت شاهنشاهی را نمیدید و خاطر گرد ان بساط
عزت را و رونق افزای سواد هندوستان نمیداشت بنابرین بر وده
از کار خود بر نمیدید رخت بلکه از چهره مردم رفتن در یافته در مقام
رخصت میشد و دوامی ذکلبی خیال کرده بود و گاه بخاطر خود این
رسانده یه که چون بهادر خان را بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام
و انو زبان و لامب در نیامده من با جمعی از ملازمان خود در آن بهادر
خان رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام کرده فرصت کار
طلبم و لبعضی اوقات اندیشه راجستان جولان میداد که وادی الی خوف اکبر

کواکم

که ازیشتی اندام نسبت علی تکلی و اکنون و متفق ساز و و ولایت
انجا اوان درامده روزی چند در آن حدود باسباب جمعیت سرانجام
بوده و کام باسم تجرد و نجوا ز اغتنام تحرکه و میکلفت که همه وقت
خواهیه ترک و تجرید که ببان کرمی بود که بقیه عمر در اماکن شریفه
و المونیات علیه لب برهم فرق بتولا که بندگان حضرت خود بدولت
و اقبال متوجه انتظام ملک شده باشند کدام توفیق ازین بالا
ترکه نیت صمیمی تدبیر خود را از قوه بفعل آورم و از درگاه عالی
التماس رخصت نمایم و هیچ مقصود آنکه شاید دیده بصورت
برحال من بخشیده مرا برگرداند آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت
قرار داده بهادر خان را که متوجه مالوه شده بود برگردانید و او را
نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد و در رخصت مردم این
هم اندیشه میکرد که اگر مخلص یکجهتی خواهد بود بس امثال
این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب است و اگر سر جدا
شدن دارند قطع نظر از آنکه همراه نمودن داشتن این قسم مردم
بکار نمی آید در رخصت اینها شرط نیکی بسر انجام کردن و
اینکه تجرد خود را خاطرنشان همگنان نمودن است بارها بخود از
فرا ازین سخن و کوتاهی آن نظاهر نسخ را کفایه و بباطن اندیشها
کج بخود راه داده اول لشکر اسکندر را فیقی ن را بابا خان ذی خان

تیحه

تمور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند و بلاد
ملکان نیات بنهانی فرستاده بجد و داد و رغبت نمود که از آنجا اهل
عیال را گرفته بجانب بخارا برود و اگر کار از تدبیر بگذرد و ناگزیر
بجهت ریاست سامان شان (?) به وقت مناسب ترتیب نماید
چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید از آنجا که شیمه
کریمه این بزرگ آفاق است در امنیت عظمی و مروت کبری است
رسواب میرزا محمد خان شده به تند فرمان مشتمل بر فنون مردمی
در اقسام مهربانی ارزانی داشتند و در آن بند نامه هوش افزا
که به خبس در نظر آمد و از جمله عبارات این بود شما جمعی
که بسبب این رنجش و آزار رنجیده اند مشورت نموده بحال تو
حال بلاحظه نکرده به اغوا و اضلال ایشان بیرون آمده باعث
برهم خوردگی و بلا ایشان شده اید و والد اسکندر خان ازبک خان را
رخصت کرده اید که رفته در ناحیه شورش نماید و به مهدی
قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او
فرستاده اید که متوجه لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته
بکسی دیگر ندهید و تتار خان شیخ به پیغام نموده اید و به
اطراف و جوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف غلغله انداز
و خود متوجه الور شده اید که از آنجا بلاهور روید اگرچه یقین است

دلاوری

که از آنجا که کمال اخلاص شماست بخود نمی خود مطلق هیچ یکی
از این امور را قبیح ننموده باور نکرده ایم همه باعث خواهش و
ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده اند اما شما خود گوئید
که این چه صورت دارد که بعد از چندین سال خدمت با اینهمه
اخلاص و ارادت و دریافت انواع رعایت و عنایت و
رسیدن بمراتب عزت و دولت نامی را که بواسطه الکرام و احسان
دودمان عالیشان در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص
انتشار و اشتهار یافته در این آخر عمر تضییع برارید و از خدا و خود
در این معامله شرم ندارید چون ما با وجود این رنجش و آزار
و امور نامناسب ناهموار از خاطر شما را عزیز میدانیم و خیریت
شما را میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالات …
ما و شما در عقده تاخیر و توقف است اگر شما در این حدود …
خدا … و ولایتی از ذات بی داریم که آنجا روید ارباب اغراض باز با
سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس
خواهد شد میتوانید که خط عهد نامه نوشته فرستاده التماس سرکار رخصت
طواف حرمین شریفین نموده اید بدین نیت عازم جازم گشته
متوجه شوید که شما … که وجوه نذر که در سهرند و لاهور
گذاشته اید باز کرده بایشان رسانید بعد از آنکه بهدایت و توفیق

مناسب

و توفیق ربانی امین سعادت دریافته باشید و با جز ام ملازمت
متوجه شوید درین صورت بوجه احسن ملاقات نموده بدانچه
خاطر شما خواهد بود و ارادت نماید مضایقه نخواهیم فرمود و
خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطر جوی خواهیم نمود
چون نوبت مرتبت آن جماعه مهم بانجا رسید که نام نیک شما در میان
خلق بدی کشید و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید
زینهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب
غرض منحرف نشوید و چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوی
رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید
بیرام خان به ساده لوحی و نادانی عقل معاشش نمود اتفاق
از صحبتش زدن و از باده کامروائی هوشش ربایی غرور
هوشش آنان که گویان بود باین مشورت بزرگانه که تعوید با نوری
و تتمیه کردن دولت منشان تواند شد راه نیافت چون گوهر
بی راهه روی بیش ترک گشت و ما هم آنکه با فرزند اخلاص و فدائی
عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه
جهان را دست افزار خود گردانیده در ولایات ابد تابی دولت
جمهور خلایق اهتمام مینمودند روز بروز از اطراف ممالک امرای نامدار
جوانان ضمیمه موکب معلی میشدند و از جمله سوانح آنست که ما هم انگه

الملک

بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادر
خان برادر علی قلی خان را به منصب بزرگ وکالت اختیار شده
از درگاه پادشاهی التماس نمودند حضرت بمقتضای
وقت پاس داشته این خلعت فاخره که بر هر قد راست
نیاید بعاریتی پوشانیدند اگرچه فهم پیشه‌های معامله بدان برکنه
کار نارسیده سخن دراز کردند و لطف هر حرف بجانب الهام بود
که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه تام و ثبات
وافر و حوصله فراخ و کد فراوان درکار است و با این صفات
کامل آزادگی باید که از وسوسه گفتگوی زبان گذشته بهمت در
پرداخت کار صاحب خود مصروف دارد و کنده پندار خود را که الکبار
و بالنعمت می‌آمده باشد چند بنشین [illegible] رواج کار او
کوشد و با این همه حالت که عطیه ایست عظمی باحیا نیات صبح
کلام سپرده باشد چه پادشاه زمان که از دو جهان آرای
از میان هزاران هزار آدمی براورده چندین عالمیان را بابو
می‌سپارند و تربیت چندین طوایف متلونه و طبقات
ملل و نحل برای رزین او مفوض میگردانند اگر وکیل آن خدیو
عالم را آن چنین نباشد انتظام عالم چگونه صورت می‌یابد و
مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف

در افتراق اظهار رغبت کلی رفاهیت حال درست و هر لیکن در نفس الامر
سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امر بی بود و استعاره (?)
مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر از آن وقوع شورش مقصود بود
که جمعی از ترکان تازه بوی منت قباخان ککنک و سلطان حسین
جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین
احمد خان و خواجه جهان و امثال ایشان در دم شده بودند رای جهان
آرای برای اطفای نایره شورش این فتنه اندوزان را او را منصب
وکالت سرافرازی بخشید و قباخان را بواسطه خدمات مستحق
قدیم او بسرانج (?) والی حدود داده رخصت فرمودند و سلطان حسین
خان و جمعی دیگر را در روزی چند مقید ساخته و سزای اعمال ایشان
داده گذاشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده سر به صحرای آوارگی
نهاد چون سنگ تقوی [illegible] این [illegible] الفتح
خان اطلاق یافته بود و [illegible] خدمت وکالت باهم [illegible] میکرد
الصورت پرست [illegible] هر چه می‌بینی درین کار [illegible]
و حوصله الحق این دو صفت باهم آنکه بروجه کمال بود [illegible]
زن که نهد کام خود مردانه نهضت موکب اقبال
[illegible] بیرام خان
[illegible] دولت [illegible]

دادار جهان آرا

دادار جهان آرای چون میخواهد
که خدیو زمان را از نقاب احتیاط و احتجاب برآورده جمال آرای
فرماید در آینه عقلای زمانه را در مسلک مخالفت این چنین دولا
شکوهی رای تیره و بخت خیره کرد لهذا بیرام خان با هجوم خرد
بی‌شهابی هر کاری که اندیشیده صورت نبست بناچار بتاریخ
روز [illegible] سوم (?) فروردین ماه الهی موافق سه‌شنبه دوازدهم
رجب از دار الخلافت آگره برآمده متوجه الور شد و چون بشهر
بیانه نزول کرد شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد
در قلعه بیانه مقید بودند بند از ایشان برداشته رخصت داد اگرچه بظاهر
گفت که شما به درگاه معلی بروید اما مقصود از رخصت دادن امثال
این شورانگیزان از موده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون خبر
بیرون رفتن خان خانان از دار الخلافت آگره بسمع اقبال
رسید و ضمان نمودند که اراده این دارد که از آن راه [illegible]
متوجه پنجاب شود رای عالم آرای جهانبان اقتضا فرمود که رایات
جهان نورد از دار السلطنت دهلی نهضت فرموده در حد
حدود ناگور آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا بیرامی
پای ثبات در آن حدود نتوان فشرد و اگر داعیه برآمدن ممالک

بجانب واشته باشند سر راه بر گرفته نگذارند که این خیالات باطل
صورت بندد و بتاریخ روز اذر ماه الهی اردیبهشت موافق بیست و
دویم رجب مواکب جهانگشا بدار الملک کابل نهضت اقبال فرمود
ازانجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهراه والا شکوه است با خان
نصایح بخت آور که سابقا ایراد یافته اکتفا نفرموده در منزل اول
امیر عبد اللطیف فرزند او را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستاد نزد
تا بیرام خان را بحقایق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق
خدمت و حقایق عقیدت تو درین دودمان عالیقدر معلوم
عالمیان است چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و
شکار بود بر تو التفات بمهمات ملکی انداختیم و جمیع مهمات
سلطنت بخشش کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم
درین ولا که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت
گستری متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته
لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از عطیات الهی دانسته
شکر آن اندازه بجا آرد و چندی قدم در دامن از شغل مهمات برکشیده
جیده به سعادت حج که همیشه ادراک آن دولت را طالب بوده
وهمواره در خلا و ملا اظهار شوق کمال آن میفرمود ازین سعادت مند متوجه
متوجه میگردد و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد

باو مقرر فرمائیم که کسان او حاصلات آنرا فصل بفصل و سال بسال
بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه مذکور
موافق سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجر نزول
یافت و درین اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود
بانیتهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون کاری
نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد
ولیکن هر که با برگزیده خدا اندیشه تباه کند خود را بدخواه باشد و کارش
روز بروز تباه تر شود و برای سر ابای سخن از ابتدای گرفتن شاه
ابو المعالی از بند پهلوان گلگز کوتوال لاهور بود و چنانچه پیشتر
مذکور شده تا حال برسم اجمال نوشته میشود که چون شاه ابو المعالی
بزنجیر بود دیگر تیز دیر خود و بی پروای و بی ادبی و گرسته جنبی
لگی جانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیله تدبیر یوسف
کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت گکران رسانید کمال
خان زمین دار انجا مقید ساخت از حیله سازی که داشت گریخته بنوشهره
که قصبه ایست درمیان بهتر و راجوری رفت و کشمیریان که از
غازی خان حاکم کشمیر رنجیده بودند ازانجا آمدن گرفتند و بعضی
از مغلان اوباش پیشه بی حقیقت که دایم کار شان واقعه
طلبی و کافر نعمتی است تا سیصد کس جمع شدند و کشمیریان هم عقیده

مخشه نفر کرد و او فراهم آمده سرمایه نخوت و پندار او شده
کشمیر ملک چادوره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی نیز بود رسیده هنگامه این بداندیش را
گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازی خان مذکور او را
کور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل شمس چک و حسین
دموسو برادرزادهای دولت چک مذکور و دلو هرد و انگر خواجه
زاده و دولت چک و یوسف چک که غازی خان مسطور او را
نیز کور ساخته بود لیکن به تزویر کشمیریان سلامت مانده بود
و محمد خان ماگری بدر علم شیر که الحال در ملازمت است گرد او
مجمع شدند و از راه کهادره بدو ناحیه که بزبان کشمیری اکور دیسه
گویند بارهموله رفت و از انجا بسوی پورستافت و از بیش لکی
در بینده مرعیج بتی بغازی خان مذکور جنگ شد و چون از قبله
اقبال پشت داده آمده بود از بار باز ره بی اعور و کار ناساخته
بحال تباه از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمد نزدیک
بود که بدست کشمیریان و ایلیا از بهادر ... جمعی که همراه او بودند
از جیب فرود آمده سرهنگ را گرفت و تیراندازی میکرد و تا زمانی
که تیر ترکش او بوفا شد کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و
ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسیالکوت

السید

بسیالکوت رسید و آشفته و پریشان تغیر وضع کرده قریه
بقریه می گشت و شورش را ظاهر ... می بود تا انکه بدیبال پور
که دران وقت بجاگیر بهادر خان برادر علی قلی خان مقرر
بود رفت و توکل نام از نوکران بهادر خان که سابق
آشنایی با او داشت پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بود و سیاست
بشنه گریبان سرانجام میداد و تا انکه زن توکل از دل برنج
که از شوهر خود داشت پیش بهادر خان رفت و گفت شوهر من
شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه گشتن تو دارد
بهادر خان در ساعت سوار شده بمنزل او در آمد و آن خانه
را محاصره نمود و ابوالمعالی را بدست آورده و توکل را بجانی قتل
رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته پیش میرزا محمد خان فرستاد و
میرزا محمد خان او را بپولی بیک سپرد که از راه بگیلک بگجرات رسد
و پولی بیک او را از راه بگجرات فرستاد و که از انجا بسفر حجاز رود
شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که در ذات او
که در سرشتش بود چرک ... پیشه را مصدر شد و خونی کرد تا انکه
از انجا باز گریخته بمیرزا شرفیه گرا گرد ... علی قلی خان نوشت
شاید که بوسیله آن بدرون فتنه انگیزی کاری تواند کرد چون کاغذ
بقمت در خود گمان سری و سروری می برد شاه ابوالمعالی را

بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و
عاطفت این دودمان عالیشان است و حقوق خدمات شایسته
او در این درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت دستگاه
طیب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاصی که از و مشاهده نموده بود
او را به منتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی
ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آن حضرت از تنگنای
جهان فانی بمقتضای عالم جاودانی رحلت فرمودند از روی جلادت
و دولتخواهی کمر صدق و جان سپاری در میان بسته
متعهد مهمات کلی شد ما نیز بملاحظه سبقت آن خدمات
و نیک اندیشیها که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و
فتق امور را چنان به قبضه اقتدار او گذاشته بودیم که مزیدی بر آن
متصور نتواند بود چنانچه از مشارالیه هر چه خواست اراده کرد و
بعمل آورد بآن که درین ولا خیال چندین امور نامناسبه
از وی بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود منها ترجیح شیخ
گدایی که با وجود دشمنی و دعوی آن زیرکی و دانایی از میان اینهمه
مردم فاضل و قابل با حسب و نسب او را به مصاحبت پادشاهی
خود انتخاب نمود با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود و در
ظهر مناشیر مهر میکرد و او را از تسلیم معاف داشته و بکمال جلالت

و زیادتی در مجالس جنت مکانی او را بر جمیع سادات صحیح
النسب و علمای جلیل الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت شان و جلالت
مراسم احترام و تعظیم بجای می‌آوردیم تقدیم داده با وجود محبت
و دوستداری که بجانب آن طبقتین قطار بین میز و ذلت
خوار این فرقه شریفه را عمدا تجویز مینمود و تربیت ایشان را
ترجیح داده آزار ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچگونه منظور
و لازم نداشته او را بمرتبه رسانیده بود که سواره بخیمه او
بلا مصالحه مینمود نوکران فرود خود را که حالت ذلیل قرب ایشان
معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور
و ولایتهای پرحاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا
و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و جلالت
و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی اعتباری
تیهپایان محتاج ساخته بود چه قدر خوانین و نموسی؟ بهمه ایشان داشت
از ملازمان [illegible] منتکاران هر یک که سالها با امیدواری خدمت
کرده مستوجب رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد [illegible] و اکثر
مرتبه وجه معیشتی داشته باشند بجمیعی که در شکارها و سوارها
در ملازمت میگشتند وجود را بیزار محنت و مشقت قرار
بخدمت داده بودند در چند روز [illegible] ساخته بخون ایشان تشنه

نماید بنوعی که دانم لایق حکم فرمایم چون بعضی از اوقات عرض
مینمود که وقت شده است که چه دولت و سعادت به مهمات
سلطنت پردازند تصور چنان بود که شنودن این خبر خاطر
مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم
باشند چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین
امور داشته اند و حقوق نعمت و تربیت خاندان والا را که
چهل سالست که در روضه اوست من المهد الی اللحد پرورش
یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعت مفسد
کرده متفق شده اند که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در
جرگه اهل بغی در آرند و در این آخر عمر از سعادت اخروی
محروم گردانند و به شقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از حال
سلطنت بخیانت خود دلبسته اند یا که ندارند معقول او را فتنه
او را از راه برده و بولد اسکندر پیغام کرده اند که بی لغت
و منازعت پیش آید و تمام رعایای پنج محله را نیز کسی فرستاده
که او را این کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از این حدود
درآمد خود خیال لاهور کرده و اگر در اطراف حدود و بعضی فتنه و تعدی کرده
طریق مخالفت سپرده و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته
چراغ دولت این خاندان را که برافروخته فروغ از نظر و باد افراخته

دولت قدرت است منطبق ساز دیدم سرو همانا که پرده غرور
پندار دیده اعتبار او را کور ساخته بمثابه اند چراغی را که ایزد
برفروزد، هر آن کس تف زند ریشش بسوزد، چون نظر
بآن همه اخلاص و اعتقادی که از جبهه احوال و جبهه اعمال ایشان
و لایح بود این امور مبنی بر شر و دراز دور می نمود و میباید
و باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت کرده این دودمان
عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر او واجب و لازم
بر سبیل تجربه فرموده ایم که خود را از این افعال و اعمال قبیحه
گردانیده این جماعت مخذول العاقبت را که باعث نقض
دولت و خرابی او شده بجهت اعتراض خود در پی بغی و
عدوان او بند مقید ساخته بدرگاه معلی فرستند چون ما در این
پنج سال ملاحظه خاطر او کرده هیچ جزو مانعش نکرده ایم و هرچه
عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از صواب دید او
پذیرفته ایم اگر هم این حکم ما را سمعاً و طاعة تلقی نموده
تخلف نورزد و بدرگاه باین حکم منع عمل نماید خاطر اشرف
بر و صلات ساخته ایم و جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو نمایم
و بر موقف میل ملازمت داشته باشد خدمات او ملحوظ
و منظور است با آنکه بزرگ برادر خدمات رعایت یافته

تاریخ تولد شد [illegible]
محمد الحق [illegible] روز [illegible] شنبه قبل از طلوع
صبح [illegible] جمادی الآخر سنه ۱۲۳۱

گرمی اقبال روز افزون صفوف نبرد را بر دلاوران کارزار بهادران
کارزار بیارا‌ست و دلاوران جلوه جو و بر دلان برخاستی
خواه دلداری زاده روان شد قول با اخلاص و اهتمام
رونق یافت و برانغار به شجاعت محمد قاسم بیک استحکام
استحکام گرفت و جرانغار به شهامت مهدی قاسم
خان انتظام پذیرفت و علی قلی خان اندرابی و قیا خان
حاجب حسن و بعضی از کارطلبان به تقدیر پیش هراول بوده
صف آرای این معرکه شکوف گشتند و فرخ خانی با برخی از
دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان
کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان غول و التمش ایستاد و
چون اتکه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در
میان آورد و بیشتر از شروع پیکار به خوبی دل جمعی به هم رسانید
تا بیرام خان اگر چه مردم بسیار همراه بود اما از روز گیفیت
انجیر ونیز در نیت و اعتماد بر این لشکر بادشاهی بود که اگر
از بد نهادی و بد دلی دو روزه زمانی نوشته‌ها می‌نوشتند و اند
چون این دو لشکر در موضع گوناچور وسط شهر یور ماه
الهی موافق اوایل ذوالحجه نزدیک رسید گوشته‌ها
مردانه از جانبین به تقدیم پیوست اگر چه در اول کارزار

مذکور در

فوجی پیش غنیم جنان زد که تهور نجنگ آورده که اگر فوجی
لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان با بسیاری
از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده
از نفاق دلی و بد دلی مردم جرئت افزای بوده استمداد همت
از باطن اقدس حضرت شاهنشاهی می‌نمودند در این هنگام که
مردم بیرامخان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند
بیرامخان با فوج خود به خیال نصرت به تشخیص کنان می‌آید
فوج اتکه خان که در پناه لشکر ایستاده بود جدا می‌شود بیرامخان
به مدافعت پیش می‌آید اول فیلان را که سر گروه آن فیل
تخت روان بود می‌راند و خود از عقب آن روان می‌شود ناگاه
اقبال و تاییدات آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد گشود میان
این دو فوج سالی پایه بود فیلان مذکور در آن خمچه در آمدند و نخود
شماییدند و مبارزان لشکر نصرت قرین به تیر زدن فیلان مشغول
می‌شوند و به محض امدادات غیبی تیری بر فیلبان آن سرگروه
می‌رسد و او از گردن فیل او یزان می‌شود و بیرامخان چون دید
که حال فیلان بر آمده شالی پایه را دست راست داده از جانب
دیگر جنگ باید و نبازد و اتکه خان از دور دید و بر دلی داعیه بیرامخان
دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور رخنه او خود به تازه تازه

جنگ

که از فتن ها و او بنود رخش را
اراده می‌کند که عقب فیلان زاده

محمد خان لنگ که اکثر مردم کم آمده اقبال روز افزون شاهنشاهی
بجانب ما است و بنده ما را بر گریز بجنت امروز و روز جانفشانیها
با جان بستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران ملک
دل بشکن ساخته خود با دیگر زلال و دان یک جهه آماده نبرد شد
و روز بانی که بیرامخان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را
بعمل آورد و این ناموس طلبان نبرد و دشمن تیغ اشتغال
از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه
بیرامخان بودند این انحراف را افرا رانده شده بر هم خوردند
بیرامخان ناچار برگشته زخمها زده او بار شد و بتائید ایزدی
با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل باب و داون چنان
چنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام از جای
تیره بخت چه آنان که متعاقب گریختنها شتافته بودند و چه
جمعی که همراه بیرامخان بودند یکبارگی بهر جانبی پراگنده شده
و عساکر نصرت اعتصام تعاقب لشکر او بار نموده بسیاری را طعمه
تیغ خون آشام ساخت و گروهی زخمی و نیم کشته بخاک هلاک
یکسان کرده تا دو کروه می‌رفتند اقبال تعاقب این گروه گمراه
نموده علی قلی خان را زنده گرفته آوردند مقارن این خبر
رسید که ولی بیگ زخمی در لشکر زاده مختفی است او را نیز

تیز دستان

تیز دستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر
کور شد و یعقوب همدانی و احمد بیگ و لب از اعیان مخالف
گرفتار گشتند و مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای
دولت قاهره افتاد و اتکه خان فوطه و رانده نیکی بر دامن
لبس فتحها بنیاد شتافت و به محض تائیدات غیبی چنین فتحی
که عنوان فتوحات تواند بود از یمن اقبال بظهور رسید حضرت
شاهنشاهی بعزم سیر و شکار دراین راسخ و خاطر جمع متوسل
بدرگاه ایزد به خاطر با خدا و دلها جمیع لشکریان و بشکار افکندن
نهضت مبغر موده و در نواحی سهرند مژده اقبال بشارت
ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی به مسامع علیه رسانیدند
ز جهان برهم خورده بقرار آرام یافت لوازم شکر و سپاس
بجای آورده بر سمت طوطی و بازیه تقدیم مهام
سلطنت انتظام تازه یافت که تا حوصلها را فراخی تشریف
آمده ساده دلان هیچ مدان را سرشته دانش بدست افتاد و
دولت از دست مغروران بر اخلاص شده بادشاه وقت
از ستم شریکان حق شناسان نجات یافت و خردمندان را
افزایش در یافت نصیب گشت و دولت روی نمود اقبال چهره
گشاد و عالم طراوت تازه گرفت که ربا طنان حسد پیشه در منفی

جانک زنی فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته اند جهان
بیرحم دست انصاف نزاد و معدلت اختیار اگشت یک بره ها
از جمال جهان ارباب خود خدیو زمان دور اند جنت نظیر کابلی
دل که بهشت خدا ای بزرگان جهان آباد بر بر یکه درجه مرتبه رسید
تباه شد باید کرد اگر بروه چند لطیف تر از این چرده مقصود بود
وجلوه چند خاص نماید چه کارها که نشود وجه اسرار که به ظهور نیاید
اما همانا که الطف از حضرت نداردو با ناظران گاه حفظ بود در این آنچه در نیم
اید عمر نامه دولت و اقبال همانا دو که بهشت را خلل خدیو کس نگردد
انتهاره انتقام دست محمد را در بهار اقبال ابو الفضل صف مصدود
براه روده معروض میدارد که اگر تعلقی بود و بعد نماید که نوکری
در اختیار حرفی چند از در باوقت خود گفتنی لیکن چون در شمیمات
مخلوطم لذت کم که گوهر باطنی ناتوان بهین این حرف را از خویش باید
دانند بیشتر از چه حرف سراپا تمکنم در این ادب و در خطرات
خانه من منیب جهانگیر سیمیان آلوده جاری با بیند از طبیعت
میکویم نه از خطرات سگی گذارد و الحمد شکر و شنفت تا بگوییم
آنچه فرض گفتنی است جون عرضه مهر شد تخیم سر او نهادند مبارک
شد منعم خان که موجب منشور دولت از کمال متوجه استعمال
بوده بود و دیگر امرای مثل مقیم خان جو کس بیک ترود بهادر

ادهم خان

وقاسم خان میربر و خواجه محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمنعم
مشهور بخواجه بادشاه مرتیض و مولانا عبدالباقی صدر
و ملا خورد زرگر و باشنده محمد شکوه و فریدون و میرزا محمد حکیم
و ابو الفتح پسر فضایل بیک و میر محمد بیگ بور یا با جمعیت
فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ جنت و هفتم شهر بود ماه الهی
موافق دو شنبه هژدهم ذوالحجه بشرف بساطبوس سرافراز
شده مشمول تربیت شاهنشاهی گردیده به منصب عالی
وکالت و شرف خطاب خان خانانی خلعت افتخار در بر کرد
باقی امرا و سرداران هر یک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ
سربلند گشتند و در همین منزل ولکتا شمس الدین محمد خان اتکه
و سایر مخلصان نیکو خدمت که به فتح و ظفر مراجعت نموده بودند
بزمین بوس اخلاص سرفراز گشتند و به تفقدات شاهنشاهی سر
افتخار بخشیدند و بعد روزی چند که در عرصه نبرد دستگیر بهادران قبال
شده بودند چون ولی بیک و پسرش اسمعیل قلی خان و حسین
خان و احمد بیک ترکمان و دیگران را از زنجیر در پای عقل نکردن
با عنایم فراوان بنظر اشرف در آوردند علی که بر آن روضه رضویه
مشهد اقدس معلک بجواهر ترتیب داده توفیق بزرگ ستادن
یافته بود از این جمله بود در دوران علم سعادت از نواح تفالات

نزدیک ما نزد را لشکر کردی که منعم خان از ان حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند بتاریخ چهارم ماه مهر ماه الهی موافق بیست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان لشکر الطاف و جلایل حشم برو مختصه بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه بنجابات باو و برادران او مرحمت شد و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بتوفیق دولت و اقبال متوجه لشکری که لشکر کردی با منعم خان گذاشته بودند شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرام خان

چون به یقین پیوست که بیرام خان بنفس راجه گنیش در تلواره که در میان سوالک جای مستحکم است پناه جسته و ران جبال متحصن است بنا برآن خدیو صورت و معنی در دوهم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم نهصد و

شصت

بشاشت مهمات جلایل بتایید دولت و توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند که بی مداخله لشکر و تعاون برادر یابند که آن مهم بانجام رسید و چنان بسامع دولت ابد پیوند رسید که شنیده بوده اند از روی مسلح در باجهواره استقامت موکب عالی بیجی برد که گیتی خدیو بانجام رساند بی آنکه بسیاری از بلوج سپاه به عاطفت برآن برادران حدود و اند نهضت منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقلال بجای آورده تایید دولت گوش فضا بلند کنند و از آن جا که بتوفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شد و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه تردی بیگ خان فرار نموده سرسوجی اختیار کرده بودند بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر ظفر قرین چون اقبال پیش دستی نموده بی تحاشی به تنگنای کوهستان درآمده داد دست برد دادند و بسیاری از جنود بیرام خان از راجهای و رایان کوهی که علم مدافعه برافراختند میان آن مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین جمعی عظیم به ظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور رتبه شهادت دریافت و بتاییدات الهی شکست براجهای فتاد

او با مداراه و نوازش گرفتند و بسیار ابطال رسید بخان کوه‌نشین
علف بیچ گرانبار گشتند و طریق طبقه درو ورا بایت
ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید عاقبت
امر پشیمانی نموده سر انصاف در گریبان خجالت فرو
برد و جمال خان نام غلام معتمد خود را به التماس عفو تقصیرات
و تصحیح جرایم خود فرستاده و بزبان عذر خواهی در آمد که از تو
بعضی امور که بطریق اضطرار نه بسبب اختیار از بنده بوقوع آمده
عرق انفعال بر جبین دارم و روی ندامت بر زمین دارم الحال اگر
افضال طرازی که فرمایند این افتاده راه عجز را از خاک برداند
تا درک بیازم و خاک آن آستان جمال خان بپای کار
شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانیده بزبانی سر خلاصه مقصود
او را معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رافت
عام و عطوفت خاص شکرانه چنین موهبت عظیم عذرهای مو
او را اصغا فرمودند و از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ و سیبه
کشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم او رقم عفو کشیدند
و برای تسلیه خاطر او مولانا عبد الله سلطانپوری را با چندی
از مقربان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر
بیرامخان را بنوید عفو مژده التفات مطمین ساخته بعتبه بوسی

آوردند

آورند فرستادند تا شرایط موعظت بجا آورند لیکن تبلیغ
بیرامخان نشد و گفت که من از کرده خود خجلت زده و سر
افکنده ام و مستوجب هرگونه سیاست گشته‌ام مرا از
مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما
از بزرگان جغتای و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم
اگر منعم خان آمده تسلیه من نماید و پیمان درست و عهد
موکد در میان آرد بوسیله او میتوانم از عصیان بعجز برآمده
سجده آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده
بقیه عمر در امکنه شریفه گذرانم و بدست او بر تضرع و تخشع
در تدارک و تلافی جرایم و فنا کم خود بکوشم چون این حال
و رجوعش بود این ملتمس او نیز بقبول موصول شد رایات
اقبال در قصبه حاجی پور نزدیک دامنه کوه بود که در میان
آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان
و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را
فرستادند که خاطر بیرامخان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات
مطمین ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندی از
تنگنای وحشت که پناه برده بودند رفتند هجوم زمین داران
شده بود به جمعیتی که در میان زمین داران ممالک هندوستان

تخنیع

بودند تا اتفاقاً چه ممالک محروسه بتدریج شده از ممالک محروسه
بسلامت گذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان از حدود
ناگور فراغت نمودند و رنگی اردو زنان بیرامخان زبان طعن
گشوده به ترسون محمد و حاجی محمد خان سیستانی گفته باشند که
مرا از شما گلهٔ بود که به هیچ کس گوشت نکرد و تو از کدام جهت چوق
را فراموش کرده‌ای حاجی محمد خان در جواب گفت شما را دعوی
همه دعوی اخلاص و از روی تربیت حضرت شاهنشاهی بیان
نموده شمشیر کشیده‌اید در روی اولیای دولت من اگر ترک صحبت
شما کرده باشم چه روی باشد وجه کرده باشم بیرامخان
شرمنده شده هیچ سخن نگفت و از ثقات شنیده‌ام که بیرامخان
بعد ازین سخن نفس الامری در بین راه اظهار ندامت کرده
لله الحمد که جوهر بزرگ نهادی و حال طینت ذاتی حضرت شاهنشاهی
خاطرنشان جمهور عالمیان گشت و این ساده‌لوحان تیره‌بخت
نکار وانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرداب بلغی برآمدند هم
همه کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه‌اندوزان
کساد گرفت و هم زمان را رونق پدید آمد و هم زمانیان را کشایش
روی داد عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر درآمد چون جرأت
بعضی سوانح مبادا بخشش ایزدی افتتاح نامه دراز و درازتر

جرئت اهل

عریضه اعظم خان

جرئت اهل نفاق شود عرضه داشت کمترین بندگان دولتخواه
شمس الدین خان اتکه بعد از دعای ابد پیوند و عرض نیاز
که چون این دولتخواه در دهلی بشرف آستان بوس رسید
و بندگان عنایت و التفات بدولت بی حد را بی دریغ
باره این دولتخواه مبذول فرمودند علم و نقاره و تومان
وطوغ بیرامی بر این سرافرازی داده حکومت و جهات سرکار
پنجاب را اضافه فرمودند واجب نمود که این دولتخواه
پیش از خود ان عنایات و سرافرازی به خدمت به تقدیم رساند که
هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بنده سستی نباشد
و خبر رسید که حرام‌خوران و فتنه‌جویان تخلط و فجر بیرام خان
را در نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که ارکان دولت
جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض
رسانید در آن مجلس کتابت بیرامخان که بدیوانیس محمد خان
فرستاده رسیده و کتابت مذکور بود که بنده غلام آن حضرتم
اما میخواهم که انتقام خود را از وکلای آن حضرت بدولت از دولت
خواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید گفته و تیغ بیرامخان میکشند
چون در آن روز از اسباب حشمت خان مذکور بر این دولتخواه
عنایت شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لایق گردد در

مجلس بحضور ارکان دولت که خورد و کلان حاضر بودند
و دراز نفسی و فضولی کرده واو طلبید که مهم بیرام خان بعون
عنایت الهی و توجهات متناهی پادشاهی به تقدیر رسید که هرجا در
خورد بار و بر دشوار گرفته باید لکم ارد و از کنیزان و نواحی کمتر
باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانی
است و دوام که بندگان حضرت خود به دولت متوجه نشوند
صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین
مصلحت دیدند بنده زیاده بر آن در از نفسی نکرده به مخادیم
عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت
یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند نمی توانند بود که بنده
هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیش رود و هر جا
که ظهور یابد روز بروز عرضداشت نماید واجب العرض بنده
در تنخواه درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام
متوجه بیرام خان شوند و نیز حکم شد که هزار کس کمک نوشتند
از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی رهتک
و بر کنار مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت
را بمخادیم عرضداشت نمود از جمله هزار کس کمک پانزده کس
فرستاد و چون اکثری از اینها سواران در میان بودند از آنجا

دخواهان

رهتک

که ضلالت پناهی گریخت هر یک را بجا طلبند و میرسد چون
در جواب امور مسلم یاران نیز در میان بود چند روز در تعین توقف
شد و مردم و والده را واسطه ساخته صد هزار حکایت بعرض
رسانیدند که آنکه هر روز دو کروه کوچ کرده از تزئین پیش
نبرد و از دست او کار بر نمی آید جاگیر و علوفه او را تغیر باید
داد و والده بر سخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر حق خدمت
چند ساله منظور نداشته هر چه مشفقی بعرض میرسانیدند چنانچه
بحضرت واضح است فرزند محمد عزیز کنانیه سخن مردم را تاب
نیاورده باین دو تنخواه نوشت کرامی داده سخن مردم
ما را هلاک کرد و هر چه نصیب شما بود می شد همان خواهد شد
بهر حال به تعجیل مهم دفع بیرام خان شوند آن دو تنخواه
دانست که عرض جهت توکل بعون عنایت الهی و یمن
دولت پادشاهی کرده متوجه بیرام خان شد الکنون که مهم
بیرام خان بدولت آن حضرت ساخته جمیع از ملازمان سلطان
را که همراه بودند به تنک رسانیده و اثر یابی او در انجام و دستگیر کرد
بدرگاه آورد و عیاذا بالله اگر مهمات برعکس میشد معلوم که کار
بکجا می انجامید و حقیقت آن مهم را بیرامخان خود نیز بعرض
رسانیده باشد و بعد از فتح بیرامخان هر یک از دو تنخواهان

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای
ممالک آرای ملک پرده از روی کار برداشته انتظام مهمات
ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان
تیره خاطر را و کالای برهم زده اندیشه یکسر شده و سر افگنده
یکسو رفتند و به تاییدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم
فارغ شد به دولت و اقبال عنان موکب عالی به دار الخلافت
آگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت توجه افزوده
عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید و قوانینی چند قرار داده
شود که دستور العمل عاملان حال و آینده تواند شد و چون
رایات اقبال به سرهند نزول اجلال فرمود حکم اشرف نفاذ
پیوست که اردوی معلی را از راه راست به سمت دهلی روان
سازند و موکب عالی به عزیمت شکار متوجه حصار فیروزه
شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی گشت جاییک
روان عرصه شکار بعرض رسانیدند که درین نواحی بیشه‌هاست
پرنور است که از زبان هندی چیته گویند و طریق صید کردن
آن جانور درنده بدیع ترین فنون شکار است بنابرین ضمیر
اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنویست

بلکه

متوجه تماشای گرفتن این جانور شد حکم گیتی مطاع از فرط
آگاه باطن به ترتیب این کار شرف اصدار یافت فرمان بران
خدمت در اندک فرصتی آلات آن آماده و ادوات آن سرانجام
داده گوی چند که آنرا بزبان هندی ... گویند بطرز خاص کنند
و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی
منعطف ساختند اگرچه در سرکار خاصه اعلی بیش ازین چیته
بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را به حضور اقدس صید
فرمودند درین مرتبه بود و در یازدهم آذر ماه الهی موافق
شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت هجری دار الملک
دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی پیشتر برز
بان ساحت دل کشا نزول اجلال سعادت فرموده
سریر آرای بینش جهانبان شده و از سوانحی که درین اوقات بظهور
پیوست فرستادن جمعی است بسرکردگی ابوالفتح برادر
منعم خان بصوب کابل و شرح آن بر رسم اجمال آنست
که در آن هنگام که به مقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان
متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را به غنی خان پسر خود
سپرده او را بجای خود نصب کرد و در تقویت و تمشیت
مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون

او بوده مهمات آن حدود را انتظام داده از کوته حوصلگی طرفین
و طغیان شر به جانبین نایرهٔ کارزار به بهانه بر افروخت و در بنوبلا که موکب
عالی به بنگاله نزول اجلال فرمود عرضداشت منعم خان به درگاه
گیتی پناه آمد از رضای حیدر محمد آخته بیگی به طور بنوبت بنابران
باستصواب منعم خان حیدر محمد را منشور طلب صادر شد و بجهة
کومک غنی خان و اعانت او سکون لشکر خواجه درویش
محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان
و جمع کثیر را لشکر کرده ابو الفتح برادرزاده منعم خان که این
روان ساختند فرستادند رفته روزی چند در مصاحبت
و موافقت کامیاب امن و امان شد القصه حضرت شاهنشاه
چند روزی در خطهٔ دلگشای دهلی افاضهٔ عدل فرموده روز آدینه
نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه نوزدهم ربیع الثانی به تصمیم
عزیمت دار الخلافت آگره نمودند اعیان سلطنت و ارکان
دولت به مقدار گنجایش در روز قباب و کشتیهای بسیار بان
دار الملک داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ از راه جنگل
متوجه آن سمت گشت روز دوشنبه نوزدهم ماه الهی
موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافت آگره
مستقر رایات جلال شد و ریاض آمال ارباب اخلاص نضارت

یافت

یافت و جراحت یاغیان روزگار را مرهم خاطر به دید
آمد و بازار کرم شد و رهنمای نجات در کنار گرفت
مستعدان ارادت و وقت خوش شد اقبال و دولت در بالیدن
آمد غنچهٔ اقبال شکفتن آغاز کرد و رایات عالم آرای به تماشای
در و بست ممالک صوبه و معموره در نقاب به توجه توجه
فرموده درون قلعه که بهترین این شهر است اقامت واقع
شد و تازه طرح منازل دلکش صورت بسته عمارات
عالی اساس بنا و خانهای سرا مجانین به منعم خان خان
خانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و
منظوران حضرت خلافت وجه ... به دست بر امرای زمان درگاه
جولگاه راست چون در طرفه عمارات خاطر کشا و اساس نهاده
زینت آرای شهر شدند و در خلال این حال منعم خان
خان خانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم
برکات ورود آن حضرت نمود و ملتمس منعم خان درجهٔ
قبول یافته و نائرهٔ آوازه پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ
آسمانی یافت خان خانان در مقام خدمت نقد جان بر
کف ایستاده شرایف و نفایس پیشکش از روی اخلاص نظر

اقدس دراورده محلس آرای شد و از سوانح عبرت افزا
که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت منشان بخت بر
راسرمه دیده ورنج کشیده گشته شدن میرزا ابراهیم پسر
میرزا سلیمان والیجی آوردن او بدرگاه جهان پناه است
وازانجا که نیت حق اساس شاهنشاهی بنش طاق ذره
اقبال است پیوسته هر که دم مخالفت و مخالفت
زند با آنکه آن حضرت بدار الگذراند و نظر هر دو نگران لشوند
فرمان روایان ابداع سزای او را درکنار رنش نهاده او را
محتاج این درگاه سازند که تنبیه سرشور رنش بر داشتن و علم
تکبر برداشتن است که او را سزای لایق داده در دولت
آباد احتیاج او رند تا از خواب بیدار شده ملتجی به خدمت
نماید مصداق این مقال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی
سلطنت آن اطوار حرکتی ناملایم به ظهور آورد که از بستر گذار اکبر شهی
یافت ایزد جهان آرای سزای او در کنار نهاده این چنین
شکستی عظیم به نفس او رسید او را از مسند این درگاه ساخت
و عرضداشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که بزرگ کار دانی امتیاز
داشته فرستاد درین ایام ایلچی مذکور به دار الخلافت آگره رسید
منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس

اجلال منعم

آن با رفعت شرف زمین بوس سر بلند شد و عرضداشت
میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق منظور نظر در آورد خلاصه مضمون
عرضداشت شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و
سرگذشت گشته شدن میرزا ابراهیم و التماس امداد
و اعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال
آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان این دولت
ابد قرین به راه رفته تخم ادبار کاشتند اگرچه ایشان را در
بحار یافت از بلخ چند مرتبه غلبه روی داد که باعث غرور ایشان
شد از آن جمله به دست افتادن پیر محمد سلطان که به تشویش
از حصار از جانب تره خان قالم الخاکم عم او بود داده تاخت
نموده تا آنکه پیش ازین سانحه که شرح داده اند لشکر بر حصار
بروه قلعه ارونخ را متصرف شدند و تره خان دراوک متحصن
شده روز بکار بجد میکذرانید و انتظار کومک از بلخ که از اطراف
و جوانب طلب داشته بود انتظار میبرد و میرزایان آمدن
کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به میرخان
آمدند و در سال نجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری
میرزایان لشکری از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ
شدند کارآگهان دوربین این لشکر را فیض بودند که رفتن بر

و جمعیت خود فراهم آورده بود الحال که کومک رسید
چنین بیرا بهر رفته سر راه میرزایان گرفتند چون میرزایان
این خبر میشنوند کنکاش در میان می آید مردم کار دیده
میگویند که مناسب است که اوزبک شده تا مالیغار مرتبه
میرزوزه دار فرموده ایم اوزبک عقب می ماند اگر جنگ
نشود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نمی نماید میرزایان
قبول این راهی نکرده رو برو آمده اند اوزبک با سعید و
تمام کار کنان جنگی که از ان که مار پیچ افتاده است فرود
آمده بخش خود را خندق بریده و دیوار کرده بندوقی و تیر انداز
مستحکم کرده آماده جنگ می شوند میرزایان از سر جرأت
فوج راست کرده غافل ازین استحکام میرزا سلطان به غنیم
رسیده کاری نمی سازد و چون جابجا کار بند اند برمیگردد
و ملاحظه میکند که بخش ولایت خراسان ازان حدود
رفتن باین نمط خوف گرفتاری به چه نتیجه دهد باز برگشته باهتمام
تمام از جرها به بخش بر آمده از ادرفه غنیم گذشته بجانب
ورسنگ چون که بدخشان رو نهاده است روانه میشود و مردم
بسیار ضایع می شوند و میرزا ابراهیم نزدیک به چشمه تا زود
اما کاری نمی تواند ساخت شان گرفته می ایستد و به تیر و تفنگ

جبار

بسیاری از مردم او ضایع میشوند محمد قلی شغنی بی تاخته میرسد
که وقت ایستادن است چه رشما برآمده رفت میرزا از مردم
خود می پرسد که الحال چه مصلحت است جمعی بهادران میگویند
که برآمدن بس دشوار است مناسب است که همین جا جنگ غنیم
ناصر بخش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که متوجه ساختن
که هرگاه بی سپاهی از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدر رفتن
دشوار است برای چه میرزا بی تقریب خود را هلاک می اندازید
بعد از گفت و گوی بسیار میرزا از انجا بر آمده مراجعت مینماید
و در ولایت غنیم می افتند و مردم را از خود جدا میسازد بسیار
ازین تراشیده با معدودی راه بخش می گیرد که دیگر بد نیامدن
تواند به در رفت چون قدری راه میروند اسپان از راه می مانند
پیاده شده روز روز دیگر قطع مسافت مینماید و باز با بوی بهم رسیده
بموضع میرسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا ملک کافر میرزا را می شناسد
باتفاق مردم ده مقید ساخته به بخش پیر محمد خان می برد و چند روز
مقید میدارد سخن اینکه خلاص میسازم خبایث ما ورا النهر مناسب
طبیعت بخش میرزا بسیار می آید پیر محمد خان متوهم شده در کشتن
استعجال مینماید تاریخ این قضیه کوراک کشت یافته اند کوراک نام
جلادی بود و میرزا سلیمان کو بخت امید بدر تاریخ یافته بود

خود بود زمان را شنیده جمیع کثیر از مستعدان ترک اوطان
نموده روی توجه باستیلام عتبه اقبال نهادند و بمقصد
خود کامروا گشتند تا به حضرت شاهنشاهی را حوز دین و
دنیا خود ساختند از آن جمله قدوه برکت لزوم معارف
اناب حقایق نصاب خواجه عبید الله شهید است پسر خواجه عبید الله
که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و والد آن پسر خواجه ناصر الدین
عبید الله اند که بخواجه احرار مشهور اند خواجه عبید الله شهید با وجود
ظاهر ارادتش باطنیه و امین اگر همت حق شناسش بود شرف
وصول به مجلس اشرف اعلی که اکثر سعادت صوری و معنوی
است دریافتند حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آن
حضرت درس آموز مکتب خانه الهیست باحترام پیش آمده
تعظیمات فرموده‌اند و افاضت مآب مولانا سعید ترکستانی
پسر و قبر موالی ما وراء النهر که مدتی در صحبت مولانا احمد جند
استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بوده‌اند و در اکثر
صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم
باطن نیز بهره‌مند بود اگرچه در دقایق حکمت الهی و اسرار
طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در ماورا النهر
مشهور است بپایه عالی آن رسیده علم را وسیله غرور

نکرد

مشغوف نگردانیده بود و درین ایام خجسته که زمام حل و عقد
امور ملکی و مالی عنان قبض و بسط مهام سلطنت به ید توانای
حضرت شاهنشاهی اعتبار یافته در قبضه اقتدار و شوکت آن
حضرت باستقلال درآمده بود و اقسام طبقات انام بر همه
پیشگاهی به هر دیار آمده کامروای صوری و معنی گشتند و چون
توجهات ملک الهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کلاه
پدر و از آن را باز او رواج گشت و بین را به اشتهار بلند نهاد و
ابر و بهار دو شیار ارادت پرستیدند ارباب علم را اعتقاد و بهم رسید
و اسباب تحمل را که دیده است خلق بر ستمان آن را چشم
بینا بدست آمد و خدا پرستان را صبح سعادت دمید
عالم معنی ظهور یافت و ملک صوری رونق گرفت و از نتایج
قضیه میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته
صفت که از نقوش ظاهر پیرایه باطنی در میان بسته
گردیده را که تمیز بر خدمت والدیا و عقیدت نظر اقدس
بی ور انیده و بزرگی نسبت ظاهر ضمیمه علو حسب معنوی منسوب
بفنون مراحم خسروانه امتیاز بخشیده‌اند و اعتبار بلند مرتبه
دیدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه احوال مستبصر
میفرمایند چه نیت حق اساس شاهنشاهی است که مبادا

عیوب نفسانی خود نمود و بخت داد از خویش آمد کویان خانهٔ او
آن قدر خراب شد که از دست کویان معامله نا فهم که دوستان
کوته اندیش او بودند بار به تنبیه از دو دادی سخن چون در میل
از گروه سعادت مندان بخت بیدار بود و به قلاع زیادت
بلند به نگارش و دریغی و طغیان سپری گشته و در همین زمان
او را پشیمانی حاصل گشته دیده به سعادت ملازمت پادشاه
و بخشایش التماس و با خدمت و با دولت پادشاه جهان از دو واضح
و خشنود گشت و با عرض و ناموس و اهل و عیال اسباب
اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون به شهر پتن
که نخستین شهر گجرات و بهشت از پتن به نهرواله موسوم بود
رسید چند روز در آن ساحت دل گشا به جهت آسایش
محل اقامت گشت و در آن ایام حکومت شهر به موسی
خان فولادی به طریق استقلال تعلق داشت از طوایف
افغانان بر سر او فراهم آمده شور افزای آن دیار بودند
از آن جمله مبارک خان لوحانی که پدر او در جنگ ماچهواره
به [illegible] دیگر بیرام خان به قتل رسیده بود و آن [illegible] اتفاق
او را قوت انتقامی به خاطر رسید و قصد بیرام خان کرد و نیز زن
کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دختر خود که از او بود در پتن

غلط

همراه بیرم خان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که
بیرام خان دختر او را به پسر خود بگیرد و از این جهت نیز افغانان
به سر حد رسیده و شنید بیرام خان و در این ایام که فرحت بادات
گشوده بود همواره به سیر بساتین و منازل آن شهر مرغوب
روزی به سیر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهر است
و نشیمنی در میان دارد که به کشتی نشسته آنجا می‌روند رفته بود
و در هنگامی که از کشتی برآمده سوار می‌شد آن جاهلان ناحق شناس
با سی و چهل افغانان بد دولت به قصد بیرام خان به کنار
کول آمده و چنان نمود که مگر به دیدن آمده بیرام خان آن
جماعه را طلبید چون آن بی سعادت بخش رفت بی محابا خنجر
از میان برآورده آن چنان بر پشت بیرام خان زد که از
سینه اش برآمد و دیگر شمشیری بر سر انداخته
کار او تمام ساخت در این حال کلمه الله اکبر بر زبان آن
عافیت به خیر رسیده از این عالم درگذشت و به سعادت
شهادت که همیشه در آرزوی آن می‌بود رسید تاریخ
منحوست و از اهل ... منحو دفایر شد روزی در
این ایام حکومت او یکی از سادات ... در مجلس او نشسته
گفته بود که به نیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرامخان

تبسم کرده گفت میرزا بن چه اضطرابیست و چه غم خواریست
با شیرها و بیست میخواهیم اما نمی یابیم زود به القصه میرزایان
از وقوع این واقعه بسیار متوحش شده بدرگاه جهان پناه
و بیرام خان در خاک شیخ تقی الدین و چه بود تا آنکه جمعی از فقرا
و مساکین تا دیب نعش او اراده شدند و لوازم تجهیز و تکفین
تمام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در روز
یازدهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهارم جمادی
الاخر سنه نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و تاریخ سال آن
و در تاریخ این واقعه گفت بیرام بطوف کعبه چون بست
احرام در راه شد از شهادت نقش کلام تمام شد و اقعه او تفی
بی تاریخش گفتا که شهید شد محمد بیرام بعد از آن به سعی
محمد حسین قلی خان خان جهان به مشهد مقدس مدفون
گشت و در آن حادثه غریب از باشش یعنی وید اعتماد الان
دست تاراج بار و رخت بیرام خان دراز و در تسلط دل نجرید
و از احوال این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم
روی داد محمد امین دیوانه و بابا زنبور و خواجه عبد الرحیم را
که خلف صدق بیرام خان است و در آن ایام چهار ساله بود با والده
و بعضی خدمتکاران از آن حادثه گاه برده باحمداباد روان شدند

وجماعه

و جماعه افغانان که بدولت از دنبال شتافتند و مصیبت
زدگان تمام این راه جنگ کنان باحمداباد رسیدند و مدت
چهار ماه در احمداباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی
خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبد الرحیم را گرفته بدرگاه
خلایق پناه روان شدند و پیشتر از آنکه عبد الرحیم باستان
بوسی رسد خبر حادثه بیرام خان بعرض اقدس حضرت
شاهنشاهی رسیده فرمان عاطفت به طلب عبد الرحیم از مکمن
اعزاز عز صدور یافته بود در آنجا هم بیتوایی و ماتم زدگی و بیکسی
در صدور و جانور فرمان مرحمت مرهم گسار دلها نموده کسر
امید از اجاره گر د عاطفت منشور عاطفت آنکه از روی
امیدوار به درگاه مسیح بیاید که به تربیت شاهنشاهی به تشریف
اختصاص خواهد یافت و چند با از حقیقت کیفیات چون
بیارند تو ره با دکار رسیدن تو باده اخلاص را در اواسط سال
ششم الهی موافق اوایل نهصد و شصت و نه در دار الخلافه
اگره به نظر کیمیا اثر آن حضرت آورده بزمین بوس والا
سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل درویش صفت
را که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم
بدگویان و بداندیشان به محض عاطفت ذاتی در تربیت تحویل

برود و من کرفتند و بفرکت فرصیا بجهلات میرزا خانی اختصاص
بخشیدند و روز بروز دراوات اوت ورزی و ترقی منزلت
از نهضت و خاست او به ظهور رسیدن کرفت و به مدارج رتبت
بدایج عالیه رسید و باب اساس خانی نابغ العوید یافت
جنابیه در محل خوانو کرارش یافته در اوا خر این سال
دولت آثار حضرت انجام عصمت قباب مادام الکه به
کمال رابطه صوریه و معنویه به حضرت شاهنشاهی و ثبت
دردین ایام یا برکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع
مهمات عالیه و ملکیه را نفس و بنفس او مفوض بوده
کدخدایان بسر کلان خود بانی محمد خان نمود و چون یک دختر
باقی خان بغلانی بانو هم خان نسبت کرده بود خواست
که دیگر را به پسر کلانی خود منسوب کرده اند و نیز می دلکش
بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب و تزیین داده
از درگاه معلی رخصت حاصل کرده با انتظام این جشن
مسرت آرای پرداخت و چنانچه این بزرگ همتان و الا
نظرت باشند سامان این طوی داده چنانچه منظور این جا
دست استین همت بالا کرفته و در ترتیب منازل و تزیین
مجالس چه تکلف و سعی که بر نمایه بجا آوردند و موجب

التماس

التماس این دولت مند شده به خدمت حضرت شاهنشاهی
از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن مکان رشک
گلشن جنان را ضیا و بهار بخشیدند لوازم و مراسم این جشن
والا انسب روز بروز بطرزی خاص مرتب می شد و مود
بهجت و خورمی بخاص و عام مهیا می گشت و از سوانح عم افزا
الست در این ایام تیره چند از حد و کمی ظاهری بدان مقدس
حضرت شاهنشاهی شده مخلصان حقیقی و منها ما ببوان می
ابله خاطر گشتند با پیغ نظران و دور بین پوشیده نخواهد که حکیم
تدبیر گنند رستی و بیماری ما نز مشیت او رست و انبوه
وشدی مطلبه عدال و سویت او بر مقتضای مصالح و حکم
بنده را که خواهد مبتلا به دو الا با برد یکی رسانیده کلفت و حرمان
سرور جاودانی کامروا به صوریه و معنی کرداند تشر
از آن بجهت مرتبه اکابر بجهت دفع چشم بد او را مورد آلام
جفا زطبیعت سازد تا بعد از پس آن قضا عدم برمدارج اقبال
نمود و به حضرت ایزدی قایم کرد و حفظ بریش معتقدید نمود
باشند و در این ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی
قدری گرم شد و مزاج مقدس را از مرکز اعتدال میل
نمود و اهل اخلاص را چه گویم که چون شدم

گلزارها کند و خت و سود و اگر طبیعتان معامله ناقهم را خاطرنشان
و باطن آزرده گشت و بعد از چندروز آبله چند که سبند
گزند را مانند بر سطح جلد بر آید و اثر و نتیجه مراست آن
بزرگ ساخته خود چنانچه باید فرمودند و اندک فرصت
آن جوشش فرو نشست و آن نقاط گزند محو شد و صحت
کامل روی داد از عالم بسیار زنند رستی با دنیت و خواطر افتاده
نیک فرا تمام جهان طراوت پدید آمد بجهة سپاس
عطایای الهی بلوازم بخشش و بخشایش به تقدیم رسید
احتیاج از ملک فرو نشان برخاست و آرزوی آرزوهای
نیازمندان فرو نشست اولیای دولت ابد پیوند بقدر
حاجت و عقیدت نثار ارنثار کرده نشاط بخشش عالمیان
شدند نسخ و لوبت مالوه لشکر منصور
بهمت تاب کرد انتقال

درطبقه

از انجا که اونیسی فوغ آدم را حبابی دقیق لازم طاعتی واجب
و عبادتی که برو منت گرامی خاندان و دوده سلطنت لازم
است و شکر با که فرمان روایان داد و کرم بان مامور اند
الفت که نبوسند و راندیشه اسود که دعا بوده همگی همت

خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان و شکست
پایان سازند و بارگران سایه ستمکاران و فتنه سازان
از سر این سوختگان بردارند و لاجرم بعرابت لایق
تعیین منهیان درست کردار نیک اندیش نموده
و اگر چنین گروه و برهم رسند افراد مختلف را بی اعتبار
یکدیگر به نیروی خرد و دوربین متوقف داشتن و باین طریق
احوال خورد و بزرگ جهانیان دانستن و تا به نظر تفرس
را که فروغ الهی دارد و یکی ربودن و دور لطف و قهر ملاحظه
درست فرمودن بهر روشی که خرد والا ایشان فرماید
به نیروی نظر دوربین و حوصله فراخ بعمل آوردن و از ارباب
استعداد او را که از مشرب مذهب اخلاص بهره مند باشند
قوت و قدرت داذن و پایه اعتبار ایشان افزودن و باستشعار
اختیار خود کردن و در هنگام بزرگی بخشم خورد بینه بدنی
و با گروه بی اخلاص در خور حالت هر کدام پیش آمدن
و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب برداشته بمقتضای
هوا و هوس خود اند و را اصلاح دانند بعد از نصیحت
تادیب مناسب و قرب فرمودن و فرمان دهان والا
چنانچه این سجیه حاجب الاساس و ار منصور بالکی به خود

بیست و هفتم شعبان بهجت نشان سال رایات اقبال ظفر
نزول سواد سارنگپور رشک بهار خراب انکه در همان روز
ادهم خان بعزیمت تسخیر کاکرون از سارنگپور برامده
دو سه کروهی راه قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی
اطلاعی نداشت هر چند ادهم اتکه قاصدان تیز رو فرستاده
بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته
اماده خدمات شایسته گردد اما اتفاق روانی حضرت ان
چنان نبود که سر عنان خیال هم تک ان توانند گشت
تا به قاصد چابک رفتار چه رسد ادهم خان فوج از اسپ
بخاطر جمع کاکرون روانه میشد که از غبار موکب عالی محاط
شد با انکه معدودی از عساکر اقبال در رکاب ظفر
اعتصام رسیده بودند اما در تمام ان دشت و صحرای
بمقتضای جنود و الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب
و سواران ملک تقدس چندان جمعیت انبوهی روی داده
بود که در نظر همگنان از اندازه شمار بیرون مینمود و چند
از لشکریان ادهم خان که پیش پیش ادهم خان میرفتند
ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان
بجانب حضرت افتاد بی اختیار از اسپ انداخته روی اد

بر دم کارزاران فرستاده اداب بندگی بجا اورد چون
ساحت حوالی قلعهٔ کاکرون که از قلاع حصینهٔ مالوه است
محل ورود موکب عالی بظهور پیوست که باز بهادر انرا
یکی از معتمدان خود سپرده بجا گذاشته بود هنوز دست بر
تسخیر ان نکرده اند و چنان بعرض مقدس رسید که ادهم خان
خود قصد فتح ان دارد و روز دیگر که موکب سعادت محیط
قلعه شد و بهادران ملک گشا بفرمان پذیرفتن ان نگین
ممتنعت را حلقه شدند حاکم قلعه دانست که رایات شاهنشاهی
باقبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر ان انداخته از انجا که
کاردانی و دوربین بود دست یاری سعادت کلید قلعه را دست
اویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند
دولت شد بنوازش شاهنشاهی اختصاص یافت و الحضرت
خالدین دار الجزا است این حصن حصین گذاشته بدرا خرامان روی
متوجه پیش شدند و شب همه شب منطره فرموده که صبحگاه
که هنگام ... نفس دلهای افزایش جانهای است بنواحی
سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز
باچندین نشیب و فراز لشکر اقبال در هشت نه روز قطع
فرموده روز بهمن دوم خورداد ماه الهی موافق ... شنبه

بی‌نیاز همین لحظه خیمه بیرون نهاد و تقدیم از هم خان که امروز هم قوی‌درایت و
دولت و بلند نام کرده و هر که حضرت اسمی خود از اسیران اند خشند
چنان شد که با دنیا چندین اعزاز و اکرام علاوه زمان او بهشت
و روز بین تعجب است از بر و برا و تا قریب شد و نظارش در
شغل و خیال چنان الا فروز رشنا انتقام عجیب گشت و خود را از
خیال مضطرب و شتاب از مرکب بر زمین ادب فرو نهاد
و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده در رکاب بوسی عالی سر
بلند شد و از آنجا که این بنده نوازی و پرورده بوسی محمول
عنصر اقدس است او را بنوازشهای ملوکانه اختصاص بخشید
و با عجیب ها بجای مروت و اقبال فرود آمد تا او هم استمالت
تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که بار و سعادت
خدمت بودند سعادت زمین بوسی دریافتند و از آنجا
بر خیابان اقبال سوار و دولت شده به تو جیب رکوع
او روی نهادند و در آن مقر سرور در منزل او هم خان را به تعارف
و رود اقدس به خدمتش طاقت بسپرند و ساختند و هم خان
به بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف و
بنظر اقدس می‌درآورد و لیکن چون قدر تربیت و عنایت
نشناخته با آن انداز حال بیرون نهاده بود و باطن انور

عجلتی

که جام حقایق نمای الهی است با او نمی‌شکفت این اخلاص نیست
که در زمان غیب صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام
و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش
خود را در رضای ولی نعمت محو سازد من چه میگویم علاج
کوهری است بی‌بها اهر سر نباشد و بر دل بسیار ندحسات والای
رفتست و طرز سودا کرب چه شد در برابر چندین تربیت و عاطفت
و کالنجه تزویر ملتبس آراستن این کدام معامله گذار آن است
هر که از نیه را به نزد ونقار در بساط بالکنایه زان با خفت هر آینه خاک
ادبار در کاسه سر عرض و ناموس خود کرد چون او هم خان
تملقات مرا یانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط نمی
یافت و هر کاری میکرد نپسندیده باطن اقدس نمی‌افتاد آن
جمله لباسها حاضر ساخته بود که آن حضرت چون از گرد راه
رسیده لباس تازه بپوشند چون اندک غباری بر دامن
ضمیر مقدس منبع از رهگذر او نشسته بود بر لباس ملتمس او
بر تو توجه نمی‌افتاد و او هم ازین ممر در دام سبب اضطراب و اضطرار
بی‌طلبیده و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب
توسل جسته تضرع و تمنت منمود و آخر کاران حضرت که معدن
مرحمت و مرهم اندیر پریشانی حال او بخشوده بر بزرگی خود کار

خود کار فرموده از روی بنده نوازی القدسی نوید بنده
بوده اند ان حضرت در ان شب بر رفعت بام خانهٔ اله هم جای
تکیه فرموده اند از سعادت بدنیت در کمین بوده منتظر
می بودند که ان قدسی نظر را نظر بر حرم خانه او افتد و ان
هنجار معنی را بهانه ساخته قصد نماید خاطر مقدس حضرت
که کاشف سرایر معنی است ازین خیال خام چون راه قطع
کرده بودند بر بستر استراحت ممتد فرموده بودند و ان
خردمند زعفت سرشت را که جزئی بخاطر راه نیافت
حرم خانه شوم او بود چون حراست و حمایت ایزدی همواره
نگاهبان ان صورت و معنی است ان برگشته بخت
تیره رای فرصت و فرصت نیافت و دریا بس سلطنت
صوری و معنوی در ان تنها به محافظت فرموده و دیگر
ماهم انکه محل قدسی که عفت مانده بود اورده از سر
حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگ ترتیب داده هم
بر همونی ان که بانوی کار در ان از خواب غفلت بیدار
خود بوجها از اشرف روزگار خود دهم نشسته دراداب
دلوازم ضیافت اهتمام نمود و مجموع انچه از سر کار باز نهاده
بدست اورده بود از ضیافت و غاطق با تمام حرم بهاد بادران

ولیان

و ولیان بنظر اشرف گذرانیدند ان حضرت بموجب
مرحمت عامه قبول نموده بعضی را با و عنایت فرمودند
و چهار روز در سار رنگ پور توقف نموده روز خورداد
الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان روی توجه مراجعت اورده
علم نهضت بجانب دارالخلافت اگره برافراختند و در منزل
اول که ظاهر سار رنگ پور مخیم اقبال شده بود و مبنا بجور موسوم
بود ادهم خان اندیشه ناصواب بخود راه داده خجلت زده از
واید گشت و چون خاطر ماهم انکه بیش از قدر و ان خدمت و
جهد شناسی عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده حرفی بر زبان
مقدس بگذرانیدند و تفصیل این اجمال انست از انجا که ماه انکه
ذکور باطنی ادهم خان مقرر بود و نیت با جمعی از خدمتگاران
خود که خدمت سرای حرم با وی بود در ساخته و نیت
کوچ دو جمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه به نظر اقدس
گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی که برارنده چنین نقش
بر آب زد که در چنین وقتی بردار و کوچ سرگرم است هیچ
کسی به سر رشته این کار نخواهد برد با این خیال بی خردانه
چنین حال نموده خیانتی بر ناصیه دولت خود پسندیده
لعنت ان ابدی بود شرمنده جاوید گشت چون این

حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز
کوچ موقوف داشته جابک روان بجست و جوی گم شدگان
بشتابند طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شده
و تیز روان خدمت دولت بتکاپوی شایسته نموده هر دو را
گرفته آوردند و ماهم آنکه بملاحظه آنکه هرگاه آن دو عورت را
بخدمت بندگان حضرت رسانیده برده از کار روی او برداشته
خواهد شد و نقاب لب پرسش از پرده بیرون خواهد افتاد فرمود که
آن دو بیگناه را کشتند که سر پرده اواز نکنند و ضیو زمان که
نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشته بود ازان طور
جریمه عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت بنازم حوصله
دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت دلبهادری و دانش
چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و ازان وقت که نوید
نزول مواکب عالیه باراضی ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از
محل خود روی اخلاص باستان سلاطین مطاف آورد
دربن روز که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال
بود پیر محمد خان و قبا خان و حبیب علی خان و دیگر امرای دوران
رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند و حضرت
شاهنشاهی همه را بشرایف جلایل و مراحم الطاف اختصاص

بخشیده

بخشیده پایه سعادت ایشان را بلندی دادند و ادهم خان
و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه بزمین بوس رخصت
سرافراز گشته بجایگیرهای خود متوجه شدند و موکب
شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت
و مستقر خلافت مراجعت نمود و گیتی خدیو کوچ بکوچ صیدگاهان
و شکارافکنان بر رسم ابتغار نهضت عالیه فرمود چون رایات
عالیات بپرتو اجلال بر ساحت حوالی قلعه نرور انداخت
در اثنای راه ماده شیری که بلند تک گردون از مهابت آن در
هراس تواند بود با پنج بچه از بیشه خود برآمده سر راه بر
نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی به قوت
اسد اللهی در بازوی و دریع حراست ربانی در بر داشتند بی
محابا تنها بجنبش شتافتند آن شیر مهیب موی بر تنش
خویش مقابل شدند و از مشاهده این حال موی از تن نظارگیان
برخاسته بود و عرق از مشام بندگان روان شده آن حضرت
بچابکی پای دستکاه دستی بر سر او رفته بیک حمله شیر شکار آن
بشمشیر ابدار کار او تمام ساختند بیت که را آنکه ایزد کند یاوری
که ارد که بازی داوری. اگر حمله بر شیر و دد آوری. با سامانش
پوست بر تن درد. دستی بان شدت و صولت بودند

پنج بچه

بان عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازوی بخاک و
خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست و آن اول شجاع
بود که آن حضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند
و بجهت آن شیر را جمعی از جوانان و دلاوران که قرین کار
عالم بودند به تیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح اقبال
بادشاهی که دران راه به ظهور رسید آن بود که محمد اصغر
منشی را بخطاب اشرف خانی پایه قدر او افزودند القصه
جهان آرای داورگر بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دوشنبه
بیست و سیوم خورداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه
رمضان نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال
دار الخلافت اگره را بورود موکب سعادت حضرت سرای
مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند و این یورش
عالم در یک ماه و هفت روز بانجام رسید شانزده روز
در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن و
هفده روز در بازگشتن به تختگاه و درین یورش هم
مراتب شجاعت و هم مدارج عقل به ظهور رسید و هم
لوازم مهربانی و مردمی بجا آوردند و هم فراخی حوصله
و بزرگ منشی ظاهر ساختند

در تفویض نیابت سلطنت [illegible]

چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمانروایان
دادگر هر قدر که قدرت بشری وفا کند بی مداخله ریا و اغراض
نفس متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه خرد خورده بین
تجویز نایب و وکیل در مهمات خلایق جایی میفرماید که آن
کار خود نتوانند رسید و بسیاری از بزرگان معامله نظر بمحض
تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانبانی
را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از وفور دانایی
و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از انچه در حوصله بشر
گنجایش داشته باشد خورسندی خویش را در اسایش عالمیان
دراکثر مقالات خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عمده
مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلایق است و حال
آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فضا و بیشتر ظهور دارد
چه این اشتغال اکثری بار از آن شاه نقل و روایت که بیشتری با خیانت د

وطمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی
طمعی که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد درین خوار دون
دون همت کم چشم داشته اند ان حضرت درین کار
بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه فرمایند و باوجود
انکه سلطنت مقتضی انست که ذات اقدس فرمان روایان جهانی
ارای در هزار حصار اهنین بوده با عالم معاملات باشند خدیو زمان
تکیه بر حفظ الهی کرده همت از تجرد گزینان خدا پرست خواسته
ب انجامست بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی که کسی نداند
برامده تا سیر میفرمایند و بر جفایای احوال اگاهی یافته در انتظام
مهمات عالمیان دیده توجه خدا شناسان صحرانورد که ذات حمایت
الهی است از خطرهای چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون
می باشند حکایت در الکن و امان در ویشی . زهد سلسله سکندر و تشویش
بیش . و چون این مقدمه تمهید یافت الکنون بخاطر غبار الود اغراض
بین گوشش دار که در قصبه بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدا
عساکر غزنویه است واقعه شد رسمیست در هندوستان که خلایق
از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته باشند و زوار ان بیان
موطن می برند و همچنین خلق کثیر از دار الخلافت اگره دران موعد
برامده زدان شهر چند شب اجابت میکنند و از ازدحام عظیم منقود

الحم

و مردم از صالح و طالح فراهم می ایند محرر این دفتر سعادت
ابوالفضل روزی از زبان حضرت شاهنشاهی شنید که
شبی در نواحی دار الخلافت اگره این هنگامه گرم بود و بمقتضی
مشیت کریمه بطرز خواص عبور در انجا اتفاق افتاد و در
شیون احوال مردم خاطر تماشای بود که ناگاه یکی از اوباش
مرا شناخته بدیگری گفت چون برین معنی مطلع شدم دیده
نگشت و تا بی چشم خود را گردانیده کاج ساختم و تغیر روی
بوضعی غریب کردم و بطوری که انها نفهمند تماشای بود
بطرزی که فنون تقید دیر بودم چون ان مردم نیک بمن نگاه
کردند بجهت ان تغیر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و
روی پادشاه را نیست من باهستگی از ان موکب برامده بمجلس
مقدس امدم دان طرز را در چنین نقاب این حکایت غریب
نقل با عمل فرموده تعجب افزای شدند الحق که چنین کار
شگرف عجایب بدیع بود و از برکات خدیو معنی انکه درین
ایام در نواحی اگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه شبی پادشاه
رقصد کردم و نزدیک بود که قوی ضعیف را اسیب رسانند
ما در اهو بره بر حقیقت کار الهی یافته در شکار اضطراب زاید
و همت گماشته تجنب او خود ساخت لاد رید و دیگرات مهمات

نگاشت

خود را به تعظیم پیش کرفته مستانه میخرامند و چهارم با جمهور
انام از روی ستم و عنف سلوک میکند آن بدبخت
بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد و دانا
داند که برای ادبار و هلاک خود مصرف میارایند و مصداق این
معنی مجدد حال علی قلی خان است که به خطاب خان زمانی
اشتهار دارد و جه شجاعت صوری که هزار دو هزار و دوران
عالم بند بشرایف اندر اسرها به ترفع و استکبار خود کرد آمده
نخوت افزای شد استیلای خود را که بر اثر اقبال خدیو زمان
بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت
چنانچه سابق ایمایی از بد سلوکیهای او رفته است در نوبت
اکبر عدیده را جمعی کثیر از اوباش افغانان بود کرد آمده بودند
خیال کسر و شکست داو غوردان بدکوهر افزوده دیگر
شد که بر وه از روی کار او یکبار رکیب بر داشته اید عقل کامل و
عطوفت شاهنشاهی مقتضی آن شد که بر رسم شکار بدان حدود
توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره سعادت
در آن بد سرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده
بزمین بوسی موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرائم او کشیده
مراجعت فرماییم که نهایت آنست که ما کاشته ایم و کرده تزیین صفات

الوان

بندگان خدا ریخته رفتن و گناه بخشیدن است اگر آدمی زاد مجبول
است از سهو خطا بسیار بسر زده اند و اگر سعادت همنونی کنند
و اعراز و دولت خدمت او نمایند بیش از آنکه عرض فرمین شود متصالح
او بر شوار کند کار او ساخته اید و ساکنان این مرز و بوم را از دست
ستمکاری چند خلاص کرده شود بنا بر این اندیشه انتظام لشکر
روز شنبه بیست چهارم امرداد الهی موافق بیست چهارم ذی القعده
نهصد و شصت و هفت هجری بعزیمه جنود تایید الهی موکب
عالی منوط بلاد شرقیه شد اهل دار الخلافت آگره به معین الدین
محمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خان خانان و خواجه جهان
و لشکری از ملازمان عتبه اقبال و بدرگاه نصرت قباب سلطانی
خدمت بر میان بسته بودند از حضرت لطف برخطا رکنین و
بجا طی باکرد کار را رفاهیه الوار معدلت فرموده با همین شاه منزل
به منزل نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت
عبد الله خان اوزبک پیوسته متوجه اقتباس التماس نمود که
افراز آن ملک صورت و معنوی پر تو التفات بحال فرو ماندگان
انداخته کلبه این طایفه را بفر قدوم عالی عزت و ایلی و فخر ابدی کرامت
فرموده اند اگر آنحضرت مرا این سرافرازی بخشند از ذره برتر
آن نیر اقبال چه دور باشد جهان مرد مبتهمس از در اندازه نیال

اگره نزول اجلال فرمودند و در یک ماه و چهار روز این
سفر خجسته اثر بانجام رسید و در رفتن چهار روز در بودن بیست
روز و در آمدن سایه والای حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافت
اگره مبسوط گشت عالیه تمیان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت
و استعاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیده
و هر کدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت
علما الملک را بدو زبانی دیگر پیدا شد جهان را بهار دیگر تازه
روی و آوازه ان زمانیان را نشاط خاص و در سرانجامی و
اقبال بدولت ابد الکنون و اطراف ممالک بسر خدمت
گذاری بمزید امداد از هر طرف احرام حریم عزت شتابان متوجه
استیلام آستانه اقبال شدند و درین سال ایان ماه الهی
موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم
هلالی شمس الدین محمد خان اتکه بخطاب اعظم خانی اختصاص
یافته بود و از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم
رسانید و عاطفت قضا شناه برادر ضمن ملازمت خداوند
صورت و معنی ادا کرده بشرایف بخشش باندازه اخلاص
خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز
یافت و به تعظیم معاقد ملک و انتظام مهام سپاهی و رعیت

برابر زرین خود گرفته محفل آرای عتبه اقبال شده ما هم انکه
که به حسن خدمات دیرینه خود و فراوانی عقیدت خود را
وکیل سلطنت باستقلال می پنداشت ازین معنی آزرده
خاطر گشت و منعم خان خانان که بظاهر وکیل بود و از ارادت
شد و وکالت منجمد نیز بر هم زد که باطن راه یافت
ان انصاف و آن فارغی خاطر باسباب مشاغل دنیوی
کجاست که وجود این چنین شخصی که بار مشاغل کلی را بر دوش
بر خود نهد و متکفل استقلال مهمات گردد از اعظم عطیات
الهی دانسته شکر گزاری آرد تا درین هنگام که خان اعظم بر مسند
اخلاص خود خدمات شاهنشاهی را پیش گرفت منعم
خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل
شکرگذاری می آوردند به چنین انکار روا از روی دل میگشتند
چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود در مقید
کار صورت داشتن با همان درجه پسندیده و گزیده و از نفس
و آن حق پرست که دیگری ناظم این کار تواند شد بظهور
نیامده باشد و رضای ولی نعمت در سرانجامی مهمات
بزبان حال نه بزبان مقال مفوض او باشد و چون این
معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شده از خدمت

کذاری سرکش کارها بهم رسید و دیگر اراده بودن آنجا
رفتن زخود را مغلوب داشتن خواهش است بلکه خویش را
از پا انداختن است خود جرأت ساختن و از سوانح ارتفاع
اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سرمه در چشم ساده
لوحان مستعد سعادت کشیده است که چنانکه حضرت
حصین به تصرف اولیای دولت شاهنشاهی درآمد الحق
فرمان گیتی آرای را بزور لشکر فراوانی تدبیر کمتر بدست افتد
چه سپر و نیان را از ارتفاع و استحکام و دست بدان نز
و درو بنیان را از بسیاری مالک و مشارب احتیاج بیرون
نشود و مجمل این سانحه دولت افزا است که چون بسمع
اوازه یاد بداو بارشد قلعه چند ده که مسکن زما و ایل او بود
بدست فتح نامیه از خاصه خیلان او درآمد و او ان حصار
منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید در این
ولا که رایات اقبال از قصبه کره مراجعت فرموده بدار الخلافه
نزول اجلال نمود خواجه عبد المجید آصف خان به تسخیر آن نامزد
شد فتح چون از سعادت بهره داشت و قدری به حساب
و معامله میرسید دانست که روز ادبار افغانان رسیده
است بنا گزیر جمیع را فرستاده و اظهار عجز و انکسار نمود و از روی

تم

مراجعت و استعجال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر
شیخ محمد مرا دانسته گرفته زمین بوس عتبه اقبال رساند
برای حصول جمعیت قلعه را با اولیای دولت سپرده خود را ستد
تدارک تدریس اعتصام دولت شاهنشاهی میکرد التمس
او به موقف قبول پیوست و به موجب حکم شیخ
او را بدستی اراده مراحم خسروانه بملازمت آورد و بیت
تعلیم شد و والسلام و درگاه گیتی ملاذ روشنایی بخشید
حضرت با ابر انعام التفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت
کرامت فرمود و قلعه بحراست آن قلعه حسن قلی خان ترکمان
مقرر شد و از سوانح که درین ولا به ظهور آمد سوادی حضرت
شاهنشاهی است بر میمنت هوای جنگ انداختن و دولت
تخت جهان آرا را بذریعه نو بطرز تازه ارتفاع
مدارج علیای دولت ابد قرین مشهور باید و مراتب کمال صوری
و معنوی این الکه بارگاه احدیت را خاطر نشان ظاهر بینان
کوتاه نظر میسازد و مظهر نو زمان بهره و افزایش صوری کلام
بوده به مغیبات از وحی برآمده از جمال جهان آرای مبارک
میشود و نقوش تدبیر خود را اندیشه خود بدو لطیف ترویج
ترتیب میدهد تمام شایسته نمونه تقه ولی انجمع میشود بدو نظام

[illegible]

جهان نخوت بر این سفید به باطن عیار اخلاص و فراخی
حوصله و معامله دانی جهانبانان میکردند و در ظاهر به شکار و جنگ
فیلان که ناتوان اثر از قسم بی توجهی بامور سلطنت
انگاشته بودند تا اثر از چه حکمت عیان شناسند متوجه میشدند
در همان نفس از غلط اندازی ظاهربینان مصدر امری شدند
میشود که عاقبت بینان صورت پرست بی اختیار زبان براه
عقیدت آورده به سالک مسالک دریافت حقایق
معنوی میگردانید از آن جمله بقیه بدیعه مذکور است و شرح
این واقعه غیرت بخش گوش هوش کشایان است
که جواب نام فیل والاشکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت
در تیز روی و تندکردی و بدمستی و بدخویی بروزگار بی همتا بود
فیلبانان زبردست تجربه کار که در سواری امثال این فیلان
عمر در کار کرده اند اید جه سواری سوار شدند تا به جنگ اندازند
چه رسد آن شهسوار عرصه دلیری و شیرشکار بیشه دلاوری
در میدان جولان که بیرون دار الخلافت اگره برای نشاط
خاطر مقدس ساخته بودند بر آن فیل مهیب سوار در عین
طغیان مستی و علیان آشوب بی محابا به نیروی قدرت
معنوی سوار شده تا کار برد و از هیبت جرئت بخش به ظهور آوردند

وبعدازان

وبعد ازان به فیل رن کران هم در صفات نزدیک
بان فیل بود جنگ انداختند و بر مخاصمان و معامله دانان
حاضر حالتی گذشت که بر هیچ کس نگذارد و چون ناظران حضور
از امتداد این حالت جان کاه مضطرب شده مجال
عرض نداشتند بی تابانه از روی جرئت زدیکی خاطر چاره
این کار دران دانستند که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه
اقبال است آورده بالتماس و استدعای او این
دار از این شغل هولناک که از تصور آن زهره شیردلان
آب می شد بگردانند اتکه خان سراسیمه شده چون
صورت حال را مشاهده کرد و سررشته صبر از دست داده
سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهان ستم رسیده
زاری و الحاح میکرد و خورد و نزدیک از اطراف و جوانب
دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس آن را که سرمایه
امن و امان عالمیانست از جهان آفرین میخواستند و چون
نظر مقدس حضرت شاهنشاهی را بر اضطراب اتکه خان
نگاهی افتاد و فرمود که این همه تنگدلی نباید کرد و اگر ازین طرز
باز نمی آیی همین زمان خود را از بالای فیل اندازم اتکه خان
کمال توجه شاهنشاهی در این امر دیده در ساعت فریاد آن برگ

برگشت

و از رو ملاحظه باطن شورش زده را اباطیل برار امیده فراهم
آورده شاهنشاه خبر دل بتمکین و دولت باین کار عبرت
افزای اشتغال داشتند تا آنکه خبر دریا زدن معنوی و نیرو
اقبال الهی فیل هوای بر غنیم خود غالب بر روز آن باد که جیل الملکی
نمایان را از دست داده رو بگریز نهاد و هوای بیش در
در نظر بنا و رود بون شریع فرار را ملاحظه نکرده به کرنجیه گرفته
با از اسا میرفت و آن کوه وقار بر همان عمارت نسبتی تفاخر
فنون شنیت ایزدی بود آخر فیل خلکور راه دراز قطع نمود
عبور خش نکبی رود دریا چون افتاد و بر سران دریای عظیم جسر
کشتی سرانجام یافته بود و زن باهم از سر اسپکی بر سر این جسر
بکند خت و فیل هوای که این شیر بیغ اقبال بر دو سوار بود از
پی او بر آن جسر برآمده و دیدهای کشتیهای جسر از گران سنگی
آن کوه پیکر گاه در آب فرو میشد و گاه بالا میرفت و از دو جانب
جسر ملازمان عتبه اقبال خود را در آب انداخته شنا و ... میکردند
تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذاشته آن سوی آب رسیدند
درین زمان که امر غریب را اهل بر بینان تماشا کرده بودند در ساعت
خود بود زمان فیل هوایی را کما بلس هم خود بایا داد هم تنگ و هم
بجود نگاه داشتند و فیلان ابر از باکی خوان خود ... تنگ و دو بدر

عالمی را جان نو بتن درآمد و خاطرهای پریشان بتازگی جمع
شد و دلهای برهم زده اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان
کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای عالمیان را مکرر از درست
واین کار از نتایج آن تواند بود در ساعت این حال ازو از
کار باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع نگاران حضرت
است که نمونه از اعجوبه نمایهای نگارخانه باطن به ظهور میآرد
روان تیره نادانی را که راه دانایی میخواهند نابینا را چشم می
بخشند و دیده وران را سرمه چشم میکشند بارها در خلوت
سرای انس که این راقم سعادت باریافته بدولت خطاب
استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده که
که اینک دیده دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشوم
با آنکه بخش از آن بیعقلی فیلان خود را بیابان آورده
و بیابان خرابی نشانهای انسانی شده اند وجهه نیت و قبله
همت آنست که اگر در نارضامندی ایزدی دانسته قدمی نهاده
باشم باید آن سالک نفس در راه مرضی او نباشد بر او زده آن
فیل کار ما با تمام رساند که در پی رضای الهی بار هستی نمیتوانم
برداشت سبحان الله این چه دیدست و چه محاسبه با خود میرزد
بار به در جمیع اوقات چه هنگام خلوت مقدس و چه در زمان مشاغل

جواهد در

گذاشت چه در وقت رزم و زمان بزم پیوسته لحظه‌های
سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق و باطن با خالق در یک زمان
ناظم اسباب صوری و معنوی گشته پیشوای این دو گروه والا میبود
و عشرت گزین این دو فن ارکوارا شده اورنگ آرای عالم ظاهر
و باطن میگردانند و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین
بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافت آگره بنور
معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود در آئینه رای جهان آرا
چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان شروانی
باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور اسنی زینت
منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت ادهم خان
امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده ممالک
مالوه را به پیر محمد سپرده روی توجه باستان بوس آورد
در اندک برسم استعجال رسیده استیلام عتبه علیه نموده
محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انگه که از مفارقت
فرزند گرامی خود نژندمند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد
خان از ستم شریک خلاص شده کامیاب امید گشت و هم
جمهور رعایا صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و
امان گشتند و هم ادهم خان را از اسباب بیخردی باز داشته

ادولا از چندین وبال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح
حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و در پیولا خدیو عالم به
مقتضای نشیمه کریمه خود پیوسته بظاهر با خلق بکار بر و ختنی و
بباطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اسبابهای عالی
در هر کار نهادی و آنها به نیکو در ملک و دولت ترتیب
دادی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری بزرگان
سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبه
احوال نفس نیافته اند آن حضرت خلافت پناه همه زمان
از اسباب خداشناسی گردانیده لحظه از آن اهمال نمودی
و سر برا رای و دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یکی در
بزرگان گذشته سالها دست زیبا یک جرعه بدمستی بود
در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید
... و یا و خرد مندی و فروتنی و هوشیاری و فراوانی خاطر
قبط میشود و بجهت مصالح الهی و حکم ناممتناهی ایزد تعالی ازین
جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دور بین
خود دشمن پوشیده میداشت چنانچه این معنی در زمان خوردی
که هنوز سن بلوغ اشتغال داشتم ازبد و خیز و کارخود که منبع
برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاویه انزوا

فرموده بسر بردی شنیده ام بدولت منشدی که داشتم
در حصول دولت ملازمت که اکثر اهل ارباب فطنت است
خود نیز در یافتم در بهجة این مبغ که حسن جهان افروز معنوی
این قدر بوز مان بر روی پوشیده بود و انچه از خود شش با پیچ
حسب و بکار را اهل عالم برده بود این سرا بیمه کرد ان
بادیه ضلالت نمودار دیگران طلب فرمودید و پیوسته در
طلب الهی که صحبت کامل نشان تواند بود چرا مون خاطر مقدس
گشته باطن اقدس را بنوار درد اشتیه و شکار را که پیرایه بندت عهد
نشاط است از اسباب درد طلب ساخته تنها راه شهر و صحرا
گرفته و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گرد آلودگان صحرای بی
تمیزی که بیشتری از این بزرگان معنوی در زی لباس گمنام
اند جسته و با هر ژنده پوشی از جوکی و سنیاسی و قلندر و سایر مفردان
خاک نشین و تجرد گزینان بی تعین صحبت داشته و از جنبانی الواح
ناصیه کلمات او مغز معامله حال او در یافته اهالی طور از اصحاب
عمایم و ارباب تقدم که پای بند ان سلسله علم و جاه و تکلف اند از ایشان
مدرسه و خانقاه اند طالبگاری حق بوده و تا آنکه … و بعضی …
طبقات … بحوصله فراخ خود بسر بردی و تلبیس ابن الیسان …
خاک پوشش کرده ایزدی این … حق نیز … بوده

امور برکو

امور بر گروهی و فتوری در طلب آن شهریار جهان
رفتی ملک و رنگ بوی انس ورده در صحبت و جوی طیبان
نفوس که راه نمایان طریق یافت مقصد بیقرار تر شدند
حالیا دل طلب جام جم از ما میکرد انچه خود داشت از
بیگانه تمنا میکرد اگر شرح همین باب کرده اید کتابی علیحده
باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارش
یابد پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده شرح اطوار احوال
آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس به قصد
شکار از دار الخلافت اگره عزیمت فتحپور داشت
نزدیک منداکر که دهی است در میان راه اگره و فتحپور
عبور اشرف اتفاق افتاد و جمعی از نغمه پردازان هند
اشعار و تعریف را در مفاخر و مناقب خواجه بزرگ
معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند
بارها ذکر جلائل کمالات و خوارق عادات ایشان در
مجلس مقدس شده خواندن گرفتند آن حضرت را که جویای
حق و حقیقت اند از طلب … ملک تقدس نیز
توسل جسته استمداد همت نموده به شوق دیدار … مرقد
خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه بوطه گریبان گیر شد

و خواجه از سیستان است و او را سنجری نویسند که معرب
سگزی است در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه
حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود در گذشت
شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را بر وی گذر افتاد و از مبادی
نظر او درد طلب دامنگیر همت خواجه شد قطع تعلقات
صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بتحصیل علوم رسمی
اشتغال فرموده و از آنجا بخراسان رفت و در قصبهٔ
هارون که از توابع نیشابور است ادراک صحبت شیخ عثمان
هارونی نموده دست ارادت داد و بیست سال شیخ را خدمت
نمود و ریاضت کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان
وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت و بعضی از اکابر
چشتیه است که بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و به یک
واسطه با ابراهیم ادهم بلخی ملاقی میشوند و پیشتر از آمدن سلطان
معز الدین سام از غزنین بهندوستان برخصت پیر خود بهند
آمده در اجمیر که راجه پتهورا فرمان روای هندوستان بود آنجا
اقامت داشت و منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و
مجاهده بوده‌اند و با نفس ایشان رامی هدایت عظیم روی داده
بود اگرچه خوارق عادت از ایشان بسیار منقول است الا کدام

خارق

خارق عادت روشنتر از مخالفت این نفس بوالفضول
خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب
سال پانصد و بیست و دویم در مسجد ابو اللیث سمرقندی
بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدی
کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی اختصاص
یافت و شیخ فرید شکرگنج که در پتن آسوده اند مرید خواجه قطب الدین
مذکور اند و شیخ نظام الدین اولیا که پیر امیر خسرو اند دست
ارادت بشیخ فرید داده اند سخن کوتاه که اغلب از صاحب
کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله
اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی مواطن حضرت شاهنشاهی
جویای مراتب حق شناسان و طلبکار مدارج حقیقت شناسان بود
در عین شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شد هر چند معتقدان
رکاب اقبال در نارفتن بعد راه و نا ایمنی آن حدود بعید و
فراوانی ارباب تمرد مذکور ساختند چون شوق قاید راه بود
گوش اقبال بران نینداخته بیشتر توجه عالی مرعی داشتند روز
شنبه بیست و چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاولی
با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکارگاه همعنان بودند متوجه اجمیر
شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سرادقات عفت را از راه میوات

اتفاق افتاد و قوت نامیه فزون افزا آمد و فیض ترحم
تازه گشت و رشحه موکب خسرو گل از گرد راه رسید و تخت
چمن جلوه گاه نمو و امرحان باغ و زاغ نوای باد دیرین و سرو
بلند بالا جشن ساختند ابر بهار به نور رسید کاه عساکر نباتی
ریاحین و شوب تازه داد و لشکر عندلیب بهار بخش آمد
مجال گل و لاله بر زبان گیاه در رنگ نقشهای نیمه جان انجم
اضرابی نقش بند زرنات اخیر شاخ مانند عقد بر لولو غنچه مانند
نافه آهو و از تن تحویل بهجت افزا و نزول بخش سعادت عالم
عصرا چون ملک مسخ فیض خاص رسیده ظاهر همرنگ باطن
مشعوفان دانش را گاهی انتظام یافت و سال که سال پنجم
الهی است آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال برانداز
گشت امید راست بنیان و درست کردار کار خانه ایجاد
که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را از زمان
کالمراد این صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایه افزونی
نمود و لایت سرانجام و به عالم تا از تخلخل [illegible]
متحیر [illegible] کار مصوران مانند لعل و لا و این یکی آفاق
شد [illegible] آن اشعار را ضافت یابد و حقیقت نظام
اسباب جامعه گونا گون بظهور آمد و عقل دست کرد که گزاف

ربع مسکون در رشته وحدت کشیدن است به تقدیم
رسد ملک بپالد و هم معرفت شد افزاید بکسب جهت رو تیح
اخلاص رواج یابد گردالود کاه صحرای بی تمیز که ذرات کن
عالم در نقاب اختفی اند بظهور عرصه بیرون خرامند مستعدان
را بازار گرم شود مستعدان به متاع بینش نقد مقصود
بدست آرند از جلایل عواطف حضرت شاهنشاهی
که درین سال سنی وقت بود لمعه ظهور داد و منبع شده بود
عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان درآمده بودند
از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب
اهل هند را اسیر میکردند و بفروخت و تصرفات آن اشتغال
می‌نمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزدشناسی و یزدان
پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در
ممالک هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزی پیرامون این
منع نگردد و هرچند جمعی از وحشی مزاجان معاندانه تا نهایت محکمی جای
خویش را ضمیمه تحویف خود ساخته بجنگ پیش آیند و بتقاضای
اقبال روزافزون شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات
افواج گیتی‌کشای محفوظ باشند و هیچ کدام از سپاهی خورد و بزرگ
بند نکنند و بگذارند که بفراغ خاطر بخانه خویش و اقربای خود روند

وازانجمله بواعث معدلت آنکه خرد پژوهی سریرآرای فرمان
دهی و دین معاملهٔ اهلیان نظر فرموده دانگاه ژرف اندیشت
که هر چند کشتن و بستن و زدن متکبران نخوت مند تادیب
تنبیه گردون لکن این نافرمان [illegible] از لوازم دار و گیر ملک
تعلق است و حکمای با انصاف که زین خصاصان بواهی در این
اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب
آن متکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت
است اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر
پدران راه ملی لعنت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص
که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب سلطنت است
وضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد حقیقت اساس آنانکه جمعی
بندان کوردل به محض تخیل واهی یا مجرد افترای بد اندیشی
یا نسبت طمع خالص قصد مواضع و محال مردم اهل نموده دست
تاراج میگشایند و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در
مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکیم علی الاطلاق
برترک این عمل تقید باید دیگر اهلی بگمان سرکشی پامال
ستم بدذاتان نمیشود و چون نیت والای شاهنشاهی محض
حفاظت معدلت بود به تیامن و برکات آن جمیع وحشیان

ومتمردان

ومتمردان اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت در گوش
انقیاد کشیده از جملهٔ نظام عالم گشتند هم کار دین منتظم شد
که خلاصهٔ آن معدلت آرایی است و هم مهم دنیا نظام یافت
که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است و از شریف
سوانح قلعه [illegible] است بنیروی اقبال الحمد لله که این
نشیمن خلافت را ایزد جهان آرای نیت کرامت فرموده
است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در دقیقه شناسی [illegible]
نیاید و دولتمندی کنسبت [illegible] را که عبارت از اخلاص
درست [illegible] هر کاری که پیش نهاد همت عقیدت
گزین نمود ساز و بخوبترین وجهی انجام یابد و کارهای که فرمان
روایان روزگار را بدشواری دست [illegible] او را بآسانی خاطر میسر
گردد نمی بینی که منسوبان ظاهری که از دولت سرای اخلاص
بهره ندارند چون بکاری قدم بر میدارند ایزد توانا نسبت
[illegible] صوری این برگزیدهٔ خود فرموده ایشان را
کامروا میگرداند و مصداق این حال قصهٔ فتح نمودن میرزا شرف
الدین حسین میرزاست قلعهٔ میرته را که در آغاز این سال فرخ
فال صورت بست و صورت این واقعه و [illegible] آنکه [illegible]
رقم زدهٔ خامهٔ وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی

که در وقت مراجعت از بلده [illegible] اجمیر میرزا شرف الدین حسین با
رای فتح میرتهه و تسخیر آن ولایت فرستاده بودند و جمعی از امرای
عظام را بکومک او همراه ساخته بودند در آن هنگام قلعه میرتهه در
تصرف رای مالدیو بود و از رایان و راجهای با اسم و رسم هندوستان
بمزیت اختیار و وفور اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه را به
جگمال نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده و دیوداس
نام راجپوتی که در جرأت و صف شکنی و شجاعت در این طبقه بود با
راجپوتان چیده بکومک جگمال گذاشته بود و پیش از این خدمت
سید شخصی چون رایات عالیه را بر گشت اجمیر مراجعت نموده
بساحت دار الخلافت اگره سایه نزول اجلال انداخت میرزا
شرف الدین حسین که جاگیر او دران حدود بسرکار ناگور
متعلق بود برگشته بود و بهمت او و باقبال شاهنشاهی چون
گرم شده با امرای دیگر بدان سمت لشکر کشیده و تسخیر ولایت میرتهه
نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بقصبه رسیده بهمین
گرد راه بر صبح و باد پیمایان در آتش قرب صلاح نبرد
پوشیده و علم تهور بر افراخته بمحاصره قلعه رسیدند
اهل قلعه در حصار بهم خزیده سر بر آوردن نتوانستند در میان
اندرون دلیران کار طلب چهار سوار دیگر نا رنجیش بهمت با جرأت

کی

پیش نهاده تیری چند بر دروازه قلعه زدند ناگاه
راجپوتان از صدمه تیر بیدار شده بر دیوار حصار بر آمدند
کنگره های دیوار ساخته تیر آتشین و از خشت و سنگ و تیر و تفنگ
انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار
[illegible] شهادت دریافتند و دو سوار دیگر زخمی باز گشتند
میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرای صلاح در استحکام دیده
مرتبه مقام کردند و جابجا منزل گرفتند و به تدبیر و تامل
در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند و از روی حزم
و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچلها بدین شایسته
تقسیم نموده و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان
در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه پیکار را گرم داشتند
و گاه بیگاه در کمین فرصت پای جلادت از دروازه بیرون
می نهادند تا آنکه نقبی که تا ته برج رفته بود از دارو با تفنگ
پر ساخته آتش دادند برج چون پنبه از حلاج ریخته شد
رخنه [illegible] در بنیان حصار افتاد و بهادران عساکر اقبال
راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند راجپوتان از تیر
خوبی دست از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمه عظیم
و مقابله قویم اتفاق افتاد و در تمام آن روز بازار جنگ گرم

کنشتند

بود و از دو جانب دلاوران داد مردانگی میدادند و جمعی
غازیان جرعه شهادت کشیده حیات ابدی یافتند جمعی کثیر از ارباب
خلاف چو پیمانه ممات چشیده مست جام فنا گشتند چون تیره
شب درمیان آمد هرکس بمورچل خود باز گشت مخالفان
شب ها شکاف آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که بهزار
دولت کشاده باشند بحیله و تدبیر آن نمیتوان بست بی راه
فرجی کار بر اهل قلعه تنگ شد قلعه داران از زندان گشت
هرچند جمعی پای ان ادعا از روی عجز زینهار میخواستند و راه برون
شدن میجستند میرزا شرف الدین راضی نمیشد و بعد از
اعراض و دفت بسیار و صلاح دید امرا قرار داد که اسباب
و اسباب خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زینهار
از اولیای ملک گرفت بموجب قرارداد که اسباب جمیع
بهادران افواج قاهره از پیش راه بر خاستند دو دیگر
ملکها نیم جانی گرفته بدر رفت و دیوان داس رخنه بخت تیره
رای [illegible] مردن خود نهاده از روی عناد جمیع اسباب خود را
سوخت و چون مادر زن خود نجید و از آتش برون برافروخته
از قلعه بر آمد و منهیو را که با چهار صد یا پانصد سوار پیش عساکر قاهره
گذشت جمعی از راجپوتان مثل [illegible] و دیگران در سیاه منصور

بعد

بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند میرزا شرف الدین
حسین گفتند که این مردم بتعرض عهد نموده اسباب خود را
قرارداد ان بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون سیمان
امان ثابت نمانده این طور بدر روند آن تیره جانان اسباب
گذاشتن در چنین وقتی که مغلوب شده باشند از دور اندیشی
دور است میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده
افتاد و صفها آراسته گرد بر قلعه ایستاد و جرانغار
بدراغ خان و عبدالمطلب پسر شش و محمد حسین شیخ مقرر شد
و برانغار بختیار و نوکران خود و دیگر راجپوتان معین
ساخته از عقب دیوان داس در آمدند دیوان داس چون
بر نهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور رعنایان گرد آمده
خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست که از داستان رستم
نشانی برده و به کار آورد و بنیاد آن کهنه اوراق را در هم بجید
بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسب خطا شده بر زمین
افتاد و گرد های انبوه [illegible] را در بخته او را پاره پاره ساختند و عساکر
منصوره بر فتح و ظفر [illegible] مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیوان داس
ازین جنگگاه بدر رفت و بعد از دوازده سال ازین واقعه شخصی
بلباس جوکیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول

نقض

بست

کردند و برخی قلم بر دل کشیدند ... در حیات بوده در بعضی
از حوادث گشته شد القصه باقی راجپوتان نیم جان از آن
آزار معرکه بیرون برده خود را بجائی بسیار رسانیدند و قلعه
میرتهه با تمامی الولایت به تصرف دولت اولیای ابد پیوند
در آمد و اختلال ممالک محروسه شد چشم فلک دیده
نه بیند به چشم خویش : این فتحها اینشاه جهان زاده بست
بر فتح کآسمان ببیند منتهای کار چون بنای مقدمه فتح دیگر است

جنگ برونکه که حضرت شهنشاهی
به نفس نفیس
خود فرموده

داور داد گستر سزای هر کرداری را به مقتضای حکمت بالغه
خود توفیق خاص و تقریب مخصوص موقوف ساخته جهان آرای است
دانا دل دور بین بر این معنی قدری دار رسیده و راز این
داوری بی مبارسند و ناوان تیره خاطر در شورستان صحرای ضلالت
افتاده بخیالات باطل سرگردان گشته نادانتر میگردد و چنانکه
جمال روز جهان افروز است که چشم صحیح المزاج را موردی فیض
بینائی گشته از لا بانواع نعم ابر دستانی می بخشد و نابینا برآسمان
ستارگذاری بشیفته گردانیده بو بنده تر و جو بنده تر میگرداند

و بوم نهادان شوم را که همواره دیدند باعث فرید نابینائی گشته
کم نام خمول نادانی و نابینائی می سازد و ز غیب که بنقیض ورا
معین و بدره دری بست فطرتان کوتاه همت در برده کم مینی
میکردند و زکوتهی سلکه تربیت قضیه سکنیت که از دار الخلافت اکبره
تربیت گرده باشند در قمر و نا سپاسی علیای شدار دغنا
بیشت موضع این پرگنه مشهور با نهایه اند و در سر کشی و وزدی
دادهم کشی دلی باکی و بی اعتدالی چشم روز کار مثل ایشان ندیده
که هم خود ثقلب اندو هم محال وسکن قلب ندارند و به تهور کو
کمانوان انداز مرد انگی شمار دو زیست میکنند همواره اعمال
الف حدوده را از ابتدای دور قربا و در اشتند تا انکه در نوبه الدار باقی
جهاندار کن ای شاهنشاهی بر رسم شکار متوجه سمت ایشان
قصبه شدند و ازان هنگام این پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم
بیرحسی مقرر بود ناگاه نام برهمنی بوسیله قوادلان بدرمعه
شرح این متمردان بعرض مقدس رسانید که بکنار بسر کشته
ما اسباب و اموال لیغارت برده اند بادشاه صورت تنبیه
که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت کرده اند
باستماع مظلوم به تهران جلال در جوش آمده از فرط عدالت
فرمودند که صباح بجاده سبب این فرقه متمرد متوجه میشویم سوکاهی

عطوفت فی ذاته اختصاص نظر فرموده خود دران وقت که بدولت و
اقبال بر فیل زل سنگار نام سوار بودند و مشغول شده
چون پیش موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار از
عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند از زبان مقدس شاهنشاهی
مسموع افروز گشتم که نقل این سه گذشت میفرمودند چون
فیل در تنگنای دره رانده شد به نظر در آمد که چهار روی بالای
بام بر آمده چون رسیدم هم بالخطور چهره داشت که اطراف پس
چنان گذشت که اگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک
آن بام رسانیدم درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ میبارید
حاجت افزوده که جوشش متعارف شاهنشاهی است و همواره نگاهبانی
میفرمایند بیشتر از همه بی نطفت میفرمودند چون نزدیک رسیدم ظاهر
شد که آن چهره پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردنکشان
کشته میکرد و میخواست که او را از بام بر زمین اندازد و جمیع
از بی اعتدالان بجد او دویده بودند که کار مقبل خان را تمام
سازند درین اثنا حضرت شاهنشاهی بسرعت در راندن
فیل نمودند و بر بوم هم آواز دادند که بالا تر شوید چند علی
قور بیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دوید
بر بام بر آمد و آن بیدولتان فرار نمودند و بسنجیدی کار غنیم را

تمام

تمام ساخت و در همین وقت دست فیل بادشاهی در چاه غله فرو رفت
چنانچه جهجهار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بود
آمده بر بالای عصا حضرت افتاد و آنحضرت بزور بازوی یداللهی
فیل را از آن مغاک بر آورده سعی داشتند که خود را بآن جوکی
که متمردان مضبوط شده بودند درین زمان هیچ کسی از ملازمان
در رکاب حضرت نبود جز راجه بهگونت داس و راجه بدهیچند
در هنگام استیلای فتنها راجه بهگونت داس اسب خود را
بملازمت آورده قضا را در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی
متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشیده انداخت صدمه بر حلقه
آهنی که دندان فیل را محکم نموده استحکام میبخشید رسید
و از اصطکاک آن شمشیر پاره آهن شراره جست و فیل از روی
خشمگین شمشیر انداز را در هم کشیده پامال ساخت و درین
اثنا از بالای بامی تیر بازوی که از اضطراب خمید در ابر فیل
بادشاهی انداخت جهجهار خان مذکور متوجه است که از هم گذرانند
حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند و چون نزدیک
بجوکی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه و دلاوران حدود رسیده از
بسیاری کار متحیر ایستاده اند از آنجا حضرت فرموده بقصد دیوار
فیل راندند راجپوتی تیرانداز بی مبالغه هفت تیر بر سر خاصه حضرت

بهادر بود همت در استحکام قلعه گماشت چون ان قلعه در حد
ذات خود بر رفعت و متانت علم است محاصره ان یا متمادی کشید جوانان
کارطلب مثل حسن دیوانه و یار علی بلوچ و الم گلماس و مولانا مقیم محتشم
و ملک محمد و میرزا اتفاق تیمور تا به نوزده روز خود را بدروازه رسانیده
داد جلادت میدادند روز دیگر محمد میر کاتب هم جنت بجانب تاخت
و موجب تحسین و افرین همگنان گشت تا انکه سحری خسرو شاه که از
ملازمان میر محمد خان بود کمند چند تعبیه کرده بر قلعه فرار شد و دو بست
جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق بر امدند مستحفظان ان قلعه را
شام ادبار در رسید مست خواب غفلت بودند اغاز دمیدن صبح
اقبال بود که جوانان حاضر شده و تفنگ انداختند و صحبت خرد
در میان امد و جوانان میرزاده [illegible] شمشیر بلند کردند [illegible] ساختند
چون کار بر ایشان تنگ و دشوار شد تریا بر الامان بر داشته متفرق شدند
در ان اثنا [illegible] خان مذکور با یک کس بکرامان گویان پیش امد و خود را
به میر محمد خان رسانید [illegible] همراه او چون
حال اعتماد خان را چنین دید شمشیری کشید تا توانست بجان بازی
کرد و مردانه [illegible] و جمعی کثیر علف تیغ شدند و بقیة السیف امان
یافته از ان [illegible] خان که از [illegible] فراوان بدست اولیای
دولت در امد و میر محمد خان [illegible] چند [illegible] سر انجام قلعه [illegible] نموده

بجانب

بجانب سلطانپور روی عزیمت اورده و باندک حملی انرا
از افغان ممالک محروس ساخت و از انجا معاودت نموده باز
به قلعه [illegible] کرده امده و در ان قلعه خبر یافت که بازیها در دوای
خان ذیلی میران مبارک شاه پناه برده است و میران لشکر
خود را باز همراه میسازد میر محمد خان زواید اسباب لشکر را در
قلعه مضبوط گردانیده با هزار جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار
نمود که ناگاه با سیر بر [illegible] کاران جماعه را بانجام رسانده
از آب نربده گذشته چهل گروه یک شب راند در دو گروهی
اسیر قلعچه بود و در ان فیلان مستی بسته بودند ان قلعچه را در ساعت
بدست اورد و فیلان را از ضمایم غنایم گردانیده میران از قلعه اسیر
جمعی را بجهت محافظت فرستاده بود در وقتی که میر محمد خان
قلعه را فتح نموده متوجه برهانپور بود در خان ذیلی که جای نشین
حاکم است ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد و میر محمد خان خسرو
شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع انقوم فرستاد و
ایشان باندک فرصتی ان جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری را از
تیغ گذرانده مراجعت نمودند صبح ان روز به برهانپور در امده و در ان
شهر نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر کس افتاد و
میران در قلعه اسیر محکم بود میر محمد خان بموجب صلاح دوقت معاودت

اختیار کرد و درین هنگام خبر رسید که بازبهادر با لشکر خاندیس
نزدیک رسید چه لشکر او را همراه با خود ساخته بقصد پیکار رنجی
رفته بود چون در آن حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان
با معدودی تیز دستی نموده به تسخیر اسیر و برهانپور رفته است
و راند بسیه در آنجا مانده متوجه النصوب شد و در حینی که
مردم غنایم موفور در دست آورده مبادی و دست عطوفت
و جمعی متفرق شده خبر رسیدن بازبهادر شایع گشت پیر محمد خان
ارباب جرئت را طلب داشته مجلس آرای مشاورت شد اکثر
اکثر مردم متفق شده گفتند که درین وقت جنگ صلاح نیست چه
فتح عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه کس گران بار
غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح
داده از آب نربده بگذریم و بعده به رفع تعب راست کنیم و مردم تازه
روز فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان
سخنان صدق آیین ارباب خرد را گوش نکرده دل در جنگ
بست همراهان لوازم همراهی بجا نیاوردند و با اندک جنگی که فتح
شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته از
گاه بعنف بر آورد که دیگر جای توقف است چون بکنار نربده رسیده
نزدیک شام شده بود هرچند همراهان گفتند غنیم در راست امشب رنجی باید

باید بود اما چون وقت او آخر رسیده بود سرعان اجل سوار
ساخته او را بر آن داشتند که از آب نربده پیش تر گذشته
بگذرد و هم او را امنای تدبیر از دست رفت و هم سخن جانب خرابگاه
بگوش هوش جا نگرفت همچنان سواره به اسپ کار خود را بجز
در آب انداخت اتفاقاً در میان آب قطار اشتری تیز میگذشت
نزدیک رسید اسپ او پهلو زده است پیر چون عقل او از جا
رفت پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که با او
نزدیک رسیده بودند از بد و ربط در برآوردن او از آن ورطه
هلاک دست و پا زدند و به مجازات ستمهایی که درین یورش
کرده بود بان مکافات اعمال که در محاربه ترویج نیکی آن به ظهور
آورده بود یا بواسطه امری دیگر که هم غیب دان داند غریق بحر
فنا شد و بر نوشت اسمای چنین مخلص کار روایی جوان مردی
عالی همتی را این واقعه جنس اند عجایب که تقدیر زور آور را
توانا تری نا توانا تر است چو رواو روز روز در تیرگی دو چشم
جهان بین کند خیرگی و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت بی
راهی تدبیر رفته با بی خویش در گرداب هلاکت افتاده و عبدالله
خان کنگ و شاه محمد قلات و حبیب علی خان و جمعی از امرا که در آن
صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند

مستمعان این روزنامچهٔ اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت ماله
بتازیانه در قبضه تصرف و ضبط اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار
گرفت عبدالله خان بموجب حکم اقدس بشهر مندو که پایه
تخت سلاطین مالوه بود بر وسادهٔ حکومت بطریق استقلال
متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور
حالت امرا تقسیم یافت و اولیای دولت اوجین و
سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند معین خان
بعد از سرانجام ولایت و انتظام جاگیر روی توجه باستان
بوس عالی آورده و دولت راه ارادت شتافته ادراک ملازمت
کامیاب سعادت شد و مورد تربیت قدر و علو حال گشت و از
سوانح آنکه راجه کیشن زمیندار مندون که از ولایت پنجاب
در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است بر سر خان محمد
بهودی که جاگیردار پرگنه سرکه در آن نواحی بود از تیره رائی آمد
و او چون اصلاح نهاد بود توفیق نیکوکرداری نیافت بلکه
مال و ناموس خود درین کار بر باد داده و اسباب شیانه او
او بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت بدست
آن مردم درآمد و چون غلق و خلل داشت آنچه بدید نیاید
غالباً تنگ چشمان بی سعادت بطمع مال او را بنهان کا

عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد بیچون فرزند بجهت مکافات
اعمال ابنده فرستاده است چون بامرای پنجاب این فرمان رسید
خان کلان و قطب الدین محمد خان و جمیع دیگر بر سر او رفته تنبیه
لایق نمودند و او آواره شده بوسیله راجه تودرمل بدرگاه خلافت
آورده شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش
بسر برده شد و از سوانح آمدن ایلچی فرمان روای ایران شاه طهماسب
صفوی است چون رسمی است قدیم که بزرگان دولت بنابر
تحصیل مبانی دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی
با بزرگان اقبال مند تخت آرا ابواب محبت و مبانی یکدلی
و یکجهتی را استحکام میدهند اگر بحسب طالع خداداد و استعداد
مستحق است و رشد قواعدان میکوشند و سرمایه نظام
دولت خود را با این طرز بدیع سرانجام میدهند و لهذا شاه
رفیع المکان شاه طهماسب که ایران بیمن معدلت او دل
افروز است بموجب ارتباط صمیم که از زمان سابق در میان دودمان
علوی ارکان و آن طبقه قدسیه نژاد سعادت توقف داشت
بسرعت خود سید بیگ ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت او منصب
وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی
جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس حضرت

شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحفه هدایای از انس
بهازان عربی و باد پایان عراقی و رومی و نفایس اقمشه و برادی
اشیا مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت
رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته
او را با عزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار
لک دام نقد که موازی هفتصد تومان عراق باشد با دیگر چیزها
برسم اقامت فرستادند بعد از چند روز که از ماندگی راه آسوده
رخصت بار و شرف کورنش یافته بتقبیل بساط بوس معزز
و محترم شد الغرض دعای شاه رسانید و مکتوبی که بعد از فاتحه
خاتمه بارقام و اخلاص نگارش یافته بود بدست او پیش
آورده بر گوشه تخت نهاد و تحف و هدایا به ترتیب لایق از نظر
اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط زبان
و تودد احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازشهای بی اندازه
مخصوص ساختند سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ازو جهان

ازو جهان آرای چون خواهد که یکی از یگانهای باب ظرف را از نسب
ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا برساند نخستین
او را عقل دوربین نگارش عطا می فرماید تا همواره ناصح
بی غش او باشد الغرض حوصله فراخ که تاب بر داشت چندین ناملایم
روزگار داشته باشد کرامت میکنند تا بمعاونت فراخ حوصلگی
از دید ناملایم سر رشته تدبیر از دست ندهد پس گوهر بیهای معدلت
می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک منزل داشته بی گرانباری
اغراض نفسانی بملاحظات کارخانه ایجاد بانجمن وطن مقدس را
دار العلم سازد پس دانایان که در عیار دانش قصور بهم رسانیده
اند در هنگام دانش حوادث از کوته حوصلگی متبدل شده عنان
تکرار دست داده اند و در جولانگاه تمیز از پای افتاده در جهان
شناخت و بر داشت بر وجه لایق صورت بست آثار عدالت
از قوه اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرت بی تامل و
تفکر بظهور رسانیدن میکرد و لله الحمد که این جلایل نعوت و
شرایف صفات فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی التباس
تعلم ظاهری و آرایش استفاده بشری از دانش خانه افاضه الهی
فایض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش به مصالح و حکم خود را
در نقاب اختفا داشته بلباس تعینی زینت میدهد و بچندین نقاب

الکتفا ننموده همواره در سرانجام پرده چند دیگر است که دیده
وران دوربین بان پی نتوانند برد مشیت الهی غالبیت چون خدای
خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشند نقاب ابا
چه سود کنند را بنه او را چهره کشای احوال عالم آرای گردانند تا
دور ماندگان قربگاه سعادت نه دولت سرای ارادت
رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند و تمثال این معنی اظهار وقائع
و اقاطعه عدالت حضرت شاهنشاهی است که با بینش عقل کاملان
و صلاح ملک و دولت در دار الخلافت آگره بوقوع پیوست و شرح
این واقعه آنکه ادهم خان را خوابر عفت قباب ماهم انگه که
عقل درست داشت و نه بخت سعی و تمند مست جوانی و مدهوش
دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتگه حسد میبرد و منعم
خان خانان نیز از این بیماری درد مندی عظیم داشت پیوسته
متفقدات دور بطوری که کس کمتر پی برد و در میان ادهم و
خان را بر فتنه و غدر تحریک می‌نمود تا آنکه روز اسفندارمذ
خورداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان که هنوز
اعتدال اردیبهشت در بسیط زمین سرمای دهشت غره سال ۹۶۹
از اعتدال دور در سر برزد در روز دیوان در دولت خانه بادشاهی
منعم خان و اتگه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان

دیگر

دیگر نشسته مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی‌اعتدالی
با جمعی از بی عهدان ناگهان دران بارگاه دولت در رسید
حاضران مجلس به تعظیم او برخاستند و اتگه خان نیز نیم قیام
می‌نمود به مجرد رسیدن بی محابا دست به خنجر زده متوجه و خوشم
اوزبک که یکی از ملازمان او بود و بکر بهاکان که بآیین ضلال
کمر فتنه جست بسته بودند خشم آلود اشارت کرد که چه استاده اند
خوشم بد دولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدر نشین
وسادهٔ سعادت رسانید اتگه خان از کمال اضطراب
سراسیمه بجانب دروازهٔ دولت سرای بادشاهی شتافت
و متصل آن صدا بردی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت ادهم خان
بزرگ دولت در صحن دولت خانه بدرجه شهادت رسید
از این غایله هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و چنین
خوبی دران فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت وان بد بخت خون
گرفته با وجود چنین بی باکی گستاخانه باندرون تباه که بدستان را
بآن راه گذر نباشد متوجه حرم سرای مقدس شد و حضرت
شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده
بودند آن سیه بخت تیره رای از دولت خانه بیلای صفه که از
بیرون قصر از هر چهار طرف باره تقاع و یک نیم قد آدمی اساس

یافته بود شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود خواجه سرا
که نزدیک ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت
وان مهجور مردانه دستیاری مرد که هرچند بان خواجه سرا درشتی
نمود که در را بگشا بهیچ صورت نبست و ایستاد و کان حرامی سلطنت
توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بد مست را در مرتبه اول گرفتار
ثانی آن معامله گرد و سزای کار در کنارش نهد و باز از بد بهوشی و
بی‌دولتی حاضران بساط حکومیم درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده
قصد درون سرا و قات قتال دارد چرا خونش نمی‌ریزند و بی
ندارت برابرش نمی‌سازند اگر آن همت در نهاد شان نیست
چرا هجوم عام نموده نمی‌گیرند این خود چون گمان برم که در حاضران
بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حقیقت
حکمت بی توقیع درین کرده است که کمال شجاعت و عدالت حضرت
شاهنشاهی خاطرنشان خورد و بزرگ و دانا و نادان بشود
و بالجمله آن حضرت ازین غوغا بیدار شده استفسار فرمودند
چون هیچ یکی از بردگیان سراپرده دولت اطلاع نداشتن
حضرت از دیوار فقیر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند
رفیق صاحب جهار منصب که از ندیمان بارگاه والا بود حقیقت
معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب

بازپرسیده

بازپرسیده اند رفیق اشارت بقالب خون آلود آن مرحوم
نموده باز بهمان حرف مکرر ساخته است حضرت شاهنشاهی
صورت حال مشاهده بقهرمان جلال برافروخته اند و از اینجا
رعایت آنکه از جانب دروازه کان سیه بخت برگشته ایستاده
خیالات فاسد بخود راه میدهد بر بام مده از راه دیگر برآمده
و در هنگام بیرون شدن با آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران
سراپرده عزت شمشیر خاصه را بدست اقدس داد آن حضرت
شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفحه سیر فرمودند
رو به طرف دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس در آمد
بر زبان اقدس گذشت که ای بچه لاده انکه مارا جراکشته آن
گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آن حضرت
را گرفت و گفت تفحص کنید و غور رسی نمایید و اندکی بالاش نشد
ناظران حراست دریافته راجه نکواهش کنم که هیچ نکواهشی در
خورشان نیست اما حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته
و دست را از جنگ آن بد نهاد کشیده دست به شمشیر او در آز
فرمودند درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست از آن حضرت
باز داشته و دست را از چنگ آن بد نهاد کشیده دست شمشیر
باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عاشق عادیه عقوبت بیکر

معلق از پا افتاد و از هوش رفت در بنولا فرحت خان و
سنگرام هوشیار بودند در انجا سعادت حضور داشتند حضرت از روی
غضب فرمودند که چه استاده تماشا میکنید این دیوانه سر را به بند
بران ذوکس و جمع دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت
اپین شرف اجرا یافت که ان پای از اندازه خود بیرون نهاده
را از بالای صفه سرنگون ساخته ببینند از بد این مردم از گونه انداختن
و ملاحظه که بی ملاحظه ازان هزار بار خوشتر چنانچه لایق باشد
انداختند نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که ان سرگشته بخت
برگشته را باز بالا اوردند و این مرتبه چون موی کشان اوردند
بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه ان خود
سرشکست و مغز ان فاشد و دماغ پریشان شد و باین طرز ان
سفاک هتاک از روی عدالت بقصاص مکافات بادافت
مست ان جهان پهلوان الهی چنان رسیده بود و جمیع که از این
اگاه نبودند بزخم گرز اشتباه داشتند منعم خان خانان و شهاب
الدین احمد خان که در انجا بودند از صولت حضرت شاهنشاهی یکسو شده
راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان پسر اتکه خان از واقعه پدر اگاه
با انکه خیلی مسلح شده سر راه ادهم خان و ماهم انکه گرفت از این
غافل که غیر بو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انکه را

منظور

منظور نداشته ان خون گرفته را در پیشگاه قهرمان سلطنت
بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی
که برتر از شوائب بشری بود خاطر نشان عالمیان شد جهانیان را
اعتماد و بیم رسید ستم پیشه ها در شبستان خمول پنهان
شدند و ستم رسیده ها را روز خوشی پدیدار امد نادانان بادیه
ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهادند تا بر بزرگی صوری و
معنوی صاحب عالمیان اعتراف کردند تا ایشان را راه اخلاص
مهتدی شدند و انکه خیال اینو نسبت ادهم خان و قرب و قربت
ماهم انکه در برابر داشته و این سخن از اراجیف بنداشته
در پس انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده بود و پوسیدنی ها
بساط حضور را التماس نمودند که چون این عدالت به ظهور امده
ان سیه روی زشتی رو نیکویی همچنان مرده بجا مانده تا خاطر
از دغدغه بر امده مرهم نور بر جراحت گردد ان دانای رموز
اکرمیت ملتمس اینان را بقبول داشتند و شیخ محمد غزنوی ازان ایشان
رفته بچشم عبرت بین دیده و شورش خاطر این طبقه دولت خواه
بوسیله سعادت منشی فرونشست و هزاران هزار سپاس
داری و شکر گذاری بجای اوردند و عالمیان یکبارگی از شور و
شرارت الکزان گور باطن نجات یافته در مامن امن و دیار راحت

رحل بیغمی کن و ندا الحق برای این خدامت سعادت عظمی تواند
کرد و هم سیاست کرامی است که بوسیله ان صورت طراوت
خاص جدا میکنند و هم هدایت عامه که از برکات ان ظلمت ابادِ
دلها منور ارادت و شعشعه اخلاص نورانی میکرد و هم نور باطن ان
سیل رسیده را داروی بینش است و هم تیره جینان زنگ نشته
را سرمه نور و هم لنگان عرصه عقیدت را پای طلب است و هم سست
قدمان راه ارادت را عصای همت و هم لشکر شکسته دلان را
حصار اهن است و هم خاندان ناشکیبایی را پاسبان بیدار
و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم جشن سعادت درون
حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ما هم انکه در منزل خود بر
بستر بیماری افتاده بود می شنود که او هم خان جشن بپا افتاده
کرده است حضرت او را مقید ساخته اند ما دری او را بر داشته
بملازمت اقدس اورد که شاید پسر خود را اخلاص سازد ان حضرت
که ما هم انکه را دیدند فرمودند که اخر ادهم خان را کشت ما او را قصاص
فرمودیم ان عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردند لیکن ما هم
انکه را رسید نقص نمود که پسرش بسیاست رسیده باشد و ران حال
بانه بخته یکماه و در دستم خاف از خانه او هم خاف امده صورت واقعه را
بما هم انکه گفت ماهم بر رسید بچه طریق کشتند گفت نشانی گرز بر زو

او بوده است دیگر نمیدانم وان اثر منت حضرت شاهنشاهی
بود که به معرفت نا امید غیبی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود ما هم
انکه را چون به تحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه
بمقتضای عقلی که داشت حفظ اداب حضور اقدس نموده جزع
و فزع نکرد اما درون او بهزاران زخم جان ستان مجروح شد و
رنگ از رویش رفت و خواست که بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی
نظر بر دوام خدمت فرموده به سخنان دلاویز تسلی بخش قدری تسکین
نموده اجازت رفتن فرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را بان نمط
به بیند و به موجب حکم عالی همان روز ان دو نعش را بر دهلی روا
ساختند و حضرت شاهنشاهی در کرد او دری خاطران عجوزه را تشفی
شرف نصایح بلند و مواعظ دل نشین فرموده روز دیگر رخصت
خانه اش فرمودند ان عاقله ما تم رسیده به تسلیم و رضا گونه
ظاهر ساخته تن به قضای ایزدی در داد و بخانه خود امده بسوگواری
نشست و ناله و زاری نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید در دو
ارکان عاقبت در تزلزل امد و بعد از بیست و اند چهل روز در
تیر ماه الهی موافق شهر سوال المقدس سرای هستی نشانت
و خاطر مهر پرور و مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیه ان
عفت قباب بغایت اندوهگین شد و عظیم رقت فرمودند بیشی

اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت خود
هم قدمی چند بر فوق تمام مشایعه این نعش فرمودند و تمامی اعیان
سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و اداء
مصیبت پرداختند و بموجب اشارت اقدس عمارت عالیه اساس
بر مزار ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند همچنین در ماتم و ادعا
خان اعظم اتکه خان و تسکین خاطر فرزندان سعادت پیوند او
برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و عشیرت
این طبقهٔ عقیدت طراز و ارتفاع مدارج این سلسلهٔ اخلاص گزین
توجهات عظیم فرمودند مصرع اگر زینها غزاو ادب کیلی ای بمردن مبدل
خواهد شد لبی را. و دیگر از سنوح واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان
خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید
بندگان حضرت شاهنشاهی عمل بر سبک رائی و کوته اندیشی ایشان
فرموده ایشان را بامثال عاطفت و منشور استمالت سرافراز ساختند
تا این مغلوبان سلطان واهمه را مطمئن ساخته باستلام قوائم
سریر عالی بلند ساخت و از فاتحه عنایت شاهنشاهی خرق خجلت
ایشان به آبروی کونین مبدل شد **ترتیب نمودن اعتماد
خان و انتظام ممالک خالصات .. با و
تفویض نمودن آن**

حضرت

حضرت شاهنشاهی

ازان هنگام که سنوح این سانحهٔ ناگوار بجهت افتتاح حکومت ابرون
روی نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دوربافت مزاج زمانیان
بانتظام مهام ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج و رونق بخشیدند
اگرچه پیش ازین بتدابیر خود مغرور را تحذر بازارکان و مبدا اشد استعداد
اخلاص مند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند غور
دریافت شاهنشاهی بظهور رامدن گرفتند از آن جمله اعتبار یافتن
اعتماد خان خواجه سرا است و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان
اشتغال سلطنت ازلی و فوقی بایدمستی باید نیستی در معموریه
خانه خود کوشش نموده گنجهای بی اساسان می نمودند و در
تحصیل خزانهٔ شاهنشاهی تا به تغیر و تبدیل ان چه رسد اهمال میکردند
حضرت شاهنشاهی چه توسیل اند در پوشیده بودند وجه بجهت
آنکه محاطب بدست انجید ازین منقوله حرف نمونه نمودند در
باب خانه انتظام نمی یافت و با وجود آنکه منسوبان مهوتات
عالی را منقضبها و شدتهای میرسید گره کشای این کار را توقف
دیگر حواله فرموده با حسن از گذارده و خاطر شگفته تماشای آن
تعاد دیر منیمودند در ینولا که سنای برشتهٔ اعتبار بزرگان اند

بعضی از ارباب درایت و اصحاب خدمت پیش آمدند
و خواجه بهلول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان
بن شیر خان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان
ممتاز گشته بود و بیشتر ازین واقعه در سلک ملازمان عتبه اقبال
منسلک گشته اند از روی اخلاص خدمت شایسته به تقدیم
می رسانیده مقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی حیثیت (کمال)
او افتاد و او مزاج اقدس شاهنشاهی را دریافته ملکوتات
ضمیر انتظام بخش درباب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات
معقول معروض داشت و آن حضرت پایه شناخت او را
دریافته کلمات هوش افزا فرمودند و او را بخطاب اعتماد
خانی اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب
تغلب بود بوی مسلم داشتند چنانچه رای جهان آرای بتاکید
درهم رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بودند اعتماد خان
تردد و لطف کفایت بجا آورده از آغاز این کار در اواسط
این سال به ظهور آمد بقدرتی بان نادرست دست کوتاه کرده
و تیره رایان خود خواه کناره گرفته باب در زدن غفلت کشیدند
و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه که اساس
سلطنت دنیا و دولت و قوت بازوی سپاه است جهت

لایق قلم آید

که لائق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدایع نوادر
و غرایب احکام که در نوادر دستور العمل رفاهیت عالمیان
باشد روز بروز از حد بیرون زمان بظهور می آمد و کارگذاران بسیار
که در رواج و رونق خزینه عالیه که بخاطر قدسی بود و اعتماد خان
بعمل آورده جهت کارنامه شگرف که بظهور رسانید و جلوه این مهمات
اهم از بیش رونق اگر هم حیثیت قرار نیز بران عتبه خلافت
مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشیدند و در
اندک فرصتی مساحت این ربع مسکون که عبارت از معموره
عالم است به تصرف اولیای دولت می در آید لیکن عالم
دربینش همت علیای شاهنشاهی جانب بیش محقوت شایسته
کمال توجه ندانسته همواره دل در مرضیات الهی بسته میدارند
و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزار مرحله در یافت انجمن
بوده هم این کار مختصر که در بینش ظاهربینان از اعاظم
امور است باندک توجه صورت دل خواه بسته و جهانبانی
حکمت الهی درین کار نظر هاست و از سوانح گرنجن منعم خان
و دست گیر گروه آوردن ببارگاه شاهنشاهی است و چه
داورا دو امر غریب در دنیا روی است از ان طبیعت که نه تمیز داده
و نه چشم دوم شان دو درین کار شناس و بیشتر او میانه

پرواے گرفتار اند وهم تباه شده خود را که کار فرمای صلاح اندیش
است معزول ساخته فرمان بردار بے طبعی میکنند و کارے که در خور
بصد لکها نبود به تزویر نتوانند سامان دهند و از او بهانه فتوری برای
خود بهم میرسانند و نمثال این حال تباه را خان خانان منعم
خان است که با وجود جلایل عنایات شاهنشاهی که بپایه
افزای منزلت او بود و از آن جمله طلب او از کابل بعنوان
چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خان خانانی و دیگر
القاب عالی و منصب وکالت و حکومت کل قصبه را
همه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخار زار
این بیم که در واقعه خان اعظم واد هم خان او را شبیه
از روزے این آتش مهم میدانستند با خود فرا دلمودن نمی
توانست داد چنانچه در آن روز هم فرار نموده بود اگرچه
اینبود که بعد از واقعه از معامله ناشی بر خود این معنی را لبسته
بود که حل و عقد کارگاه این دودمان اعلی و رونق و نسق
جمیع مهمات ما با و ملک سرکت احدی در ربط اقتدار او
افتد و این معنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای خام
می پخت و عزیمت ناصواب مصمم ساخت که از درگاه تباه
که وطن گاه سعی و تمنای آن هفت اقلیم است گریخته خود را بحسن آباد

کابل

کابل که پسرش غنی خان در آنجا حاکم بود رساند و در آن کهستان
عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در امرداد ماه الهی
با این نیت فاسد درست از دار الخلافت آگره فرار نموده راه دامن
کوه پیش گرفت و محمد خان میرزا همراه او بود و چون این قضیه بمسامع
علیه رسید انرا وقعی ندادند و فرمودند که منعم خان جاے نمیرود و زود
خواهد آمد هر چند ساعیان فرصت جوی وقت یافته و ضبط
اسباب و اموال او بالحاح و تصریح عرضداشت نمودند از بزرگ
منشی و فراخ حوصلگی و قدردانی نخو جهان خواهش ارباب استعاده
صورت نه بست و بر دولت فرمودند که اگر بالفرض منعم خان
رود این هم ملک ماست و او ملازم درگاه تنکه بار او را بر این
داشته بود و دولت خواهی اگر نباید اسباب او را از عقب روانه
خواهیم فرمود و باید که هیچ یکی بر اموال خانه او نگرد و قصار ابعد
تگی بود پیش روز چندین کوه و بیابان نورد دیده در حوالی
پرگنه سرورت که در جاگیر محمود میرزا منسوب بود اتفاق عبور ایشان
افتاد و قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه
بود خبر یافت که دو کس از امرای بادشاهی میگذرند و آثار خوف
از ناصیه احوال شان پیدا است باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه
گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و بسید محمود بارهه

بجا من خدمات پسندیده در جرگه امرای عظام انتظام یافته از
بزرگان بساط قرب بود و در آن نواحی جاگیر داشت از پی تفرقه
الکاهی یافته آمد و منعم خان را بخانه خود برد و فرصت را غنیمت داشته
در ادای مراسم و جز اندیشی کوشید و با عزاز و احترام همراه خود
بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد آن حضرت برخلاف اکثر
مختصر بینان روزگار و بعضی خواهش بداندیشان زمانه که هرگز
ازان تیره عقلان غافل نباشد او را بعواطف بیکران افتخار
بخشیدند و بهمان نمط به منصب والای وکالت و خطاب خان خانان
اختصاص داده نوازشهای بی اندازه فرمودند و دل برهم
خورده او را اطمینان حاصل شد و فتنه اندوزان بد اندیش لب باز
گرفتند و عالمیان از این دیگر بد اندیشی چراغ جنبش نباشند بار
کسی که تیغ سیاست متوقع جهانبانان بود تا بلوح رایات نهاده
از سوانح آمدن تانسین است بدرگاه مقدس حضرت شاهنشاهی
و تفصیل این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی است چنانچه
در هنگام سخن و ظهور مسامعه صاحبان هر فن را گمان آن
میشود که ذات مقدس غیر این فن با مری دیگر توجه نموده
و هنگامه همت عالی صرف این کار شده آن حضرت در دقایق

موسیقی

موسیقی چون سایر فنون آنچنان چه از اقسام نغمات و
شعب فارسی و چه از اصناف سرود هند و ... آرد و
علم و عمل یگانه روزگارند و چون صیت نغمه پردازی تانسین
که از گوالیان گوالیار در صورت و معانی ممتاز بود بمسامع علیه
میرسید و کورچمل تمنا شدند که او را به آستانش نیاز کرده و درین
سال رسیدن آن روز زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و خسرو
شاهنشاهی خوشنودت شده انعام و اکرام در دامن امید او
ریختند و کلاه عزت او را از همگنان افراختند چون فرط مستقیم
وجوه قابلیت اوست بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط
شاهنشاهی ترتیب یافته و در نغمه سرای و مطایبه ستن ترقیات
او را روی داد

آغاز سال ششم الهی از
جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی از بان آذر ... و ... ل

در منولا که خاطر همت ... بهار حضرت شاهنشاهی به نشاط نغمه پردازی متوجه
دوستدار آن این زیب که اینه نشاط بخش بود و نغمه مقدم نوروز
جلال گیتی و جان افروزی بلند آوازه شد و حضرت ...
تا آوازه ان این مقال گشت وقت گلستان دم از نوش زند

عید نغمهٔ تر بهار بر گوش زنند از آتش کلک گیا بر صبح افروزد و جوان
در رگ مرغان چمن جوش زند طبایع مرکبات به فیض جان
پرور بساط ذرا هتزاز نشو و نما آمده سرود مرغان چمن در گوش
نگار
گلهای بهار پیچید ساقیان دولت جرعهٔ شوق تبارک در کام روزگار
در یختند عندلیبان هم مست به مضراب منقار بربط نوازی آغاز
نهادند ~ هر شاخ مرغ ارغنون ساخته هر نغمه گلبن سرافراخته
از آن نغمه گوی غارت هوش کرد مغنی ترنم فراموش کرد
نیر اعظم ~ هزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت
و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم رجب نهصد و شصت و
برج شرف تحویل نمود و آغاز سال اوان الهی که هشتم از مبدأ
جلوس تاریخ شاهنشاهی است به سعادت و اقبال اتفاق
افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید
آمد و در این فتح این سال فرخنده تباشیر نمایدار و جهان از پی
جاغ
که جهان افروز دولت ابد قرین است خواجه عبدالمجید آصفخان را
ملک
در جنگ راجه رامچند و غازی خان تنور نصرت روی داد
بهیله دست یافته او مفتوح گشت و قصهٔ شرح و آن این است
که خواجه عبدالمجید دیوانی را که از وفور کاردانی بخطاب آصفخانی
خلعت امتیاز یافته و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان

سیف وقلم

سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره
که ولایتی است وسیع جاگیر فرموده بودند او به مقتضای کاردانی
و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پته را که ملکی است از حدود
به تصرف در آورد و تسخیر رامچند که از راجهای نامور ممالک
هندوستان است و پدر بر پدر فرمانروای آن ممالک گرده اند
به نصایح ارجمند پیغام داد که کلاه خود سری را از تارک نخوت
نهاده حلقهٔ معبودیت در گوش اطاعت افکنند و در سلک
خراج گذاران ممالک محروسه آمده کامیاب امن و امان
گردد و غازی تنور را که رهنمونی ادبار مسالک بغی پیموده پناه
آورده است بدرگاه گیتی پناه که مأمن عالمیان است فرستد رامچند
چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود نصایح
آصف خان را که گوشوارهای گوش دولت او را شایستگی
داشت پنبهٔ غفلت ساخت و حروف اطاعت و عبودیت
موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آمادهٔ
جنگ شد آصف خان که تأیید یافتهٔ سطوت دودمان این
دولت بود با سامان شایسته بر سر او رفت و رام با تفاق
غازی خان سور لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ
پیش آمد و دلیران شهامت آوران جانبین دست از جان شسته

برونند و دستگیر کرده بزند جران و مضطرب برابشنه شاه
سنان شامبانه زده الیتماند اهل قلعه توپ‌ها بی نیاز اند خشند
به حسب تقدیر تیر ان شبانه را سید غنی خان از شاه دین
هرسان شده بعد وقوع حسرت در جهان و هزاران ورد او زد
وا ز مال و ل از جان و مال حکومت کابل برکنده روی بجانب
هندوستان او رو بعد از رفتن غنی خان عنف قباب مهد علیا
ماه جوجک بیگم مهمات کابل را منتظم ساخته وکالت میرزا
حکیم را نامزد فضل بیک نمودند چون نظرش از سر وقتها
برتو نداشت ابوالفتح پسرش به نیابت پدر مهمات متعلقه
فیصل میداد او را چون شایستگی بزرگی نبود و عقل و اندیش
معامله دان نداشت در تقسیم جاگیر و قطع معاملات عدالت منظور
نداشته بی خودانه بسر می برد از همه بهتر آنکه جاگیرها با جیدها را
موافقان خود مقرر ساخت و جاهای ارزان بود برای سرکار میرزا
نامزد کرده مظالم غریب برای خود سامان نمود از آن جمله زمین را
بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داده بود پس منکر را
مقید ساخته با و سپرد او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را
گرفته بناکام می گذشت و هر که عقد صلاح بین داشت که بفروغ این
ورق ملک اعمال رو ده دیده چنانکه از دید احوال دیگران عبرت گرفتن

نخو

شود و نه مصاحبتی نخواندیش و درین که سخن او واقعیت او نماند
هر آنچه درین مکان خانه سراب سامان شراب لایق درکنی را بهمانه
ابدو لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والده ماجده میرزا
و ملازمان قدیمی ناب این ستم شریک و ستیزه کار به تنهاوه
کمر عربده بستند و جماعه از آن مردم منتان شاه و بابا تکه و علی محمد
اسب و بزم خویش شاه و بی و معصوم کابلی وسبوند و کیپ
عبدی سرمست و جمعی دیگر در قصد بسر غضبان بیاب احمد اشتان
شده مترصد فرصت نشستند تا شبی همین و داعیه او را ابدو
خانه طلبیده در خرگاهی که در صحن دیوانخانه چهل ستون نصب
کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش
درآوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشا نوش بود درین
اثنا و چند نوبت ابوالفتح آهنگ برون رفتن کرد اهل
مجلس به تملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند تا
بدمستی خون گرفته بجز از شتاب اندازی دوران چون دو ثلث
حرز وی شب کشید کیف شراب زور آورد و در رفتن خواب
باهم آغوش شد جمعی که خون ریزی او بخود مخمر ساخته بودند شمشیرها
کشیده بخرگاه درآمدند و به ضربات تیغ جان ستان کار او را
تمام ساختند و میرم لهاور خویش شاه بی سر او را بریده بر

تیره ظلم کرده و جمعی کثیر را از بالای حصار پائین انداختند و خلقی
عظیم در کابل افتاد چون سرگذشت ابوالفتح با نصاب بیگ رسید از
سر اضطراب اموال و اسباب خود بدو میرزا سنجر پسر میرزا
مظفر خان هزاره که پسر این سنجر ... تمام با او نسبت دامادی
داشت پاره کرده میخواست که خود را به پابوس هزاره رساند
در بین اندیشه برادر بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از
دنبال شتافته و دستگیر کرده به قلعه آورده آواره صحرای
عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولیا اتکه [illegible] حکومت
کابل گشت و خود را از بی خردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر
قاسم خان کوه بر را منصب خانخانانی داد و خواجه خاص ملک خواجه
سرا او را اخلاص خان لقب کرد و از سر دنائت خود بی لقبی
که پادشاهان بر بندهای خود مکرمت فرمایند دادن گرفت و نسخه
خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بحکم [illegible]
فهمیده بعدم آباد فرستادند برای رتق مهمات کابل بخشش
گرفته بجهت مصلحت دولت سید قاسم کوه بر را که از آبا و اجداد
او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اند ساختند
برای انتظام مهمات مشورت ساخت بجهت سرانجامی ... برادر

کنند

کنند و بالجمله برادران غنی خان کیفیت بی سر و سامانی کابل
معروض بدرگاه معلی ساختند بخاطر نکته دان زود بین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بود ان کابل معروض بدرگاه معلی ساختند
بخاطر نکته دان زود بین را بسیار میخواهد مناسب نیست که او را
اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل نمود که هم انتقام پسر خود را
بکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایت
و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنا برین اندیشه صواب انتما
منعم خان را که بر سر راه مذکور تعیین فرموده بودند از آنجا باز
گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرای
مثل تنلی خان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین
خان نکدری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و
تیمور خان یکه و محب [illegible] از بهادران و یکه جوانان بتعیین
شدند منعم خان چون از تربیت ... دولت حضور نمی شناخت
[illegible] شاهنشاهی ... در نمی یافت و از کابلیان
اعتباری نمی کرد نفس این ... را نوری عظیم دانست و بمجرد
رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال منزل
بمنزل طی منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان
توقف نکرد که امرای کمکی تمام او ملحق شوند و محمد قلی خان برلاس

را با عرضداشت به درگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود
که روی آمدن عتبهٔ علیه ندارم امید که رخصت یابم معظم بایم که
گرد تقصیرات خود را وران ارض مقدس پاک ساخته آن
آستان بوس کردم و چون از بی طالعی قدر عنایت پادشاهی
ندانستم دیدم آنچه دیدم و اگر از بنده بر در رخصت نشود
امید دارم که چون در میان بسامانی راه یافته بندگاه در پنجاب
قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین
بوس دریافت و چون عرضداشت را روانه درگاه ساخت و در پهلام
نتوانست بود از آنجا بکنار سند رسید و از اندیشهٔ یاگی غنیم از
سند عبور کرده در حدود ولایت گبکران آمده نفس راست
کرده روزی چند در آن حدود توقف نمود سلطان آدم گوارم
اوم کر بجای او زده خان خانان در مقام جرئت آمده نزد وی
رفتن ونه رای بودن و انشت سراسیمه روزگار با میگذرانید حضرت
شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع حقیقت احوال او تافت حرف خلاف
عقلها به کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاد و منشائح
کرامی و مراحم گرانمایه او را از کلفت برآوردند و در جواب عرضداشت
او ورنابت جاگیر بجانب حکم مقدس به نفاذ پیوست که ادرو
مرطعفت شاهنشاهی جاگیر نابسابق کمتر از جاگیر بجانب بیت از سرکار

حصار

حصار فیروزه و سرکار افغانستان و نجرابی و شاه بور و دیکلا نور
تو جا تلسدر و اندر بی و غیره آن را تغیر نداده ایم و اگر میخواهد گور
گبکران در میان بنجاب اید در لاهور تم مضایقه هیچ نمی‌نشت
اکنون به مجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد و منعم خان
بعنایت پادشاهی مستظهر شده متوجه استیلام درگاه معلی
شد و چون نحو او در اوسط سال ششم و اواخر ذیقعده و قمری
به شرف بساط بوس مستسعد گردید و عاطفت شاهنشاهی
او را مشمول امتنان ساخت و از چهره حالش گرد خجالت
و خمار ملال بدست پاک ساخته منوازش نهایت پادشاهانه اختصاص بخشید
منعم خان شنشاب ملایح کمال شاهنشاهی شده آنرا حجرات
رفتن کابلی از طرف [illegible] خاطر مرحمت [illegible] شده که
عمت مجد من او اولاد حضرت شاهنشاهی نسبت خاطر مقدس حضرت
شاهنشاهی چه بود منعم خان را متوجه [illegible] سبات و ل
نهاد این جانی شد آخر برای صلاح خود در یافته بعد نیازمندی
متکفل عتبه اقبال شده سعادت کوکب بخشش روز افزون
گشت و بدرجات دولت بحظی از تفاخ نمود از سوانح اختصاص
که خاطر غرض [illegible] بر آبا حضرت شاهنشاهی متوجه شکار منهر اشد
با جمع از خاصان بان صوب نهضت فرمودند و فنون شکار

دل خواه شد از ان جمله روزی بنوبت شیر شکاران شیر شکار
شدند هیچ یارا به تیر و تفنگ بجانگ و لحون برابر ساختند و یکی را از آن
سرمایه ابتهاج دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت
و باعث هزاران تعجب گشت و دیگری را جمعی از بهادران
بر دل اتفاق نموده بدست آوردند و درچنین شکار رعایا و رب
را با عشرت بهم رنگ ساخته معاودت از آنجا بود و چند که بموقف عرض
مقدس رسید که از دیر باز رسمست که در هندوستان مرسوم شده
که ازین طبقات که در معامله جهت انتسام غلبات و نفوبات
می آیند حکام آن سرزمین باندازه حالات و ثروت مبلغ
محصول میگرفتند و کرمیه نامند بفتح کاف و سکون را و ثانیها
فرو بردن از فراخ حوصلگی و از رهگذر دیگر اندلیشه تمامی این نقود
را که گرد ایشان شود بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده
انگاشته منبع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار فرمودند
در زمان باستانی بعضی حرص اندوز بیطالعی بمحض تقلید
از داد ابرستان چنین خواهش بهجا میمودند و بار یابان
اقدس گذشت بطلان گرویده مستحسن کردند و چون سراپرده رفعت
بران جماعه مستحسن نیست در بر جا از ادامه بوجه نعمته گرباری احدیت
ساخته بپرستش ایزد جهان آفرین مینماید حرخواستن وسیلت تفرقه

انداختن

انداختن ناستوده خرد نموده دانست که برابنه آن نشان
ناخرسند ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از انجار
وا پرداخت عزیمت آن شد که این عمر مقرره که ده مسافت
بتازه شتافته در یک روز خود را بدار الخلافت رسانند این
حضرت بدولت و اقبال با مخصوصان قدیم بهمت در راه نهاد یوسف
محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان
و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلب خان
و طایفه دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند ازین ده نور دان خلاص
گزین دیگر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر بهمراهی نتوانست

فتح ولایت ککهران بسعی فیروز و جنگ کردن با افغانان

چون عالم عنصری
سفلی به صباح عالم تعالی ملکوتیست و نمونه ازین نوا نجوم کارد است
که انتظام مهمات ملکی و مالی با دولت شاهان والا شکوه به نیت درست
وابسته است که عالم علویست منوط و مربوط میباشد و ازین سبب
بنا بایست که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جا نرفته و را بادی
الهامی اهتمام تدبیر و نعمت بهر و نماهیت خورد و بزرگ هنجار و هموار
از دولت سرمدی خدائی بقدر گنجایش نیز بر شیب تعمل اورده خود را

باستان جهانیان فرواند از دو دانای کاردان جاودان را دو دو چهر
گردانیده و روز بروز دانا را افزونی دولت و عظمت او بر همگنان
ظاهر سازد و دو مخالف او هم از دوستان خود ناراحت؟
و باش نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته بسر دو کنتم عدم فرو
برند و در اکثر شهرستان باطن که نمونه ملک است سماویست بلند سبحانه
تباه هوا و هوس خواب باشند لا جرم بخلاف نتیجه بخشد چرا
دولت او چون نشناخت کم بقا باشد مال اقبال چون شایسته
رو و روزه زوال باشد اگرچه هوشمند دانا دول را ورای امثال این
مقدمات خرد افزای دولت بخش اصباح تمثیل مثبت ليكن
چون مقصود ازین مجهرت نامه الهی رهنمونی عامه است بجهت
ترتیب سرمه بینای غبار آلوده چشمان کوتاه بین که همین بجهت
مصالح کونا کون از ایشان بر باشند که دور و در زمان گذشته
لمیر و دوا قعات تدبیر خدیو زمان خود را تمیز ده که ملک تمکین
مکیر و اند محمود الجمله درین سال مبارک به ظهور آمده موجب
آگاهی اهل فهم و باعث دیده وری کوته نظران گشت تسخیر ملک
گران است که میان دریای سند و بهت و شعاب جبال و طلاق
واقع است و فسحت چه در زمان پیشین سلاطین هند با لشکر گران
التسعه الدهر اوان ره نیافته و دار ضرب حصول این امنیت نموده

هن

چون چهر ظاهر آرای بستند آمده اند و نیات ایشان بصحت
نه پیوسته بود و مراد ایشان بر نیامده و این عقده با هتمام شان نا
گشوده شد چنانچه ایمای بدین در پیش رفته است و اکنون
که عالم به حسن نیت و صفای عملی حضرت شاهنشاهی زینت و زینت
یافته است هر چه جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان
نیازمند کام روای صورت و معنی اند این کار بزرگ که از فرما
نروایان هند پیش نرفته بود بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی
بر وجه دلخواه صورت گرفت و آن مملکت بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد شرح این عطیه کبری است که چون ایلوس
الکر پیوسته لاف دولتخواهی زبان جهت مرزبان معدن مروت
فتوت چرخشم التفات برای مملکت نمی اندخت هر چند در
آداب خدمت است که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت
نباشند گسسته گسسته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند سلطان
آدم و کلان تران الکه که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بود
اصلا لوازم خدمت بجای نمی آوردند لیکن آن حضرت پاس اندک
خدمتی که در وقتی از سلطان آدم به ظهور آمده بود داشته چندین
تقصیرات ازین طوایف میکذراندند و از آن باز که او رنگ جهانبانی
بفر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش یافته برفت بکمال خا

به مقتضای سبقت خدمت و سابقهٔ عبودیت این دودمان
عالی که نقش ضمیر این مردم بوده روی ضراعت بدرگاه معلی
آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین بوسی والا
مجدد تا اساس داده و دوام اعتصام رکاب نصرت قرین
نموده و پرتو عنایت بر وی تافته جاگیرهای لایق یافت هنگام محاربهٔ
خان زمان که با جمیع عدیله روی داده در سرکار لکهنو پرگنه
هنوه و شخپور و دیگر محال جاگیر او بود و نیز بموجب حکم معلی
جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و در آن جنگ
مردانهای ازو کارنامهها بظهور آمد و چون حقیقت حال از
راست گفتاران درست کرده بعرض اقدس رسید مزید توجه
عالیه باعث و تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات
فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجا آورد اکنون وقت
عاطفت است بهر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهد شد
در نوبت سعادت پرتو بوسیلهٔ واقفان بساط قرب معروض
داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی درباره من زیاده از مجال
من بظهور آمده است اکنون از عوارف بادشاهی بمقتضای
حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که تا قضیه برادرش
آمده در سلیم خان افتاده ام و ملک موروثی مراعم من آدم بتصرف
متصرف است

وازین

واز این غم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح این
قضیه مجمل آنست که سلطان سارنگ با شیر خان خلطهای (?) نزدیک
کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان
بدست افتاد و سارنگ را بقتل رسانید و کمال خان را در قلعه
گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین فترات ملک ایشان را
بدست نتوانست آورد و خدمت الوس گکران سلطان آدم
برادر سلطان سارنگ داشت و چون کار شیر خان سر
شد و نوبت به سلیم خان رسید او نیز سعیها بعزم فرو
گرفتن این ملک نموده سودمند نیامد و از خرابی اینکه توجه
سلیم خان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد
گفته زندان خانه را ادراک کرده بر دار و به تفنگ ساختند آتش
داد نه قوت آتش باروت فرد او رد که خانه را از جای
برکنده با زندانیان بهوا برده بزخم جزو عضو عضو جدا کنده
ساخت کمال خان در آن میان بود تا در برکمال او را از آن
آسیب محفوظ داشت و در گوشه خانه که او بود زودی (?) از آن
آتش نرسید چون سلیم خان بر این جرأت آن آگاه شد عهد
گرفته او را خلاص ساخت و از آن وقت سلطان آدم عم او
استیلای مطلق در ولایت خود یافته او در روزگار ناکامی میگذرانیم

دراوایل زنگ را بر شانه نهاده خود را بسته خراج ولات
اجه بوند ساخت و عمری کمر اخلاص بسته عرصه جانسپاری نمود
چون شرح ناکامی خود معروض داشت التماس موطن قدیم نمود
حکم گیتی خدیو از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت
گکهران که سلطان سارنگ در تصرف خود داشت و اکنون
که سلطان آدم دارد دو بخش ساخته یک بخش باو مسلم
دارند و بخش دیگری کمال خان متصرف گردد و بدین مضمون
مناشیر سعادت نگاری کلان میر محمد خان و مهدی قاسم خان
و قطب الدین محمد خان اتکه و دیگر راجه کبور دیو و راجه مجید
که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان
آدم ازین حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر او
رفته با دارانش بار نافرمانی در کنار او نهند تا عبرت جمیع صحرا
وحشی سرشت گردد و کمال خان به نیل منتهای آمال علیای
پنجاب آمد امرای عظام برطبق فرمان اقدس به سلطان آدم
گذارش ما یا کردند سلطان آدم و پسرش لشکری نام که
عقد کار و بار به دربار بود سر از اطاعت حکم جهان آرای بجهت
عذرهای بدتر از گناه در میان آورد و درایت نشنیدند که از سلطنت
مستغنی را اندیکار ... و کمال خان نیز بالک ... خود ...

از فرط

از فرط احتیاط صور نخال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند
مجدداً منشور معدلت عنوان بطغرای جلال و جمال رسید با آنکه
آدم در مرتبه عبودیت گستاخی الانقیاد نموده بود با وجود آنکه
از آنجا که شمول عواطف پادشاهی است حکم شد اگر بسی را
برادرزاده خود گذارد نیمه دیگر را باو گذارند و اگر هم
برنافرمانی ثابت قدم باشند تا و ... او نموده کمال خان برای
آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او به ظهور رسید
افواج قاهره بر ولایت گکهران نهضت نموده آدم
همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد
در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست و همچنانکه جرأت
و جلادت در سرشت طبقه گکهران مرکوز است قتال و جدال
دست داد اما از آنجا که همواره تاییدات ازلی قرین موکب
اولیای دولت ابد پیوند است شعشعه تیغ نصرت بیان
زنگ زدای معرکه ظلام گشت و وحشی نژادان سیاه منش
صحرای هزیمت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات
غیب تواند بود روی داد و سلطان آدم با پسران عساکر
والا دستگیر شد و لشکری پسرش گریخته در کوهستان کشمیر
رفت و چند گاه از خیل گمگشتگان بود و در اندک فرصتی

او را نیز اسیر ساخته اورد و تمامی ولایت گکهران که هیچ یکی
از فرمانروایان هندوستان تسخیر ننموده بود بهمت والای
قلیچ از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور
اقبال که بتازگی رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکهران
بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن
ساختند و سلطان ادم و پسرش را باو سپرده برگشتند
و کمال خان از انجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه
والا ثابت ارکان بود بدولتی که بخیال نمی گذشت کامیاب شد
لشکرها را انجا که قدم باز پس امدن برداشت [illegible] سلطان
ادم را مقید نگاه میداشت تا حیات طبیعی کرد اگر حلم پادشاهانه
که همواره از ذات [illegible] گردن می نهادند باین روزها
گرفتار نمی شدند اگر نصیحت از ولایت شفاعت میکردند بلای
حرمان کلی مبتلا نمی گشتند و ازین [illegible] تا زمانی در عدم
انقیاد حکم پادشاهی که مرات حکم الهی است اساس زندگانی خود
و خان و مان بر باد دادند و از سوانح انکه خواجه معین بن خواجه
خاوند محمود از کاشغر امده به بساط بوس شاهنشاهی مستسعد
بانت المنة لله که بیمامن اقبال روز افزون شاهنشاهی بسالی
بسال و ماه بماه هفته بهفته و روز بروز چنانچه اثار [illegible] دولت

دانشمند

ولت و [illegible] ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها و ارزانی
نرخها [illegible] طبقات طوایف از ترک و تاجیک
و [illegible] و سپاهی و [illegible] علما و درویش و سایر اقسام انام از
هفت اقلیم بنیاز بدرگاه عالم پناه [illegible] کامروا میشوند
منغمی میکردند ازانجمله درین ولا کاشغر سلاله اصفیا خواجه
معین امده بوصول بساط قدس مشرف شد خواجه مذکور خاوند
محمود است و خواجه خاوند محمود پسر عبدالله و خواجه خاوند محمود
از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق
ممتاز بود و در ایام شباب بعد از اکتساب علوم متعارفه قدم در
غربت نهاده و بجانب هرات سیر عراق و خراسان نموده بشیراز
رفت و بعد از استفاضه علوم حکمت در حوزه درس علامة
الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود
و در [illegible] ماوراء النهر بجانب ترکستان مغولستان رفت
و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بابر
از طرف [illegible] کاشغر امده و [illegible] لقصد دریافت مجالست آن حضرت
بدار الخلافت اگره رسید [illegible] و تعظیم بادشاهی صدرنشین
محافل قدس گشت و در ایام تفرقه هندوستان بکابل امده
اقامت فرمود و خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگر خواجه

متعین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و مغفور بودند
و عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان رود خانه سنگ ایست
که سنگ یشم مشهور است بخواجه تکلیف نموده بودند و خواجه چون
اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون
شنید درین سال زمین حج را عزیمت و سیله زیارت کعبه آستان
مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین را
ناکور که از جمله جاگیر او بوده باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه
معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافت آگره رسیدند بموجب
اشارت والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر زینت
اند حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس بقصد پیشوا برآمدند و خواجه را
ازین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند و بعزت تمام
بدار الخلافت آورده بورود منازل احترام فرمودند و به مکارم
شاهنشاهی مراسم درویش نوازی به تقدیم رسید و خواجه نفیس
امتعه خط و کاشغر بنظر اقدس درآورد و مدتی بدر دولت مشمول
عواطف زیب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا احوال
میرزا شرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده است
قدیم که بزرگان الهی و فرمان فرمایان دیده و دل در دلداری
درویش نژادان را بانواع تفقدات بدست آورده اند و

تم

انصاف

قسم سلوک را که هم بهوش داروی مردافکن است و هم
نوش داروی اجابت گاه بملاحظه انتساب با بای کرام
این مردم و گاه بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت خویش این
نسبت با این طایفه طرح درست ساخته اند اگر بدیده انتقاد نظارگان
شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که حقیقت بابت دیگر
شاهنشاهی که به نسبت این مردم بر ظهور آمده بر دوام
بر گوهر منظور نظر دور بین بوده است و لهذا در اندک فرصتی
انجمن اولیای اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین
حسین برنداشتند و حقیقت بی حقیقتی و بی جوهری او بر عالمیان
بظهور پیوست چون ایزد جهان مرد پیدا آمد که ساحت
این ملک دولت ابد قرین را از تیره درونان بی بیت
پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقش
که به هزاران پیرنگ نگاشته بود وجود نشو و نمو نا باسانی صورت
نبود و اصحاب نفاق بنا بر کوشش خود از عتبه اقبال رفته
در ادبار میمندند از آن جمله حال خسران مآل میرزا شرف الدین
حسین است که از باده مردافکن دنیا نشات بی نور زنده از
جای رفت و خیالات جنون و اندیشه‌های مالیخولیای سرکشی در
افتاد و بتاریخ بیست و سیوم مهر ماه الهی متوهم مخلص افغان

ضبط باطن که طینتش بران مجبول بود از عتبه قدسیه که
ملاذ بزرگان هفت اقلیم است گریخته بی‌نسبت اجمیر ناگور
که بجاگیر او مقرر بود رفته‌اند بعضی تاریخ این سانحه را نشئه
صفوی یافته‌بودند چون این حرکت شنیع معروض پایه گاه
شد بکمال تعجب استعجاب فرمودند هرچند مشتاهر این کوچش
دو عیب از همه‌مانان و مشتبهان این هستان فرمودند بالجمله
منتها غرو غر از ضبط درون دخطور باغ امرحی دیگر نمونه منزد هرون
نماند مگر بزبان حقیقت گذار گذشت که ما اراده تربیت این ازین
بیشتر داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود
از همه رفت و عیار جوهر حقیقت او گرفته اند الکنون صلاح دولت
کینه مبرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان
بساط اعلی را بر سر ناگور تعین فرمایند که مبادا افواجه زاده
منصب جوهر به هجوم خرخشی امر کوبان فانه بر انگیزند و آن
ملک را پا کنند و غبار انکر نفرت خواطر سکنه آن ولایت گردد و جو
باید قدر مخلصان افزون اعلام دولت بلند ساختن است
و برانداختن سلسله کافر نعمتان فتنه اندوز با این جمهور رعایا
که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن ملک آن سیه دروبان
تیره رای را شمع هدایت درشاه راه گذاشتن حضرت

شاهنشاهی

شاهنشاهی حسین قلی بیک بسر ولی بیک والقدر را که
در خدمتگاه بساط قرب معزز بوده و بدقایق مزاجدانی داد
خدمتگاری اعتبار برداشت پایه اعتبار افزوده بمنصب خانی
مفتخر ساختند و جاگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مرحمت
فرموده گوشش صنعت نیوشش او را به نصایح دولت اوز بد
فزای پرساخته بجانب ناگور که مقر میرزا بود وداع فرمود
جمعی از مخلصان صفاکیش مثل اسمعیل خان و برادرش
محمد صادق خان و محمد قلی خان توقبای و میرک بهادر و چند
از بهادران جان سپار را همراه او نامزد ساختند و حکم
مسیح شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشئه بشریت
است اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار
خود خجلت زده باشد او را مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته
بدرگاه گیتی پناه آورند و اگر داعیه‌های مدبرانه کافرنعمتی نیز
در خیال آن داشته باشد سزای او را در کنار او نهند تا این معنی
عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد و حسین قلی خان
اهل و عیال خود را حاجی پور فرستاده آماده انجمن مست
شده با جمیع شایسته متوجه ناگور شد چون لشکر موید باقبال
رسیده تا آمد میرزا او بار یافته را فرصت سرانجام فتنه که انگیخته

بشریت

بود بدست نیفتاد ناگزیر قلعه اجمیر را شیرخان دیوانه که از معتمدان
او بود سپرده بجانب جانپور که در تصرف خود آورده بود رفته
انتهاز فرصت غنیمت جسته دو دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را
محاصره کردند که راه بالکل کرده بشتر متوجه شوند شیرخان دیوانه
عاقلانه پیش آمد و بعهد و قول و اخلاص گر منصور شد
حسین قلی خان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده بشتر روان شد
میرزا شرف الدین حسین که دین و دنیا را از دست داده بود
رو برو ایشان را بجز قرار نداد و از ممالک محروسه [illegible]
و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعه میرته که از
محکم ترین قلاع آنجاست و حصین باستصواب میرزا در اختیار
بود او نیز بدست حسین خان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی
آن قلعه [illegible] سپرد و چون خواطر اولیای دولت ابد
پیوند از کار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در
تسخیر قلعه جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن ملک است بستند
پوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند بمرتبه جاه و
افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست این
قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار [illegible] چندر سین پسر خرد او
جای نشین شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره او

برداختند

برداختند و از امرا پسر کلان مالدیو اوده داخل معسکر اقبال
شد و از انجا باستیلام عتبه علیه که بوسه گاه سرافرازان
آفاق است سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی
و مطلوب [illegible] و جمیع دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلی خان
فرستادند و بتایید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح
شد و از سوانح آنست که خواجه مظفر علی ترتیبی بخطاب
مظفرخانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت
تفصیلش آنکه چون بیمامن معدلت دولت افزای سعادت
[illegible] و حسن توجه وزرای رای متانت تدبیر حضرت
شاهنشاهی سلسله ابدپیوند سلطنت تازه گرفت و خلاصه
امور جهانبانی و نقاره مهام جهانگشایی سامان و سرانجام
یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیت
مراتب گوناگونی و اینکه عدم ملایه در اشتغال مهمات صوری و
معنوی را اصلا [illegible] بود [illegible] و اختیار در آن سلسله
بینش آن که سرمه چشم عوام است و جهت دوربینی و فرمانروایی
رای جهان گشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوانی
بوجود مردی اخلاص بنا و خدمت دوست معامله دان مزین
گردد تا ذات مقدس بخاطر [illegible] بی توجهی بهمین طرز عیار

عیار گرفتن چنانچه بیان است بوده مهمات مالی و ملکی و تصرفات شرعی و
قولی بر ساق حق و سیاق صواب فیصل می داد و ساحت ریاض
ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت می پذیرفت
و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی نور او ابلی این سال الهی
برای کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را برگزیده فرنگ زدای جوهر استعداد
او شد خواجه برجوع این خدمت سربلندی یافت و منشای دیوان
بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز همراه این منصب
والا گشت و او شکر این نعمت جلیله را درخور استعداد خود دانسته
کفایت در لوازم درایت و کفایت کار پردازی های نمایان بظهور
آورد و در ترویج معمورآباد خزانه که راس المال سلطنت است و
ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه بمضمون ضمیر قدسی
بود اهتمام شایسته به تقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت او
بمرتبه امارت کشید و بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و
قلم شد خواجه ملازم همراه ایشان بود و در زیرکی هم نغز قدا و در روشنی
او زنگ خواجه مفید ساخته بپایه سریر اعلی فرستاد هرچند کوته نظران
آنوقت آن روزگار قادر نابود ساختن خواجه بدلالت براهین اهتمام
داشتند اما آن حضرت که جوهرشناس نقود انسانی اند در خوشه
استعداد او کار و بار یافته جان بخشی فرمودند و چندگاه عمل داری

بالجمله

بر کنار بسر و ر با د مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبه دیوان
بیوتات رسید و از آنجا بپایه مرتبه عالی استیفا و بیوتات خالصه لازم
جوهر شناسی نافذ نظر روزها بیند که از خاکستان لعل و یاقوت
بیرون می آورد و آن را پیرایه تخت دولت میسازد ۵

آمدن شاه ابو المعالی بار دیگر
[illegible] و [illegible] نمودن [illegible]
بجزای اعمال رسیدن

چون ایزد جهان آرای میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو
جهان را خاطر نشان خورد و بزرگ گرداند و پایه اعتلای اعلام
دولت روز افزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم نشان ظاهر
سرانجام پذیرد و هم گمراهان بادیه ضلالت را اهتدا شده راه
سعادت یابند لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت را
بگوی بستی و تشبیب زبونی در آورد و چون افسر آرای سلطنت را
معدن مروت و مردمی گردانیده از استعداد و عفو جرایم خوشنودی
دارد ناگزیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت او را
باهتمام خود دن در گرداب هلاکت بموج خیز شقاوت انداز
مصداق این سخن بدیع که خردانایان تیز و حال حیران شاه بال

فرصت جوی شود شاه ابوالمعالی به بطلان ذاتی واغوای شرف
الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قلی خان
و سایر امرا آنجا بود چون بجوالی حاجی پور رسید قا بو دست برو
نیافت خواجه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان خاص حسین
قلی خان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند
و این جوانان برای دماغ برگشته بخت چون از حاجی پور مایوس شد
عنان فتنه بجانب نارنول تافت و دران نارنول از تغیر خان جهان
شریفه جاگیر شجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان بسر او
حکومت آنجا داشت و میر گیسو عامل خالصه شریفه ورصد دان
بود که خزینه از خزانه پادشاهی را که آنجا بود نزد خود داشته بدرگاه
معلی اید و بواسطه اختلاف کماشتکان معمول و معزول بوازم
احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که ناطالان
بهانت آنجا در خواب غفلت بودند آن کافرنعمتان با جندی از
اوباش رسیده اند قویم خان را همت یاوری نکرد و عار گریختی
برخود پسندیده و میر گیسو توفیق خون نثاری نیافته گرفتار شد
جزوی از نقود و بدست آن بدبران قلاب افتاد و شهر را بنهب
غارت کردند و حسین قلی خان از آمدن این بد مست آگاه شده صادق
خان و اسمعیل قلی خان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا
آسیبی باعروق او که در حاجی پور است رسد فرستادند با اهتمام

ابوالمعالی است که نه حد مرتبه خود شناخت و نه قدر عفو پادشاهی
میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان
در وقایع سابق گذارش یافت که این بد مست تیره رای مکرر
مصدر اعمال ناشایسته شده بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از
کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهة اصلاح حال او
و آرامش خلایق او را بمکه معظمه فرستادند در حوالی آن اماکن شریفه که
بالبیه حسنات گردد به تحصیل شرارت بر شرارات در خرمن اعمال
اندوخته و مورد سیاست گشته باز بهند شتابی نادرست ممالک محروسه
با نوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود و رو به اورد و به خیال
فتنه اندوزی و فطرازی در گجرات توقف ناکرده بسمت آگره
دهلی روانه گشت و چون به بیجاپور رسید میرزا شرف الدین حسین با
که او یار یافته دین و دولت بود و در یافته در فتنه های خود نیز تر شده و دو
تحیل باطل سر به دسر کشی بشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا
چون عم زاده شاه ابوالمعالی بود با او هم عهد و پیمان گشته با
ششصد کس خود را همراه او ساخت متین یار رعیای عوج و میر علی کولابی
گرفته در ولایت شورش و آشوب انداخته فتنه برپا کنند و قرار داد
اگر در همین جا بهم نشستند بهم خود را میرسانم و اگر اینجا کاری
از پیش نرود خود را یکبارگی رسانند و آن حدود را امن خویش انگاشته

اقر

خود را جده و حاجی بور رسانیدند احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر
فتوح منصوره شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند و چون
بدروازه گروهی نارنول رسیدند خان زاده محمد برادر ابوالمعالی
که او را از بهان عامد شاه بوند ان میگفتند و از جاگیر خود برآمده
بدیدن برادر میرفت دو چار شده و این طور صیدی در قید
اولیای دولت در آمد شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت
قرین شنیده از نارنول فرار نمود دلاوران با صولت کوه
صلابت تیز تر آمدند چون بمقام دهر سو رسیدند دو شتر بار
زر سفید که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم
اسمعیل قلی خان و احمد بیگ افتاد و میان قلی خان
زر دوست بر سر آن نزاع شد و بال کشید که میان صاحبان
ایشان گفت و گو بمیان آمد و چون دران روز راه بسیار رفته
بودند در قصبه دهر سو فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ
بواسطه غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند
و وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن شادی خان و اسمعیل
قلیخان همراهی ایشان مقید نشده الغار کردند بعضی از بدبختان
و جمعی ماوراء النهریان عاری حقیقتی دنبال ابوالمعالی را از همراهی
گزیده اند نه عذری بخود راه دادند و دانه قلی نام حرام نمکی جدا
شده به تفصیل نشست خود را به ابوالمعالی رسانیده کیفیت حال را

تعجیل

خاطرنشان

خاطرنشان کرد ابوالمعالی در میان درخت زار بی توقف
انتهاض فرصت میجست بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت
گزین از کمین گاه برآمده تاخت و ان نفاق پیشه های بیوفا
بموجب قرارداد خود بهم متفق شده بروی صاحبان خود شمشیر
کشیدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده و جمعی کثیر
را از مخالفان بد اندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز
شربت واپسین شهادت کشیدند نیکنام ازل را ابد گشتند و شاه
ابوالمعالی از ای ای عساکر قاهره رو بگریز نهاد و چون به پرگنه
ججهون رسید شنید ازانجا دروازه قلعه را بسته بمجادله پیش آمد
و خود ای راه بملک شناسی شد شاه ابوالمعالی ازانجا بحصار فیروزه
احمد باقر بیگ ملازم منعم خان در حراست آن قلعه متحصن
بجابه اوردان سگ دیوانه ازانجا هم خایب و خاسر پیدا
کابل رویه روانه شد درین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی
برسم شکار در صحرای منوره که در بانزده شش نزدهی کروهی از
دارالخلافت اگره است نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه
ابوالمعالی دهلی روی زیدکرد اری او بعرض مقدس سلطنت رسید و در
جمعی از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و تاتار خان قاقشال
و دیگر خانرا حکم فرمودند که سر در دنبال این بد دولت نهاده

بشفقت ان شهسوار دولت رسید بلی از خون گرفتها کار
نعمت نزدیک میرسد با هم انکه ایستاده بود و چون از ان
بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرموده تیر غدر از کمان فتنه
برکشیده کرده بجانب ان عالم پرور کرامت و پناه دولت
و اقبال است انداخت چنانچه بر کتف ان حضرت رسید
قریب بیک وجب نشست غریو از نهاد زمین و اسمان
برخاست جان نثاران بر سر ان خطابیخ که نظر ریختند
و میخواستند که تشخیص حال او نموده ان بد دولت را
بخاک برابر نشانند اشارت عالیه نفاذ پیوست که او را
هم کذارند که مبادا جمیع از خانواده اخلاص را درین متهم
کردانند در ساعت ان خون گرفته را پاره پاره ساختند هر چند
اصحاب اخلاص ملک دلها بی محابا در امان ظاهر بین شرح
شده در بچاره سازی اضطرابات داشتند اما ان پادشاه صورت
و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده بواطن اخلاص نهادان
و متوسلان رکاب جاه و جلال باشارت تبرا اوردند و از
اشرف شنیده ام که میفرمودند که تخت جنان مخیل شد که از
ناوک شخصی سنگ ریزه افتاده باشد با وجود چنین زخم کمال ثبات
ورزیده بدستور سابق بر سمند کران رکاب سواره بدولت خانه

تعجیل

توجه فرمودند و چون جراحت ایزدی و دعای مقبولان
الهی حافظ و حارس بود زخم کارکر نیامد و جراحت قوی
نیفتاد و حاذقان عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازیت
متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان و حکیم الملک
باهم اتفاق نموده این جراحت تازه را التیام بخشیدند قرار دادند
هر روز فتیله تازه می نهادند تا انکه در یک هفته روی به اندمال
و التیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود و از غرایب
امور قصه سک پادشاهی است و ان سک ماده بود مسوده نام
درین برامدن از دار الخلافت اکره در محل مقدس می بود
از تاریخ سنوح این قضیه تا به اثار ملال و وحشت از وی بظهور
امد هنوز ازین قضیه خبر نرسیده بود که اکاهی یافته خود را تا هفت
روز از خوردن و اشامیدن باز داشته بود و مظهر صدق حقیقت
و فا کشته اری هر کرا نظر بر جمال ارای این برکزیده جهان افتاده
باشد امثال این امور بدیع نیست علی الخصوص از سک که حقیقت
وفا مشهور افاق است به دور باشد اکرچه حضرت بادشاهی
بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت ان نداند که تشخیص
حال این تبه کار نموده اید اما این قدر مشخص شد که این بد بخت
اهنین دل از غلامان بدر شرف الدین حسین میرزا بود و قتلو مولا

نام داشت وان نمک حرام او را از جانور باندن شاه
همراه شاه ابو المعالی ساخته بود چون او از هندوستان
فرار نموده روانه کابل گردید میشد این بی سعادت را باین کار
فرستاد برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاد و
اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل از ین معنی
که هر کرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشه شاه هندوستان را در
سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد بلکه از هر چه بداندیشی
بخاطرشان راه یابد وبال و نکال آن هم درین نشاء بایشان
رسد و چگونه رسد که نه اخروی از ان ناموس و عرض گذارد
و نه قدری از جان و مال و خانمان را فرصت دهد چنانچه دیده وران
انصاف مند کرر در نامچه سلطنت بی گزند این خدیو مقدس
مستبصرانه مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد را
نیکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند
اگر یک یک شمارم دران کتابی علیحده باید پرداخت الحمد لله از پی
شکرنامه در هر جا ایمای بحال این کور باطنان و مکافات
اعمال شان رفته چون صحت کامل مزاج اقدس شد باز دوم
بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الاخری موکب عالی بدار
الخلافه اگره نهضت فرمود و با استیفای منازل میشد تا انایجرات

اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بملاحظه آنکه قدری زخم
تازه بود و تاب حرکت سواری اسب نداشت بکشتی در سفاین
گذشتی بر بستر آرام گرفته طی مراحل مینمودند چون ظلت چتر نور برد
بر ساحت حدود دار الخلافت اگره شعشعه افزای شد عالمیان
بفر قدوم سعادت نمود حضرت شاهنشاهی بنازگی جان تازه
یافته بفرط اخلاص شتافتند و بدولت استقبال فایز شده
نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات مقدس
سمات شکر مواهب الهی به تقدیم رسانیدند و آن حضرت در
بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری بدولت
خانه مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال
نموده در مبانی سلطنت و رعیت پروری قوانین منبعه بنا داده
جهان آرای بودند و ستمدیدگان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش
شاهنشاهی از مکارم نوبت نمودار و شغل ظهور فرموده از اسباب
افزای پی گشتند و سیه روزگاران به بر سراب خود دریافته بکشتی نجات
پی شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان بحال اعتدال
طبیعت بهار یافته بود آغاز سال نهم الهی از
جلوس سعادت قرین شاهنشاهی
بعضی سال اقتران دهلوی در قرب این هنگام که از دور و موکب

اقبال حضرت شاهنشاهی مستغرق خلافت گلستان روزگار نگار
برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای
بهارستان عدالت توجه داشت بهار رنگ طرا افزای در آمده
تهنیت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت و بیست
دقیقه در شب شنبه بیست و هفتم رجب نهصد و نود و یکم نیر عالمتاب
به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت نزول نموده و طبیعت
طراوت تازه گردانید: دوران به بهار رنگ و بوی دارد:
گلدسته بدست آرزوی دارد: گل کرد بهار عشوه سازان: جوشید
دماغ عشق بازان: سیراب هوا چو مغز دانا: دوران چو مزاج دل
توانا: زان در ابر در چکانی: کز مغز خرد چکد معانی: و از جلایل
بخششهای والای شاهنشاهی بر نظام عالم بود که در عنفوان این
سال دولت افزای به ظهور آمد بخشیدن جزیه است در وسعت آباد
هندوستان اندازه مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت چون نظر
دوربین حضرت شاهنشاهی بر نظام عالم بود و در امضای این حکم
که سرمایه انتظام عالم بودند توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش
اعیان روزگار و ظهور چندین منافع و کلفت گوی بسیاری از متعلقان
نافهم این فرمان معلی نفرستادند و ازین عطیه گرامی هزاران
مهار و کمند و بر کردن کشان روزگار سرانجام پذیرفت و زمان

نکی

بخشش که منظمان سلسله صورت تجویز این نمودند بواسطه آن بود
که از معاودات صحیح دل در امانت قبول کرده مخالف بسته بودند
و برای انتظام ظاهری بر آمد حاجات خویش معاوضه آن مبلغی
قرار داده جزیه نام نهادند تا کام روای مقصود خویش گردند تا
منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خرداندیشی و
نور عاطفت والای فرمانروای زمان آنانکه در کیش و ملت بیگانه اند
چون یک جهان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان
بسته در ارتفاع علیای دولت اهتمام دارند جلوه این اصحاب
تباین را که اساس آن مخلص بر تقلید است و ارادت و عقیده
در انها تعدید آن کرده سابق که عداوت جانی در میان بود و غیبانی
نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده اند و نیز باعث عمده
بر اخذ این وجه در زمان بخشش فرط احتیاج منتظمان و معاندان
به مصالح و اسباب دنیوی بوده تا به روشنی وسیع در معاش
به بد آید امروز که هزاران گنج در خزینه انتظام بخش جهان
پدید است هر یک از ملازمان عتبه اقبال غنایمی زرپرستی عظیم
حاصلات حلقه منصف دانای تمیز دل بر گرفتن این مال نهد و تصلا
موهوم برنهد و محروم اقدام نماید و از جلایل وقایع سرا پا نیک
ابو المعالی است و شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آ

مراجعت

که چون ابو المعالی به نیت تباه کابل رو به رفت و عساکر منصوره
به تعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانید
نمود این بی سعادت از حوالی سنه عرضداشتی متضمن نسبت توجهات
قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی به ماه جوجک بیگم والده میرزا
حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت استناد
و شرح احوال خسران خود را ضمیمه آن ساخته عریضه را بدین بیت
مشحون گردانید بیت ما برین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه
اینجا به پناه آمده‌ایم و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه
در داد بی او با مردم اعتمادی نبود گنجایش نمود و جمعی از کوته اندیشان
ناقص تدبیر و صاحب غرضان بد دولت خیانت در مشورت نموده
خاطرنشان بیگم کردند که شاه ابو المعالی از سادات کرام ترمذ است
و نبیره زینت سلطان بیگم که صبیه قدسیه خاقان سعید سلطان
ابو سعید سلطان میرزا بوده و در زمان روایان مغولستان
و سلطان کاشغر بدان سلسله پیوند کرده اند لایق آنست که چون
او پناه بدین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را
استحکام تمام بخشند سر رفعتش به اوج عزت و احترام رسانند
بحدی که در نظر نا عزیز او گران قدر شود و صبیه شریفه خود را که همشیره
میرزا حکیم است با او نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته

رونقی و رواجی بخشد و کار ها بر وتیره خواهد شد و مصلحت گزینی
از دغدغه و تفرقه بر ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت او درد
دل ساده بیگم از سخنان فریبنده ایشان و هم برین اندیشه نادرست
مایل گشت و کلمات ملایمت ترجمان در جواب شاه ابو المعالی
نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آورد و بذریعه آنکه حقیقت
اینحال بدرگاه شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود
با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت داد و بدان سلاله دودمان
دین و دولت را با آن نادرست خود به اندیش پیوند کردند
و نتایج و ثمرات آن در اندک فرصت گرفتار شدند و در کمتر
زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را
از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست ابو المعالی که
همواره آثار کوته خردی و تنک حوصلگی و سایر خصال ناستوده
از صفحه شمایل او ظاهر بود چون در آن خانه صاحب اختیار و قدرت
گشت در پیرهن حوصله خود نگنجید و از مصاحبت اهل اغوا المقتضی
طینت اصلی و فطرت خود خبث بر خبث افزود و از بیگم و منتسبان
آن سلسله اصلاحات نمیگرفت و از نصایح گرانمایه بیگم پند پذیر نمیشد
و در ایجه حق شناسی و حقیقت ورزی از در بطور رنجی آمد و بعضی منصبان
تیره رای مثل سلوکی خواجه خان و شادمانی که سابق از بیگم رنجشی

داشتند در منولا با ابوالمعالی پیوستند و چنان وانمودند
که تا بیگم در قید حیاتست ترا در امور ممالک و مهمات کار استقلال
صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی منکن فضیلت میان و پسرش
ابوالفتح دشاه و بابکه ترا ضایع خواهد کرد و صلاح کار تو آنست
که با جوانی در میان نهاده بشش دستی کنی و میرزا حکیم را اگر
هنوز خورد سالست موافق اراده خود نشو و نما دهی تا همگی کابلیان
سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند ان نکوهیده سرشت ناعاقبت
اندیش گوش سخنان بد اموز داشته باین منکر کاری ناپسندیده
اقدام نمود و کلید عقل که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق
این دودمان را بباد عقوق داد و درخت نهال تازه بیگم زان
بقصد خون که بدترین انواع عقوق است در کین نشست آلی صلال
بید دولت سوکون قاضی زاده لقب حیثیت ما وراء النهر را با خود یار
کرد روی بمنزل بیگم آورد و ابوالمعالی از راهی و آن دو با سعادت
از راهی دیگر در درون خانه در امدند جماعه از عورات در آن خانه
بودند بغلطی بانوی را خون ریختند و چون ظاهر شده که خطا کرده
و بیگم نبوده اند باز بی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالی
کشیدند و بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال اگاه
یافته در خانه بر روی ظالمان بربست ابوالمعالی باتفاق این دو

در اشکست و بامدرون درامد و بیگم را بشهادت رسانید
باین تیره رای رایت ظلم برافراشتند و این سانحه حیرت افزا
در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور
امد و بعد از خونریزی بیگم بتفحص میرزا حکیم شتافت و از میان
خورد سالان او را که در دیوان خانه پهلوی خود جا داده
بودم در خانه میرزا خواجه بخواهی پیش او رفتند روز دیگر سید
قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان عالی از امرای
بزرگ بوده داد در منولا در در خانه میرزا منصب وکالت یافته
کار گذار مهمات ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را
بقتل رسانیدند و برادرش محمد قاسم را مقید کرد و یزدی محمد
میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران
شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق کرده قصد
ابوالمعالی کردند حیدری سرمست از میان این جماعه خبر به ابوالمعالی
رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده اماده قتال
شد و آن غیرتمندان از روی قدرت و استیلای از راه دست
بقلعه درامدند و از ینجانب ابوالمعالی پیش رفت و در میان
نقش جنگ نشست و کشش و کوشش بسیار شد از جانبین خلقی
بقتل رسیدند و جمعه ابوالمعالی غالب امده آن مردم را از قلعه

بدر کردند و شب بردهٔ ظلمت را بین الفریقین فرو هشته هر کدام
بجای منقوش ساخت فاتحه الان بغور تید تشتافتند و میدانیان
طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد
آوردند محمد قاسم برادر رحیم قاسم کوکه در بند بود و نجات یافته راه
بدخشان پیش گرفت رجاونه کابلی و غنیمت انگیزی آن بعید دست
بمیرزا رسانیده او را با بودن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود
خوردسالی از واقعهٔ والدهٔ خود سراسیمه و غم ناک گشته بتعلیم
دولت خواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده
در چاره جویی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد و میرزا سلیمان
بعد از اطلاع حوادث کابل که عرصهٔ سامان رفتن آن
نشاط آباد که همواره کرده طمع آن بر باد میر دوارده حکومت آنجا
بالا بسر او تمام و خیالات او بود پیش و به همت خود ساخت
لشکر و حشم بدخشان جمع کرده با اتفاق خرم بیگم روی بکابل نهاد و
ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده اندک جای رفت لشکر را اهتمام
کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بیخردی بجو و منفق الکلمه شده و
دست او در تهیه پیش رفتن نمود پیش از آنکه میرزا سلیمان به کابل
برسد بسیج کرده از شهر برآمده بکنار آب غوربند رفته و سر راه
را گرفته بر ساحت انتظار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر

بدخشان

بدخشان جلوریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل همدیگر
فوجها ترتیب داده صفها آراستند و در خلال این حال فوج
از جماعه کولابیان از جانب میمنه سپاهی گرد ابوالمعالی از سپاه
کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت بعد از درآمیختن
مبارزان طرفین چون شکست کابلیان با ابوالمعالی رسید میرزا
حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک
هزیمتیان رفت در چنین قابو مردم میرزا حکیم وقت را غنیمت
دانسته جلو ریز گرفته باب زده و گرم شتافته بمیرزا سلیمان
رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراکنده شدند
هرکدام روی بجانبی نهادند ابوالمعالی چون باز آمد و حقیقت حال
آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معامله جنگ برکنده
راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بپای مردی همت تعاقب او
نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن مدبر بی باک پیوستند و
او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان
باستیفاء تمام با حکیم میرزا بکابل درآمد و بعد از دو روز آن بی
اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد و میرزا از مو و تا آن
نمک حرام حق ناشناس را روز ادرفو غرهٔ خورداد ماه الهی موافق
عید رمضان بکمند مکافات از حلق کشیده قصاص نمودند

بچشم خویشتن بیند در گذرگاه • که ز دم مرغی بجان مور گیرد راه • هنوز
از صید منقار خویش نپرداخته • که مرغ دیگر آمد کار او ساخت • چه
گردی مباش ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات •
در هنگام تلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد عجز و زاری
بیش از رو که شاید بهزاران خواری و نگونساری بچند روز
زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما پیش از ظهور جوهر
بی جوهری او مگر بر آن مرتب نگشت و قالب ناپاک او را
بوشنا بعضی عزیزان در خوابگاه مرقد غفران قباب خانزاده
بیگم و مهد ... خواجه مدفون ساختند لله الحمد که عالم از وجود خبث
او پاک شد و بپای اهتمام خود بکوی هلاکت شتافت هر که قدر
نعمت نداند و کفران نعمت کند او را بدین منزلت هوان
نابود کرده اند اگر از جنگل اولیای دولت بدر رود و مقصد
اقبال مخالفان را ابد و کمار زندانه جهت عبرت هوشمندان
دمار از روزگار او بر آرند بعد از آن میرزا سلیمان در مقام
سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان به بدخشان
فرستاد و صبیه خورد را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا محمد حکیم
در آورد و ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرده امید علی
را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نمود

محل

محال اقتضا خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود
و حرم بیگم بجد شده بود که میرزا حکیم را همراه به بدخشان برد
و کابل به بدخشیان بسپرد و میرزا سلیمان این معنی را
قبول نکرد که حالت الوقت صورت تمکن نمی داد و بمرور
ایام صورت داده خواهد شد حصه ولایت کابل را
بمردم خود جاگیر کرده جاهای چند بدانها داد و یک حصه
زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را موجب
گرفتن کابل دانست

فتح گدهه کتنگه بتیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان گرفته شد

خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجیک بود از طبقه اهل قلم
اما باقتضای دولت ابد قرین کارها از وی بظهور آمد
که ترکان پیش او پشت دست نهادندی هوشمندان اهل تیغ
ذات او سلسله نامیده کار عامه ان ندخاصان از آن نسبت چشم
پوشیده در هر حال می نگریدند و به مقتضای اجال شایسته
نگذرات میگویند و بالجمله آصف خان را از حسن عقیدت واعتماد

بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت
کشته فتح ولایت گره باندک جولان اهتمام او میسر شد و
تفصیل این مجمل آنکه در ممالک محروسه بنسبت هندوستان ملکی است
که او را گوندوانه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوند و آن
گروهی بیشمار اند بیشتری در صحرا بسر برند و همانجا موطن
گزیده در ماکل و مشارب و مناکح بسیار گرم باشند و آن قومی
است فروتر از اهل هند آن جماعه را از دیوان غیر شمرند و بیرون از
قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق این ولایت
متصل است بر تن پور که داخل ولایت جهارکند و مغرب آن
اتصال دارد برایسین که مضافات صوبه مالوه است و طول
صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ملک ولایت پنه است و
جنوب آن دیار دکهن است و عرض آن هشتاد کروه باشد
و این ملک را ولایت کوه کتنه گویند ممالک است مشتمل
بر حصون و قلاع منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه که
ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه آبادان
در ولایت آبادان بوده از آن جمله گره شهر کلانی است
و گنده موضعی نام بوده است و آنکه باین دو اسم مشهور
گشته و دار الحکومت آن بلاد قلعه چوراگده است این

ولایت در زمان باستانی یکی نبود بلکه چندین راجها
در آبادان مرتب بودند بواسطه حوادث روزگار بآن نظام
و نسق نمانده چندین راجه اند مثل راجه گده و راجه گده هراء
گرولا و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه دانا و راجه کتولا و راجه
بکده و راجه بندلا و راجه دیوهار و راجه لانجی و بیشتری دران
و جنگلی باشند سوار کمتر دارا اول ظهور اسلام که فرمانروایان
والا شکوه فتح هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد
دولت ایشان ظاهر فتح یکی ازین تخت نشینان بر کنگره
شرفات آن قلاع متین و حصون رصین نتوانست پرید
نهال سمند خیال این جهان کشایان در فضای تسخیر آن
ممالک نتوانست زمین سای شد در بنولا که آصف خان قا
کده گشت و فتح ولایت پنه نمود ایالت ملک به رانی درگاوتی نام
زنی که مشهور برانی بود رسیده بود و در شجاعت و تدبیر و سخا
پایه بلند داشت بوسیله این صفات گزیده نظام الملک ملک منتظم
ساخته بود از مردم با وثوق که آنجا بوده اند شنیده ام
هفتاد و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بود و از آن جمله
شغدار نشین دوازده هزار موضع بود بقیه ایلات مطیع بودند و
کلان تران الوس نجاشیه داری او میکردند او دختر راجه سالباهن

راجه رانه دمهوبه از قوم چند بست در راجه مذکور از ابسر امن
داس دبست نام نسبت کرد هر چند او از قوم اصیان نبود لیکن
چون دولت صوری داشت در راجه سالباهن را روز بروز نشان
ناگزیر این نسبت تحقیق گرفت این امن داس را سلطان بهادر
گجراتی چون در فتح رایسین مساعدت شایسته ای بر آورده
مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود
او پسر ارجن داس داو پسر کورالمه داس داو پسر کهرجی است
اگرچه از قدیم بهتهه که درخانه حاکم کرده بود لیکن خواعتبار نبود
این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان آن ملک پیشتر گوی ربان
بجری مبارزت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد و پسر او
او بهکن داس تیغ بیران پدر را بکار برده رتبه خود افزوده بالقصد
سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شده از قوم راجپوت بسیار
از سوار و پیاده لکها بهم رسید او را ده مصاحب دانشور کار گذار بهم رسید
یکی از ذات کهرجی از سلطان بهره بود دوم از ذات پنوار و بغوغ
مغل شان ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از آن حکومت آن
به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از وی امن داس
خرکور کلانی آنجا قرار گرفت این امن داس بد ذات بدکردار
حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی و براه خود خراب

ابوالبرکات

ابری بسرانجام داد پدر به مقتضای حسن عطوفت او را چند
گاه محبوس داشت باز بعهد و پیمان برادر دوان بأسعادت باز
برعادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت و گریخت
پیش نرسنگهدیو چه راجه رامچند راجه پتنه رفت و راجه او را
خوانده و نرسنگهدیو بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد او را
پیش پدر رهبهان پدر راجه رامچند که خورد سال بود نگذاشته متوجه
شده در آنجا رشد ظاهر به بهیرسنه پدر را وارجن داس چون
از بی سعادت ناخشنود بود و بی عهدی خود را به پسر میانی
خود جوکیداس مقرر ساخت دراو نسبت برادر کلان را منظور نداشته
قبول این معنی نکرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من شایسته
سعادت نیست امن داس بدولت تیره رایا از شنیدن این
پدر پسر میانی را اعتبار میداد انکار کرده بدزدی در خانه مادر خود
آمده پنهان شد و با اتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت
داشت شبی فرصت جسته قصد او کرد و مردم هجوم کرده او را مقید
ساختند پس پیش آن میانی فرستاد او قبول این معنی نکرد که
قصد برادر کلان خود که بجای پدر راست از من نمی آید و چون او را بسرانجام
ابری پدر خود بسرانجام داد دربار راجه بیتیم هرچند مبالغه کرد
سودمند نیامد و تجرد گزیده راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب حقیقت اندیش

بر جاده وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند ملک حقیقة
حال را براجه نرسنگه دیو نوشته تحریص گرفتن این ملک کرد چند
راجه از سلطان سکندر رخصت به جمعیت تمام بآن ملک
برفت و امن داس در شعاب جبال متحصن شد اگرچه تاب
مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی
و ضبط و ربط قصد ملک پدر کردم الکنون به پدر دیگر چه مجال کنم
چون راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسان خود گذاشت مراجعت
نمود امن داس مذکور در آن شعاب راه با معدودی آمده ملازمت
راجه کرد بعد از زاری راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک را
باز بسپرد و او همیشه گریستی و از کار بد خود بر خود نفرین کردی
معلوم نیست که اینهمه از ابله طرازی او بود اما فی الواقع بر بد
خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت
چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت به رلبت پسر او
رسید او هفت سال سری کرده جهان را بدرود کرد و چنان
مسموع شد که سنگرام را پسر نمی شد از گوبند داس کواهه
که از ملازمان بود خواهش نمود که چون زن تو حامله شود و وضع
حمل در زمین منی جو کم بلند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود او را
بنام خود منسوب کرده ام و کسی برین سر اطلاع نیابد گوبند داس

مذکور

مذکور فرمان پذیر گشت چون ارزن پسر او بطلبد راه بنیاد
راجه به پسر خود برداشت نام او را دلپت نهاد و درگاوتی دختر
را با این دلپت کردند و چون دلپت را عمر بسر شد پسر بیرنارائن
پنج ساله بود رانی درگاوتی باتفاق ادهار کایته ناظر ملک
اسم راجگی بر دلپت بسته بیرنارائن را خود متکفل شده و لوازم
شجاعت و تدبیر دقیقه مهمات نمی دانست عقل و رای اندیشی
خود کارهای غریب کرده بازها و رو نمایها او را مجاربات عظیم
درست داد همه جا غالب آمدی تا بیست هزار سوار خوب جنگی
همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود چون این راجها
آن ملک بدست او افتاد تیر و بندوق خوب انداختی و همیشه
به شکار رفتی و جانوران شکاری را به بندوق زدی عادت او بود
که هرگاه شنیدی شیری نمودار شد آب نخوردی تا او را ببندوق
نزدی در بزم و رزم از او در هندوستان داستانها
داشت لیکن عیبی بزرگ داشت که از هجوم خویش آمد گوناگون
بکام مراد مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبه شاهنشاهی بجا نمی آورد
چون آصف خان فتح ملک پنه را کرده در گڑه کتنگه مذکور
پیشی خواست و عشقان خود مفتون بود از جنس همسایه اندیشه مند
نبودی آصف خان در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و مواسات

جنگی

الاطاعت

از جنس

مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند
بولایت او می فرستاد و راه تنگنای مداخل و مخارج از انواع قبح
مینمود و چون بر حقیقت جمعیت و خرابی و وفا بن این عورت
اطلاع یافت هوای کدخدایی آن مملکت در خیالش افتاد و میل
اغوشش عروس آن بلاد در خاطر جنبید در بدایت احوال ملعون
دلهو بش آمده دست بخط و خال شاهد تلک دراز میکرد و در تاخت
و تاراج مواضع و قریات سواد سرحد مینمود تا درین
سال بحکم شاهی یازده هزار سوار و پیاده فراوان بعزیمت تسخیر
گده کمر عزیمت جست کرده محب علیخان و محمد مراد خان و وزیر خان
و بابا قاقشال و نظر بهادر و داق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران الحدود
با مرعایای او همراه شدند و رانی مست باده غفلت بود و بکام راحت میبرد
تا ناگهانی خبر رسید که عساکر اقبال پادشاهی بدموه رسیده آن از
شهرهای معتبر ولایت اوست سنگ تفرقه در انجمن غرور او فتاد
و لشکری جهت گرداوری و به مامن رسانیدن عیال خود متفرق شد
و زیاده از پانصد کس پیش او نماند مجرد از استماع این واقعه رانی
از جراتی که ذاتی است متوجه عساکر نصرت شد و از راه تهور که بیشتر از غرور
و خودکامی زاید استقبال کرده و تا رگهای متکفل اشتغال حکومت
او بود از متفرق او شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی خائف

جزاولی

خیراندیش و دولتخواه که به پرده از چهره سخن برداشته گفت
رانی جواب داد که این پیرهم از ذوق شکر از یاد و قوتی نیست و من که سالها
ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من گنجش
کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعاریت با وجود این اگر
اگر خود هم بوده زیستن صورتی داشت الکنون المردم قدر مراجعت شد
همان بهتر که به مردانگی فرود شوم تا چهار منزل از دیه پیرزی لشکر منصور
امد اصغی آن کرد با آن تندی و تیزی که مرسید در دموه توقف
کرد بارانی هم تا دو هزار سوار فراهم امد اعیان دولت او متفق شده
گفتند که قرار داد او جنگ مستحسن است اما سررشته تدبیر از دست دادن
از این شجاعت دور ز انکار است روزی چند در جاهای محکم بسر برده
انتظار باید کشید که تفرقه لشکر ما به جمعیت گراید رانی این سخن را مسلم
نموده متوجه درختزار شد منوب رانی که به براده بخش تدبیر
شمال گدهه بهور ختزار دیگر در آمد آهسته آهسته زران مجاز
میرفت تا آنکه در موضع نرهی که مشرق رویه گدهه است رسید آن
جایی است راه در آمد و بر آمد او بس دشوار از چهار طرف کوهها
سر بفلک کشیده و اند در پیش نهرو دار و دو کوه نام و یک جانب او
دریای نربدا میرود و کریوه که از گذشتن آن ابناء الصعب
بعد از عبور آن کریوه بان موضع رسیده میشود بس تنگ و هولناکست

اصف خان که خبرای این رانی شنیده در دموه توقف کرده بود
یکبارگی از رانی بیخبر شد هرچند بجست وجوی کس نزد فرستاده چون
ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود را یکده رسانده
مواضع و قریات را العمل ورا او رون گرفت چون از رانی اطلاع
یافت جمعی را در کده گذاشته خود بدنبال او شتافت چون خبر
رانی رسید که لشکر خود را طلبیده مشورت نمود که اگرچه دیگر مصلحة
میدانند تا هم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود و خاطرش خود خواهان
جنگ است تا چند بناه بدر رخت خواهیم برد هر که میخواسته باشد
برود و رخصت است که جنگ من نفس ثالث ندارد و یا بعدم رفتن فرو
است با نصر متمند شدن آخر همه مردم که تا پنج هزار کس جمع شده بودند
دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گریوه را که محاذی دراست
نظر محمد خان و ان محمد و جمعی کثیر از بهادر برور گرفتند و ارجن داس
بس که فوجدار فیلان بود در انجا بمردانگی شربت عدم نوش کرد
رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران
مستعد جنگ با ستاده آمد و بدلیران و دلاوران سپاه خود
میگفت که تیز جلوی نکنید و نگذارید که حریف در میان آید تا از هر طرف
آماده جنگ شده لشکر را بر داریم همچنان که اندیشیده بود بظهور آمد
و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیار به جنگ کشته شدند تا سیصد کس مغل

شربت

شربت خوشگوار شهادت مردانه کشیده اند و رانی غلبه
کرده تا تنگی گریوه تعاقب نمود و از گریوه برآمده روز آخر شده بود
اعیان ملک خود را طلبیده مشورت نمود که صلاح چیست هر
کس دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد و رانی گفت
مناسب است که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم
و اگر این را قبول نمیکنید همین جا که آمده ایم شب بروز آریم و روز آماده
جنگ باشیم و اگر نه این گریوه را صباح اصف خان خود آمده خواهد
گرفت و بتوپخانه استحکام خواهد داد و کار اسان شده مشکل خواهد
شد رای هیچکس بران قرار نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده از
منزل که آمده بود در گریوه رفت و به پرسش ماتم رسید تا به خود رخت
رجوع نمود بعضی یک جهتان خود اندیشه شبخون در میان نهادند
و هیچکس را همت خود نیافت چون صبح شد همان رانی بر پای ثبات خود
یافته بود و ظهور آمد اصف خان با توپخانه آمده سر گریوه را محکم کرد و عساکر
منصوره در کوه درآمد رانی با استعداد جنگ بر فیل گران با همه نیک
پای ساربان نام که سر آمد فیلان او بود سوار شده برآمد و بارا پیش
صفوف پرداخت و فیلان مست را هر جا در مقام خود بازداشته
آماده یک رنگی گشت و بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته
به خنجر و شمشیر رسید راجه بیر شاه پسر رانی که اسم راجلی برو بود حملهای

پروانه نمود و کارنامهای غریب بجای آورد و شمس خان میانه
و مبارک خان توغ دست بردهای ترانه کردند تا سه روز پس روز
بازار او خورد و نخوت گرم بود که بشیخ رفیع برداخته اید بمبالغه
محمول شود که بار راجه برسانده فوج فیروزی اثر را بر داشته در گروه
سیوم زخمی شده رانی چون بر حال پسر الکایی یافت بردم اعتمادی
خود فرمود که او از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند فرمان پذیران
امتثال امر نموده او را بکوشه بردند بدین سبب جمع کثیر از ملوک
پراکندند و فتوری عظیم بلشکر راه یافت زیاده از سیصد کس
بنیس او نمانده اما در عزیمت رانی و هنی بدید نیامد همچنان بهادران
خود را در جنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان قضا بر
شقیقه راست او آمد و او از روی جرأت آن را بر درکشیده بیرون انداخت
و پیکان آن در درون مانده بر نام مقارن آن تیری دیگر بر گردن او
رسید آن را نیز بدست همت خود کشیده از افراط درد و خشم برزد ابتلا
یافت چون رفته رفته هوش از او میرفت آدهار که از قوم بکهیلا نسبت
یک جهتی اعتبار داشت و در پیش فیلش او سوار بود او را مخاطب ساخته
گفت که بنیت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که یک روز بکار
آیی امروز آن روز است که مغلوب جنان شده ام مبادا مغلوب ناموس
و ننگ ناکرده ام بدست مخالف درآیم حق نمک بجای آورده با خنجر

ابرار

ابرار کار من بسازد دل بکهیت او بدین سخن لی زازند
گفت دست مرا کی توانا باشد که باین کار بپردازد و دستی که
عطای ترا برداشته چنین کاری نه ورزد کار چون از من این قدر
نشنود که ترا از معرکه جانگاه بیرون برم چه برین فیل با دو رفتار
اعتماد و زمام وادی دارم رانی از استماع این سخن که از زخم دل
جزو برهم شده دشنام دادن گرفت که بر من چنین عار
می‌پسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی
بربست و جمعی کثیر از یکجهتان او درین وفاداری زود شدند
خصوصاً کهور کلیان بکهیل و کلوبان کهرجی و خان جهان و دولت
و مبارک بر همین بر وفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود
صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که از نتیجه
شکرف توان شد به ظهور پیوست و تا هزار فیل با غنایم مالا یحصی
بدست اولیای دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک
وسیع داخل ممالک محروسه شده مدت حکومت رانی مذکور شانزده
سال بود چون برق حکومت درگذشت و در عین حکومت ایشان
وسنا در بار خاک فنا پسران عورت والانژاد بسبحت صفی ان
بعد از دو ماه که خاطر از میانه ولایت جمع نموده روی به تسخیر قلعه جوراکده
آورده وان حصار مملو شراکیف و دفاین و نفایس جواهر بود که اکثر

دراز راجهای پیشین در جمیع سپهیهای نموده بودند انرا سرمایه
استدامت خیال کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت
ایشان شد سپاه نصرت ایات بعزم تسخیر آن حصار رزین
کمر همت بست و در هوای آن خزاین دست از جان شسته در قلعه
اصفخان شتافت بسر راهی که از جنگ گاه برامده بود در آن قلعه
تمکن داشت با مدن عساکر اقبال بجنگ پیش و باندک جمیع قلعه
مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بجهة انتظام مهم جواهر
و میان مکارب رومی رامفور ساخته بود چه رسم راجهای هند
که در چنین واقعه از چوب و هیمه و خس و روغن و امثال آن جای تعبیه
میکنند و اورات را خواهی نخواهی اورده می سوزند و از آنجمله
این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند این خدمت بتقدیم
رسانیدند و هر که از کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان
مذکور از هم میکذرانیدند و از عجایب قدرت آنکه بعد از چهار روز که در آن
محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون
در آن آتش دیدند دو کس زنده برامد که چوبی بزرگ حایل گشته از آتش
رعایت کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه بیرا که ده که برای
راجه اورده بودند و هنوز بتاو نرسیده بود که این زن از آن طوفان
آتش زنده برامده بودند زمین بوس عتبه شاهنشاهی ایزد ولت

باقیمند

باقیمند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر
مسکوک و غیر مسکوک و مرصع الات و جواهر لالی و بها کلان و تماثیل
و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بود
و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه حساب و قیاس بدست
اصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته
که از جمله اموال و خزاین جوراگده که اصفخان تنها بران دست تصرف
یافته بود صد و یک دیگ پر اشرفی اعلای بود و چندین اسباب و اشیای
دیگر که از ضبط احصار بیرون بود چون اصفخان نیز از مساعدت بخت بلند
که از پرتو نظر اقبال حضرت شاهنشاهی بود چنین دولت روی نمود
و آن چنان گنجی میسر امده که صاحب خزاین و جواهر بیقیاس شد
بهمه اعتبار رشد زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل در
نداشت این باده هوش ربا و صدای دراز هر جنت کلیما
راه صواب گذاشته هیچ از آن نفایس اجناس و شرایف جواهر
که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال نرسانید
نداشت که این جواهر لالی را اقبال نثار تارک دولت
ساخته که خود را در میان دیده و غبار را دبار بر فرق عزت خود بیخت
وان تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده
بود ملک از رقوم اخلاص انصاف حریف ملک نقطه یران نهاده از جمله

یک هزار زنجیر که بدستش افتاده بود همین دولت فیلان رسم
پیشکش بدرگاه سپهر نشان و دیگر همه نفایس و لطایف را فاکوس
کرده و بدر رسانده حکومت کده بلیه زد و عمری بغفلت میکذرانید
و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بران استمالت
نفرموده از خیانت او اغماض فرمودند و چون نهضت رایات
اجلال مرتبه سیوم بقصبه تاریب علی قلی خان زمان بصوب
جونپور اتفاق افتاد آصف نژاد به حضور اقدس طلب فرمودند
و او منشور عنایت را استقبال نموده متوجه آستان بوس شد
و در حینی که عرصه جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت استلام
عتبه قدسیه دریافت و تفصیل این سانحه که بجای خود ایراد پذیر خواهد شد

اظهار انوار عدالت از فرمان سلطنت شاهنشاهی بخواجه معظم

انتصاب منصب والای سلطنت در بار بر معاملات
الست که دوست و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم
دهند و بازداش مظالم در کریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی
و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستم و تیره
نکردانند و اگر عیاذا بالله از بدمستی چنین امری بظهور امده است
کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض

احوال ستم رسیدها دلبری نمایند لله الحمد که این سجیه
علیا در فطرت ذات مقدس بدان گونه است که قوت
بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت
جهان پرور به پایه نصح و مداخله رعایا و رعیت و اقدس
ولیوت نهاده و شرف قدر و منزلت طبقات عالم پیشت
گرمی این شیمه کریمه همواره در عافیت آباد دسترت بود
در حالات و عبادات و قضایا و معاملات خود آمن و امان
اند در اوایل این سال الهی اوسط نهصد و هفتاد و یکم که عنفوان
زمان عدالت رواج و عنوان دیباچه داد دهی بود خواجه
معظم که برادر اعیانی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود
چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت صوری داشت
بیهوشیهای او به مستی بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات
ناشایسته میساخت سعادت ایشان حضرت جهانبانی جنت
مکانی چون ذات متقضی مدارا بود آن حضرت مراعات عهد
مقدس فرموده از و میکذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان
خواجه رشیدی دیوان آن حضرت کرد به تیغ بی اعتدالی از
طور فرهی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار
نموده بکجا یک آمد و بار به شفاعت مقربان بساط قدس بار

بافت وجود و امصد را اعمال ناپسندیده شد تا آنکه او را از افواج
گرد نمود به سفر حجاز نشست و فرستاد برسر راه رشتا فرود
باز بهندوستان آمده همان روز باهم اخلاف بروی کار آورده روز ربیع
در دولت سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت
جمع بودند با میرزا عبدالله متحان که در سلک امرای عظام منسلک بود
با جهتی ضاب کرده به تقریب حکایتی بر سر راه دیده او را
زنت و لکد گرفت و دیگر به بیرامخان جو رشتی پیش آمد
و دست بکار برده بازار او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته
بدست خوی بدخود روز بروز کار بد می گذرانید و از بدخویی در پیشانی
حال آن خانه متوالست بود توجه به درگاه گیتی پناه آورده و در آن
مرتبه که دار الخلافت آگره مستقر اورنگ خلافت شده بود به دولت
ملازمت سربلندی و بعنایت و رعایت ممتاز از آفاق شد و
ازانجا که نهاد بد اعتدالی سرشته بود بعد چند با بیکی و بدعملی طریقه
سابق برده گشت جوهر فطرت خود گشت بیرامخان در سمت قدیم
کاه را بود بلکه بسیار روز که از راه بگجرات روانه ساخت و در
اثنای تفرقه او روی نمود خواجه بوسیله آن دودمان قدسی رعایتهای
عظیم یافت اما بدست خوی بدخود گرفتار بود و بعد با اعتدالی نفس
زیست میکرد تا آنکه روزی به بی بی فاطمه که اردو بیگی حضرت جهانبانی

استغاثه

احبت شیبانی بود و در سرای آسمان مکان حضرت شاهنشاهی
نیز پایه اعتبار روزافزون داشت زبیده آغا دختر او در خانه خواجه بود و
بعوض آنکه از ناجنسی بدخویی او در زندان بلا بوده آزار میکشید
بیزار از اضطرار آمده استغاثه نمود که خواجه خواهد بر کنار رود و دختر
مرا همراه ببرد و از بدخویی و بدکاری و بدطینتی او دست تعدی عفیفه
بیگانه کنند دیگر راه حرف بر زبان آورده و در دار الخلافت
از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر نمی شد
الکنون که او را بجاگیر برد حال چه خواهد بود آن حضرت بر آن
العورت قدیم الخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر آن
او شدند و بر زبان آوردند کس گذشت که ما بدولت عزیمت
شکار داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون او
سر راه آمده ملازمت کند [illegible] او کرده عاجزه ترا از بردن
مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آن حضرت از ارک شهر نهضت
اجلال برکشتی سوار شده از آب جون عبور فرمودند و بجانب خانه
خواجه معظم با مخصوصی چند که از بیست کس زیاده نبود روان شدند
از آن جمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و تنلق خان
و مغیث خان و شمال خان و شهباز خان و حکیم الملک و جمعی
دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری خواجه معلوم
بود میر فراغت و شهباز خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از

مقدم عالیجاه آگاه ساخته بنده راه استقامت آوردند و رستم خان
و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بیهوده بخود
در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانهٔ بی
اعتدال از طاهر محمد خان و تیمور خان شنیده که حضرت بایرون
آب گذشته اینها را فرستاده اند بشورش میگوید که من پیش
حضرت نمی آیم و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود و زن
آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید خنجر
کشیده کار آن عاجزه حیا سرشت تمام میکند و سرمایهٔ خسران
ابدی خود سرانجام میدهد و سر از روزنه بر آورده جایی که
رستم خان استاده بود خنجر خون آلوده می اندازد و به آهنگ
بلند میگوید که من خون او ریختم رفته بگو رستم خان خنجر خونین را
برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون بر بیان
ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده
بدرون آن بی اعتدال درآمدند و آن دیوانه شمشیر حمایل
کرده دست بر قبضه شمشیر زده روی بروی پیدا شدند که آن
حضرت از قهرمان عتاب فرمودند که این چه روش است
دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت و بیهوده دانسته باشی که
چنان بر سر تو خواهم زد که سر از آید دیوانه صولت و عظمت
شاهنشاهی را دیده دستش بکم کرده و در سطوت باد [illegible]

زود رفت

زود رفت حاضران بساط میان دیوانه را مقید ساختند و یکی
از یکی اتباعان شمشیر در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود آن
حضرت از خشم درون او دریافته به قتلق قدم خان فرمود که
بزن آن دقیقه شناس بیک حرف بلکه بیک ضمیر اقدس را
دریافته تیغی بر سکه ستی زد که سرش از تن جدا شده بجای او
هم آغوشش شد و آن قامت بی سر اما یکبار بر سر پا ایستاده
بود و خون سیاه از گردنش تیرک میزد الغاه از خواجه بی اعتدال
پرسیدند که خون این عاجزه را چه کنی و ریختی آن سفاک بیباک
زبان به سفاهت و هذیان برگشاد تا آنکه بلکه دشنام و اهانت
گرد آمیختند موجب آن و للّه زنان در باره روان کردند و در
غضبت آن محیط عدالت در جوشش آمد و بموجب حکم معلی
ملازمان او را که همواره در بدمستی و آشفته دماغی هم کاسه
بوده اند دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند سخت
و آن بدکردار بیدولت را هرچند در آب غوطه داده می آمدند
جانی نموده از هرزه گویی باز نمی آمد دست بزرگان دین را از
آزار خاطر بادشاهی دانسته دران اهتمام مینمودند بیقین توهمه
که در بین ورطات قهر بلطمه موج فنا هلاک خواهد شد اما او از
جانب زنده ماند بمقبل خان یساول سپردند و آن آشفته مغز را

لاجرم نصایح ارجمند رهنمونی خان زمان گشته راه سعادت نموده
بعواطف خسروانه اختصاص بخشیده و در مسلک عقیدت راسخ
گردانیدند و سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه
ساخته بخان زمان پیوسته بود خطبه شاهنشاهی خوانده او را نیز مشتمل
الطاف چند رنج گردانیدند و اگر مصلحت وقت باشد بآستان بوس
این درگاه که اکثر اهل صورت و معنوی است رسانند این فرستادها
درین قلعه بخان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و
سعی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون
گردانیدند روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند
افغانان تیره رای لشکر آراسته و فیلان کشف معرکه برهم زدن اتفاق
خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او فوجها آراسته مردانه
پیکر و که تهور نهادان [illegible] نشستند [illegible] در رسیدند بمجرد ایشان
انواج خان زمان را پدید داشته در هم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و
افغانان بتاراج منازل و محلات ایشان مشغول گشتند و درین هنگام
که برین نخوت [illegible] گشته بود اقبال روز افزون شاهنشاهی
حفظ [illegible] صورت این گروه بادرگاه [illegible] فرموده در [illegible] الکاری
[illegible] مجملا از این نادره کارها [illegible] که خان زمان با معدودی [illegible]
قلعه [illegible] فرصت بود که کاری بسازد یا گوشه گیر [illegible]

بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت و دران حبس ماخولیای
بر [illegible] و دماغ از عالم رفت و در حالت [illegible]
آنجا مدفون شد و از آنجا [illegible] سبحان الله زهی اقبال [illegible]
سوز و عدالت آشوب که از آنجا که منتهای نیت حق اساس جز
ظهور انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست
بمیامن این مبنی همواره دولت روز بروز افزون و بخت روز
افزای است و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن
علی قلی خان زمان است بر فتح خان بتنی و شرح این داستان
آنست که فتح خان و حسن خان برادر او و ملو خان و جمعی کثیر با لشکری
آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال
متعلقه خان زمان را در تصرف در آوردند و لشکر سلیم خان را
که او از خان نام داشت [illegible] گشتند
خان زمان و دیگر امرای آن حدود بهادر خان و مجنون خان و
ابراهیم خان متوجه اطفای نایره فتنه شدند چون افغانان [illegible]
بودند خان زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محلی آمد
باری قلعه اساس نهاده استحکام نمود درین ولا مولانا علاء الدین
لاری و ملا عبدالله سلطانپوری و شهاب الدین خان و دیگر [illegible]
از درگاه معلی آمدند و چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای [illegible]

اقتضای

نهضت موکب مقدس اعلی بسمت نهضت
جانب مالوه و شکار فیل نمودن
و سر عبدالله خان اوزبک الملک فرمودن
فتح و نصرت بازگشته به شکار فیل پرداختن
و غلت مراجعت به مستقر خلافت عظمی

چون بر همت والای سلطنت فرض وقت است که همواره از احوال ملک و اوضاع
اعیان دولت مستخبر باشند بتخصیص خودسران که کامیاب
دولت شده از جوانی سر بر آورده باشند تا خبر از آنکه کار شان
در حال آن ملک بفروغ و انجامد بفروغ تدبیر ملحان را چاره آن نمود
ایزد والمنة که این خصیصه عظمی در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم
الحمد شرف ظهور دارد چنانچه دانا و در بایستان اعاجز آید همواره
استطلاع خفایا باید مصروف باشند هر چند بنظر رو ... ال ان بظاهر
دارند اما اگر ابر و احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهام
دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خداپرستی و
مراسم رعیت پروری اهتمام مصروف باشند و لهذا چون در مبادی
اقبال رسید که عبدالله خان اوزبک بر روز ه این مایده اقبال نشست
در مالوه سر شورش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت گرامی را نمیخواهد برداشته

کفران

کفران نعمت و ارو نیا بران بشکار فیل رایش نهاده و ... ساخته
یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند روز بهرام بیست و پنجم تیرماه الهی
موافق روز یکشنبه بیست و یکم ذی القعده در موسمی که فیلان که نهاده
ابرار مستی مدهوش جوشش و خروش در زمین و زمان انداخته
بودند و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب
و فراز نمیدانستند از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر کلک برق
نمی شدند رایات عالیات بجانب بر در و سر به که بیشه های فیل
دارد نهضت فرمود چون دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین
گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود و جهت عبور اردو
معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد
تا تمامی خلایق بکشتی گذشت و در آن هنگام که قلعهها بار فیلان خاصه
از آن دریا به طوفان خیز مستانه میگذشتند فیلی لکنه نام از فیلان
نامی در عین مستی پایاب فرو رفت و از انجا عرصه گوالیار مخیم موکب
اقبال شد و از آنجا فضای جانب ... بر قلعه ... مضرب خیام
فلک ارتسام گشت و چون بیشه فیل از آن مقام قریب بود
ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال را چند فوج اعتبار
فرموده و بر سر هر فوجی یکی از امرای رادسر و ارساخته چند زنجیر
فیل مطیع و منقاد را همراه کردند و طنابهای سطر استوار که ...

خرام

کشیدن این پیلان و داشته باشند بلکه کمند فیلان انداختن تواند
شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیل وحشی
پیدا شود این منقاد ایلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرایی
از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان
سوار فیل ایلی یک سر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم
طناب در گردن فیل ایلی مضبوط سازند و باین دستور در قید
آورده فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل را که آن بر تند
علف پیش او نیندازند تا رفته رفته بر او سوار شوند و در کم فرصتی باین
اسلوب رام سازند و اسلوب امیل رام شدن هر وحشی ملایمت
و احضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و آب تواند بود و ارزوی
قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است که فیل وحشی
عظیم جثه قوی هیکل را به فیل قوی تر از وی یا مثل او مامور و منقاد
خود سازند و سر او را از خود دور سازند و به این تدبیر مراد خاطر
و کام دل ظفر یابند بالجمله آن حضرت بتوجه نیک شد … در … بر دو
ترتیب این شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جای روانه ساختند
خود به نفس نفیس با خاصان بساط قرب شیرانه در آن بیشه نشاط
افزای درآمدند آن روز بعد از تکاپوی عظیم و جستجوی تمام هفت
فیل از دور رسیده پی گرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیلان دیگر

بستند

بستند و هنگام بستن او هم بسر ملاحظه کتابدار در زیر دست و پای
فیل آمده بقدر رمقی باقی ماند اما افتان و خیزان بسلامت برآمد
فردای آن روز عید قربان بود منعم خان خانان که در این
شکار دولت فتراک قرین رکاب سعادت بود با اعیان
دولت و ارکان خلافت که در آن نهضت نصرت ملازم
موکب عالی بودند بعد رسانیدن … عید اقبال آورده زمین بوس
مبارکباد بجای آورد و حضرت شاهنشاهی شاه جهان را
به سعادت التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در
رکاب شوق آورده … هر فوجی به ناحیه که مقرر شده بود روان
آن روز بعد از سعی تمام گله فیل ماده که دو سه فیل نر هم داشت
نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه گردانیده
بآیین معهود مجموع آنها گرفته فیل بود و عید اقبال فرمودند روز دیگر
در سرادق اقبال بوده بانتظام بخشی ملک که صد معلوبست (?)
پرداختند صبح سیوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده در آن
بیشه از تراکم … تنگ اغصان تکاپو بانشاط و صفا
از آن شغل بوده تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان به گله که هفتاد زنجیر
زیاده بود عبور اقدس افتاد و احتیاط عظیم فرموده تا تنقید واصید (?)
مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف فیلان بعضیه بر درخت ها

رانده فیلان را بپای درختی بستند و بر هر فیلی بند گسسته دیده بان
گذاشتند و طنابهای از اردوی معلی طلبیدند و ان بیشه که هرگز
پای بشر ادمی بدان نرسیده بود تا گاو وهم خیال از ان عبور ننموده بود
و ان شب بود و موکب عزت افزای مصر جامع بلده دار
خلافت شده بود فراشان کاردان باغات نجاران زرکار
سعادت بجهت استراحت عنصر قدسی تختی بلند از چوب ساخته
بستونهای زنگار رنگ بر افراشتند و ان حضرت بدولت و اقبال
بران مسند اقبال بساط و سریر عشرت ارام گرفتند و جهان
نشاط قرب منعم یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد خان
کوکلتاش و میر معز الملک و میر علاء الکرد حلیم خان که بخان عالم
خطاب شده و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خان
بشرف اختصاص دارد و دیگر مقربان و مخصوصان در جوانب ان
نشیمن دوره زدند روز دیگر که خورشید جهان تاب طلعت
عالم افروز بر سپهر افاق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید
مقصود بدام و ساغر مراد بکام بران تخت سعادت بدولت
نشستند و خاطر از فرط التفات حکم نشستن فرمودند بجهت
نشاط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند امیر خسرو از دربار خان استماع
نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند و درین اثنا چند حلقه فیل

بسیار

بسیار از اردوی اوردند اشارت عالیه بشرف نفاذ پیوست
که ازین فیلان بدخو که بشدت سرکشی و صولت زور اور
داشتند هر فیلی را در میان دو فیل با دو شاهی بطنابهای محکم
بربستند باین شایستگی تا شکارگاه باردوی معلی اوردند و قطعا بیکی
چون کمند غازی بران کوه پیکران انداخته باین نسق بسته منقید
ساختند و بجهت سامان این کار دو روز دیگر در فضای ضمیر انور
مرکوز بود عنان توجه بجانب مالوه تافتند و از امتداد برق و باران
و اشتداد خلابهای و سیلابهای رود نور کلتش دالای شاه راه اقبال
دشوار شده بود و اسپان چون اسمان ابشنا کرده بقصد سواری
ساحت ظاهر قصبه رابو مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت
باریدگی دو روز متوالی دران بقعه زمین که مهبط محفوظ فیوض سماوی
بود مقام شد و ازان منزل براه سارنگپور نهضت عالیه اتفاقی
افتاد و در طی این راه از کثرت وحل و خلابها پایان اسپ و
پای تا سینه در وحل فرو شد و شتران سبکپای راهم موی شان
گرانی میکرد و بنه ارجو نقیبان جنبش میکردند درین روز خیام مواکب
منصوره که با بابان راز و نام تاب داشت در عقب ماند بغیر از خیمه
و سراپرده بادشاهی و یک خیمه خان خانان و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش
و چندی دیگر از اعاظم امرای خیمه هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست

کشیده ملتمس او را بموقف قبول در آورده منشور رعایا متضمن میثاق
و عهد انجاح مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتماد خان و دربار خان
معمور ساختند و درین هنگام ظلال جلال بر متوطنان قصبه و نارکستر دیدند
و ظاهران قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که
محمد حسین بیگ نوکر علی عبدالله خان انواع ستم بر دختر بابا نعمت
کرده و خانه مرا بتاراج برده است حضرت قضا ترجمان فرمودند که خاطر
جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را بسیاست
عظیم خواهم رسانید از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول آن بخت
گرفتار شد و بسیاست عدالت سزای خود یافت او بود و در یک
شب بموقف عرض رسید که چون خبر ایلغار موکب عالی به عبدالله خان
رسید از آنجا که خایف و خاین است هلاک خود را یقین پنداشته و
خویشتن را معلول و مقید سرپنجه قهر غضب شاهنشاهی بوده رو بگریز آورد
از مندو بجانب [illegible] شتافت و حضرت خدایگانی بدولت و
اقبال توجه اقدس از صوب مندو معروف فرموده همت بتعاقب
آن مدبر گماشته جمعی از امرای اخلاص نشان مثل میر معز الملک
و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و شاه فخرالدین و شاه قلی
قلیچ خان و اعتماد خان و چغته خان و جندی و دیگر را برسم ایلغار
به نشتر روان فرمودند تا گرم شتافته راه آن گمراه بگیرند و خود نیز

بذات اقدس

بذات اقدس باچندی از مقربان سریر اعلی در ایلغار شتافته بنده
تر شدند و آخر روز دوشنبه بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق شنبه
بیست و سیوم ذی الحجه وقت شام بموضع توالپور نزول اجلال فرمود
آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود شب بدولت و اقبال
در آنجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان
برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده بودند رخصت یافتند که آن گم
شتگان بیابان نادانی را به نتایج هوش افزای مسالک شاهراه
سعادت گردانند و صباح آن از توالپور به نشتر نهضت واقع شد در اثنای
راه فرستادهای برگشته آمده اند از آنجا که روز او بار راوست چون
موعظت را بر خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است
اتفاقا قاید فتح و نصرت نام بردها که برسم منغلای نامزد شده
بودند بموضع باغ هدایت نمود و از آنجا معلوم شد که آن شوریده بخت
بنه و بار خود را به نشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را
مردم هراول بواسطه نشیب و فراز زمین از پس یکدیگر افتاده بودند و معدودی
مثل محمد قاسم خان نیشابوری و خان عالم و شاه قلی خان
محرم و خواجه عبدالله و میرزاده علی قلی خان و سید عبدالله پیشرفته
کار طلب پیش رو شده و غنیم را کشته برگرفتند و عبدالله خان تیره رای
غافل از جنود غیبی ادبار برگشته بخت برگشته بجنگ آمد با همراهان خود گفت

که مواکب عالی درچنین وقتی از راه دور ایلغار کرده بکمک رسیده است
و ما مردم بسیاریم و برزور همت بسته متوجه پیکار شوید و باین اندیشه
ناصواب روی بجنگ آورده باین جماعه راه ستیز و کارزار پیش گرفت
واین مویدان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده صف که برآراسته
بود که منهیان چابک حقیقت حال بعرض اقدس در آوردند رایات
اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود و درین روز خاکساران سلطان از ناملایمتی
نهیب وغرور دانش ناقص خود حرف بازایستادن از ایلغار بموقف
عرض رسانیدند قهر بادشاهی در جوش آمده دست به شمشیر کردند و از
کمال غضب بجانب او متوجه شدند و آن بی عقل از اسب پیاده شده
در دست و پای اسبان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت نیز بدولت از
اسب فرود آمده بدو رسیدند و شمشیر برو انداختند و چون آن تیغ
کشیده هندی بود تا بدم … رسید و مهر بادشاهی او را بر خاک … افتاده
دید دیگر محافظت فرمود و دست ازو باز داشت الحق این غضب لطف
سرشت بادشاهی بجای خود بود تا هر کس رتبه خود دانسته در خور آن
عرض نماید چه مقرر خرد و دوراندیشی است که هر که نوکر پر شایسته باشد
خدمت حضور را نشد و هر که ملازمت حضور را در خور بود و لایق بساط
قرب نباشد هر که سزاوار … اقبال شود در خور نشست نتواند و هر که
بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و دو دانگ … علم

دو دانگ

و هر که رخصت حرف سرای یافته باشد شایسته نسبت که در مطالب
بادشاهی مخالفت نماید تنها جرات در نقیض مطالب ارجمند بادشاهان
و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خود
مند آن است مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از دوربینان
بساط قرب را بدریافت خویش این پایه عالی داده او را در علاقه … بینی
خویش ممتاز فرموده باشند آن زمان اگر حقیقت حال در لباس
نیازمندی بموقف عرض رسانید هر اینه شرح خدمت بجای آورده
باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی اولیای اقبال را که طراز فتح و نصرت بر آن
معقود و مربوط داده هلال اقبال بر مبارزان اخلاص … گسترده
و خود بدولت اقبال بجولانگاه نصرت در آمده بجایی رسیده که
… مخالف از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت ایزدی
از سهام حوادث سپر میگردید بدست راست حضرت خان جهان
منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان … ثبات فشرده بودند و در
هنگام که نایره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم شد که نقاره نوبت
بلند آوازه سازند حضرت خان خانان را مخاطب ساخته فرمودند
که دیگر جای غیرت بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان
رخش اقبال سبک بگذارند خان خانان بعز عرض داشت که خوب بخاطر
اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست اینک مجموع ملازمان

فدایی یکی شده می تازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن
شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت برو
اعتراض شده بیشتر توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه بادشاهی
و حمله موکب پادشاهی که کوه تاب آن نیارد برای العین دیده
از جا بر دل از دست داده فرار و شکوه اثر دید که هم عنان آن
شهسواران میدان همت بودن آن بیدولتان سپه کلیم را برو انداخته
زیر و زبر کرده و چندی از مردم معتبر عبدالله خان به قتل رسیدند و بسیاری
از آن تیره بختان بهزاران خواری و نکوهش ریو دستگیر توپچیان و
موکب اقبال شدند و فتحی که کارنامه زمان و داد از است بمحض بخشش
اقبال بظهور پیوست درین فتح مجملا از ملازمان عتبه اقبال
و اعیان عقیدت گزین هم پای کرده همراه موکب منصور رسیده
بودند از سیصد کس زیاده نبود و منجمله منعم خان خانخانان و
میرزا عزیز کوکلتاش و یوسف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد
قاسم خان نیشابوری و میر معز الملک و میر علا اکبر و شاه فخر الدین
و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان و
شاه بیگ خان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیج خان
و رحمان قلی خان قوش بیگی و جورم خان و قتلق خان قدم و خواجه عبدالله
و حاجی محمد خان سیستانی و عادل محمد خان پسر شاه محمد قندهاری

و مطلب خان

و مطلب خان و صفتی خان و راجه تودرمل و راجه بیربر و حسین خان و
و زبرجمیل و مراد و بیات و باجو و اتکه لشکر منصور در غایت کمی چنان
راه در چنین وقت قطع پر سر مبارز رسانیده و لشکر غنیم اگرچه از
با استعداد تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود به نیروی تایید
ایزدی فیروزمندی روی داد جایی که اقبال بکار خود در آید کره
عدد و عدد را دره اعتبار نمانده و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند
غالب آن خاکساران را چه یارا که در برابر توانند آمد القصه بعد از انهزام
آن منکوب البی و استعلای لوای فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی
خود بدولت شب در آن منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران
جان سپار را لبسر کرده قاسم خان نیشابوری بتعاقب آن گمراه
فرستادند چون در آن شب باران عظیم بارید جمیع که نام زد این خدمت
شده بودند نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در
هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان بمردم پیش
فرستادند هر نوع که باشد جلادت آرا ستین جرات کشیده بمجازات
پیش آیند جان سپاران لگام بسرعت گشاده روی بهمت شتافته
راه اطاعت آوردند و صباح روز بیست و ششم ماه امرداد
موافق دوشنبه بیست و سوم ذی الحجه رایات همایون در میان دو کهر
سوم مالوه رسید حکیم عین الملک که بر اجابت معرفت داشت رفته او را

بشرف ملازمت اردو والا مستسعد شده بمبارزان حقیقت
بند بیش ملحق شدند و درین روز که زمان عیار دانی و مردانگی و
حقیقت مندی مردم بود تیمور بیگ شمشیر دلیرانه نموده خدیو جهان او را
اسپ خاصه مرحمت فرموده بجلادت تعیین فرمودند
بجوهر راهمت یاوری نکرد و بیماری در روغ را عذر ناموع خویش
گردانید با سپی از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شدند چون بحوالی
کرینه بور رسیدند زمان ورزیدن در رخصت نزول بهجت فرموده خوش
فرخان را تعیین فرمودند که نزدیک از مردم پیش فرا اورده انجا
بدولت تشریف داشتند که خوش فرخان مژده نصرت مستدام
دولت رسانید و خلاصه سخن آنکه زمین داران ان از روی دولتخواهی
ضمیمه لشکر فیروز مندی شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج
قاهره سوزن بی انداز زدند و تیز دیک کرده که جانبازان میمنه دیر
عبدالصمدخان میرزا ... سیه روی با جمعیت سراسیمه شده زمان
در صحرا برنافت بسر خود در همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام
تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلها او را گرد اورده دران تراخی
نمودند و میر معز الملک باتفاق جمیع از امرای عظام ازین فوج جدا شده
تاخت کرده دیگر این بندوقان را تعاقب نموده و این مویدان قبیل
جست و چالاک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جدا ساختند

و میر معز الملک

و میر معز الملک و چندی زخمی شده سرخ روی گشتند و ان بادیه
خایب و خاسر نیم جانی از ان مهلکه مردانه بیرون برد و چون هنوز
نقد این تیره بخت باقی بود در روز سیاه و روز کار تباه خود را از صد
لجات انداخت و چون حکم گیتی مطاع نبود که عرصه جولانگاه جنود
اقبال گردد لاجرم عساکر منصور بفتح و اقبال دران نصرت گاه توقف
نمود چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهم عنانی اقبال و هم رکابی
نصرت متوجه پیش شده بان سرزمین که مورد فتح بود رسیده بلشکر
الهی جای اورد و امرای اخلاص اندیش بساط بوس حضور بلند
یافتند و غنایم فراوان از حرم و فیلان و اسپ و دیگر نقود و اجناس
و نفایس اسباب و اشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده تمام
کمال از نظر اشرف گذشت از ان جمله فیلان و سباع کهن و
بود که هر کدام منشا توجه عالی شد و الحق هر یک کارنامه افرینش بود
حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان فیروزی
بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کرده و
ان مسافت را سر منزل کرده بتاریخ روز بار اسفندارمذ بیست
نهم ماه امرداد الهی موافق روز سه شنبه دوم محرم نهصد و هفتاد
قمری منازل و الکای مندو را بمیامن نزول عالی مورد فیوض
سعادت ساختند و از انجا فتح نامها به ممالک محروسه خصوصاً

بدار الخلافت اگره که خواجه جهان و مظفر خان انجا بانتظام کار
سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و ترتیب تلماه و دران مهم
سعادت و استحکام بوده انتظام ان ممالک بر طبق قبال باهم
فرمودند و ملازمان درگاه هیچ را به قدر ترود و خدمت پایه قدر را
افزوده کامیاب دولت ساختند از ان جمله مقیم خان که دران
یورش اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی
خلعت افتخار پوشید و چون طنطنه انتساب رایات نصرت ایات
در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال زمین و زمان را
بازگرد و تمامی سران و سرداران ان حدود جبین ضراعت
بسجده گاه اطاعت اوردند و دران مقر جلال معروض بارگاه
سعی شد که عبد الله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که دران
ولا در گجرات سر بزرگی افراشته بود رفته است رای جهان
ارای اقتضای ان فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدس
پیش چنگیز خان فرستاده شود تا ان مدبر منکوب را بسته بدرگاه
فرستند یا از ان نیز او را اواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را
با منشور رحمت مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی را قرینه جابجا
استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجا اورده پیشکش لایق
مدللت مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون

انداز

انکه من بنده بادشاهم و از فرمان بندگی گزیر ندارم اما چون
ان حضرت خطا پوش عطا بخش اند اگر و بن مرتبه گناه
او را بخشیده نوازش فرمایند بدرگاه عالی فرستم از بنده دوری
دور نیست و اگر این التماس بپایه قبول نیاید از ان بارگاه
ان بی سعادت را از ین ولایت بدر خواهم کرد بعد از گذارش
که رایات اقبال سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت
فرموده بدار الخلافت اگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک
با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نموده از جمله
سوانح انکه خان عالم قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبد الله خان
که او را در سرکار هندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز جا
در ورطه امید و بیم مانده است اگر نوید جان بخشی سربلندی
یافته در سلک غلامان درگاه در اید موجب سعادت او است
لاجرم فرمان استمالت از مکمن افضال صادر شد و اوان منشور
دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه
استان بوس شد و سعادت بزرگ یافت واز جمله وقایع
انکه مغرب خان که یکی از امرای دکهن بوده از راه ولایت برار کمر
بندگی بر میان جان بسته و بشوق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت
و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار هندیه بجاگیر او

مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس
که از قدیم الایام بامتداد سنین دراز و آبا و اجداد او ایالت و ریاست
آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و اخلاص عرضداشتی مصحوب
ایلچیان کاردان فرستاده شرایف پیشکش را نثار موکب عالی
و بوسیله مقربان قدسی معروض پایه سریر والا شد که غایت
مطلب و مقصد میران آنست که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران
حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت
آن حضرت را مامن حوادث ابدی سازد و از آنجا که کام بخشی شیوه
حضرت شاهنشاهی است ملتمس میران درجه قبول یافته فرمان عنایت
نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا را که از معتمدان
بارگاه قرب بود همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد
فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانه آن حدود گردانید
اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران
بتارک ادب شتافته بسعادت استقبال منشور عنایت بیرون آمد
اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را
از سر نوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را باین تزئین
دار انیس شایسته روانه سرادق عصمت ساخت و جمعی از اعیان و
اکابر ولایت را همراه کرد و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری

بتقدیم

بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از مندو نهضت
فرموده بیک منزل نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبه
سربلندی یافت و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید
و شرح عبودیت و اطاعت میران معروض داشت و حسن نیت و صفا
عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از آنجا که عنصر
حضرت شاهنشاهی مقصود از جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان
خزانچی و بابنده محمد [illegible] را بامنشور عاطفت و
نوکری نیز فرستادند که باز بپا در عالم ما بوده را که در ان نواحی سرگردان
با وجه حیرت و غربت است استمالت ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستاده
نوید بخشش نوازش پادشاهی شنیدند باز بهما و راین مبنی را از بخت
بیدار دانسته بعزیمت ملازمت نموده و بکمر سعادت چست کرده متوجه
آستانبوس گردیدند و در اثنای راه خواجه سرای [illegible] او را از دار الخلافه
آگره آمده و بعضی سخنان [illegible] از کار که نشی زهره گویان ...
است گفته او را از راه دولت باز داشت چون سواد ...
کلمی هنوز از طالع او بر نه گشته بود [illegible] اختیار رشد [illegible]
تا [illegible] از احراز سعادت زمین بوس محروم و اختیار [illegible] معیار
حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر بازگذاشت و دار و دان اقبال
باعرضداشت مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت

واین فرستادها در دار الخلافت اکبرآباد بشرف آستانبوس استسعاد
یافتند القصه زیب یکماه قلعه مند و در ظلال رایات عالی محیط
انوار جاه و دانش گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از جمعه ضوابط
و روابط این ممالک مطمئن شد و به میامن اقبال ابد پیوند مهمات
این صوبه انتظام جدید پذیرفت و رسانت مسعود که سعادت معاودت
را موافق شد اعنی اواسط شهریور ماه الهی اواخر محرم بدولت و اقبال
بجانب دار الخلافت اکبرآباد عنان توجه تافتند چون ساحت قلعه تعلیچه
مخیم موکب عالی شد قرابها در خانرا با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص
بر زرکی حکومت مند و منور ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور
یافت که از ملازمان بارگاه والا هر کس در بن ایلغار همراهی موکب
اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره خدمت بسته بدیه
مجازات و مکافات او همانست که در مند و همراه قرابها در خان بوده
بخدمت الخدمة قیام نماید و چندگاه از بساط حضور محروم ماند در روز
دیگر به تقریب انتظام این مهم دراین منزل توقف اتفاق افتاد و روز
چهارشنبه بهار دیگر به دولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دار الخلافت اکبرآباد
بلند آوازه ساختند و همان سیلاب بهاری هم موکب عالی شد در اثنای
راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سوار میشدند
و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب به نیروی عظمت صولت و معنوی

میداشتند روزی بر فیل گهاندی رای که در مستی و زبردستی وجود
سرآمد و به خوبی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل
پیش فرمودند آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست
را در هنگام سرکشی و گردن فرازی او پای ثبات برجای نمی ماند
از روی اختراع عالی کجباک بر سر زده نوک آنرا در سر فرو بردند
و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند و کجباک دیگر بر دست
تایید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سرا و میزدند و بیان
و تعبیه قدرت او را از حملهای بدمستی بازداشته رو براه می آوردند
و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند
و حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام
حیرت آمده و این معنی را محض تایید الهی که آن فیل مامور فرمان پذیر
تقدیر او است دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابد قرین
گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفانی جز بطی جبال سیلاب ریز
عرصه اجین مخیم عساکر نصرت شد و از انجا چهار منزل کرده سارنگپور
نزول اجلال فرمودند یکهفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و
عشرت بوده از انجا ساحت قصبه گهرار مورد موکب گیتی نورد ساختند
در دوان منزل کوهستانی غریب و بیشه انبوه پیش آمد و دران هر بهان
شکار را و دران ماده فیل چند در کمند مقصود در آمد و از انجا کوچ بکوچ تا

حدود قصبه سیری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل خوش
قراولان عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی جنگلیست عظیم
و دران گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در اوائل
که خسرو خاوران بخیط ابیض صبح در سجده متوجه این صید شدند تا هم
اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون
نزدیک آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند
ازان جمله یک فیل کلان خوشش بد بود امیران حسب حکم
تمامی آن بیشه احاطه کردند و بدستور معمور و آئین معهود در راندن
آن گله بجانب آب و بطرف قرین اشارت عالی رفت بارها راه آمدند
و ماده فیلان از میان آن گله برآمده روی بسواران کردند و شاه فخر الدین
رسیده او را از اسب انداخت و متوجه اسب شد و بر او افتاده لگد از پشت
درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند میر از غایت اضطراب
سر رشته عقل از دست داده انگشت تحیر بر دندان نهاده اشارت
بخاموشی نمود و مرتبه این ادای میر موجب انبساط طبایع بود و آن روز
گله فیل از میان بدر رفت بکا توجه حضرت فیلی گیر شد تا آنکه
او را بکمند آوردند و همان زمان بعظمت حداد (?) و شکوه فیلان اعتبار
نمود و بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند و ازین کار نامه
قدرت ابو الفضل از زبان گوهر نثار آن حضرت شنیده

که مبذول فرمودند

که مبذول فرمودند آن فیل صحرایی بود و از حکام آن سرکشیده برآمده بود
حضرت شاهنشاهی نام او را گهر سنگه نام نهاده روز دیگر همایی اقامت
فرموده در دنبال گله فیل تکاپوی فرمودند ناگاه پنج ماده فیل
نمودار شد متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل
ازان میان بر وفق معهود بسته سرت (?) همراه خاطر مقدس
شدند چون ساحت قصبه سیری مستقر رایات عالی شد حکم نافذ
شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو بوده دیده را
بجا آورده در پیدا کردن آن گله فیل که درین حدود بی آن گرفته اند
کمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از وحشی نهادان آن صحرا که از تبار (?)
انجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس آمده ازان گله فیل
نشان داد و این کس راجه جلمن راجه ندربه (?) بود و جهت آنکه اردو
جهان پیما را گذر بر ولایت او نیفتد آن گله را ازان جا رانده بود و
نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی بدان نزدیکی
واقع شود تا که بر رفتنه خبر کنند که جلمن از روی دولتخواهی قراولان
بتقریب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی
در ساعت سوار دولت شده به قطع محدود آوردند تا آنکه آن کوه
پیکران بنظر اقدس در آمد قریب هفتاد فیل در رفتار بودند
دران میان فیل مست در غایت شوخی و رعنایی خرامان میرفت بهادران

سحاب بهجوم برف گرد از اطراف در امده راند نگر فشند و ان
از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و ماده فیلان از گله جدا شده قصد
دلاوران اقبالمند میکردند درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر
کلان سعید بدخشی را از اسپ انداخت و زیر دستانه زیر کرده بر
نشسته مالش داد نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد
درین اثنا دید که سواران رسیده اند ان ماده فیل او را بدندان
و خرطوم در ربود چون سواران نزدیک تر شدند او را انداخته بتر شد هم
انداختن همان بود و برخاستن و دویدن او همان این معنی باعث تعجب
همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهیان انداخته شود تعجب را
گنجایش نمی ماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیلان مذکور مصروف بود
حکم مقدس به نفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه شریفه
با او جنگ اندازند او را از ان سرکشی فرود اورند بهیر و نام فیلی که
قرین ان فیل بود او را در جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی
در میان امد بهیر و چون تردد بسیار کرده بود و رو به فرود کرده بود
و بصد تدبیر ان فیل صحرایی را از و باز داشتند درین اثنا بخاطر
الهام پذیر طرزی عجیب و طریقی انیق رسید که با سهولت وجود شکار فیل
توان کرد و ان چنین بود که هرگاه گله فیلان نمایان شود سواران تیر و تفنگ
از دور گرد کنند چنانکه فیلان از ایشان مردم نظر بیفگند و باواز طبل و نقاره

باشند

باشند که جمعی در عقب اند و فیلان انس گرفته را فیلبانان ایشان
بطوری که نمایان نشوند سوار شده به محکمه که منجو بسته باشند بردو
ان فیلان را در قید اورند اهسته اهسته میرانده باشند تا از تقلید
که در طبیعت خانداران سرشته اند برا ینه ان گله فیلان و فیلان را
دیده راهی منزل و مسکن خویش و [illegible] در امده پابند میکردد چون این تدبیر
شایسته که تا حالا بی طرح هیچ یکی از شهریاران کامگار نشده بود مخطور بباطن اقدس
شد باعث انشراح عظیم گشت و حکم اشرف بسعادت نفاذ یافت که
افواج عظیمت اقتدار از اطراف و جوانب درایند و ان فیلان صحرایی
بان گله در میان گرفته راه فرار و گریز مسدود سازند امرای فرمان روا
فرمان پذیر برکشیده دامن خدمت برزدند چون به قلعه سیری رسیدند
گله را بدرون قلعه راندند چون تمامی گله بان قلعه [illegible] فیلان [illegible] در ان
ان فیلان سرکش بازنجیر بسته کردن گرفتند ان حضرت بجهت تماشای
او گیاه و نی بسیار را که عدد ان زیاده از ده هزار بود بدست صحرایی زور ساخته
این دو کوه متحرک بصدمات جنگ در هم اویختند و تا یکپاس تیغ و نیزه
و ستیزه سرگرم بودند در قرب ان رسید که گیاه و نی بغرور فیلان
صحرایی وحشی را بشکنند بموجب اشارت عالی به مشغل صبح افق
گرد او گیاه و نی را از جنگ باز داشتند و فیل صحرایی بصدمه کوه
شکن حصار شکسته راه صحرا پیش گرفت اعلیحضرت یوسف خان برادر

۲۳۲

بزرگ عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند تا آن فیلان را که مانند [illegible]
مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی به گله فیلان تماشا نمودند و فیلبانان
قوی‌دست از هر جانب فیلان صحرایی درآمدند و اشتران [illegible]
که فیلی از آن بهترین را که از فیلان مست زبردست بود و در حلقه فیلان
اختصاص داشت برده سر راه او را بدان فیل بلند بازان کوه
در بلی شده در هم او بجنگید و چون فیل صحرایی جنگ عظیم کرده نزدیک
بان شد که مغلوب گردد فیلبانان هجوم آورده او را بپای در
زنجیر بستند و از طرف طنابها به زنجیر قوت را [illegible] پای
پای او حلقه سخت بستند و با هستگی رام کردند و رفته رفته در حلقه
فیلان خاصه انتظام یافت و لچمی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از
شغل شکار و استیفای انبساط لوازم آن کار نهضت رایات نصرت
ارتسام بمستقر خلافت کرم تر فرمودند و مرموکب برسمت برور
و کوالیار اتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرا در دار الخلافت آگره
قرب موکب عالی که نوای ارغنون عشرت آمدن استماع شنیده مسرت
کنان بلوازم استقبال شتافتند و به قواعد اکرام و اجلال ادراک
ملازمت نمودند و با لطف و عواطف شاهنشاهی کامیاب صوری و
معنوی گشتند روز مبارک بیست ششم مهرماه الهی موافق سلخ شنبه
بیستوم ربیع الاول ظلال ورود بر دار الخلافت آگره گستردند

وازمقدم

و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند
و خلایق را بشکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نموده از
سوانح انیس انجام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توام حضرت
شاهنشاهی بدار الخلافت اشاعت انوار عدالت و احسان حضرت
بر و ساعتی متکای حضور دولت و اقبال انتظام بخش عالم [illegible]
و مغنی دو پایه افزای دین و دولت بودند از ماثر الطاف ادوار جان
بخش جهان آفرین دو گوهر نایاب از یک منبع ظهور کردند و دو اختر
جهان تاب از یک مطلع طلوع نمودند و چشم سر در جلا یافت دو دو
گوشواره اقبال اعتلا گرفت دو عقد یمن در رشته دو بازوی
نبوت پدید گشت دو باره مقصود نمود ظهور و دو ابروی پیشانی
درآمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر و جاوید
منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شکوفه
دولت شکفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران
تا کران کشیده عالمیان را الصدای نشاط خواندند آواز کوس شادیانه
درنگ کننده گردون پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم
افتاد مصرع چنان گلبانگ نوشانوش برخاست که جز از صبر [illegible]
هوش برخاست و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ خلافت را
تفاول بر سعادت دو جهانی گرفته آداب شکرگذاری به تقدیم رسانیدند

یکی را میرزا احسن و دیگری را میرزا احسین نام نهادند قاسم ارسلان
در تاریخ ولادت شان دو گوهر شاهوار گفت شد شاه بلند
زاد و فرزند خلف امد و گوهر ز درج معصوم و مکیف و دران به
تاریخ ولادت نوشت نمود و ماه روی از شرف و این دو فراخ
گوهر یکتا در بای تقدس بعد یکماه از ولادت باز بفسحت آباد
سرای عالم تقدس و نزهت باد مقام غیب خرامیدند و نقود حیات
خود را نثار ره رو الا قدر گردانده از رحلت این دو پاکیزه گوهر قدسی سرشت
تقدری قرین هموم و احزان گشته گلگونت بهارستان رضا و تسلیم فرموده
چه در جنان بارگاه کبریا که راه در فضای حرم ربانی و احکام حکیم یزدانی
بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر مقصود نیست و از سوانح طرح معمور
نگر جنین انداختن و چو کان تخطیط بدستیار یاری اقبال باختن بیت معمار
کارخانه بدایع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس
اعلی حضرت شاهنشاهی انجمن کامل و قدرت جامع جهان خواسته
که در هر ابه مطرز کمال ... اسمانی کرده اند و در ملکهای خیال جهان را مطرح
ایجاد از ممالک آرایی سازند و بنابرین مقدمه عقیدت اساس خاطر جهان
آرای آنحضرت ... را اسکن موضع های دلکرایی توجه فرموده و آن محل زمین
در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظیر بسیاری از زمین
های دلکش امتیاز دارد و از آن مقام تا دارالخلافت آگره بلکه

راهست و در نیولا بیشتر جهان بود که بدرگاه موکب عالی بر سیم
شکار از شهر به صحرا می بر آمد دل صفا منزل آن حضرت اکثری باین
ناحیه دلکشای میل شد و در آن سرزمین بشغل بساط شکار گسترده می شد و
بعید و حشی و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می بر وجهت درین
که رایات اقبال از سیر ممالک هند و مراجعت فرموده به مستقر خلافت
متمکن شد معمار همت عالی اساس اقتضا بران فرمود که دران فضای
دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح انداز ند بنا بران
در ساعت مسعود و طالع نایت که اساس عشرت و بنیان نشاط را زیبد
مهندسان سحر پرکار و طراحان جادو خیال منازل دل پسند و بناهای
خاطرنشین که فوق السابداع شوق تواند شد طرح انداختند و در اندک
فرصتی بنایان چابک دست و معماران کارگذار بطوری که مرکوز ضمیر انور
بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان دولت و سایر
ملازمان عتبه علیه بمقدار حال و فراخور منازل و بساتین ترتیب داده
عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معموره جلوه نمود که عالی
شهرهای افاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی
پاکوره غیبی را فتحپور نام نهادند بلغت شهرا را فتحپور و دیگری شیخ
و دران ایام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال میربودند و بسیر و شکار
داد خورشید و کام ستانی میدادند و درین سال ایلچی فرمان روای

ایران شاه طهماسب با گلدسته یک جهتی در رسید و به سوغات آن
دیار بر رسم ارمغانی او را دو سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی
کردی در ارزوی آن بود که منصب خان خانانی از درگاه معلی یابد چون
امرای کلان تر از او بودند که از مرتبه شناسی و دید حال خویش قدمهای
خود از وی این پایه را بخاطر نیاوردند کامروای امنیت نگشته مبلغی
زر بر رسم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد که شاید بوسیله سفارش
شریف ایشان دولت روزی گردد و شاه ملتمس او را قبول فرموده
اشارت کونه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند لیکن
چون خدیو عالم برمسند مرتبه دانی معدلت آرای بودند و دانا استحقاق
بودند در رواج سفارش خصوصا که منعم خان بدین منصب والا
اختصاص داشت بنا بر آن استدعای شاهنشاهی را معذرت پیرایی
فرموده آمده را با این بزرگان رخصت فرمودند

انجا بر زد حکیم بدرگاه گیتی پناه
شاهنشاهی و استخلاص کابل
از میرزا سلیمان و دیگر سوانح
اقبالی

در مطاوی احوال فرخنده مآل بیست و هفتم صورت گذارش یافت که میرزا
سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده

و بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق این دودمان
مقدس نداشته در لباس کارد شمنی را ترتیب میداد و بنواره
در مقام آن بود که کابل را به تصرف خود آرد و میرزا حکیم را دربند از
محال نداشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدر
بی برادره میرزا سلیمان پی بردند اما چون امری واضح دو پرده از کار
بود بیقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم خس
اکتفا نکرده برخی دیگر را به تدریج فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمان
بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه تنکر بردی
قوس بیگ را با جماعتی روان ساخت کابلیان گمان خود را
یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه
حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سبودک علی محمد اسپ
بند علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضر خان و بارمحمد اخوند بیرون
و خلیفه عبدالله بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بودند
رسانیدند میرزا که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان به تنگ بود
این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت
غزنین که میرزا سلیمان بقوا شتم این حسن کابخ داده بود از تغیر
داده بقاسم بیگ برادر جی داد و تنکش داخته و او را از میرزا کفنه
تنخواه بملازمان خود نمود و جلال آباد وا گذاشت و او را تا نیلاب که میرزا

سلیمان بتقاضی خان و سعید خان و مبارز خان و بها والدین
خان داده بود گرفته بحاله خود مقرر ساخت و بتدریج المتسلط
بدخشیان از ولایت گسسته همه را از آن ولایت بیرون کرد
و اهالی بدخشان منکوب و مخذول روساخته بخدمت سلیمان فرستاد
و غازی خان در کتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار کابل
بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان
بسرعت متوجه کابل شد و چون فرمان میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید
قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه از مردم کارکرده و تجربت
یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان
بطرف جلال آباد روی در رو غربت نهاد و میرزا سلیمان
چون بکنار آب باران رسید سه چار روز دران منزل مقام کرد
که لشکر از تردد و سفر بر آساید و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد
رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد
دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود چون میرزا حکیم
بدگه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید
میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت و دختر میرزا که در جلال آباد
به مقتضای نقصان عقل مانده بود و پشیمان شده متوجه همراهی میرزا
حکیم شده در صدود دیسادول آمده ملاقات کرد و عذر تقصیر خواست

و در همین

و در همین منزل به یقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه این
حدود است و آن خبر غلط بود و میرزا بسرعت تمام بغوربند
رسید و از آنجا بعلی مسجد و از آنجا به لنغار در نواحی قبیله جمعیت ورود
آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید
دام فریبی تواند سرانجام نمود میرزا سر سواری او را دیده وداع
کرد و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاد و خود متوجه حدود نیلاب
شد و درین اثنا از خانگی کله بان که بجهت او در دل حقیقت حال مانده
بود آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید خود را کم
با جمعی بجلال آباد گذاشته خود متوجه این حدود است میرزا حکیم استعجال نام
از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار و اعتذار
مصحوب حاجی غالب بیک و طوغان اوزجی به درگاه گیتی پناه حضرت
شاهنشاهی فرستاد و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروض داشته
استمداد و توجه هرگونه استعانت نمود و خود برکنار سند صاحب توقف
کرد چون درآن زمان ایام حکومت صوبه پنجاب بر رای رزین و عهده اخلاص
میرمحمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیک محمود
دیوان خود را از مقصود چوهر را پیش او فرستاده مدد طلبید میرمحمد
خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و هم چنین امرای
پنجاب تراخور حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون لشکر

میرزا حکیم را از اب سند گذشته و پابوس گشته از انجا و برگشت دارا
کرده متوجه جلال اباد شد در اثنای راه افغانان بسر سواری جنگ رو
نمود و جمعی از بدبختان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب اردو
بازار به تاراج رفت و تاراج سواری که کلانتر این قوم بود بتقدیم
خانه شتافت و در جلال اباد و قنبر و جمیع را که انجا متوجه کابل شده
از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد و متحصنان قلعه کابل لوازم
حقیقت بر اسم کاراگاهی بجای اورده و در استحکام قلعه اهتمام نمود
و در هنگامی که لشکر چین از فرور د و حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم
بود ایلچیان میرزا حکیم رسیده بوسیله وافقان پایه سریر سلطنت
بپای رفت استان بوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا المشتمل بر مع
علیه رسید بعد ان صباح اطلاع بر حقیقت حال کوشش نظر شفقت خسروانه
شامل حال میرزا حکیم شد و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن
اتالیق خردمند نیکو اندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط دانش
انتظام بخش کشورستان مروت و مردمی است فکر اتالیق فرموده
قطب الدین خان که بعقل و تدبیر و اعتبار و امتیاز تمام داشت بدین منصب والا
اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر
پنجاب بسر کردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانند
بر مسند حکومت انممالک متمکن سازند و بعد از تمکین و استقرار قطب الدین خان

و بعد از انکه

و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان محمد بهسودی
کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیچ خان و کلانتران ان دیار
اصدار یافت که کمر همت بر کمر بسته بموجب بلابت میرزا ملحق شوند و
و بهمراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل رفع
نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی
وافی از خزانه عامره با دیگر اسباب شوکت و اساس فرمان ترتیب
نموده همراه ایلچیان روان ساختند و چون منشور اقبال بامرا
رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه
ملازمت میرزا شد قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و
محمد قلیچ خان و جمیع بشتر امده بمیرزا پیوستند و بوصول تفقدات
پادشاهی و مراحم خسروانه احوال میرزا زینت دیگر یافت و از گذر انک
بنارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرای پنجاب
بشایستگی نزدیک دولت اباد و بیش در بمیرزا رسیده هر یک از امرای پادشاهی
فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات
که بر وجنات احوال میرزا تافته بود مهمات میرزا رونق گرفت و طراوت
که هرگز میرزا را در خیال و خواب نبود پذیرفت و از روی قدرت و
استقلال روی امید بجانب کابل اوردند تا جلال اباد و لغمان فیروزی
کشیدند و چون میرزا سلیمان جلال اباد را بقنبر نامی از کسان خود

سپرده بود و میر محمد خان اولاد و ساقی ترلابی و جاروف بیک را نصیحت
فرستادند او از بیدولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن خبر
گرفته جاهل بر جان خود بخشود لهذا دران لشکر منصور به تسخیر حصار
متوجه شدند یلان قلعه گیر به فتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجه
مردی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان نکشودند و از
طرفی او مردانگی داده و تقدیم همت و علم تهمت بر معاریج قلعه
طایفه عروج بخشی گرفته نردبانها وسیع رفیع مرتب ساخته و بر دیوار
آن قلعه نصب کردند شروع در برآمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر
قوت و توانایی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق قلعه داری باز
نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دلاوران بر کمر بستگان قلعه
کشا حمله می آوردند خاک و خاکستر عنا در سر صاعدان ورزده فتح
بشکستند اما این برولان زاغبار بر آینه دل نمی نشست و اصلا تا آثار
این مناهج را زخمی ساخته با پا نمی انداختند آن جانان شوق قلعه
کشایی داشتند از ملاحظه حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه اجزا
رجولیت خود بیشتر از اول نموده پای همت بر سر او نهاده بالا
میروند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه را در فرصت یک ساعت مفتوح
شد و قنبر مذکور با سیصد کس که همراه بود و هدف سهام سیاست
علف تیغ هلاکت گشت و دو و نیم از آن اجل رسیدها بی رو لکدر امر

سر دادند

سر دادند تا واقع احوال قنبر و تمام بلاد رسیدگان به دولت را الملک
چنانچه داده خاطرنشان میرزا سلیمان کنند و سر قنبر را بار مغانه لشکر
قلعه فرستادند و به بانی قتال مردم کابل استمالت نامها روانه
ساختند به وصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت
و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت به میرزا و مژده فتح حصار جلال آباد
بکابل رسید غلغله شادی بلند آوازه شد و سر قنبر را زیب کنگره قلعه
کابل ساختند و از فتح جلال آباد و خصیت وصول سپاه ظفر آیین میرزا
سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت اما تکذیب این خبر دلهای پرغم
زده مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صورة کابل نسبت اصلا
ندارد تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر
نشان نمودند میرزا سلیمان و خرم بیگم را از آن خبر سررشته صبر از دست
رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان دیده در باب جنگ با لشکر
ظفر قرین یارا صورت نسبت بدخشان کنکاش نموده بعد از رد و بدل
قرار بر قرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان نقد وازکون زده از گرد
کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد روی نهاده بخواجه رواج اند
و شهرت داد که به جنگ میرزا میرویم چون شب در رسید سراسیمه بحال عرب
روی بفرار به بدخشان آورد و هنگام گذشتن از آب بر آن سیلاب عظیم
اند دل بسیاری بر تا آل بدخشان را و به هزاران محنت بجا باذ که سلطان مینا و خورد را

به بدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بجند لک رسیده بود که خبر
گریختن میرزا سلیمان رسید میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین
بکابل درآمد و ابنای خطه سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی
و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی بشهر دالار رسانیدند
و عموم خلایق و جمهور رعایا بایمن تازه کرده بدعای دوام انتصاب
رایات اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک سایه عدالت گستر است
ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده
کامستان عیش شدند بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بغزنین
که وطن مانوس او بود رفت و کمال خان را همراه خود برده در آن که مولد
او بود وطن داد و تمام قبیله سعادت نژاد او بود بخویشی خود ...
و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات کرده از منزل وی باز
دیگر بتقاضای خیر که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است طرح انداخته
برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تیره رای و کالت
میرزا را بکو و صلاح اندیشیده در کابل توقف نمود و با تمامی امرا روانه
گرد هندوستان معاودت نمودند و سکینه بانو همشیره میرزا حکیم جهت
ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه
هندوستان شد به بدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت
پذیر شد و چون سعادت ذاتی و رطینت میرزا حکیم نهاده بودند نه

ادرا

ادراک مصلحت بینی سی افزوده ملازمان اخلاص مند سعادت منش
بهم میرسید تدوین ولاکه بمیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی
مهم کابل انتظام یافت و خان کلان بسر انجام مهام آنجا اشتغال داشت
معتمدان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و حکیم
میرزا با وجود حداثت سن از عقل وافر بهره نداشت همواره گوش
بسخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درشتی اخلاص
موصوف بود به راه مدارا نمیرفت و با اندک چیزی طبیعتش متغیر شد
و کار بشدت میکشانید بنابران امرا با میرزا و کابلیان نقش ساز
کاری نشست میرزا حکیم بنابر اظهار طبیعت کوته اما بسیار از مهمات
بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد و ازین قسم یکی آن
بود که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد و میرزا همشیره خود را
که سابق والده اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالی داده بود بی
استصواب حضرت شاهنشاهی بی گفت و مصلحت خان کلان به
خواجه حسن نسبت کرده خواجه چون به چنین نسبت عالی افتخار یافت مهمات
در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت و اموری که با قتضای
نبود می ساخت و اکثر مردم در خانه میرزا سخنانی که ملایم طبع خان
کلان نبود میگفتند و میر محمد خان با وجود شورش طبع فردی مراجعان
دقیقه سنج باریک غور بود در روزنامچه امروز فهرست فردا مطالعه

میکرد از نامساعدی بخت برای اسباب پیش خود خلاف حکم بادشاهی را
مصلحت دید و دولت آن است که الحال آن روز بد پیش آید و چون بنا آن است
که عاقبت بنا خوشی خواهد کشید نظر بر پیش بینی انداخته شبی از شبها
انگلیسیه فوت باید از کابل کوچ کرده شاه را به هندوستان جنس(?)
گرفت و عرضداشتی متضمن حالات دار و گیر در خانه میرزا و وقایع
هست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده به درگاه ارسال داشت
خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان بی راهه رفت بالیستی که از
روی مراحم الهی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد آخوند
و فیروزه و چندی دیگر را مصحوب امرای هندوستان میفرستاد
تا هم کار میرزا الیف(?) و نمیرسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد
لیکن مشیت الهی برامری میرود و بیشتر از آن عقلای دوراندیش را
نادانی منسوب میکرداند دان مکنون عالم مشیت و رجلوه گاه ظهور
می نشاید والحق پیش بینان ملک دانایی را در امثال این امور کجا
بودن و برخوردن تنگی و براهی آگاه شدن چه کار باید کرد دار سوانح
فرستادن قلیج خانست برهتاس باستمالت فتح خان مجلس(?) آنکه
در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدایع صنایع
آفرید کار رهتاس نام مصون از دست اختلال بر سر کوهی بغایت بلند
واقع عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است و از زمین هموار تا سطح

آن قلعه

آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه آن
بمثابه‌ای هرجا که دو گز بکنند آب شیرین می برآید و از مبادی بنا تا این
قلعه هیچ فردی از فرمان روایان بر آن استیلا نیافته مگر شیرخان
که بتزویر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد چنانچه مجملی از آن
گذارش یافت و از آن باز بدست فتح خان تبتی که از سرداران
بزرگ شیرخان و سلیم خان بود افتاده بود نسبت کرم به الحال قلعه
با سلیمان که حکومت بنگاله یافته بود و هم مساهمت منازعت میزد
و ازو درمینی نبوسته بارسال عرایض خود را ازدولتخواهان این دولت
می شمرد و در ینولا که آثار بیدستی(?) از احوال علی قلیخان خانزمان بدور
و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیج خان را پیش فتح خان که پیوسته
بارسال عرایض نیاز اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر جلوه گاه آگاهی
یافته او را بر جاده اطاعت و خدمت راسخ کرده اند و مقرر ساخته
که چون رایات اقبال بجد و جونپور رسد اگر از ملازمت نقد بنوده خاطر
عقیدت خود را بعیار حضور اشرف رساند و بزرگی قوم خود را
شناسان دور و نزدیک نماید و قلیج خان بسرعت هرچه تمام تر برهتاس
رفت و او را برجاده بندگی راسخ کرده اند و حسن خان بتیعه برادر خورد او را
بملازمت آورد که برای العین جلایل مراحم خسروانی را در یابد و در آن
ایام که موکب مقدس از ظلمات رضیال(?) از آن هره و بز و رکه شیخ عنقریب

باید مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بدولت زمین
بوس سرافراز شدند و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید
و در اوایل این سال حضرت نقاب حاجی بیگم که از ازواج مطهرهٔ حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بوده و دختر طغای والدهٔ حضرت ایشان بود و
والامکان میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان بر کتف ظهور آمده بود
بموجب رخصت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند آنحضرت
بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه احسن ترتیب داده وداع
فرمودند هرچند خاطر اقدس مفارقت قدسی سرشت نمیخواست اما
ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمعی کثیر
باین وسیله کامیاب مثوبات شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب نرود بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات بنام مشاغل
ظاهر میپردازند بیننده چنان خیال میکند که مگر جز این کار اندیشه دیگر
پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آن حضرت پیوسته ظاهر با خلق و باطن
با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطن اند همت ظاهر را چون ظاهربینان
صورت بین و باطن را چون خردمندان معنی گزین آراسته میدارند و در پیوالا

نقاب

نقاب را بر خویش را و در شکار فیلان اندیشیده در اسفندار مز ماه الهی
موافق رجب رایات عالیه را بجانب نرود در وکرده نهضت دادند
و بجانب سلطان شوق بجانب دیوالپور شتابان گشتند چون آب
و هوا اعتدال بود و فیل سواد لرزه دریا جنجل با مواکب عالیه رشته
و اقبال عبور نمودند و رایات عالیه از راه گوالیار گذشت چون بحد
حواشی حوالی گاه مواکب نصرت شد و قراولان نوید عزت
آوردند که در بیشه نرود چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور
یافت که اردوی معلی در همان ساحت ولکن بمقام نمایند و حضرت
شاهنشاهی با بعضی از ملازمان رکاب نصرت مآب به بیشه در آمده روز
دران بیشه بسر برده نگاه بو نموده گلهٔ فیل رسیدند و آنرا باین سیاقی
از اطراف و جوانب احاطه نموده فیلان وحشی را در میان گرفته باز و بیاده عاقبت
آوردند و از سوانح غریب آن طریق آنست که روزی در رمق در حدود
شکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر آهوی که قریب سیصد گز
اکبر شاهی بود افتاد و که بعضی از خیلک که نزدیک ماده آهو باشند دور تر
بود و با تفنگ را در زد بر وی بود و ازین صورت عجیب نظاره کارگاه
تقدیر نموده آن مور را از هم گذرانیدند و در همان ایام شرارت
سرشت ملک قا.. خود را بافتنه در روز دوران عرصه و ملک با منتظم
امور جهانبانی بود و لشکر خان میرزا را بولایت گذر به بخش اصفهان

حضرت در آن مرغزار دلکشا که نقشبندان بدایع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد و هامون پیما رسیده مژده بعزّ رسانیدند که در فلان جانب بیشه انبوه پر از فیلان حضرت شاهنشاهی از این خبر مسرت پیرای خوشوقت شده همان آیین و دستور گذشته صدا ارزانی فرمودند و فیلان را شکار کرده به معسکر والا فرستاده خود بدولت و اقبال آن شب در آن بیشه کام مستان تشریف بوده روز دیگر امروز باز روز مبلغ نهضت فرمودند و در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در دشت گروهی موکب عالی بیش از بیست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل خودکامی در آن مسکن بودند کام انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بجراگاه آن گروه بکران رسیدند بموجب اشاره علیه بمیلازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت سانوه رانده و نیم از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند و حکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی هرچه بزرگ آن سحاب سیراب توانند کرد کنند و از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان دریا آشام را که از چشمه سار فیض کف ما فیض را افاضه او کافی است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را بر کاب رفیق دلکشا

مدارا

فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس امتعه که بمیر وی اقبال شاهنشاهی در چنگ رای بدست افتاده آنچه لایق درگاه مینا باشد بیار و در فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم رساند و خود بیدولت سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه را بور و نشاط پیرایه آیین بستند

آغاز سال نوزدهم از جلوس اقدس حضرت شاهنشاهی ...

درین شگفته زمان و خجسته زمین که هوای شوق در منور جهان افروز به بجستیان فیض بخش عالم و عالمیان گشت چهار چمن عالم بهار لذت در آمد و کلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت مثنوی گلت بین شگفته براز برگ برون آورد باز ناکند بال غنچه همه بلبل پرواز غنچه ها سوی بنسیم شگفت از سر شاخ بهر دل بردن مرغان چمن باز ز ارتمانای کربی سبزه و گل ها مانند که ره عشق بهر گام نشیب است و فراز بنده حوصله غنچه این باغ شوم صد زبانی و زلب آنکه بخون نیست نیاز گو بیا مقدم شاه است که انداخته اند از برند گلشن و دیباچه یاسمن پا انداز بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه بیست و نهم شعبان تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند یعنی سال الحمل از دوازده اول بخورم شگفتگی شد و گیتی را طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود و دوران

کلان

صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بطرف گوالیار و
بسیار دیگر را بطرف اردوی معلی روان ساختند و به تقریب انتظام انجا
در روز ظاهر حصار رسانوه مخیم بارگاه اقبال بود و الحق از سنوح
این سانحه نشاط افزای که درین عرصه دلگشای هندوستان نزدیک
بان زبان نمیدهد انواع شگفتیها و فنون تعجب بر ناظران این بزم
تقدس روی داد چه تدبیر والات درای عالی که قدر یو عالم این
مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید در آورده از انجا
بجانب اردوی مقدس که در حوالی کرهرو مقام داشت عنان تاب
گشتند و قریب بیست روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون
ایام امتزاج فصلین بود و هوا روی بحرارت داشت و بالخاصه آب
هوای ولایت گرم سیر نیل خیز موافق امزجه و طبایع او میان نبود
اکثر اهل اردو را تدریجی تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید انحضرت نظر
مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند
و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را به شکار بقیه فیلان گذاشتند و بر دولت
اقبال شکار افگنان منزل بمنزل نهضت نمود و بگوالیار نزول اجلال
اجلال فرموده تند و از انجا بواسطه مخالفت هوا و کثرت خطره نقدر حرا
طاری مزاج اقدس گشت و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از
عنصر قدسی سرشت یافت و باعتدال مبدل شد و نبض اقبال باستعا

گرایید و مزاج نشاط با نتقام پیوست بعد از نهج و شش روز از حضور
شکار موکب عالی متوجه دار الخلافت اگره شده به سعادت بهره
امینی که کزین انجم و افلاک بود وطنی ره دور و نور نزول بران مقر
اقبال انداختند و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای
قلعه رفعت اساس دار الخلافت اگره بتایید معمار اقبال است
بر ضمایر رقم سنجان نیک ادراک و جدا و انشناسان مقرنس
مخفی نماند که چون ایزد جهان آرای وجود مقدس حضرت شاهنشاهی
را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده ار انیس اهلی و
زمان میفرمایند پیوسته ضمیر حق روده دان اهتمام نماید که هر فردی از
افراد موجودات از مکامن قوت به مظاهر فعل آمده زنگ انگیز
دولت گردد و نوعی برای جانی داران زمین را با صلاح زراعت
تخم ریزی و آب دهی بکمال آن رسانند و اسباب امر برای انجام
میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و امورات و حرمت نام و ناموس
و زنگیها بتایید افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت
صوریه و معنویه تحصیل میفرمایند بنابران درین ولا دار الخلافت اگره
را که به منزله مرکز هندوستانست بجهت مصالح ملکی و مالی باساس قلعه
عالی که در خوران باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشاره
فرموده اند و امر مطاع نفاذ پیوست که قلعه سنگین در ساحل دریا

چون بدر سمت شرقی شهر دانته بود و بواسطه توالی نوایب زمان
وتقادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بود
دوران محال منیع حصن حصین وحصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند
که چون دولت ابد پیوند بآن عالی استوار و چون اساس رفعت این
اقبال موید پایدار باشد بنایان ورساعی کارآگاهان کار اساس حصار
را مختار بود مهندس علوی قیاس ومعماران در نفس اساس طرح این
بنا ارجمندی اعظم کشیده زکار حفر از هفت طبقه زمین اندر انیده بنیاد
نهادند عرض دیوار سی گز پادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن به شصت
گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که به میامن آن درهای دولت چهار
رکن عالم گشاده شد و هر ۳ روز ۳ هزار چهار هزار کس از بیابانی
جابکدست وفرود از آن نوبت بازوبند و دیگر عمله و فعله عمارت بر
دوام کار میکردند از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده بسیج نقش
که هر یکی در صفا گیتی نمای در زنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود
چنان باهم وصلت یافت که سر موی در درز آن راه نبود و این حصار
عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده بود در عرض [illegible] سال با کنگره
وفصیل وسنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر
بحری بفرخی وفیروزی بصورت ارتفاع ونقش اختتام گرفت تاریخ
سال را رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر

صدارت

صدارت شخصی که بدانش وبینش در راستی ودرستی ومعامله [illegible]
ممتاز بود بحقیقت واخلاص وراثت مخصوص باشد نامزد گردد
تا همواره بوسیله او اصحاب فقر وفاقه وارباب استحقاق واحتیاج
باستلام عتبه علیه استسعاد یافته در خور حالت واستعداد از نوال
[illegible] ورایات شاهنشاهی کامیاب دولت شدند و باین طریق خواطر
این طبقه فراغت گزین گشته بدعا پردازند به جمعیت که ایزد تعالی جمع
[illegible] ذات وعبادات خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار و بار
باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگرچه
این گروه در هر ملک باشند و هیچ اقلیم ازین طایفه خالی نباشد اما
در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر اند ناگزیر کسی که متصدی این
طبقه باشد اول باید که حریص نشود تا این منصب عالی را وسیله اخذ و
جذب زر ومال فقرا نکند واگرچه بر حرص کسی [illegible] نظر از تفتیش
خود را مسخره عام وخاص گردانیده است چه بی سعادتی که ازین راه
حرص خود را خواهد که سر کند دوم باید که کاردان مردم شناس [illegible]
دانش باشد تا به سفارش ستمگران و مشاطگی مردم [illegible]
مرجوع واقعه نشود و هر کدام در خور استعداد و اعتبار یافته در مقام [illegible]
کار خود گردد سیوم مزاج طبیعت [illegible] نباشد تا اوقات شریف [illegible] بطالت
و کسالت گذرانند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد ملک جدا [illegible] باشد

دادیم چون بمسامع اقبال رسید که اسکندر خان اوزبک سر بمغز
بغی و طغیان را مضمار دادن اغماض فرموده در هنگامیکه رایات
منصوره بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت فرموده بود
اشرف خان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد
اسکندر خان فرستادند تا او را بشمول الطاف شاهنشاهی امیدوار
ساخته باستان بوسی والا سربلند سازد و از اندیشه تباه بازداشته
سالک شاهراه سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده
که جاگیر او بود رسید اسکندر خان استقبال منشور لازم الاتباع نموده
اشرف خان را بمراسم الاکرام دریافت و بآداب التعظیم داشته بخانه
آمده بمنزل خود برد و چون بجواب منشور عالی وقوف یافت در مقام
فرمانبرداری آمده از روی ظاهر مستعد دریافت ملازمت شد
و مدتی ممتد برین حیله گذرانید در باطن باتفاق ملازمان شبهای خیال [illegible]
بی نجیت عاقبت کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان [illegible]
[illegible] ترکش [illegible] است و قرب جوار دارد رفته او را [illegible]
و باتفاق او بدولتخواهی متوجه [illegible] شوم [illegible] عزیمت از اوده بسرور
که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از آنجا پیش علی قلی خان شتافتند
و مجموعه این جماعه تیره باطن ضلالت دور از کار پیش گرفته در مخالفت
مصمم ساخته و باعلان عصیان خفی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نمودند

از جانب

از جانب سپاه و پرده شرم بیرون آمدند و با خود اتفاق در میان
آوردند که درین ایام موکب همایون مسافت بعید طی کرده بشکار فیل
توجه دارد ما دو جوق می شویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه
لکهنو بقنوج شتافته نواحی حدود خالی می انگیزد و علی قلیخان و بهادر خان
برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنجاست
رفته نایره شرارت اشتعال میدهند و باین تدبیر کار [illegible]
و چون فکر ناقص و رای سست این بخت برگشتگان را بر زبان سودا
فاسد آورد اشرف خان را در میان خود این محرمان با [illegible] نگاه داشتند
و باین راه روش ابراهیم خان و اسکندر خان بسمت لکهنو و علی قلی
خان و بهادر خان بجانب کره مانکپور شتافتند چون مجنون خان [illegible]
[illegible] اتفاق این شوربختان با تمکین امرای آن سرحد مثل شاهم
خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین خان دیوانه و
سلطان قلی خالدار و حلیم قواچی و شاه طاهر بدخشی و برادرش
شاه خلیل الله و گدا علی توپچی خان علی ساربان و یوسف طغایی و
دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و
میان ایشان و اسکندر خان در نواحی قصبه [illegible] جنگ [illegible] کارزار بالا
گرفت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه [illegible] تاخته چند بار [illegible] ادبار
انداخت و در عین تاخت و باخت [illegible] اسکندری خورده از [illegible]

زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر
ساختند و شاهم خان و میراغ اگرچه از معاینه حال محمد امین قدری تزلزل
براه داده بودند اما چاره کاران بود که فدایانه قدم جلادت پیش
نهند و کوشش در کشش نمایند باختیار جنس امده بسر وقت مرزا رفتند
نمودند چنانچه دلاوران کارطلب از جانبین در جنگ کاه افتادند و چون
نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح دولت
متوجه قلع حصار گشته بدان حصین جستند و صورت ماجرا را معروض
عتبه والا داشتند و علی قلی خان بهادر عنان عنایت بصوب مانکپور
تافته است فتنه در ان حدود دست تشنه نهب و غارت دراز کردند و مجنون
خان قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان
لایق حال ندیده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد اصفخان
فرستاده او را طلبیده اصفخان بعد از اطلاع برین قضیه کروهی از سپاهیان
خود را حراست ولایت کده کذاشته و بسیاری را از مردم کارکرده همراه
گرفته در گره رسید از اموال زر اشیا که در چوراکده بغنیمت یافته بود
بر سپاهیان بخشش کرد و مجنون خان را نیز بنقد کران مساعدت نمود
و چون مجنون خان باعانت اصفخان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم
جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد و با افواج علی قلی خان نبرد مردانه میکردند
درین اثنا مجنون خان و اصفخان سر حقیقت احوال بوسیله قاصدان

جابل

جابلت رفتار معروض بساط اقدس کردانیدند و رایات عالی که موکب
منصور از شکار فیلان مراجعت فرموده در مستقر خلافت انتظام
بخش بودند عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون
رفع فتنه و فساد و شورش مخالفان موجب اسایش عموم برایا و باعث
ارایش کافه خلایق است هر اینه عزیمت این کار شکرف را
بعمل مقرون داشتن بر ذمت والای فرمانروایان عالی شکوه
بموجب فرموده سلطان خرد که نایب دار القدرة الهی است امریست لازم
جمیع فرایض معروض نزد و مثوبات این عبادات کری از جمیع نوافل
گزیده تر چون مضمون عرایض امرا بر طغیان عصیان این تیره
بخت برکشتن روزکار بفرود بعرض مقدس رسید رای عالم ارای
حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشایی است چنان اقتضای
فرموده که درخت خاردار اساس بغی و عصیان را پیش از انکه سر بهوا
کشد و پای استحکام فرو برد و بصدمه تندباد لطف و قهر طبیعت از
بیخ و بن باید بر کند بنا برین حکم عالی عالم مطیع باحضار و اجتماع
عساکر اقبال بناصدار یافت و بمقتضای انکه تاخیر در امتثال
این امور نکنجد پیش از انکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد
منعم خان خانان را با لشکر از بهادران برسم منقلا تعیین فرموده
و خود بدولت و اقبال انحضرت روز شنبه روز اول صبح تا اخر بنفس مقدس

سامان مهمات سپاه ظفر تایید داده و بهمه جهت نصرت بموند
بنمودند و در اندک فرصت لشکری آراسته شد که شیر نیز کام از آن
در میدان تعداد آن جولان نتواند نمود و چون خیل فیلان لشکر در شت
سنجی گردون سای فراهم آمد توجه اقدس جهان پرتو آنحضرت
که فیلان سرمست صبا و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض در آمدند
دید نظر ورین از آن جمله دو هزار فیلان زنجیر جهت همراهی موکب
عالی گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت
حکومت دار الخلافت به ترسون خان تفویض نموده روز سیزدهم
خورداد ماه الهی موافق شنبه بیست و سیوم شوال رایات دولت در
رکاب از دریای جون عبور فرمودند و چون موسم گرما مفرط بود هر کج
کیهان پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج
مخیم اقبال شد منعم خان خانخانان که بطریق استقبال بشتابش مبرت
در آن منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و
قیاخان که از طالع ناخجسته در زمره عاصیان در آمده بود درین هنگام
چون دولت از آن بیدولتان روی گردانیده بوسیله شفاعت
خانخانان به بساط بوس پایه سریر والا استسعاد یافت از آنجا
که شیوه جان بخشی فطری آن حضرت است جراید جرایم او بکرم آب
عفو انداخته به پرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند و از بارگاه

تفضل

و از بارگاه تفضل دل داده بپایه اعتبار سابق رسانیدند و از آنجا
بعرصه ساحل گنگ فرود آمده ده روز به تقریب گذشتن اردوی معلی
از آب مقام شد درین وقت مبشران دولت خبر آوردند که اسکندر
سیه بخت با آنکه طنطنه نهضت موکب والا در گوش او پیچیده همین
قدم شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است از استماع این خبر
وجسارت قهرمان مهر شاهنشاهی بسطوع سطوت جلال الهی برین
داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را فرو به نفس نفیس در
کنار او نهند بنا برین اندیشه صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین
و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردو بجا گذاشته نیم شب بجولان آن شبنهضت
جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند یک شبانروز بدولت و اقبال
در راه نوردی گذشت روز دیگر آینده که سفیده صبح از افق مشرقی سر
غبار موکب والا از عرصه لکهنو برخاسته توتیای دیده اقبال شد حکم
والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت
خان برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزله هراول بوده پیشتر شتافته
باشند و اسکندر خان که از تیه معرفت بر دیلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود
از ایلغار بادشاهی دست و پای گم کرده از طلوع کوکبه موکب والا
خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت
شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سر برسالش کردند و چند روز از

بهادران کارطلب را بنگامشی نامزد فرمودند و این شجاعت
بیشهها از دنبال شتافته هرگاه از ان برگشته بخت می پیوستند
به شمشیر ابدار خاک در رکاب سر در کاب سر او میکردند سکندر خان
نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی قلی خان و بهادر
خان رسانید و بهادر انرا ماندگی اسپان باعث برایستادن شد علی
قلیخان و بهادر خان که با مجنون خان و آصفخان مقابله داشتند
ازین واقعه اگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند از جای خود
مانند بید ریخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را به جونپور رسانیدند
زین و بار بمن خود پیش انداخته از گذر رمین از دریای گنگ عبور کردند
دران روی اب بقتهای قلب پناه بردند و موکب مهابت به انقدر در لکهنو
قرار گرفت که روز دیگر مطلع رسید و جنبش موکب منصور مقارن ان
اتفاق افتاد و رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته آهسته طی مراحل
نمود و آصفخان و مجنون خان و دیگر امرا که با علی قلی خان و دیگر مخاذیل
مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست سر ناصیه
ارادت تبارک اخلاص شتافته در دره منزل جونپور سجده درگاه سربلندی
یافتند و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس در اوردند از ان جمله پیشکش
آصفخان که مشتمل بر نفایس ان ولایت بوده با فیلان مست و اسپان
عراقی و ترکی بقبول در امتحان شد و شوق توجه شاهنشاهی بر تسخیر

اوناف برازان وقت که آصفخان به نیروی اقبال شاهنشاهی تسخیر
ولایت گده کرده و بر خزاین و دفاین چوراگده متصرف شده بنابر
گزین ترتیب داده بود که توجه اشرف را شاید جهت عرض بخدمت ان
حضرت التماس نمود که ان سپاه زر بخواه نظر اقدس در اورد
دارا ابی که اجابت ملتمسات ارباب شیوه مرضیه حضرت است
استدعای او را به قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال وی
مال او بخوب ترین صورتی یافت روز دیگر که خسرو خاور بر سریر
نور فزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت شب شبانشب راه گریز گرفت
آصفخان لشکر خود را قریب پنج هزار سوار در عرصه جون گفت بهمت
صاحبدلان فراخ و جون بخت از دولت ارباب کرم گشاده بنظر
جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شد و فردای
ان روز که سی و دویم تیر ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذیحجه
بود لوای موکب والای ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت
و منازل رفیعت اساس درون ارک جونپور از اندرس و نزول تنی نهای
سعادت و اقبال شدند و توجه عالی بر اصلاح الملک که از دست برد
ظلم ان مفسدان خراب اباد شده بود بر توانداخت و چون علی
قلیخان و دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوات موکب والا
روی بفرار اورده از اب گنگ گذشته آصفخان را با بعضی امرای نامدار

کار طلب چون مجنون خان از شاه محمد تمندار به تعاقب آن بخت
برگشتگان فرستاده بود لهذا به جهت مزید احتیاط و حفظ سطوت فوج با دیگر [illegible]
باهتمام دو [illegible] برجمیت مقرر گشت که تا مید لخنس عساکر منصوره باشند تا امرا رسم
کورنش و آداب تسلیم به تقدیم رسانده سرگرم خدمت باشند علی قلیخان
و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور رو بروی آب [illegible] فلک [illegible] مستحکم
شدند با افغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله باو رسیده
بود و فتح خان بتنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند
التجا نموده بودند و این طبقه سیه روزگار در مقام استمداد شده برگر بود
بغی و طغیان ایستاده بودند [illegible] در وقت قرار [illegible] مقتضی آن شد که یکی از
معتمدان بساط قرب را نزد سلیمان کررانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت
و مظاهرت علی قلیخان تخفیف نمایند لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را
با این خدمت روان کردند و او بکاردانی بر دوازده سخن الطاف داشت
چون او به نواحی رهتاس رسید جمعی از خویشان افغانان که با علی
قلیخان دم یک جهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده بخدمت علی
قلیخان روانه ساختند و چون محمد خان را با علی قلیخان سوابق روابط بود
و [illegible] رابطه قدیم بود به طمع آنکه از موافقان باشد [illegible] و بعزت
و حرمت پیش آمد چون آثار [illegible] امید [illegible] از نقوش پیشانی او خواند از آنجا
که بعد و نتیجه دامن گیر او بود او را مقید و [illegible] کرد [illegible] و حاجی محمد خان [illegible]

حقیقت

حقیقت وقوع [illegible] از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش
هوش او فرو می‌خواند و به واسطه توقف حاجی محمد در میان باغیان
بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره و ولایت بر جاده
مستقیم ارادت عظیم شده است چنانچه عاقبت کار او را با والده خود
همراه ساخته به عتبه والا روان نمود چنانچه بعد از این بکلک شکسته خامه عرض
کرده شود و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی است بولایت اودیسه
که در افقی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده
و از آن هنگام که هندوستان مفتوح شده پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین
بر آن نتافته و همواره فرمان روایان ولایت اودیسه با اعتبار و اقتدار
ممتاز بوده اند خصوصاً که درین هنگام فرمان روای اودیسه بود
از این مدت که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز
[illegible] نمایان [illegible] اودیسه در ریاض همت جود می‌نشاندند
دلکش درخت امید ثمر بار و سرسبز گشت چه در حوالی آن بقعه
خطرناک بکوههای بلند و پست سنگهای بیحد و مرد [illegible] سخت
دشوار چند است که دست تصرف پادشاهان بآن مملکت رسیدن
متعذر و خاک آن زمین با سم [illegible] لشکر شدن متعذر است [illegible]
کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه [illegible] براه جنگل تهیه می‌برد [illegible]
بنگاله را بر زد دستی نمی بود ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او

مذکور است براجه جکنات بنام اور و وان راجه ناصیتی از او ولیت را
بطریق ساعدت داد مرسلجاق کرراند با ان تسلط جید نمود و تابع
او نتوانست کرد بلکه پوسته از وهراسی مندمی بود و دورین ایام
که بلده جونپور مورد موکب والا گردید ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی
که فهرست حساب فردا را روزنامچه امروز استخراج مینماید چون اقتضا
فرمود که یکی از طرز دانان بابه قرب راه یابد راجه او دلیه باید فرستاد تا
بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا
انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه احوال او پیدا بود
باین خدمت اختصاص ومهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی
عدیل ندانست باو رفیق ساختند و این هر دو باتفاق عازم اودیه
گشتند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت
استقبال فرستادها دریافت و بمراسم تعظیم و تکریم واردان دولت
را بشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لایقه اقدام
نمود و کمر بندگی بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقه
غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد و پایه ادب شعور ثبت
را لگاه ندارد اساس ارتباط و استعداد بعلی قلی خان در میان نهد بمن
باجمعیت خود ابراهیم را که خصم دعوی دارا دست بسته کرده روی بنگاله
میارم و کار بر دارای روزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شورنجتان انگیزد

نمود راجه بعد از ماه سه که با حسن خان و مهاپاتر آداب خدمتگاری
ومهماندار به تقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکش های
گرانمایه انتخاب کرده روانه درگاه معلی ساخت دران هنگام که موکب
والا از جونپور معاودت نموده در معموره نگرچین معدلت آرا بود
حسن خان ومهاپاتر با ایلچی راجه ملکند بود که راجه بر ما نیز نام داشت
بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح آنکه در همین ایام
که رایات اقبال در جونپور استقرار داشت گرگین خواجه عبدالمجید
آصف خان سبحان الله دستان دنیا که صلاح مند برآرند و بسعی خود
در هلاک خود میکوشند از اثر تدبیر نامند و یکی از اعظم بدایت
آنست که با وجود هوشمندی و قدر نعمت شناسی پرورده دولت خود
چون بید مسیر زند و پا نزدیک توهمی از جا رفته کاری که هزار دشمن بران
نتوانند اندیشید بیک چشم زدن برای خود بهم میرسانند خواجه
آصف خان از شتاب زدگی و سبکی واقعه پیش آمد که رفع حجاب از آن
تدبیر بیران روزگار متعذر باشد و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن ملاحت
رخسار ذلت او را از غبار جرایم پاک سازد و ننگ انفعال باقی
ماند غرض از تمهید این مقدمه صواب مشحون آنکه آصف خان که از درگاه
شاهنشاهی به منصب ارجمند و پایه عالی اختصاص یافته مجد و جاه سبعی تنگ
ظرف بکر مغز زد مغرور شده بود از انجا که خیانت گزینان خون دامن

را تسخیر کرده اند و متوجه سازند که چون رایات عالیه مجدداً بجو نور نزول
اقبال نماید متوجه ملازمت گردد و قبیلهٔ لخت بلند را همراه بیاورد و دیگر چون
که چون نور منور رایات اجلال شده بجهة مهم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را
[illegible] راه سالکی رهنمونی کند و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از
دار الخلافت نهضت فرماید سلیمان فوجی را بقلعه رهتاس فرستاده
بود تا بمعاضدت و مساعدت علی قلیخان تواند بدست آورد لشکر سلیمان
باستظهار علی قلیخان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه
موکب والا بلشکر سلیمان که به محاصره مشغول بود رسید و دست از محاصره
باز داشته باز از دایره قلعه [illegible] بازگشته فتح خان که [illegible] و تدبیر کار
نداشت چون از حوالی مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در [illegible]
اهتمام نموده کامروا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیچ خان
بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد که من از مردم و ذخیره دل [illegible]
اکنون تو بهر روشی که میسر شود تعلیه رسان که وقت حسن خان را چون [illegible]
رفتن دشوار بود خود را [illegible] انداخته بعرض واقفان [illegible] رسانید
رسانیدند که یکی از خاصان درگاه معالی همراه سازند که آنجا رفته باستمالت
باز خود این برادر را با کلید های قلعه باستان عالی آورد بنابرآن قلیچ خان را
باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیچ خان حکم والا را کاربند شده برهتاس
پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملایمتهای منافقانه به تقدیم آورد اما

بمقتضای

بمقتضای نفاقی که در سرشت او [illegible] بود ابا نمود [illegible]
قلیچ خان حرف ناصواب از منافقی احوال خوانده مراجعت نمود و چون
فتح این قلعه و جمیع آن ولایت شرقی تعلق بوقت دیگر داشت در آن
هنگام توجه بر تسخیر آن [illegible] و از سوانح این یورش آنکه
چون علی قلیخان ناحق شناس در برابر لشکر فیروزی اثر شکست و خجالت
خاک خذلان بر سر خود ریخت [illegible] که زمان [illegible]
[illegible] است آن به مرحمت دل در بلخ و غیره که سرمایهٔ بلندی
است بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت
سرکار فرستاد که از آن طرف این [illegible] شورش پختان فتنه اندوز
ولایت در آمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بمسامع
اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان
و باقی خان و معصوم خان فرنخودی و حلیم خان و محمد امین دیوانه
و [illegible] و سلیم خان و [illegible] میر معز الملک
را تعین فرمودند [illegible] حکم معلا بر آن [illegible] که لشکر منصور
برابر باب عدوان گرفته [illegible] گروه فتنه این تیره کاران
الحمد و منّته افواج قاهره به همت بدفع اعادی کمر بسته [illegible]
[illegible] بار کشیدند و حضرت شاهنشاهی سوار شده
قلیخان را چنین علاج فرموده بخاطر آورده بودند که [illegible]

تا بر راه خواهد یافت این داعیه داعیه نا امید گشت و بجیال صواب
دور از کار و تند و بر زوده اولیای سر و قدم نام عو رقی را که ملازمت جدید
نزد وس ملکانی بشرف خدمت امتیاز داشت بخش منعم خان خانخانان
خانان از ساده لوحی بکنایش که جهل را از استیصال معاندان دست
کشیده و سخن مرزا را ور در انداخته بدرگاه جهانپناه عرضه داشت نمود
بفرط الحاح التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای
کمال مروت و فتوت هر چند بعین الیقین میدیدند و میدانستند که در دل
علی قلیخان امید بند نیست خان خانان را بموقف قبول در آوردند و خواجه جهان الدین
علی قزوینی را فرستادند که مراحم خسروانه را خاطرنشان نماید و بر حقیقت
اسرار صحبت آگاهی یافته دقایق آنرا معروض پایه سریر اعلی خلافت
چون منعم خان باین عاطفت کریمی اختصاص یافت بعلی قلیخان نوشت
که مناسب آنست که ما یکدیگر قاصد و نامه و پیغام صحبت داشته در تاسیس
مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده اید چون از آن
ایام شهرت یافته بود که بعضی از بهادران اخلاص مند شاهنشاهی چون
عالم خان و جمال خان بلیج قرار داده اند که کمین بوده کار آن بد را
بانجام رسانند علی قلیخان در آمدن و دیدن منعم خان ملاحظه داشت
و مخوف کم معامله مصالحت مراسلت و مکاتبت بانجام رسید منعم خان قبول
نمیکرد تا آنکه مقرر شد که در میان ما و کشتی آمده باهم قرار صلح نمایند

بنابران

بنابران بطالع قلیچخان این مژده را فوز عظیم دانسته عساکر خود را در اهمال
محکم گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر جوسا شد و مقام مکور که از طرف
آب بود در روبروی اردوی خانخانان خیمه زده حسین خان تبتی و سلیمان
منکلی و کلاپهار از امرای افغانان همراه او بودند و بار دیگر در بهار
تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد تا بمقتضای قرارداد روزی
از آن طرف علی قلیخان با سه کس خود بکشتی نشسته بار دیگر از طرف گردان
نزد مرشدی عنایت اختصاص داشت و دیگر سلطان محمد میراب و دیگر نورج
او که آهو حرم نام گرفته بود سوار شده متوجه اردوی خانخانان شدند
ازین طرف خان خانان نیز بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین
علی و یزید بیک و میر خان غلام سلطان محمد قنق که بخش منعم خان اعتبار
داشت متوجه ملاقات علی قلی شد و از دو طرف عساکر فوج فوج و فنون
فنون ایستاده معرکه آرا بودند چون کشتیها در میان جزیره آب
نزدیک بهم رسید علی قلیخان و کیفیت بلیغ سلام علیک و جز آن بجا
آورد و ابتدا منعم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده
نشستند زبانی صحبت یکدیگر سالوس کردند و باره در ذکر خدمت گذارد
کردانیدند و گفتگو در عهد و ایمان زبانی صرف شد بعد از آن قرار یافت
که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال
را عرضه داشت نماید که آنحضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنه برایشان

او بود خبر فرستند تا خاطر علی قلیخان بالکلیه جمع شده بهمان دولتخواهی
را از صمیم جان باستحکام و بعهد و پیمان قرار داد و جدا شده هر کدام بار دیگر
نجد و آمد و این واقعه را در اوایل [illegible] ماه الهی بطور موسومی میرزا غیاث الدین
علی [illegible] رسیده سرگذشت الموقف عرض [illegible] بارگاه
مقدس رسانید حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را
فرستادند بعد از ملاقات علی قلیخان و [illegible] منعم خان بالجمیع خصوص از امرای نیز
[illegible] علی قلیخان شاهم خان جلایر و میر معز [illegible] و صدر [illegible] محمد [illegible] کوچک علی
خان و تیمور [illegible] و جمیع همراه بودند علی قلیخان جشن بزرگانه داشت و
مراسم مهمانی بجای آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل
خود آمد و بعد از آن خواجه جهان آمد منعم خان خواست که باتفاق خواجه
جهان باز بمنزل علی قلیخان رود خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت
که علی قلیخان جوان بی اعتدالیست و بمن ناخوش رفتن خود را بمنزل او
مصلحت نمیدانم اگر بسیار تجدید کردید برای [illegible] ما هم برویم منعم خان
ابراهیم خان اوزبک را که [illegible] علی قلیخان طلبیده آورد و روز دیگر منعم خان
و خواجه جهان رفته در منزل علی قلیخان رفته صحبت داشتند روز دیگر در [illegible]
ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال و بابا خان قاقشال [illegible]
بیک نیز درین مجلس حاضر شدند میان ایشان و علی قلیخان اختلاط دادند
هرچند سخن در [illegible] علی قلیخان دراز کشید فایده نکرد و از [illegible]

دانش

دانت باستانبوسی قرار نتوانست داد و گفت چون از من تا
اسباب چنین بظهور رسیده یکبار دیگر باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد و درین
مرتبه والده خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست میفرستم و بعد
از تقدیم خدمات لایقه باستلام عتبه علیه مشرف خواهم شد بعد از
گفتگوی بسیار بهمین معنی قرار یافت روز دیگر علی قلیخان والده
خود را و ابراهیم خان را با فیلان نامی مثل بالسندر [illegible] کار
فیلان مست زبردست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش
همراه [illegible] و نظام آقا فرستاده و حاجی خان سیستانی را
مفید طور بود نیز فرستاده خانخانان و خواجه جهان [illegible]
گناه را در مقابله گذاشته والده علی قلیخان و ابراهیم خان
را با پیشکشهای همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند و چون بدرگاه معلی
رسیده خانخانان ابراهیم خان را تیغ در گردن انداخته سر برهنه
ساخته در بساط حضور آوردند بوسیله شفاعت او جرایم [illegible]
این شوربختان قلم کشیده آمد و زبان اقدس گذشت که اگرچه
ظاهر در است که این [illegible] طالعان بعهد خود وفا نکنند اما چون
خاطر عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرات ایشان [illegible]
بیشن مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی درین
حدود [illegible] زمره [illegible] خاطر باشند علی قلی [illegible]

از لوامع صدق ضیا دارد درستی خاطر مطمئن متوجه استانبوس کردند
واکرنه وقت گذراندن و دست در حیله زدن کار مردان نیست و چون
دل شان با زبان موافقت نه است سعادت همعنان شان نشد و دولت
یاوری نکرد و از بد بری خود در نواحی چراباد بابه ضلالت همای جرات را
در دلیری افشرده بدعا کردولت را چون حقیقت الحال علیه قلیچ خان و عاطفت
زمودن شاهنشاهی معلوم نبود بنش در مبارزت مساهلت نموده بود
راجه ولشکر خان قرار جنگ داده ترتیب صفوف و تسویه افواج همت بر گماشتند
قول بمیر معز الملک داعی و خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تورمل و
لشکر خان و دولت خان فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و
برانغار بجلادت قیا خان و حسن اخته و میر سلطان و راجه مترسین و کرسی
و مهر علی و لد استاد و یوسف و برخی از جانسپاران دیگر ترتیب یافت و جوانغار
ساتی خان و بداغ خان و مطلب خان و فتو و ناصر علی اوزبک و چندان از
دلیران نظام پذیرفت و هراول بمجد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی
و قدم خان و شاه و بابا سدرحمت اوزبک و قلماق بهادر و دلی نوازی
مردان کار رونق گرفت و التمش خان عالم و هند و مغل و درابیسی در ربع
دراب تیر و اسس و دادن خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت
از آن جانب باغیان فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری
سکندر خان و فوجی بسرداری محمد یار برادرزاده سکندر و در هراول منوچهر سنجه

اماده جنگ شدند و درمیان هراول انجام جنگ گرم شد هراول مخالف
قدری غلبه جسته بود که مردم التمش داد ولاوری داده هراول را بر داشتند
محمد یار که پیشانی لشکر طلمایه او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک هلاک
افتاد و بسیاری از مخالف با جال فنا شد و سکندر که با فوجی گزیده
از دنبال این فوج اماده حربه بود دگر وار بار بر روی دولت خود ریخته
وقت برعب کر منصور داده روی بهزیمت اورد و افواج قاهره
کامیاب نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان درامده هر کس از آن تیره
روزکاران بخت برگشته میرسیدند نوش بخاک میریختند تا بر لب اب
رسیدند سکندر را از بیم جان خود را در سیاب زده از خاک سیاه سر
بیرون کرده از سیاری سیاه امدنی او دران ظلمت اباد فرو شده و افواج
قاهره که سکندر را هزیمت داده اند بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پرداخته
شدند بهادر خان که با جمعی در کمین بود درین زود دیگر بفوج جوانغار
لشکر اقبال رسید و جنگ در پیوست شاه بداغ خان از اسب جدا شد
و بقید مخالف در اید و عبد المطلب بپرسش توفیق نیکو خدمتی یافت
و ناصر علی و جمعی از کار دیدگان تباه خرد خاک به حقیقت بر فرق روزگار
خود ریخته بغنیم در پیوستند بهادران این بخار را بر داشته متوجه قول شدند
و قول بی جنگ سر رشته تدبیر را از دست داده عار فرار اختیار نمود و محمد
باقی خان به بهانه حفظ اسباب والقاب اموال خود را بکناره کشیده و بعضی
از روی نفاق و حرام

و ازان اعتباری نگرفته با معدودی چند متوجه ایشان شده بفوج ملا تاخت
در اثنای تاختن اسپش به تنه درخت رسیده افتاد و جمعی پیاده اورا
دستگیر کردند و ملا ان دیوانه بد دولت را بقتل رسانیدند و حقیقت حال
بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور در خدمت اعلی بموقف عرض
مقدس رسید مورد عنایات خسروانی شد و از سوانح انکه رایات
همایون از جونپور نهضت فرمود ازانجا که فطرت قدسی ماثر آن حضرت
بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبول محتوی است بوسیله التجا
و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم اثام
علی قلی خان و سایر ارباب عصیان کشیدند و هوای سیر بنارس و تماشای
قلعه چناره که از قلعهای مشهور هندوستانست از خاطر جهانگشای سر زد
و بموجب این عزیمت دولت افزای روز دی مهر پانزدهم بهمن ماه الهی
موافق روز جمعه سیوم رجب المرجب از انجا که ذکر رفته موکب
والا نهضت فرموده چون به منزل شهر بنارس که بر ساحل گنگ جلوه
نماست نزول اجلال بر توام افاضه انوار عدالت بر خاص و عوام
ان ناحیه سعادت ورود واقع شده اردوی منظور را حکم توقف رای
با خاصان رکاب مقدس به تفرج چناره توجه فرمودند و درون و بیرون
قلعه را بنظر اصلاح انداخته مسرت پیرای ظاهر و باطن گشتند و درین مقام قراولان
نشاط بجام نوید عشرت اورده از بیشهها که در نواحی قلعه بود

از

بیرون قلعه شده بعزیمت شکار در ان نواحی بهمت اقبال صید ساختند
با خواص و متوجهان رکاب دولت و مخصوصان موکب منیع دران
بیشهها بتکاپو فرمودند تا قریب دو کروه بیکله فیل رسیده شد و چون اشاره
عالی بران تافت که ملازمان بساط حضور از هر جانب دایره این کوه
منظر را گرد گرفتند و دستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بوده
تمثیل را لا شکوه را در میان گرفته گرد نهاد این وحشی طبیعتان را بطناب
مدارا بستند و با فیلان اهلی هم تک ساخته بحصار چناره مراجعت نمودند
و ازانجا بجانب بنارس کوکبه عزیمت بلند گردانیده باردوی منیع که
از بهشت اقلیم و روس دست نشر و ندر از سوانح ایلغار فرمودن حضرت
شاهنشاهی که طلسم دوام اکاهی است از مبدا فطرت لسان التقدیر
و بیان نسبت امده هر چه از حقایق کونیه والهی است پیش از انکه جلوه ظهور
یابد انوار اشارت ظلال عبارت بران پرتو انداز دو ضیا نجه زمان
دولت که منعم خان زبان تضرع گشوده شفاعت علی قلی خان میکرد بر زبان
تقدیر گذشت که ما خود عفو نمودیم اما عجب که او بر اداب عبودیت ثابت
قدم باشد و بمجملا که در اندک فرصت بظهور امد چه دران هنگام که بموجب التماس
خانخانان علی قلی خان و بهادر خان جاگیر مرحمت شد قبول التماس و شرط
این بود که تا موکب مقدس در ان حدود باشد خان زمان از اب عبور نکند
و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد وکلا بدرگاه معلی امده

که علی قلیخان و کسان او در دو ساخته بودند از معابر فتح دانسته
گرفتند و از اجلهٔ لشکر منصور گذشت علی قلیخان تحقیق کرده موکب معلی
ساحل آب سردار گرفته نهضت فرمودند و عساکر نصرت پناه بوادی
دیراری رانور دیدند و از آن گم شده صحاری ادبار ثابت قدم گردند
و خبر آن از نقاب استتار افتاد که علی قلیخان بی خرد رحمدا آباد بود
همان شب که رایت اقبال بالجمله برسیده بود را نهضت رانیده همراه
میرفت آن مدبر بدست افتاد و همان که منعم خان نزد وی بافت
و مراب زرداج باز از خود نخواست که او بدست افتند اول نکند شب
که همان شب بر سر او بروند تا بیا او را خبر دار ساخته گریز او معلوم
که علی قلیخان از راه های بر درخت قلعه جلوبار رفته فرود آمده است
شهر بار آتش پژوده اغماض نظر فرموده بنا بر آن که بر کوه رود
موکب مقدس بواسطه آنکه لشکر بیدار شد و گذرگاه معلوم نشد که آن
دریای زخار عبور توان کرد از آن روی آب دیگر بر جلوبار برد
اجلال فرموده و تنها از طرفین سر و او ندچون علیقلیخان دانست که
کیفیت خود را بدولت توانای اقبال انداخته بودن راه خود قرار نداد و بسیار
بزوان زور زور دیگر موکب اقبال از آن منزل کوچ نموده کنار دریا گرفته
مو فرزل اجلال فرمودند در این راه نوبت فتح خاص اربیسر مواکب همایون
شد انواع سپاه و وحوش از بر و بحر نمایان میشدند و جوانان صاحب قبضه

صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف میدرآمد و بسیار همان سنجیده
اشارت میشد که بعد تک سیدان دور دستان شعله کردار از پای مینداختند
در وقت مرور از روی جابجا شکوه جانوران در یا نمایان بینک از آب بیرون
آمده بر ساحل دریا نمایان میشدند و چون از دور عساکر بجریان حاجت
باب میجر بدند و بعضی جانوران از قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر
نمی آمد و بالجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادرخان
درین فرصت بجونپور رسیده مادر خود را خلاص کرده و شاه قلی خانرا
مقید ساخته قصد آن دارد که بار دوی معلی رفته دست برد بنماید بنا برآن
موکب مقدس از ساحل آب سردار بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرمودند
و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ابلغار موکب بیشمار بعلی قلیخان و سکندر اوزبک
و بهادرخان رسید قصه گرفتاری والدهٔ علی قلیخان در جونپور و مدت اشرف خان
معلوم کرده دانستند که اشرف خان لشکری چند ندارد و گرفتن قلعه
جونپور بغایت آسانست از جای خود کرم روی نموده بجونپور رسیدند و چون
اشرف خان در استحکام قلعه زاری قلعه داری نموده بود دروازه را
سوخته درون شدند طایفه بر دیوارهای قلعه نهاده بر آمدند و اشرف خانرا
و فتح خبر شد که تخانخان بقلعه در آمده بودند بهادرخان اشرف خانرا گرفته
مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور
در جاگیر او و برادرش بود و چندین روابط با اهل شهر و حقوق خدمات

بخشش یافت بشرطی که از قبایح احوال و ذمایم افعال خود توبه نصوح نموده
من بعد خلاف رضای اقدس را در ضمایر راه ندهند همواره بر شاهراه
دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار آن ظاهر گردد حاکمی
ایشان بدستور سابق مکرمت شود و خان خانان و سایر اکابر آداب شکر
بتقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبد الله و معین الدین جان
نزد علی قلیخان رفته تا جمیع امرا را بتوجه استحکام و عهد و موثق بخشش و لی
اطمینان بخشند و خود با مهام دولت و اقبال بتسخیر عزیمت اقامت جونپور
فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند در فوردین
بیست و چهارم اسفندارمز ماه الهی موافق روز دوشنبه یازدهم شعبان نهضت
رایات ظفر آیات از جونپور بدار الخلافه اگره اتفاق افتاد و دارد و بر معلا ملک
هفته از جونپور بلند نام مکبور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات
اقبال ساخت کار کنان بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز
برالجنان دریای عظیم پل بستند تا از دو بر معلا لامن لایق عبور فرمود
درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود و
جشنی که زرانی برادر زاده سلیمان بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت
و مشمول عواطف خسروانی گشت **آغاز سال یازدهم الهی از
مبدا جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول**
هزار شکر که بهار دولت تازه شد و تولیه نوروز بلند آوازه گشت

تازگی رو باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت
خاک چمن شد زار شک تتاری ، آتش گل تیز کرد باد بهاری ، تره
کافور بیت شاخ شکوفه ، سنبل بسوخت عود قماری ، ازپی
دوشیزگان چمن گلشن ، آب صفت خاک آینه داری ، در نظر یار بست
حسن پرستی ، وقت گل افشانی و باده گساری ، غنچه و نرگس رسیده اند
فراهم ، نرگس که دل را بدست و بدمار ، نسیم بهار چون سروش غیب
نوید جدید داد و از نصرت اقبال در تابی فیض ایزدی بر زبان و زبانها
بلند شد و نغزو های فتح آسمانی از لباس دولت ممتاز شد و بعد از
سه ساعت و نه پاده دقیقه روز دوشنبه نهم شعبان المعظم
دسه قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم به برج حمل سعادت ظهور یافت
آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبداء جلوس شاهنشاهی
از دور اول بوقوع پیوست و تا عرصه سپهر شکوه جولانگاه
موکب اقبال بود در آن فضای جانفزای مراسم جشن نوروزی
و آداب عشره بهار رنگ طبایع شد الخ خانخانان منعم خان و
مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را جهت مهم خانزمان
و اندر جمیع که پیش خانزمان بودند گذاشته بکابلی نهضت موکب اقبال
اتفاق افتاد و دارای برهمونی حضرت الهی روی عظمت و اقبال بشتوق
جاه و جلال آوردند و به فرخی و خوشی در روز فروردین ماه الهی موافق

جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والای دار الخلافت آگره نزول اجلال گسترده
بود از زمین سعادت را از آسمان گذرانیدند و چندگاه دران مرکز عدل کامیاب
عشرت گشته بمعموره نگرچین که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته
بود روی توجه آوردند و دران منازل عشرت بنیاد پرتو نظر سعادت
پیرای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشته و بالجمله چون حضرت
شهنشاهی خاطر بر کشیدهای خود منظور داشته بدار الخلافت توجه فرمودند
منعم خان خانخانان و مظفر خان در گره تا اجمیر فرستاده و تا توقف نمودند
فرستاده تا چون نزدیک بعلی قلیخان رسیدند از مراسم استقبال
لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پرسش امروزهای گذشته مخلصان
در سند الاسر [illegible] بخشش انها نمودند به عهد و قسم که در دست ارباب
نفاق نموداری دوربان سپاه در زلبست برجا [illegible] دام عبور
آورده مراجعت نمودند منعم خان و مظفر خان از مهمات [illegible]
کوچ بکوچ متوجه جنیبه شدند و چون به قصبه اتاوه رسیدند مظفر
خان بتوهمی که از جانب منعم در روی راه یافته بود جدایی نموده پیشتر
باستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشته و شرح
روی بزرگان زمانه را بجانب واضع خاطر نشان ساخت بعد از ان منعم
خان و سایر امرای بدرگاه معلی پیوستند و لشکر خانرا از تخته کری معزول
گردانیدند و خواجه جهان معاتب شده و مهر مقدس که از او بود گرفته

الخ

رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال ایشان بود
سرمایه تنبیه هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند شده بود و سلسله
مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود
بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و التیام معاملات شدند و
بیمامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرد از
سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت آرای بنسبت ملازمان عتبه عالی
ظاهر ساخته توجه در جمیع پرگنات انداخت بحکم والا مظفر خان جمع رقمی
قلمی را که در زمان بیرامخان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بنام
افزوده مزید اعتبار رسید از انهم در دفاتر علیا ثبت یافته بود و دست آورد از
تغلب متغلبان ارزنده شده بود برطرف ساخت و قانونگویان و دانایان
جمیع ممالک محروسه برخم خود حال حاصل ولایات را خاطرنشان کرده
جمعی دیگر قرار دادند اگرچه در نفس الامر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع
بخشی اکثر را حاصل نام نهنده و در بیست و چون رشته داغ که از اختراعات ظفر
این دیباچه اقبال تشریح سمت تحریر یافت بظهور رسیده بود و در نوبلا
بجمیع امرای و ملازمان عتبه اقبال تعیین نوکر مقرر گردانیدند که هر کدام چند
کس را نوکر نگاهداشته منتظر خدمت باشند و عوام سپاهی که با امرا مقرر بودند
سه قسم اول چهل و هشت هزار دام سالیانه تعیین شد و قسم دوم را سی و
دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرر
گشت

و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک که از بار یافته بگجرات رفته بود چنگیزخان
بمقتضای قرارداد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده
او را از پیش خود رانده او از بیدولتی متنبه نشده سرگردان بادیه
ضلالت شد و باز بحدود مالوه سرشوریدگی برداشت شهاب الدین احمد خان
که پیشتر از این سرانجام مهام مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام
نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد بهزار کلفت
خود را ابتجا قلیچ خان و اسکندر خان رسانید و در آنجا بدستیاری ادبار بکوی نیستی
زد رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچی است و شرح این سرگذشت آنکه
چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف پاک نهاد آمده است جمیع طوایف عالم
خصوصاً مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت نصیب وافر داشته باشند
چون بمسامع علیه رسید که جلال خان بجوانی صاحب حسن بکارخانه در مقام بی اعتدالی
اتمیغی بر مزاج اقدس گران آمده او را از وجدا ساختند و آن سبکسر از
جاده خرد در رفته شبی از شبها آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا
یوسف خان و جمعی بتعاقب او نامزد شدند آن گرفتار هوا و هوس را با آن جوان
مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لایق بحال او فرمودند مدتی در
جلوه خانهٔ ادب ملکه کوب خورده بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی
ندیمی او را که در آن زادی بیدل بوده گرده بنوازش سرافراز ساختند
و از سوانح تعین نمودن مهدی قاسم خانست بجهت ملک گدهه بنشان

در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگام خدمت و نیت
کارگزاران درزمیدهٔ سالک مسالک بی‌حقیقتی شده در آن ایام که موکب
عالی از جونپور مراجعت نموده بسریر گاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای
اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از کرام امرای قدیمان صاحب اخلاص درگاه
عالی بود بحکومت ولایت گدهه فرستادند که انتظام آن ولایت نموده آصف خان را
که مرتکب عصیان و بیحیایی گشته بود بدست آورد و مهدی قاسم خان با جمعی
شایسته کمر عزیمت بسته قدم همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه بعراقی آن
رسد آصف خان خبردار شده بچندین تحیر و تاسف دل از آن ولایت برکنده
آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسم
خان بآن ولایت معموره در آمده باستقلال تصرف نموده بدنبال
آصف خان شتافت و علی قلیخان که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف
خان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت و شروع در نقض
عهد نمود و آن ساده لوح بیخبر از راه رفته با تعاقب برادر خود وزیر
بجونپور شتافته علی قلیخان را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم انتظام
ولایت گدهه شد و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی در پردهای توجه بسیر
میفرمایند و هر زمان برای خود پرده لطیف سرانجام میدهند در نواح لکهنو
نگرچین تخت نشین دولت و اقبال شده هم بجهت مصالح ملکی که دانایان دانند و هم برای
تسلط صوری که عامهٔ فهم رایجیان آرای بچوگان بازی که در میغ

منش جهانگیری و اقلیم ستانی است اشتغال فرموده و در هنگام انبساط
خاطر که بعشرت انجمن روزگار میربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه ناز
آراستن بوده به باطن مشغول حق بودن و کار جهان ساختن و در نگارش این
مخترعات بدیع فرموده انت طرازان حجله آیین بود که بوسیله لمعات انوار
آن در شبهای تاریک بنوع اخگر چوگان بازی دست میداد و در گوی چوگان
گوی پر از کواکب صبح ربودند بسط هر اسباب بکمال میرسید و به مبتغی اسباب
دست میدار است میشد و مردم را توانایی قطره و تردد که ناگزیر آن اسباب
گریست بهم میرسید و از سوانح گذشتن یوسف خان کوکلتاش است برادر
میرزا عزیز از این جهان گذران از فرط باده پیمایی گذشته روز موافق پنجم ذی القعده
پنج روز او از بابه اعتدال انحراف نموده و بخلوتکده شناخت از
روز دیگر که نعش او را از لکهنو بدار الخلافت آگره آوردند در
کرم بود حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت
مردمی متاسف شده بفنون نصایح و انعام مهربانیهای چاره گر
ماتمیان دل باز داده شده اند و لوازم رافت و عاطفت بظهور آورد
و از سوانح رفتن مهدی قاسم خان به سفر حجاز است و شرح این واقعه
آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که بحراست و حکومت تعین شده بود
اصفی نژاد از انجد و ... آورده آن دیار متصرف شود و چون ملک
وسیع بدست افتاد از درازی ملک و خرابی آن نتوانست سامان آن کردن

بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بیرضای پادشاهی
برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد هر گاه که مناسب منصب
قرب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند بود مینمود
اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان معنی و صورت عزت و اعتبار یافته
اند چه گنجد بسیار که با این مناسبت نارضامندی چنین صاحب اقبالی ضمیمه
احوال او باشد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید جرم
او بخشوده فکر آن ملک فرمودند و شاه قلی نارنجی و کاکر علی خان را
با جمعی از بهادران اخلاص گزین با کمک تعین فرمودند رسیده ها
رفته پراگندگیهای آن ملک را انتظام دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند

و در تیولا که لنگرچین نشاط گاه
موکب شاهنشاهی بود به مسامع اقبال رسید که حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان
حقوق نعمت را بعقوق مبدل گردانیده و متوجه لاهور است که میرزا
بازگه از نسبت صدا افواج شاهنشاهی فرار اختیار نموده به بدخشان
مراجعت کرد و همت اندیشه ادرن کابلش است و تبولا چون تعین میرزا
سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی بکمک وی بکابل نشستنا
با خرم بیگم با چهارم لشکرها را فراهم آورده روی امید بجانب

کابل نهاد و چون خبر آمدن او به میرزا حکیم رسید قلعه کابل را به معصوم
که از معتمدان میرزا بود و در آنجا ممتاز بود سپرده تا خود با اتفاق خواجه حسن
نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده لشکر در ده بجور بند رفت و میرزا سلیمان
بکابل آمده قلعه را محاصره کرد بعد از چند روز که مدد قدرت خود را از تسخیر
قلعه کوتاه دید در حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی است
خواست که بوسیله تلبیس خرم بیگم کاری تواند ساخت بنابراین را به ناصواب
خرم بیگم میرزا سلیمان بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد
از مردم سخن سنج پیش میرزا حکیم برسالت تعین کرده پیغام داد که
همیشه یار اینجانب از فرزند صلبی عزیزتر بوده خصوصا که نسبت وصلت ضمیمه
آن شده باشد اکنون خاطر متوجه است که کمال دلی یکجهتی و یکرنگی ظهور
یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و در این مرتبه غرض از آمدن
ما اینست که ملاقاتی روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد
میثاق که از اختلاط و اختلال مصون ماند در میان آید میرزا حکیم از زبان
بیگم فریب خورده متوجه ساخت که در قریه قراباغ که دوازده کروهی
از کابل است او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت
ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط عهد
بی شائبه مکر و فریب در میان آید چون فرستادها تبلیغ رسالت
نمودند بیگم سوگند آن غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد

وزمان بادل

وزمان بادل یکجا داده و عطف بقول موافق کرده اند و مردم میرزا
که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی مغرور ساختند که میرزا را
بقراباغ تحریص نموده بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی را تجدید
یکجائی با کمال وثوق بربندند بیگم بنابر خداع را در آنسو قاصدان را
پیش میرزا سلیمان فرستاده که من با کسان میرزا حکیم قرار داده
آمده در قراباغ واده ام صلاح است که شما از دو و بعضی سپاه را
از کنار قلعه گذاشته با معتمدی سپاه با لشکر خود را در جوار
قراباغ رسانیده در کمینگاه در وقت باشند که چون میرزا برسند از آن
کمینگاه برآمده دستگیر کنند میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی
شغائی را که از امرای معتبر او بود با جمعی برسر اردو و محاصره کابل
گذاشته خود با شب خود را رسانیده و قریب قراباغ در پس پشته
کمین کرده بست و فرستادها به میرزا حکیم که از بیگم سوگندان غلاظ
شنیده باز گشتند نقطه لطف بر انداخته و از غدر باطن غافل شده
احوال حسن عهد و ماجرای مجالست را بشرح خاطرنشان میرزا نمودند
و تمام کسان میرزا از رفتن پیش بیگم جد شدند مگر باقی قاقشال
که از رفتن مانع بود و این سوگند را بر مکر و فریب حمل میکرد
و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بجنگ میرزا سلیمان
در آرد و سوگندان دروغ که دام فریب است در کمند دشمن اندازد

دانچه غدر اندیش اندیشیده باقی قاقشال پوست کنده ملتفت
بنا برجوه این حال میرزا غافل شده با چندی از ملازمان معتمد
روانه قراباغ شد در اثنای راه یکی از کابلیان که با تقاقشال ترخان
و در آن وقت میرزا سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را بمیرزا
حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان بدان بدخشی
در بیاه فلان نشسته و در کمین فرصت منتظر ایستاده است و من
همراه ایشان آمده ام میرزا از شنیدن این سخن در وی توجه کرده
راه کابل پیش نهاد و عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت
که میرزا حکیم برین خیال مطلع شد خود را بکناره کشیده تعاقب
نموده به بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد جان بخش
در خیال ایشان گرفت باقی قاقشال با برادران عقب
میرزا داشته به تعجیل میراند و کار بجایی رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا
نزدیک میشدند و ملاحظه بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران
بهادرانه مردی و مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا
پیش میرفت و بدین طریق میرزا از خطره گاه عظیم به در برده بود
میرزا سلیمان تا سه منزل تعاقب کرد چون دانست که میرزا حکیم
بدر رفت ناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم میرزا به دست
بدخشیان افتاد و چون شنیده را اندر یکی از درها به غوربند گذ

کسان

کسان بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود
پیش آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک کتل هندوکوه قرار گرفت
روز دیگر از کتل گذشته بموضع ... که به تصرف اوزبکیان بود
رسید از آنجا یکه و منزل پیش رفت خواجه حسن و مردم ایماق
متفق بودند اراده کردند که میرزا را پیش پیرمحمد خان حاکم بلخ
ببرند و از او کومک طلبند لیکن باقی قاقشال که در این وقت
راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی میبرم خواجه حسن با جماعت
متفق به بلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که همراه
اتفاق داشتند از آنجا برگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد و از آنجا
براه الف ... بجلال آباد و خیبر رافتاده و از آنجا گذشته و دریا را
بکنار آب سند آمده و از آب گذشته و عرضداشت مشتمل بر
متضمن شرح توقعی که روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه
آستانه اقبال ساخت و در معموره نگرهن که منزل اجلال
عزت افزای عالم قدس بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساطبوسی
دریافتند و عرضداشت میرزا از نظر اقدس رسید و از آنجا
که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والا است خبر فتح
کابل عز اجلال شده بود در آن هنگام فریدون خان میرزا
ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آن حضرت ابرار از

روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند چون میرزا از جور دل
و بی بردباشت اورا نه منتظم مهمات باشد و میرزا بنابر راه اخلاص ارادت
ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه‌انگیز به مجلس میرزا راه
سخن پیدا نکنند و بعد از وصول میرزا امدن میرزا سلیمان بکابل
اتفاق افتاد و وقایع بدخشان امد درین وقت که ایلچیان میرزا حکیم
امدند انحضرت به مقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خوشخبر خان را
که از یساولان بارگاه قریب بود با نقود و افراد اجناس وافی و
خلعت و اسپ خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور
یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان
نمایند و خوشخبر خان چون قریب اردوی میرزا رسید میرزا به سعادت
استقبال منشور عالی که دیباچه اقبال جاودانی بود و دولت پذیر شده
اداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای اورد و بعد از چند روز فریدون که
بعد از خوشخبر خان بموجب رخصت عالیه امده بود رسید و ان کوتاه
فکر بمقدمات دور از کار که در واهمه هیچ خردمندی راه نیابد میرزا
را که رانده و مانده و باقی امده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار بیهوش
غیر واقعه جلوه داد و تسخیر گرفتن لاهور باسانی خاطر نشان کرده بدین
قدر اکتفا ننموده میرزای خوردسال را بگرفتن خوشخبر خان اغوا
نموده میرزا اگرچه از حرمان توانش خیال فاسد فریدون را دانست که از
دولت

بطلب داد

که راهی بجای دارد اما رضا بگرفتن خوشخبر خان نداد و بشتاب رخصت
وداع کرد و دران هنگام یکی از نویسندهای بی‌جنبه دولت سلطان علی نام
که از مستوفیان خلافت مردود شده بکابل رفته بود و دران نامرادان لشکر
خان خطاب داده بودند و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد
خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر میبرد ان دو بی سعادت
سخنان شورافزای فتنه‌انگیز گفته در فساد و افساد بغوی ان بی‌برکت
می جستند با انکه میرزا حکیم که عقل دوربین نداشت ذوق حقیقت گزین
از سخنان این گزاف گویان از سیلاب گذشت و پای جرات و
جرح رو به عصیان بسمت لاهور اورد و مردم میرزا در بهیره دست انداز
دست انداز کردند چون خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب
الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت
حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را
بعتبه مقدس عرضداشت نمودند نایره غضب حضرت شاهنشاهی
از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و باجماع بعضی از عساکر اقبال
بر توان شتافت و میرزا حکیم باندیشه ناصواب که شاید تغیرت
شون امرای پنجاب را تواند نمود کشید از بهیره روی بلاهور اورد
و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود امد و در روز دیگر
قلعه رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال شاهنشاهی امیدوار بودند

را حصار خود ساخته داد جلادت و دلاوری داده از فرط بر دبی انحربا
توپ و تفنگ هیچ منفذی را پیرامون قلعه گشتن نداده بود و هر روز بهمین نمط
داین قلعه داری با ستحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای می‌آورد و بر
حضرت شاهنشاهی منعم خان را که حکومت دار الخلافت اگره که مرکز دایره سلطنت
بود تعیین فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح دیوانی کداشتند و در روز
شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاول نهصد
هشتاد و چهار رایات سعادت در رکاب نصرت اعتصام او رده سمند
اقبال را جولان داده و تمامی آن راه به نشاط بر ذخیره انبساط بهار
می‌نمودند بعد از ده روز دار الخلافت دهلی بظلال رایات اقبال نور آمیز
شد و بطریق معتاد و آیین معهود زیارت مراقد متبرک فرو شدگان ملک مخفی
فرموده مجاوران و متمکنان آن حوالی را با درارات کرامی و مکارم
نوازش فرمودند و روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آورده و دران
حرم معظم مراعات آداب فرموده مرتبت و جه همت ساختند میرزا حکیم
باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر بی بخت دفکر بیهوده در آن بحر
حیت طنطنه نهضت موکب معلی سه‌ماسیمه روی بفرار آورد تا ساحل نیلاب باز
بس نیامد دان روز که موکب معلی بکنار آب ستلج ورود اقبال فرموده مهمانی
دولت خبر گریز میرزا آوردند موکب عالی از آن دریا گذشته روی بسعادت بلاهور
آورد و امرای پنجاب تا کنار آب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و بساعت

بسعادت اشاعت منتصف بهمن ماه الهی موافق اوسط رجب نزول
اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاده منازل مهدی قاسم
خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار غرت و مطلع کواکب
افضال شد و فروغ امن و امان از کران تا کران رسید و و لتخواهان
که در ایام محاصره و مقاومت با وجود اصحاب طغیان اداب جانسپاری
بتقدیم رسانده بودند بنگاه تحسین در آمده بپایه ترقی تصاعد نمودند
اگرچه اولیای دولت بر این بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای
لایق در کنار ایشان نهاده آید اما از آنجا که ذات مقدس شاهنشاهی معدن
عاطفت و رافت است بر کوتهی خرد میرزا حکیم بخشوده تعاقب او توقف
افتاد و قطب الدین و کمال خان و جمعی دیگر از امرای نامدار فرمودند که تا
اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش دل اسودگی عموم رعایا که از آشوب
کابلیان آسیب یافته بودند بپردازند که در صورت اخراج میرزا برخ
احسن منظور و این دولت اساس حکم عالی را کاربند شده متوجه خدمت
شدند و آن حضرت در لاهور بانتظام مهمات پرداخته نشاط ارای
بودند که اقبال بکنار رسیده مراعات احوال رعیت نموده
انحاظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان انکه دران نظام
کابل مقصد میرزا حکیم التجا رگرد و محمد قلی شغالی را با جمعی گذرانیده تا قلعه
گذاشت معصوم خان با چندی از فارسان مضمار شجاعت از قلعه بیرون

فرستاد که کار نامه تهور بجا نیاید این دلیران عرصه با محمد قلی و سایر برادران
نمایان نموده او را بهزیمت دادند و سپاه بدخشان بقیمت بردند
و تفرقه عظیم درایشان راه یافت و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را
که در بیرون کشکش بودند همراه بجانب دیوار باغی که در آن نواحی بود اورده
خود را مضبوط ساخت و اهل کابل جمع قبائل را گرفته دختران را به معصوم
که الحال کرم میفرستاید و مدبر سالها اینها را در شکنجه کرده ایم و نیکو کرد
ایشان نیست او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان نیز
سکونت ایشان از این ادب بعید است و ایشان خود را طلبیدند
میرزا سلیمان از سنجد دره از غدری که بمیرزا حکیم اندیشیده بود خجل
و مایوس باز بجانب کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم برادرزاده
فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشانیان در روی قلعه
جنگ میکرد و در میان تیر و سنگ باهرو خواست فی ما کونه در مردم راه
نیز افتاد و ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی خان بدخشی
مختصر چیزی که دست آویز مراجعت و روکش معاودت باشد گرفته
اول حرم محترم خود را به بدخشان روانه ساخت و در عقب او خود هم شتافت
و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد
کوته اندیشان انجا سر در گریبان فرو برده بسیار خجالت کشیده
نشستند و موکب معلی که آیت جلال در لاهور برافراشته سایه عدل و

لاهور

رافت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای
انفس و آفاق شد و جشن والای وزن مقدس نیز دران ایام
مسعودی ترتیب یافت زر و سیم و دیگر نفایس بدستور معهود
وزن عطایا شد و خزانات و مبرات بجمهور و بزرگ رسید و فرمانروایان
اطراف و اکناف خصوصاً حاکم راناوزمین داران سمت شمالی
ضراعت و جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت نقود نثارها
گرامی میفرستادند و گروهی که دران فرصت سعادت آستان بوس
ادراک نتوانستند کرد فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده از
عرض اطاعت مینمودند و درهمین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان
والی تهته عرضداشتی متضمن و فور بندگی و فرمان برداری با پیشکش لایقه
مصحوب معتمدان ارسال داشته و خلاصه مضمون آنکه پدر من از حلقه
بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد
اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از نیابت قدیمان
دره انتقام دارم در زمان سلطان محمود بکری بخلاف بوده و حکم معلی سلطنت مدار
میرزایان قندهار سپاه بجانب سند کشیده بواسطه وثوق عقیدت تام
به فتراک دولت ابد قرین دستی بر این حدود نتوانست یافت برگشته
ترک دید امید دارم که بعقیدت و اخلاص خود در ظل بندگان هواخواه

ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بخانهٔ رسانخت جمعیت من نشسته عرضداشت او
بوکالت مقربان بساط مع اجلال رسید و موافق اراده التماس او
فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود از مکمن سطوت و اجلال صادر
شد که قدم از حد خود بیرون ننهند و از حدود متعلقه باقی خان عنان ضلال
کشیده دارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت
گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک
شمالی سایه گستر بوده و عرضداشت منعم خان خانان از دار الخلافت
بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا
که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند و در سرکار سنبل
جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و نواحی آن
دراز دستی نموده بودند بنده به قصد استیصال آن نا اهلان برآمد که آن مدبران
را بدست آورد این کوته بینان این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار
کردند این محمد سلطان محمد میرزا فرزند رشید سلطان اویس میرزا ابن بایقرا
ابن منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است
و والده محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین چون تفرقه عظیم میرزاست و میرزا
در زمان فرمانروایی بر خود محمد سلطان میرزا را که نبیره او بود در ظل تربیت
میداشت بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان

راه یافت

راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی پیوست و منظور نظر عنایت شد و چون الکلید سریر آرایی بحضرت جهان
بانی جنت آشیانی رسید آن حضرت نیز بر دستور سابق در ظلال مراحم و
عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا دوم شاه میرزا
و هر دو در سلک ملازمان آن حضرت کامیاب دولت بودند با وجود
این چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر ساختند آن حضرت بموجب مکارم
ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره بمکافات کفران
یافت و از او دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا و بعد از
شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایه تربیت بر سر این نبیرگان
انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب
عنایت فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقا پیوند حضرت
شاهنشاهی مملکت آرای شد و آن حضرت بر محمد سلطان میرزا بنابر
او نظر عنایت انداخته کامروایی فرمودند و چون محمد سلطان میرزا را پیری
دریافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل
بخرج معیشت او مکرمت فرموده که در آنجا آسوده بوده باشتغال دعا
مشغول باشد و از او در کبرسن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم
محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که

بشمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت از دور و نزدیک
کافل مهام طبقات عالمیانست هرکدام ازان میرزایان را بقدر قابلیت
جاگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند و جمیع بود شهها قرین موکب معلی
کامیاب سعادت می گشتند خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدس
بودند بعد از انکه رجوع رایات والا ازان یورش اقبال واقع شد رخصت
سامبل کرده جاگیر خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین ایام که موکب
معلی بجهة اطفای نایرهٔ شور افزای میرزا حکیم از دار الخلافت اگره بممالک پنجاب
نهضت فرمودند الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق حسین میرزا و محمد حسین میرزا
لوای بغی و طغیان برافراشته گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق
کرده در ولایت سنبل و ان نواحی دست تاراج دراز کردند و جاگیرداران
الحدود جمعیت نموده رفتند چون الغ میرزا طاقت مقابله نبود ره بگریز
جانب خانزمان و اسکندر خان نهادند و صحبت این خودسران با ان
نهاد ان شورش طلب راست نیامد چه از فرط جوهر عقل هرکدام را سر جدا
سر در پا در دسر میدادند و ازانجا بازگشته قصد میان دواب نمودند و گذر ایشان
به پرگنهٔ نیم کار افتاد و یارشاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار انجا بود
بعد افتادن ان تیره بختان بجنس امر قضا ایزدی در مقام سختی گرفتن ایشان
بود و هلاکت این گروه درگذشت و بیکار شد و یارشاهی خان مردانه کرده

نقل

شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این
بد دولتان بازاده روان افتاد و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی امده نتانا
خان و دیبالپور را مضبوط ساخته گرد منعم خان از اگره بدفع انها برامدن
بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بانصوب شتافتند در حدود قصبه
سنبت بمعز الملک که بجانب اگره ملازمت لیته میرفت دچار شدند
و اسباب او را غارت کردند منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندیده برگشته
بدار الخلافت اگره درامد و این جماعه رفته مالوه را متصرف شدند در انوقت
مالوه بمحمد قلیخان برلاس مقرر شده بود و از جهة بعضی مهمات در سلک
منتظمان رکاب دولت انتظام داشت و خواجه تاش که بخواجه کلان اشتهار
داشت اجین را استحکام داده اما بتحقیق چند که همراه او بودند پراکنده بمیرزایان
ملحق شدند ازانجه در ربط خواجه بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگان از انجا
بسلامت امد در هندیه قدم خان برادر مقرب خان دکهنی در قلعه ستنواس بود
حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از ملازمان مهدی قاسم خان
که بسفر حجاز میرفت برگشته ادر ستنواس رسیده بود که غوغای میرزایان ظهور
او نیز در ستنواس پناه برد ابراهیم حسین خان میرزا بمحاصره ان برداخت
درین اثنا محمد حسین هندیه را متصرف شده قدم خان را گرفت و چون سوار او را
کنار قلعه ستنواس اوردند مقرب خان بدست پا شده امده زیر حسین خان
نیز بدر امد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول نمود

ازنزد
درین هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی تکلنخان بودند از درگاه
ملازمت اشتی و بابت القصه چون قضیه بمسامع اجلال رسید منشور عنایت صادر شد
محمد سلطان میرزا را از اعظم پور رفقیه بنا در زده می فرمایند

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام که عرصه لاهور رشک روضه مسعود
گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بکدا ... خواطر اشتغال داشتند قلوب
مسرور و مفتوح لیل و نهار احاطه در بهار زیب گردون یم اعتدال از هر کران تا
کران وزیدن گرفت و نسایم اعتدال حدایق و بساتین جولانگاه نظارگیان
بدایع صنع شد و شقایق و ریاحین جلوه های تازه کنند بر انظار دیده وران
انداختند برخیز که جلوه کرد طاوس بهار بر فالت ... طرف باغ گلبانگ هزار
بر سبزه ترفتاده هر سو گل سرخ یا بر بر خوبها و طوطی منقار بعد از گذشت
ساعت و پانزده دقیقه از روز شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و
چهارم تحویل نیر اعظم و منشور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبداء
جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز نهد
در رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی به شکار جرگه و صید قمرغه که در لشکر کشی
انواع شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ یافت که از اطراف سواد لاهور از هر
ضلع مقدار ده کروه از مطلق متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریا بجهت
انتصال دادند و وحوش و طیور رانند و هر جانب یکی از امرای عظام سپرده
تم

بجنس د

و نخبیان و دیوانیان و سرداران الهی افزوده هر جانب سرداران بایستند
باشند و چندین هزار سوار و پیاده قصبات قریبه لاهور بجهت راندن
شکاری معین ساختند و در پنج کروهی لاهور صحرای وسیع چون سلطنت دل
شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کردند در مدت یکماه
امرا و دیگر خلایق از خاص و عام سرگرم راندن شکاری بودند حضرت
در لاهور اکثر اوقات گرامی به معموره ظاهری و باطنی اشتغال فرموده
معدلت را بلند اساس می ساختند تا آنکه بتوجه دلخواه جمعیت شکاریان
جرگه و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه به دست اجتماع فراهم آمد اول
حضرت شاهنشاهی با بیش شایسته به شکارگاه رسیده بر حوالی جرگه که دیده
به نظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند هر
کس از بزرگان دولت و سایر بلاد زبان بساط فرش ... پنجه مهیا
نشاط بودند بیقدم اهتمام شتافته بود و نوازش افزون یافته کلاه گوشه
مباهات بر اوج افراز رسانیدند الحق روز و دولت و دید کامیابی وقت
آوردند تو سن شیر صید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه داده بودند بزخم تیر و دام
شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق نخبیان شکار کردند در آغاز
شکار و در جرگه پنج کروهی بود و روز بروز بیش می آمد و دایره تنگ تر می شد
و دیگر میان جولانگاه رخش گرم رو شعله برانداز می جست و دیده دلگشا
گاه بکمند انداختن آهوان برق پای زاید میگردند و از انبساط طبیعت نشاط

نشاط هوای انواع شکار دلکشی بظهور آورده بودند از خاصان بساط قرب میرزا
عزیز کوکلتاش یکی در میان قمرغه در آمده در رکاب سعادت بود اتراک هم
بشغل معهود خود سراپرده را کشیده بودند و نوبت دیده بودند نوبت مشعلچیان
جلالت مآب باسی شکار رسیده گشتند از صبح تا شام و شام تا صبح مجلس سوق
و شکار بغایت گرم بود و نمیدانم از آنکه حضرت بنفس نفیس متوجه خود بدولت
اقبال باتمام شکار کامیاب عشرت گشتند با امرای عظام و مقربان سریر
قدس بر توی اشارت یافت که در صیدگاه در آمده شکار در آورند دیگر
ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بجدی رسید
که اعاده و افراد ابر سوار و پیاده در آمده کام ستان عرصه شکار گشتند
و از عجیب سوانح که در ایام شکار وقوع پیوست آن بود که حمید ملازم
از نیب ولای بارگاه مقدس بد مستی کرده یکی از ملازمان درگاه
و الا تیر در کمان نهاده بر کشش کرده بود و آن کس در کمین خدمت
بوده در شکارگاه متوحد شد آتش سطوت جلال پادشاهی اقتضای
سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیچ خان دادند که
این خودسر بی اعتدال را از بار گردن نجات دهد [illegible] مرتبه آن
باز [illegible] حضرت [illegible] مقدس تقصیر
گذشت الحق عالم به چنین ذخایر نیز [illegible] خواهد خدای [illegible] از این
منبع سرشار قضا دریافته جان بخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت اهل اعتدال آن

سرکش

سرکش را نشنیده بر خر سوار کرده در صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام
شکار رسیدن مظفرخان است و آوردن وزیرخان برادر اصفخان را
در بساط مقدس درخواست کنان او برادر سرکش نمودن و [illegible]
قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون اصفخان با ذلال خجلت
در گلمند [illegible] در دام دوام صحبت علی قلیخان و بهادرخان افتاد
را صحبت او خوش نیامد و از تکبر بی وزن رفع همیشه خاطر او رمیده میبود
باینحال علی قلیخان در اموال او چشم طمع داشت اصفخان منتهز فرصت
بوده فرصت میجست که از وی جدا شود در این اثنا علی قلیخان اصفخان را
را همراه بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود نگاه داشت وزیرخان
حقیقت را به برادر خود نوشته موعد قرار نهاد و اصفخان بموجب قرار داد
شبی از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور برداشت و وزیرخان نیز
از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود و بهادرخان از حال اصفخان آگاه
شده تعاقب کرده نزدیک بقلعه جناره با صفخان رسید و میان جنگ در
پیوست اصفخان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را بر فیل عماری
در انداخته روان شد و مردم بهادرخان از پی تاراج و غنیمت متفرق شده
بودند که وزیرخان بر بهادرخان لشکر او میرسد و خبر گرفتاری اصفخان شنود
خود را او راست کرده در این هنگام که مردم بهادرخان پراکنده شده بودند
داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و [illegible]

کرد که اصغی نژاد بر فیل سوار آورده بودند از هم بگذرانند لکن هما نان بکید و شمشیر جراو
کردند سر انگشت دست او جدا شد دست بی جنبش و سر او از زخم رسید که ناگاه
مردم وزیر خان زور آورده اصغی نژاد خلاص کردند و بعد ده گره ایده آرام
گرفتند درین کارزار بهادر خان پسر وزیر خان داد مردانگی داده و بالقب
گرامی بهمین تقریب افتخار یافت اصغی نژاد از زمان گذشته ندامت کشید
واین همه حوادث و نکابت را از ما ترجمان آستان معلی دانسته با کردجی التماس
عزیمت دولتخواهی درگاه والا را از صمیم دل اختیار کرده وزیر خان برادر
خود را بنس مظفر خان و تیغ که بموجب اشارت عالی از دار الخلافت آگره
متوجه پنجاب میشد فرستاده وزیر خان بر هیچ امر مظفر خان او را لطف
خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورده و در محلی که حضرت شاهنشاهی
بشغل صید افگنی منشرح و منبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات
اصغیان نموده ان حضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته
منشور عنایت بنام اصغیان اصدار فرمودند که اگر استظهار بسته در حدود
مالکمبور با تلغان مجنون خان قاقشال در اداب دولتخواهی ثابت قدم
باشد و چون موکب عالی مستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید دولت
زمین بوس دریافته معمور عواطف بی منتهای شاهنشاهی گردد و در غره ذی الحجه
مبلغ بعد از انصرام مهم عشرت انجام قمرغه معاودت فرموده پدریایه
راوی که لاهور بر ساحل آن واقعست به مهابت عنانی میگذرد حضرت شاهنشاهی

الفتی

رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکل بر دست داشته بدریا بی دادند
دان باد بیمای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد و سبک بگذشت و بلازمان
موکب والا و ملتزمان درگاه مقدس که تا گذر بر جواشی رایات اقبال بود
اسب سواره خود را با بیرون داده عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر
خویش خبر خان پسر دل و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند چون
رایت کرامت آیت در عرصه لاهور منصوب شد شرایف اوقات با نتظام
مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بآن معطوف است مصروف بود
وار سوانح گرامی محمد امین خان دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه از یکه جوانان
اردوی معلی به بسالت و تهور علم امتیاز می افراشت و بهمانه بر سینه برداشته
بی اعتدالانه سرزنشت میکرد درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود در عالم
بیخودی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار بود دوچار شد و تیری از کمان
خانه بی اعتدالی بر گشته کرده بجانب او انداخت چون این جرات معروض
بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد متوسلان
حریم قدس در موقف شفاعت آمده زبان تضرع بر گشادند و حضرت شاهنشاهی
بموجب استدعای ارباب اخلاص جان بخشی فرموده با چوب علاج آن دیوانه
بیخرد فرمودند و او از ادبار رخت خویش به راه سعادت همانقدر قرار
نموده بشنیع قلیچ خان که بشغل فتنه انگیزان بود و رفت از سوانح آنکه
که چند گرزانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود از هندوان

که به جاگیر او مقرر بود بتوهم باطل قرار نموده بکجرات رفت اما نکه در نهاد بیدولتش
امده انداه اینه از بارگاه دولت و اقبال در دربه گزیند بر عم خود در افزایش
خویشتن میکوشند و بمعنی در کاهش خود افزوده خود را بجاه بیدولتی بی اندازه
درین هنگام که همت جهان کشا از منتظم مهام بنجاب پرداخته پرتو
نور توجه اقدس بر مراجعت می تافت عرایض دولتخواهان خصوصاً
عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره بپارگاه معلی رسید از
مطاوی معانی آن بوضوح پیوست که علی قلی خان و بهادر خان و اسکندر خان
باز سر از بندگی پیچیده با علاء اعلان بغی و طغیان کردن برافراشته و علم
انگیزی میرزا حکیم ماده از دیاد ما خولیا ران فاسد مزاجان گشته از بیخردی
بیدولتی خطبه که بنامی طراز انتزاع سید بنام میرزا خوانده اند این بیخردان
بخت از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسد
خود میرزا ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند با وجود این عطای
الهی که چندین هزار شرط گرامی تا در فرد بی فراهم نیاید وان عطیه موهبت
عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود و محض بسبب جمع شدن مال و فراهم آمدن
اوباش درین کار شکرف کفایت نکنند بر هوشمندان پیداست که بیدولتی
ازان صفات عالیه فطرت والا و عطوفت عالیه و حوصله فراخ و بردباریهای
فراوان و دوربینی بلند و کرمهای ذاتی و شیمی علی احیاء و عطیات وافر و نیتی درست
و جدی عظیم و عیان شناسیته و فکر عمیق و تفحص نفس و خلقی ... بر ... لایق است

و باین ماثر کمال که از بسیار اندکی در پاسبانی نامهای حکمت پرور دانا ... بانع
نظر منبسط شده کو در است مادام که موصوف این نعوت جلال را دانش خواهش
ناخواهش و عفت بالسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند نخواهد
شد و بار شدن این پایه بلند مادام که بصلح کل نگرایند و طوایف انام و طبقات
ملل را مادر و مانند نبوده به یک نظر تربیت و ملاطفت نگاه نکنند در ... این
ریاست عظمی نگردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات
کمال و معدن ملکات قدسیه است شرح جلایل مفصل او فرا کفایت نمیکند
ذکر تقریبی چگونه القاب این تواند کرد هرچه دارد به هر دیده تجرد تماشای
جهان آرای پادشاه صورت و معنی ما را نظاره کن تا بدانی که پادشاهی
حقیقت و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس
رسید بر ضمیر اعتدال گرا ان اعدیم میرزا مرکوز ضمیر آمد که در هنگام رجوع موکب
مقدس بجهت مهم سازی جاگیرهای علی قلی خان و بهادر خان بدرگاه معلی آمده
بود بجان بابای خان سپرده بود و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدار الخلافت
نموده که سزای ارباب بغی و ... بدهد فرمایند بسرعت تمام نظم و نسق ولایت
بنجاب که در میان بود را اهتمام فرموده و پرگنهای الممالک را با بعضی شایسته
با مرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگران برادران
سعادتمند و منتسبان این سلسله حقیقت کیش و سپاهیان جانسپار تقسیم نمود
مهمات کلی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمد خان مفوض داشته در ...

بندولت خود بدرگاه عدالت پناه معروض امر عالی شد و نوروز دیگر از انجا موکب
معلی کوچ کرده و چون عرصه بلول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین زمین بوس
سربلندی یافت وان بی سعادت را الموفقیت جلال اوردوا و را بحبس
حقیقا بی سپرد و در همان منزل بهارستان رسید و چون طنطنه نوید قدوم موکب
معلی در گوش منتظران دار الخلافت اگره بیچید شعشعه بهجت را بابات الارا
حدود کماتوت خان خانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین
بوس سربلند شد و اداب شکر و دعا اقدام نموده و سوانح احوال آن دیار
حدود و ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طوار عصیان علیقلی
و بهادر خان و دیگر بغی الغان که تازه بسر زده بود و فرو خواهد گیلی
ور معبد این فطرت بی نهاد و دلی جوهر افتاد و از راه رحمت و نصیحت چون
کوکم که زمان کار آید و هدایت و موعظت را بر ضعف این فرو داورده در
افزایش به انار رکان و انفس منش علاج بدکاران هم درون نا از اچر بیچاره
ندیده اند و چون این علاج و ان خرابت باطن این بیدولتان کار نکرده بود
فرستادن رحم بر حال خلق ملک ماند مانند با جهال انها میدانند متعجلان
اشتغال سلطنت در بارها فتنکاران حرم تدرس سیر التمیز نرسیده خود تو
را در مرتبه اول نگذاشتند که رفت ان بیدولتان بظهور امده و باطنی متعدد
را بر سر مدار او رده بردن اشتن بیرونه نگاه دارد و در نقب توفیق بایزد کر
در این هنگام که موکب معلی با طمطراق تازه فتنه میرزا حکیم میرزا نهضت فرمود

بجز

چون این خبر بعلی قلیخان و دیگر ارباب بغی رسید این بدنهادان
بخیال فاسد خود این چنین وقتی را از فرصت انگاشته خیالات فاسد را
بر انگیختند علیقلی خان از جونپور روانه قصبه سرهربور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر
بود شد و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طایفه از شهر اوده برامده
و جمیع فتنه پرستان در انجا فراهم امده قرار داده اند که علیقلی خان با جمعیت
خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادر خان
بکره مانکپور در برابر اصفخان و مجنون بود و اسکندر خان و ابراهیم خان سرکار
اوده و ان حدود را متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علیقلیخان
شورانه ابی لسرکار قنوج روانه شد چون جاگیرداران انجا در اسرداری باهم
اتفاق نموده مقاومت بان فتنه انگیزان توانند کرد بود خود در قنوج کشیدند
و علیقلیخان گرد حوادث انگیخته چون به قنوج رسید میرزا یوسف خان
که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیر گره متحصن شد و خلایق غبار الوده تفرقه
گشتند و عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید
اقبال بکار خود در اند نهضت موکب شاهنشاهی از دار الخلافه
اگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان چون منصب والای جهانبانی و
پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی به مقتضای نیت حق اساس
بر خلاف اگر از فرمان روایان گذشته اسوده که در اسایش خود خیال
میفرمایند و شادمانی خود را در رفاهیت خلایق میدانند اری گوهر یکتای

در معرکه فتح ال

خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجداری است که با وجود چنین
عظمت و ابهت خود را نیازمند درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و
دهش لحظه‌ای توقف ننماید و راحت جهانیان را آسایش جان خویش داند اگر
از فرمان برداری این چنین سرور آرای اقبال سر باز کشند در استیصال
و هلاک خود اهتمام نموده باشند خصوصا کسی که پرورده نعمت این دودمان
والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بتوسط این خاندان فراهم
آورده چه نامردی و نامردانگی و نامعامله فهمی باشد که آن اسباب را در سرکار
در بغی ولی نعمت خود صرف نماید درگاه فرمانروای روزگار چنین و
مخالف دولت این طراز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته
در هر نهضتی نصرتی کرامت میفرماید چنانچه واقعه علی قلیخان
و بهادر خان است در استیصال این دو مخذول مذکور و تفصیل این
مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت
فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علی قلی
خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس رسید یورش
ممالک شرقی و اطفای نوایر فتنه وجهه همت علیا شد و منعم خان
خان خانان را بدار الخلافت آگره و حراست آن دیار مقرر فرمودند
و دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند پیشتر از آنکه رایات
مقدس نهضت فرمایند قیاخان و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد

موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته معاونت میرزا
یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز دوشنبه
بیست و ششم اردی بهشت ماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و ششم
شوال بعزیمت در رکاب دولت ابد پیوند بدست اقبال
عنان نصرت گرفته سمند همت جهانگشای را جولان دادند و غلغله
عساکر والا زمین و زمان را فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت
مخیم موکب نصرت شد علی قلی خان که بر ساحل گنگ نزد قنوج
غبار بغی و عصیان انگیخته و به شقاق و عداوت آویخته بود با استماع صیت
نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور که برادرش بهادر خان در
برابر آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود آورد و موکب نصرت از
سکیت بکنار گنگ پیوست روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده
کوچ بکوچ نهضت میفرمودند چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر
پیکر گردید محمد قلی خان برلاس را سردار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل
و شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و حسین خان و تیناخان و حاجی
خان محمد سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران
نامور و دلاوران کارگذار همراه او کرده روز دوشنبه بیست و سوم
خورداد ماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل
بر سر اسکندر خان که در اوده دست فتنه گشاده بود فرستادند و خود

بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره مانکپور اوردند چون قصبهٔ برو

مخیم اقبال شد عرایض اصف خان بعتبهٔ مقدس رسید باین مضمون

که علی قلی و برادرش غرمیت جدو دکوالیار دارند و میخواهند که از اب

کنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان ارای برایلغار قرار گرفت

بعضی از حاضران موکب مسیحا جاه از روی نسبت نظرها دو جه از جهه کلت

دو جه بواسطه بی برسیتی دو جه آنکه کاران انبه کار با نجام نرسد تا بازار

خود فروشان ان بیمسی و دنان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند

و شاهنشاه دانا دل بروه از کار مجلس برانداخته عنان توجه بدست

سپرده شب زمیا و بیست و ششم خورداد ماه الهی موافق یکشنبه

بیست و نهم شهر ذیقعده از قصبهٔ مذکوره ایلغار فرمودند و از غرابت انکه

از راه نزدیک راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه که نسبت

ان راه نزدیک بود با وجود انکه با وجود انکه اب نشان میدادند

اختیار فرمودند و از جنبش سارتا میدات غیبا که فیض بخش موکب

شاهنشاهی اب فراوان در راهها پیش امد چه پیش تر از ان باران

رحمت باریده کولابها بر ساخته بود و تمام شب و نیم روز راه رفته به

مانکپور نزول اجلال فرمودند محب علیخان جاگیردار انجا بلوازم خدمت

پرداخت و چاکر فیروزمند بواسطه انکه اول شب کوچ شد و کم کسی از این

ایلغار اگاهی بود و در رخت زار در میان امد متفرق شده از راه راست

بر کرانه افتادند قلیلی در رکاب نصرت اعتصام تو انستند رسید

ان کس را که ایزد توفیق دهد تا بید بخش باشد او و از یکی ملازم چه اندیشه

و در اثنای راه نزدیک مانکپور اصف خان به سجده عبودیت

نورانی ناصیه گشت و همان زمان رخصت یافته تا بار دو ی خود

که در برابر خان زمان است شتابد زمانی نگذشته بود که هنوز ابیوس

که از قاصدان تیزرو و مسرعان اعتباری بود خبر اورد که علی قلی بهادر

در حدود و برکنهٔ سنگرور در یای کنگ را بیلسته گذشتند چون این

خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با انکه معدود

قلیل زمت رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده متوجه

شدند راجه بهگونت داس و خواجه جهان جمعی را بر سر اردوی معلی

گذاشتند که بعرصه قصبه کره بر ده نگاه دارند و از ده شتی ان که نزدیک

از مضافات مانکپور است امده اخرهای روز یکشنبه انوذریای کنگ فیل

سواره گذشتند چون اوایل موسم باران و فصل طغیان اب بود

دران هنگام که بندگان حضرت فیل در اب راندند جوش و خروش

غریب از عالمیان برخواست چه که را از جنبش اب خوفناک از محالات بود

به محض کرامت شاهنشاهی این بحر زخار ان معدن ولایت را گذرداده

و بیدغدغه از پایاب گذشتند مستبصران این معنی را از دلایل نصرت

و مقدمات اقبال دانستند دران زمان که موکب مسیحا از دریا عطا و فتوح

زیاده از یازده کس از مقربان بساط اقدس در رکاب مقدس
نبودند میرزا کوکه سیف خان کوکه رستم خان شیخ حسن خان عالم
خواجه عبدالله دربار خان شهباز خان سید جمال الدین عادل خان
دلاور خان و چند حلقه فیل همراه رسید و درین روز که موکب
مقدس از آب کنگ عبور فرمود عبور دریا باقدام فیلان نموده
از فیلان نامی خدابخش و بال سندر با طوفان مستی در رکاب
جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در برد بادی و تیز رویها و جنگ
آوریها وصف شکن الکنت لا یدیده دران بودند چون موکب معلا از
آب گذشت بجام خوران نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی بخود
آمده روی بشناوری آورد و فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول
گشتند و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که بشناور شدن
چنین فیلی مبشر فتح و نصرتست که فتح و نصرت همعنان اختیار
و کاراگهان وقتست دیگر آنکه از بشناور شدن فیل ما اعتماد بر فیل و سینه
او نماند و منحصر شد توکل ما بر عون الهی و هر گاه توکل بر کرد والطاف
ایزدی منحصر شود کار او بر فتح آن حصار بدالحق از آن مظهر کرامات
دو نکته بلند بوجود که عنوان نامه الهام تواند بود چون شب درآمد بر کنار
دریا با لخت بعد از پاسی کرفتند و مخالفان تیره رای بی سانت
یک روه فتنه گستر بودند آن حضرت تکیه بر تایید آسمانی فرموده در همانجا

توقف

توقف صلاح ورزیدند همان زمان مجنون خان و آصف خان بپای
بوس سعادت برگشتند مجنون خان و جمعی بر این بودند که در وقت
درهمین شب بر سر ایشان باید رفت
آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند درین هنگام
رفتن لایق نیست و بهتر در روز مردم لشکر مرهم چشم داز رزم روی نشسته
میکنند رای اولیای دیده خرد کامیاب شد و نصایح بلند فرموده ایشانرا
رخصت دادند و حکم شد که در پاسی دو بار خبر بما رسانند و در لوا
اهتمام نمایند که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و ازانجا
بدر روند علی قلی و بهادر که مغرور خود کامی و مغلوب ادبار بودند و در عین
غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب که موکب مقدس نزدیک
رسیده بود بباده پیمایی و شاهد پرستی و بازی لشکر سرگرم
بودند و باین لفظ صحیح بر شکست خود فال میزدند و عجب تر آنکه در آن شب
مردی نزدیک جاگیرهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمع
بدسرانجام واقف شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال
شما از آب گذشته با لشکری بپایان رسیده چون پیمانه های ایشان
پرشده بود آوازه رایات اقبال از تدبیرات آصف خان و مجنون خان
دانسته در غرور افزودند تا که این مخبر از مخلصان نادان بود
ان داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند

و تعیین نمودند تا سه چهار هزار سوار مخصوص باین تدبیر لشکر تفرقه دران گروه
اندازند تا کار بر ایشان تنگ شده و امید است که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیو
است بالجمله صبح روز مبارک شنبه بیست و نهم خور رو داده ماه الهی موافق
دوشنبه غره ذی الحجه که در حقیقت غره نصرت بادشاهی و فتح لشکر بختیان
بود آنحضرت جیبه طلبیده در درع تائید غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی
بر فرق عظمت نهادند و تمامی بهادران رکاب مهیا و آماده جنگ شدند
عون بوجود آمد پس شاهنشاهی رفعت آسمانی بر فرق عظمت یافت
و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت و در جرانغار آصف خان
قرار و محب علی خان و طایفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند
آن حضرت بر فیلی بالسندر نام سوار شده نهضت فرمودند و میرزا
کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت او از آسمان گذرانیدند
مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید
ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند
بر لب مطابق برنغار ... یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر نهضت
نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند این فوج
باقتضا چنین قوی پشت شده طلیعه ریز شدند و مردم عقب
نقد رجنگ شدن گرفت و بعد از زمانی آصف خان حکم شد که با جمعیت
خود بسرعت متوجه پیش شود چون هوا بسیار گرم شد و فیلان

در دفع

در دفع ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره نصرت سوار
نمودند بیدولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس
دران لشکر ورود دارند مقدمات جنگ را بر تهور آصفخان و مجنون
خان فرو گذاشتند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان
در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال بادشاهی است و خود
بدولت و اقبال با چار طرف در رکاب نصرت آورده اند علی قلی خان و بهادر
خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و بخذلان ابد
قرار گرفتند و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمعی از بردلان
مستوکه او بار را هراول داده ... نصرت لشکر بودند فرستادند و در
اثنای اعتبار که اقبال بکار قریب پانصد کس همراه موکب شاهنشاهی
شدند و تا پانصد فیل هم رسید و مفاصله در میان فوج جنگ و موکب
مقدس بس کم مانده بود باباخان قاقشال که سردار مردم اوقچی بود
بان جماعه پیوست و معرکه تیغ و تیر گرم شد تائید اقبال شاهنشاهی
لشکر مخالف را از جا بر داشته بر دو افواج قاهره از پی درآمده این
مدبران را تا صف علی قلی خان رسانیدند و اهل ادبار در گریختن سراسیمه
سر از تن و پیش از پس نشناختند و از شواهد اقبال آنکه دران
گریختن اسب یکی از ان مخذولان بر اسب علی قلی خان چنان خورد
که دستار از سر شوریده او بر زمین افتاد و علی قلی چون گرفتار شد

به تقریب جمع کردن کشتیها از دیگر گذرها دو سه روز کار تعویق در تعویق
افتاد و درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد
که من بر همان عهد ایستاده ام و عبور من از آب به تقریب ترس مردم بود
الحال استدعا آنست که محمد قلیخان و مظفر خان در راه تو در یک کشتی نشسته
میان آب آیند و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد به قبول خود
ساختند و از آنجا اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود به کشتی درآمده
صورت ملاقات اتفاق افتاد و کسانی که بر باور داد اولیای دولت سوگند
آن خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد ادا کردند اما اسکندر بر قول خود
ثابت بود و گفت در رنگولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس
درگاه معلی نمیتوانم کرد و مناسب آنست که بوسیله استشفای جرائم جاگیر مرا الحال خود
گذارند و به خدمتی درین صوبه نامزد فرمایند تا بدست آویز تلافی خدمتی خود درا
سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت نداشت توفیق رفاقت
و حکایت گفت راند و با وجود بار زندگی که راه او با رود منزل دورتر رفت و
طغیان آب ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای
دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی و روباه بازی ازین بدولت امیدی دیگر
بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بی سعادت نهادند و
او از خلاها و سلامها گذشته خود را به قصبه کورکهپور رسانید و اینجا سلیمان
نامی از اوزبکیان که از علی قلی گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان

حکومت آن گذر داشت کشتیها فراهم آورده اسکندر را با مردم او
بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید و از موج خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی او را
نجات شد و امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم مقید
درآمدن آن ولایت از بارگاه والا اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضداشتی
متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلی
ارسال نمودند روزی که دارالخلافه آگره مهبط انوار نزول اجلال شده
بود عرضداشت اولیای دولت رسیده به مسامع اقبال پیوست و منشور
سعادت بر توار تقاع یافت که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه
برآورده اند درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت
کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگر امرا
متوجه آستانبوس گردند چون مثال عالی به اولیای دولت رسید محمد قلیخان برا
مدارای آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دارالخلافه
آگره زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند **نهضت موکب**
مقدس گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعه چتور و سرکشان گردن فراز
را از پای درانداختن و وحدت انتظامیه را که زبده ترین عبادات بندگان
گزیده تواند بود رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن
و خدیو زمان را توفیق این معنی یافتن پایه خلافت الهی ظهور را امتزاج نشاء
سعادات طبقات انام عطا فرمودن لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق

شتافت ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش و آسایش عالمیان
دانسته همواره در معالجه ماخولیا سروری کردن کشان نافرمان و باغی
اهتمام روز افزون دارند تا به تائیدات قرین ذات مقدس بوده باز از
حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند و در زمان
ساحت دار الخلافه بنور عدالت ساخته همین فروغ سبحانی یافت و همه لب
اقبال از گرد راه و ترددگاه بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسران سلطان محمد
میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبه مالوه بمسامع اجلال رسید از آن جا که از
فرمان برداری پادشاه صوری و معنی خود سنجیده او واره ملک او بار شده اند
بعد از دو راز بسر کرد اینکو تنبیه تسخیر مالوه را فایده یافته با محمد و در رفته اند
و او باش گوشه اندیشی را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه جمعیت بیلو رخنه
خدیو زمان را که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانی است بخاطر اقدس
گذشت که در دفع این فتنه آمیز زمان اگر بجهه جمله ملاحظه حال بسیاری
اغماض نظر فرموده اید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای آتش آنها
نموده شود و نیز ذات اقدس شاهنشاهی عزیمت این یورش اتفاق افتد
خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آنحالت نیست که بدفع ایشان
آنحضرت را خود متوجه باید شد و در این سلطنت مبرهن است که هر کاری که
بسنجش شناخته شود و بتیغ نباید پرداخت نه هر امری که بدلاور رای امرا
او سطوا دانی کرده اید به نوئینان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در معالجه

امور ملکی

امور باسیس سر سلطنت نمودن که عبارت از قدر دانی و بازشناسی است
از لوازم اقبال و اگر بنا برین قانون خلافت باین کار ملازمان عتبه
سلطنت مامور میشوند سران و سرداران ملک که سعادت و جهانی
را در فرمان برداری پادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه
این کار میگردند اما بجهه گروه امرای نزده سپاه که وجود این گروه ناگزیر
این سلطنت است دیر تر صورت میبندد و کار اندک بسیار میشود و دانا بین
سلطنت با خود را احتمال این امور برتابد بنابر آن شاهنشاه عالم
و دانای روزگار به مقتضای بالغ نظری خود چاره انکار فرموده توجیه
در ضمن بی توجهی و پروای در پرده پروای صورت داده بظاهر اغماض
نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند در روز نشستند هم
شهر نور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر به شکار پرگنه باری که اکثر
اوقات آن حدود به شکار چیته و آهو نشاط سرایی میکنند روی توجه آورده
تا ارباب اخلاص و خدمت و دوستان یکجهت با خوی خاطر طلب نطور
خود حاضر شوند و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدین ابهام
چون منع نباشد هر اینه با سامان جمع خواهند آمد و چون مردم نزدیک تر را
اینجا جمع را گزین کرده باین کار فرستاده خواهند شد باین اندیشه صواب
از مستقر خلافت بر آمده و عرصه باری را مخیم اقبال ساخته کناب ذوالنور
و گوالیار که مالوه رویه است شکار کنان عنان عزیمت معروف داشتند

واگر او در خدمت تردد نماید از عتاب و خجالت رو نخواهد امید که جانب مخیم نصرت بنیاد
فوج فوج می‌رسیدند مگر روش مخلصان درگاه که تلخ زبان عرصه نگار
فراهم آمدند تسخیر طالعی کفایت میکنند واگر بهادران بادشاهی کس
جمع شوند احصای افراد توان کرد و هرگاه نوکر نوکر هم گرد آمدند انبار زه
افراکه توان گرفت چون دهولپور مخیم سرادقات عزت گشت سکنه
پسر رانا اودیسنگه در رکاب نصرت قباب ایستاده بود الحضرت
او در رویهٔ انبساط و صراحان رهند که منور ران نشیمه اندرون زنانه خوا
غفلت رو نخطاب کرده فرمودند تا حال که اکثر زمینداران
زمیندار کلان هندوستان بوسیلهٔ سرافراز شده اند اباء او ازین دولت
نموده است میخواهم که پسر او را ابلغار فرمایم و بشنای او را درگاه آ
نهیم توجه خدمت خواهیم کرد در زمانی امثال این مقدمات از روی شگفتگی
پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تقبلات بنمود آخر آن کم فهم
بدولت بیسر معاینه رسیده و فرار را جد فهمیده اختیار فرار نمود
بزور بند اتصال ذاتی بدنامی ظاهر گریخت و در رسوای حقیقی اخت وطن
نادران را این تصور شد که بندگان حضرت در پرده این کار
سرای رانا خواهند داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت ابرسر
خود آورده‌اند نیست که جز صورت مطابعه نیست این دولتمند خدا
بر روز دیگر بدفعه امثال این زمینداران بی سعی دست خود متوجه میشوند

اودیپور

و در نیامدنست که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از ضمن اقبال
خود را دور ها دیار انداختن و از بدنامی بدر وانمی نشستن
است چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اجلال رسید غضب شاهنشاهی
در حرکت آمده از صورت حدافت و الحق چنین بایستی که آن دغاز
جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکبری از سرفرازان هندوستان
که کلاه سعادت کج نهاده سر اطاعت بهیچ یکی از سلاطین فرود نیاورده
تارک عبودیت بزمین بوس انقیاد آورده‌اند مگر رانا اودیسنگه
که درین ممالک راجه از رتبه رای و خود از راجه‌ها تر می‌نموده و آن تهور سرشت
بی اعتدال که شوریدگی آبای او ضمیمه بدمستی او شده بود بکوهستان
محکم و قلاع متین مغرور گشته سر از فرمان برداری ازین درگاه معلی
تافته تمرد ورزیده مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدایی و سایر
اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت
گذاشته همت جهانگشای بتادیب او مصمم شد او اواسط مهر ماه الهی
اواسط ربیع الاول نهضت عالی الاتفاق افتاد و دو بنا میداقبال
روی توجه به تسخیر ولایت او آورده بجولان نصرت
بولایت او در آمدند چون ظاهر قلعهٔ سیوی سوپر که حیث شهره آید
در آن ولایت بود مخیم اقبال شد بظهور پیوست که قلعه خالیست
و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعه رنتهبور متوحش شده
بار عیال خود را بر کناره کشیده اند حضرت شاهنشاهی قلعه را نقاول

برفتوحات عظیمه گردیده دو روز دران ساحت فیل گن نزول اجلال
داشتند و از نواحی و حوالی ازوقه بان قلعه سامان فرموده نظربهادر را
بحکومت و حراست ان تعین فرمودند و ازانجا بشش منزل قصبه گوته را
که از مواضع محکم ان حدود است مخیم سرادقات فتح ساختند و
ان قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرر فرموده اورا دران سرحد
گذاشتند و ازانجا به فتح و نصرت نهضت فرموده بظاهر قلعه کالنجر
نزول فرمودند و از سوانح انکه نکته طراز حکمت اندوز سحر پرداز بدایع
نگار برادر سترگ عنصری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی ازخلوت
کده عزلت ببارگاه خدمت گیهان خدیو بلندی گرایید و به فنون
عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت انکه توباده گلشن بینش و دانش
در ملازمت سالار قوافل ملکوت تخلص نگارستان گزیده و در رده
پدر بزرگوار تحصیل مراتب دانایی کرده در اندک فرصتی در دبستان
حقیقت اموزی او که مجمع بحرین نظر و اشراق و مرجع حکمت شناسان
بارگاه علم و عمل است بپایه والای اگهی جلوه ظهور فرموده و از نتایج
ان صحبت زبان سحرکاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت
و صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی فروگرفت ازانجا که
سبحه قدسیه والد و جد بزرگواران بود که پای در دامن عزلت کشیده
در پاس انفاس همت گماشته و بجهت پرده نشینی درس علوم
عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط به طبقات مردم نبسته داشته بمیامن نفسی

گرامی

گرامی در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت
و تمامت پیرنگینی این عالم دانا فریب از روی نذشت و همگی اوقات
گرامی به نفس پیرایه دانش گزینی و اراستگی کردار گذشتی و ان
پیر نورانی با انکه بر مکامن مقدس خدیو صورت و معنی و دیده
اخلاص گزینان اعتقاد گرایی بود گوهر یکتای محبت را بهای از نیاز
و پاکران بهایان متاع گزین و گرم بازاری این جنس فاخر و
ممیزی مشتری جلوه گاه فروخت ناوردی ازانجا که دیدن او
دیدن کثرت از روی وحدت بود از کثرات وحشت گزیدی
مستیان این یگانه پرستار اندیشه را از پی خیمه سار حقیقت را تربیتش
رسیدی و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه معلی
راه امد و شد نبود و با انکه بسیاری از هم چشمها بوسیله ان گروه انبوه
از ثروت مندان صورة خدبرده افتراها کردی و شور و شغبها انداختی و از
فنون دریافت شهریار حقیقت پژوه در کوتاه گامی فرو شدی اصلا
خاطر او با اختلاط بیباک اندیشان بارگاه تعلق نپذیری و چو در چاره انگار
راه اسباب رفته درین ولا که خدیو جهانی فتح جنود عزیمت
داشت ذکر نور افزای چراغ افزای بینش اشرف شنو را دران ساغر
همایون رسید اشاره عالی باحضار ان گلدسته هنرمندی شد طبقه
طبقه از پد نهادان کوته اندیش پر حقیقت حال اگهی خاطر مفتی این طلب

رالعنوان مطالبت عتابی والموده بر لیغ مطاع الحاکم دار الخلافه
ارسال داشتند شب آبان نهم مهرماه الهی موافق شب چهارشنبه
بیستم ربیع الاول برخی از آن تبلیغ تمام پاسپری شده بود و آن
دیده در تماشای نوخاستگان بزم چمن تشریف برده جمیع
از ترکان آمده جواب منزلگاه ما را اقبال کردند همانا طلیعه آمده کوه آن
فرومایه که تفقده ولان ریگستان جدا اند ضمیمه خیانت شده آن
عوان نادان را ایران داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان
خواهد ساخت و زر فرستادن خواهد جست و هیچ اندیشه فرومایگان
آنکه زمانه آزار برسد چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی آمد حیرت
افزود و از دور حاضر شدن آن تنفس پذیرفته بود فیاض علی الاطلاق
نزدیکم بود که حیله اندوزی و شرارت افزای صورت بسته گرد
و ربودن از رفع بهند و دین انتظار آن برادر گرامی رسید و شورش
تسکین پذیرفت و آن گروه غرق خجالت شدند چون ابواب مکاتبات
مسدود بود و حصول نجاح مشکل و دشوار شد و به سعی تلافی و اهمال ارادات
این بی سعادت سبب آن گشته و معاملی در من شب سنگ تفرقه افتاد مشوش
آنان دو دوستان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند و به دلهای
رموز دان از منتش چاره ناشکیبایی دست داد و فرمودند که نخستین چیز
خاطر من به مقتضای نشاد بشریت از سخن سازان بد گوهر غبار آلود

از

گشت و اگرنه خاطر حقیقت آموز شکفتگی دارد و خرم و خرسند گردون نشاط جزء
ازین سانحه غم نامتفرع و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید سرخوشی
آید و قفل شادمانی گشوده گردد نخستین جرعه دوری که به کام این
نادان محفل دانش رسید و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد این
قصیده را دران نزدیکی در ستایش نعمت رسید که انتظام داده آمد مصرع
سحر نوید رسان قاصد سلیمانی ⁘ رسید همچو سعادت گشاده پیشانی ⁘
رخ چو خلق فراخ نشاط افروزی ⁘ لب چو دست کریمان بگوهر افشانی ⁘
بسر گرفته چو همت بلند پروازی ⁘ بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی ⁘ بهجوم گرد
بروز آشنا و بیگانه ⁘ چو غنچه‌بان نوانگر بروز مهمانی ⁘ کمر بجستی چابک روی
بسته جنان ⁘ که دور منطقه گرد سپهر دورانی ⁘ نموده شهر والای
ز طرف کلاه ⁘ بدر و اوج عنایت ببال خاقانی ⁘ بکوف بسته ز دولت بلند
منشوری ⁘ که همچو غنچه تبارک نموده عنوانی ⁘ خطی که یافته در بارگاه جاه و
جلال ⁘ ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی ⁘ مبشران سعادت ندا کنان که
بخوان ⁘ نجات نامه جودای خریش زندانی ⁘ مرا نظاره اش از دو در بیقرار
داد ⁘ چه بیقراری با صد قرار ارزانی ⁘ دلم ز جنبش نکهتش در اهتزاز آمد ⁘
چو از تحرک بادی قوس روح نطرانی ⁘ ببوسه کردم بالش فگار عاقل ازین ⁘
که نگار گردد و دشوار در قدم رانی ⁘ بذوق من طلب کمان او بنمود ⁘ جو جو هر سالک
توفیق جذب حمانی ⁘ از آن زمان چه نویسم که بود دیده ارام ⁘ شگفته دلم از موج خرم

طوفانی • حدائق سخنم را بهار افزونی • شقایق نفسم را صباح ربیعی فی
گهی چو وهم سراسیمه که کدام دلیل • برم علوم ظنون و شکوک ایقانی
چرا بود متخالف رسوم اسلامی • چرا بود متنافی حروف فرقانی • زمان شنیده
بدار القضای عجب ز ریا • شهود کذب ز دعوی گران ایمانی • اگر حقیقت
اسلام در جهان اینست • هزار خنده کفرست بر مسلمانی • گهی چو عقل فرو
رفته که چه دریابم • رسوم حکمت دانا دلان یونانی • چه کرده است تحلیل معلم
اول • چه گفته است ز معنی مترجم ثانی • چه حکمت است الهی که مرتسم سازم
ازو بلوح باطن نقوش عرفانی • ولی فروغ حقیقت چگونه بر تابد • دلم
بمشکوة قدس ربانی • کدام ره به طبیعی که طبع دریابد • ز گرم و سرد و تر و
خشک و دشتی و کانی • چسان شناخته دانا طلسم سیاره • مزاج جوهر دل از
عروق شریانی • کدام رو بریاضی که از ریاضت آن • شوم دقیقه شناس
سپهر گردانی • چراست گنبد نجم سریر ابراهیم • چراست منظر معظم رواق کیوانی
گهی گرفته به سنجیدن جواهر نظم • ز لفظ و معنی ترکیب میزانی • دماغ طبع معطر
بعطر فردوسی • صماخ فهم مشرف بصیت خاقانی • گهی بافلاطون انشا ز نثر رنگینه
خرد • بمغز جان زده گلدسته گلستانی • گهی به فکر معمای ابن الحمان کیکر
کند بجوهر فولاد طبع سوهانی • زبان براز سخن معرفت ببندم • بسر مراهسی
نزار خولیای پنهانی • نمود جلد مرا عقل زهد طیفوری • نهاد مغز مرا داغ عشق
ضعیفی • نظر طلایه زست جناح مجنونی • خرد مقدمه ساز قیاس برهانی

نورانی

بوارق

بوارق نظر عشق در ورق سوزی • نسایم کلک دانش به صفحه گردانی • زجان
چگونم یکی جانب و صد گرفتاری • ز دل چه لافم یکی عشق و صد پریشانی • خلیده در جگرم
همچو موی بشیر بیان • که گرد چشم غزالان کشند مژگانی • بدرگه دیر جانا ز طفل
حافظ قفس • نمیکند نفسی دراز سر سبق خوانی • درین مقام که از اهتمام تربیتی
چو او شوم نگر از عارفان ربانی • نصیحتش همه که نا شناس صبح وجود • نگر بقمه
حکمت ز خوان لقمانی • لکن هوا بهر بی نگران حسن مباد • ز بازوی تو ترو
جناح شیطانی • نخوی از جبین مشفقان دمیدم گزین سیلاب • بنای صنعیه دانش
کند بویرانی • چه حالتست ندارند ازکی و عشق کجا • حق ملکش که نباید زشیشه
بسندانی • ز عشق هندنژادان دل تراجه کند • کلید کعبه بجو نه صلیب رهبانی
میان متعلق جنون بود سیرم القصه • که بود دانش المنجه نادانی • ز خواب
غفلتم اورد رو به بیداری • سماع صیت قدوم بریر سلطانی • چه سحر بود برانم
که از نتیجه آن • دلم برست که زاندیشهای بی نادانی • تبارک الله زان جذبه
روح مرا • ز سنگلاخ غم افکنده در تن آسانی • بسوخت اینهمه خار و خس هوا و
هوس • بر نیم لامعه بارقعات ربانی • شدم سوار سبک گام توسنی چالاک
که گرد بر از سر دامنش سپهر جولانی • چو نوح گشتم طوفان نورد دریایی • چو خضر بود
تنها روی بیابانی • ز فرط شوق چنان می شتافتم که بلند • شدم چو روح مجرد ز انقلاب
جسمانی • روان چو شخص تمنا بشاهراه ادب • زپای دل گسلانیده بند گسلانی
درنگه تا به چه صورت قرار گیرد کار • همه تصور و تصدیق من هیولانی • بنوک خامه اندازم

برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصوره از پایه همت
خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند با مظفر گجراتی
که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا
بر بعضی از قلاع گجرات مثل چانپانیر و بهروچ و سورت یافته خلوت رانی
میکرد متوسل شدند و انجام سلوک بی هنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند
تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق [illegible] بیختند چنانچه شرح این کارنامه
اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه
را از غبار این تیره روزگاران مصفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت
انداختند و عرایض نصرت طراز متضمن [illegible] فتح و ادراک آن
طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را

در آن هنگام که موکب مقدس رایات تقریب سامان لشکر مالوه در
ظاهر گاگرون توقف افتاد آصفخان و وزیرخان که در آن حدود جاگیر
داشتند بموجب حکم معلا بنفس رفته قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم آنجا
بود و بشجاعت راوت بلوچ سولنکی استحکام داشت بسطوت
اقبال شاهنشاهی فتح کردند موکب مقدس بعد از سامان لشکر
مالوه با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود سر تایید الهی دریافته

دلجوی و معنوی اکتفا نموده بیشتر نهضت فرمودند که شاید رانا که این لشکر
اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید کار او باساز ساخته گردد
آن تیره بخت چون دانسته که از اسباب قلعه گیری همراه موکب معلی
کمتر است بخیال آنکه بر توجه مقدس به تسخیر قلاع نخواهد یافت بر این
خیال فاسد اساس نهاده قلعه چیتور را که بمکان کوتاه بنیان کمند استیلا
بکنگره رفعت آن نتوانند رسید مضبوط ساخته آذوقه چندساله ترتیب داده
پنج هزار راجپوت [illegible] را از ناموران ناموس پرست
در آن قلعه گذاشت اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا
نماند و خود را به تنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور
نزول اقبال فرمود رای جهانگشای [illegible] گرفته
نهند و بکوهستان [illegible] ملاح دولت ندیده بالهام اقبال تسخیر
قلعه چیتور را که اساس قوت مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا
ساختند روز آدینه نهم آبان ماه الهی موافق بیست دوم ربیع الاول
بحدود قلعه رسیده سراپرده نصرت نصب فرمودند و در خور
حدت صواعق در یاح و صدمات بوارق و عواصف [illegible]
تزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش و خروش در گوش
مکان انداخته بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت قلعه

صواعق

نمایان زده از انجمله روزی آن شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت
چون نزدیک مورچال کهنه عبور اقدس افتاد غازیان نصرت انتساب جابجا
ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت دور پناه دیوار ایستاده
اندرون نهایت دیوار بندوق انداز بی سپر می‌نمودند و ملازمان عتبه دولت
بکمر خدمت بسته شرف حضور داشتند و واسطه جلالیان ایستاده بود
سپر خود را بر دیوار پناه ساخته از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه
میکرد و فدائیان درگاه که در آن مورچال اهتمام داشتند از قدر اندازی
و کم خطایی یکی از توپچیان قلعه که در مقابل مورچال سرگرم کار خود بود شکوه
میکردند که بسی از غازیان این مورچال را بسیار مردم است ناگاه تفنگ
بندوقچی کم خطا سپر جلالیان بنفس نظر داشته بندوق انداخت از میان
گوشت او گذشت و چندان آسیبی نرسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی
گذشت که جلالیان آنقدر اندازه خود بنظر نمی‌آید اگر خود را نماید انتقام ترا
از و میکشیم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق را اسبوری کرده
انداختند و فرمودند که حالیا الوقت انتقام ترا از بندوق او میکشیم
انداختن همان بود و از آن روز که نشسته بود رسیدن همان اگر چه در آن
وقت به یقین نپیوست که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از [illegible]
فرو نشستن بندوق و رسیدن بصاحب وقت [illegible] میکردند و بعد از

کاوشی

کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق بادشاهی کار آن مدبر
ساخته بود و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بوده
باقبال روز افزون اتمام آن مورچال از این کارنامه بادشاهی
آسوده شدند همچنین همواره آن حضرت بسیاری از نامداران این حصار
از پای انداختند و بخرابی و هلاکت میدادند و روز بروز در مورچال
جنود [illegible] که کوچه ایست نزدیک بقلعه بنفس نفیس [illegible] اهتمام تمام
کار داشتند و درمیان که بندوق و توپ کلان می‌انداختند [illegible]
گذشتند و چون اعتمادی بر مساعدت محافظت ایزدی بود و غبار
اندیشه بخاطر اقدس راه نمی‌یافت ناگاه توپ عظیم زد و یک آن [illegible]
افتاد و گریبان توپ [illegible] کسی از میان آن صفوف اقبال آسیبی
رسید و بخاک عالم روزی بندوقچی که نزدیک آن حضرت ایستاده
بود رسید و از سینه او گذشت چون بجامه بادشاهی رسید [illegible]
[illegible] از رطوبت عرق [illegible] موجب تحقیقت بواطن ارباب [illegible]
گشت و روزی بندوق به مظفر خان رسید و بخراجی نرسید و در این شغل
دولت همراه بسیاری از امثال این حمایت دادار جهان آفرین
بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و سرمایه مزید
عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح مقاصد مقصود

و مصباح مکامن تقدیر است علی الخصوص بدرگاه چنین صاحب
اقبالی دل درکاری دشوار بندد و هرچه از اندیشه امکان دور و از کار بیرون
باشد بیمامن هدایت قضا و قدر را الکار و ساختنی برآید از انجمله مقتضی
همت والای پادشاهی که ترجمان تاییدات ازلیست کار ساباط باهتمام راجی
تودرمل قاسم خان میر بر و بحر بنحو بهترین وجهی اتمام یافت و بر بالای
ساباط منارها موافق دلکشای ساخته شد آنحضرت بنفس خود از اتمام آن
دو شب و یکروز مهمانی بوده متوجهات عالی اهتمام مبذول نمودند و جای ابدال اقبال
منزل بر قلعه گشای بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از آن جانب
تیر دلیران و دلاوران بها مینمودند و نفس مقدس دل در پیکار بسته داد تیر
انداز میدادند و به نشیمن سطح ساباط جا کرده تماشای دلیران بردل و
شیران زنجیرگسل میفرمودند و درین دو شب و یکروز این شجاعت منشان
بنیاد مشغول کار بودند که خواب و خور بر ایشان ممکن نبود و طاقت
متردوان طرفین طاق شده بود تا آنکه سحرگاه دیگر با زور و هم سه شنبه
هر ماه الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس
مفتوح شد این سانحه بهجت بخش دولت افزای که فتحنامه اقبال تواند بود
آنست که در شب گذشته که صبح نصرت ورای آن دمیده بود از اطراف و جوانب قلعه
بجوم آورده خاک انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت

شکاف حصار

شکاف حصار ظاهر شدن گرفت نزدیک ساباط دلیران صف
شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دیوار قلعه را ویران
ساختند و داد جانفشانی و جانسپاری دادند نصفی از شب گذشته
بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان
بباد فنا میدادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن
آورده بر میریختند که در حین رسیدن غازیان تند خوی آتش داده
نگذارند که عبور توانند کرد و درین اثنا بنظر اقدس این سنجیده
هزار منش در برکه علامات سرداری ازو پیدا بود و دران شکاف نگاه
آمده اهتمام مینمود اما معلوم نمیگشت که کیست و از ان انجام حضور
شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از بندوقچیان خاصه است گرفته
بجانب او انداختند و به شجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند
که من از شب و به وسیله دست که در چنین روز به چنین طور مینماید
و در پی یابم که خالی بندوق من بانیم قدم رسیده باشد خانجهان
بعرض اشرف رسانید که این مرد شب مکرر اینجا آمده اهتمام میکند
اگر باز ازان شب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی ازین واقعه
نگذشته بود که جابار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از فتح شکاف
کسی نمانده است و متعاقب آنحال از درون قلعه از چند جا آتش بر

چون تا مخلص نگفتند در ساعت متهورانه تیر دستی نموده میگذرد بدان او
گرفت و بدست دیگر حمله برد و گفت مرا بجز من بخشش انقدر جوان جهان
آرای خواهید کرد و از فیلان جنگی کار ناهنجار بظهور آمد از آنجمله راجپوتی دو دست
شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرده بود با وجود خرطوم بریده که زندگی
دشوار است عرصه های بسیار را گشته و درگذشت تا بکس مردانه میدان
بجز از شمشیر رسیدن انداخته بود و بانزده کس را بخطیم بعد از زخم
رسیدن و از فیلان کمتر کار نمایانتر شگرف بدیدار آمد و مردانه کیاب غریب گرد
از عجایب امور آنکه فیل کالا چون در درون قلعه درآمد اضطراب نموده
از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه روی بروی جمعی کثیر از
گرفتها کشتن بهلاک داده بجانب فیل افکنده می آمد و بدبختانه کوچه تنگ بود
همه را لاجرم تباه بکمال کرده متفرق ساخت تا بیدا نشد روی چنین مهم
عظیم روی داده عظمت خان که بر او سوار بود زخمی شد و بعد از چند
روز از آن زخم درگذشت حضرت میفرمودند که در آن هنگام بالای
دیوار قلعه ایستاده نظاره تا بیدان [illegible] بودیم فیل سفیدی درون
قلعه درآمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی جانب او
دویده شمشیر انداخت اندکی برو رسید و او بر را انگاه او را خرطوم
پیچیده انداخت در همین اثنا دیگری روی بروی او شد و رسید [illegible]

آورد

آورد و سخن همین است شخصی با فیل از چنگال خلاص شده باز ازو
بهور شمشیر از عقب او انداخت و الحق بسیار خوب زد آنحضرت میفرمودند
که در عین زد و گیر یکی از بهادران که من او را نمی شناختم بنظر در آمد
که راجپوتی از فیل جدا شده بوار خورده از آنجانب خود طلبید او نیز گشاده پیشانی
متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که او را نمی شناختم بمیخ
آمده داد آن بهادر دیگر روان شد و او با هتمام منع کرد که رسم دلاوری
و آیین مردی نیست که او را به یک کار خواسته باشد و تو بمدد کار
من بیایی بطریق اهتمام او را از بازداشتن باز و اشتی خود کار را
نموده کار او را تمام کرد میفرمودند که هر چند از این مردانه همت
نشان جستیم [illegible] از مردان غیب بود که تائید در
صورت و معنی بکار خسته پوشیده بحدمت تمام و اشتا او این
فتح تا بنجاه فیلبان را [illegible] اخر تا سیصد فیل درون در آمده اعدا را
بکمال ساختن میفرمودند که نزدیک به بنجی نه گویند بسیار دم رسید
بودیم که فیلبانی فیل سوار شخصی را با کمال ساخت و زخم خرطوم بپیچید
بحضور اقدس آورد و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم
اما از سران این حصار [illegible] بجمع کثیر دارد او جانفشانیها کرده آخر
ظاهر شد که جیتا بود که با کمال مذلت هلاک شد در آن هنگام که جلال

مهیا بود که معبد و مقصد بزرگان ایشان بود و اجتماع نموده تن بشمشیر
سپرده‌اند و در دروازهٔ رامپوره نیز گروهی انبوه شده گردن بتیغ خود
برباد داده اند و فتحی عظیم که طراز فتحهای نه دولت افزای تواند شد از کمین
اقبال به ظهور آمده گردن کشان هندوستان را که سودای نخوت
از سر بدر رفت بروشنی خاص مند که از سر گرفتند و از عساکر اقبال قرین
روزها بیغرا از ضرب علی تواجی هیچ یکی گشته جام شهادت نکشید حضرت
شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده بمعنان نصرت و همرکاب فتح
بعد از ین نیمروز باردوی مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر به
تقریب انتظام بعض امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه
عبدالمجید آصفخان مکرمت فرمودند چون در مبادی این عزیمت والا
نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضهٔ منورهٔ خواجه
معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمایند
زمانی که از قلعهٔ چتور مراجعت فرمودند بر ضمیر آن شاه سوار دولت
بایفای نذر که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود تا فتح
تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند و روز دیگر که روز نوزدهم اسفندار
مذ ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت
بلند آوازه ساخته از اردوی منیع همچنان پیاده قدم صدق در راه

نهادند و منزل به منزل در شدت حرارت هوا و تف ریگ
بیابان بقدم شوق راه قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال
سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت موافقت
گزیر نبود و چندی از خاصان حرم عزت در سایهٔ حضرت پیاده می رفتند
چون قصبهٔ ماندل مضرب خیام اقبال شد شکوه قراول که بیشتر با نخجیر
رغبت بود و صید آمدن رایات اقبال را رسانده بود دل بعزت آمد و از
منزویان تجرد گزین آن روضهٔ مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه
آورد که حضرت خواجه در خواب آمده فرموده اند که پادشاه صورت
معنی از حق اندیشی خداپرستی حسن ظن مسکین کرده پیاده عزیمت
زیارت نموده بدر روشنی که دانشمندان قافله سالار راه حقیقت را
ازین اندیشه باز دارند که اگر او قدر نیرنگ خود دانستی کی نظر بر من
خاک نشین کوی طلب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید
آن حضرت از آن منزل سوار دولت شدند روز ایستمان بیست و هفتم
اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطهٔ اجمیر از ورود قدسی
مطلع اقبال گشت و از یک منزل پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند
و بعد از آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضهٔ
قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران

شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و
هدایا و رسل و رسایل میانه رابطه رسیم استحکام یافت و رفته رفته تا
که رایات جهانگشای بتسخیر جونپور نهضت فرمود و سلیمان در مقام
استقبال را چه اولیه ابراهیم شد چون از منعم خان خانخانان
خاطر جمع و از ترحیب انجام فرصت که رایات جهانگشای به تسخیر
قلعه چتور متوجه بود و بوسیله لودی محرک سلسله یک جهتی شد که خاطر
از رو جمیع سازد و طرح مصافات اندوخته و بعد از مراسلات انجام و
رمنی و ضمانت یکتا دلی قرار داد که خان خانان بدیدن او آمده
تا در مواجهه اساس رابطه استحکام دهد و خطبه و سکه را با القاب گرامی
شاهنشاهی مزین گرداند خانخانان را این مراتب قرار گرفت کوچ نمی
سلیمان رفته سر رشته ظاهر را انتظام بخشد هرچند هواخواهان دولت
ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس
گزیده خود و محب علیخان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی
و کوچک علی خان پسر میر سلطان اویس قبچاق و میرهاشم برادر
ابوالمعالی و هاشم خان و متعلقان اینها که مجموع هزار کس باشند
به پتنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد و بعد
از آن بایزید پسر کلان سلیمان آمده پیشکش کرده که از پتنه تا هم

سلیمان

سلیمان باستقبال آمده با احترام دریافت اول خانخانان
جشن و اشتر سلیمان را بمنزل خود طلبیده و محفل آراسته ترتیب داد
روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورده و میرزایان نامی متوسل
سربلند گردانید و نقود و اسباب اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای
لایق داد جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان
کردند که رایات عالیه به تسخیر چتور مشغول است اکثر امرای بزرگ در
ملازمت حضور اند خان خانان را که کار خویش بانجام رسانیده تا
تحفت که کسی مدافعه نماید نیست لودی چون ازین عذر آگاهی یافت
سخنان هوشمندی فرا پیش رفته بمیان آورده گفت که با وجود چنین
صاحب اقبال که سال بسال ملک و دولت افزایی او در ممالک
می بینید و در مهمی نهضت کند از عقل دور اندیشی دور است و دیگر اینکه
خان خانان یکی از بندهای تربیت کرده اوست بزرگان نیابد
یافته از روی امروز بر هر سلسله نظر عاطفت اندازند خان خانان
مشهور از قصد اینها و هم متعدد و چه کشیده دیگر منتان ابراهیم نمایی نمی در
کمین داریم چگونه این اراده نتیجت خواهد یافت اگرچه بذرای
نصیحت شده بود اما سایر افغانان که بیهوشی باده جهل بوده اند
این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند منعم خان این خبر شنیده

فروردین که سال اول است از دوره دویم شد امید که هزاران دور
و قرن بیعدل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آن حضرت
به دولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طواف و انصرام جشن نوروز روز
اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق دوازدهم شهر پانزدهم رمضان
لوای مراجعت از خطه اجمیر بسمت آگره و رنگ سلطنت ارتفاع داد و نزدیک
میوات با عیش و نشاط شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار در قراولان رکاب
اقبال نشان به شیر داده اند سلسله شوق حضرت شاهنشاهی به شکار آن
متعرض چنین شیر در اندیشه شکار را نه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند
ناگاه شیر مهیب بیرون دوید متوجهان بساط عزت عنان اختیار از دست
داده بخدنگ جانستان تیرش دوختند حضرت شاهنشاهی آن تیر خوش رسیده را
نپسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر دو زنده که از بیشه برآید بحکم مقدس
گرد او نگردد و حضرت در تحریف بودند که شیری دیگر از بیشه که از شیر
نخستین برآمده روی به سوی حضرت خرامنده گشت ملتزمان رکاب دولت
را از مشاهده این حال موی بر تن حلم شد اما بموجب حکم مقدس مجال یارای
اقدام بر دفع او نداشت آنحضرت سواره به خدنگ شکار نگرانسته تیر بر جبهه
زدند و شیر از فرط تهور زخمی شده به جانب مصلاحت خرامان خرامان
بر بلندی برآمده خشمگین نشست آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستاده بودند و

ودلاوران

و دلاوران شیرافکن هر دو کار او را بر کشیدند حضرت بندوقی
سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از جانب گوش او
بیرون رفت و در آن وقت شیر خشمگین شده جنبش آمد حضرت در صدد
آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابو میطلبیدند و هر جانب که حضرت نگاه
میکردند شیر همان جانب میدید قابوی چنانچه باید دست نمیداد از زبان
مقدس شاهنشاهی شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند
که عادت از دیر چنان رفته بود جمعی که به شکار آمده اند هر کس که تقدیر
بران رفته است که از دست او شیر شکار شود و پیوسته نگاه شیر
بجانب او می بوده میفرمودند چندین مرتبه که با نفس مقدس متوجه
شکار شدیم این معنی مشاهده میشد و به تجربه پیوسته القصه چون قابو
بدست نمی افتاد و پیوسته فان فرمودند که پیشتر روند تا نگاه کردن
بجانب تیغ قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاتب شده
بوده است که بعد از حکم پیش رفتن ملازمان رکاب ممنوع شده بود از عقب
حضرت او هم تیر و کمان در دست روان شد شیر متوجه عادل گشت
چون نزدیک رسید عادل به تقدیر در آمد و به مقتضای بسر تو ثبت
خطا کرد شیر آمده هر دو پنجه خود بر او انداخت آن زبردست توانا تیر
حمله کرده به شیر در آویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخته

ذیگر نخجیر بر دو جوان تقصیر با مرع و بکر رفته بود خنجر به نظام الملک مستحکم شد تا کشیدنی
نمیشد شیر وست علاول فرو خاید بعد از آن خنجر کشیده دو زخم به بهمن بیگ انداخت
با او بودیم دست راست و رابد حسن گرفت و درین اثنا دلاوران برگام
حضور از هر جانب شتافته به شمشیر کار شیر تمام ساختند تمام و درین میان
بیجا دل هم زخم شمشیر رسید و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه در بستر
رنجوری افتاده در جان کندن بود عاقبت بهمان زخمها به غسل
و صراحت سمیت اعضای رئیسه در دار الخلافت اکره درگذشت
همانا که این مکافات بی ادبی است که با پدر خود کرده بود و محمد امین [illegible] گرفت
انکه آن بی حفاظ بازن دیوان پدر سر و کار داشت و آن پاک منش
دل پر گشته زن بی باو نمید ادو پدر اورا ازین کار منع بسیار نمود
روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشوریده شمشیر [illegible] با وجود
کرد فی الواقعه اگر در بازپرس الهی و در النصاف کاه انتقام عاجل
بهمین سزا او زوبال آن گرفتار می باید بود بر داشته باشد اما الخیان حرمیم
عظیمه را که امثال این امور با داشتن تواند شد القصه بعد فراغ از اهتمام
شکار ارد و بی معلی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود روان
ساختند و خود به دولت و اقبال از راه تار نول جولان اقبال
فرموده به معسکر اقبال پیوستند و از آنجا شکار کنان روز اسفندارمذ

پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق چهار شنبه بیست و نهم شوال ظلال
اجلال بر دار الخلافت انداختند و جهانیان به نشاط آمدند و عشرت با مندی
کامیابی صورت و معنی کسب کردند و درین سال فرخنده تذهیب الفقاب
حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیم
به مستحقان آن المکنه کرامت رجوع به ممالک محروسه نموده به دیدار مقدس قبله
جهان و دل دریا دشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح
انتهاض عساکر منصوره است به تسخیر قلعه رنتهنبور که در حصانت و استحکام
ثانی اثنین قلعه چتور تواند بود و به موجب حکم مقدس آن زمان را
عنایات شدن و به دفع فتنه میرزایان و دو لوایت مالوه اوردن
تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب مقدس جهان [illegible]
بعد از فتح قلعه چتور به مرکز خلافت رجوع فرموده به ضمیر مقدس شان بنابه
بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سرداران
که در یورش چتور به سعادت خدمت دولت پذیر نموده اند یادگار
رسیده به تسخیر قلعه رنتهنبور که سنگ راه مواکب امن بوده نامزد فرمایند
مشخص به این اندیشه صایب وقتی آن و به با خان قاقشال و شاه محمد
خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان سهیل دیگر امرا
عظام را لشکر دیگر اشرف خان با بن خدمت دولت پیرای رخصت

فرمودند عنان اقبال فیروزی را ه طی کرده بنشیمن و لبس معروف سرادقات
جهان نورد فرمودند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا جمعی کثیر از
اوباش پراکنده را فراهم آورده از دیار گجرات به مملکت مالوه رسیده اند
و حصار اجین را که معظم امصار آن ولایت است دور گرفته اند و در آن زمین محمود
توقف از سبب جمعیت آن بلاد سر برکرده و سر کردن این فتنه
انگیزان که چون در ایام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چتور از نواحی
گاکرون شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از امرای عظام دستوری مراد
داده تا متعاقب بر سر میرزایان فرستادند و میرزایان نهیب کوکبه اقبال
شاهنشاهی شنیده و مصاف افواج قاهره را در حوصله طاقت خود ندیده
بصوب گجرات شتافتند و به چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از
شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بهروچ کوس سلطنت
و استقلال میزد پیوستند و او در آن وقت قصد گرفتن احمدآباد
کرده بر سر اعتماد خان میخواست لشکر کشد آمدن میرزایان را مغتنم
دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه جنگ گرم کرد و
اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد چون از میرزایان
درین پیکار کارهای نمایان سر بر زد چنگیز خان تفقد نموده در جوار
بهروچ الکا از برای ایشان مناسب ممتاز ساخت چون اسباب تکلّف استیلا

فتنه سرشته بود اینجا تیز دست تطاول دراز کردند و از خود سری
بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدوم بی اعتدالی
پیمودن گرفتند چنگیز خان برفع ایشان لشکر گران فرستاده در
مصاف ایشان لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله چنگیز خان نداشتند
گرد حوادث الکنه بولایت خاندیس رسیدند و از انجا هم بساط
امنیت نوردیده بقصد مالوه برآمده در حوالی اجین نطاق فتنه
گستردند مراد خان جاگیردار اجین و میرزا عزیز الله دیوان سرکار
مالوه پیش از آن بدو روز بر مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع
یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام نموده بابی ثبات محکم گرداند
چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه
سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت
افواج قاهره که بتسخیر رنتهنبور رخش شتافته اند دفع این فتنه را
مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا کاربند حکم بادشاهی شده بصوبه
مالوه عنان تاب گشتند و در عین اشتداد آن عرصه بهمای همت
حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی منزلت قلیج خان و خواجه
غیاث الدین علی قزوینی که بمخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته
بود از رکاب حضور رخصت ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند

چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که
جاگیردار انجا بود لباس شاهانه با امرا پیوست و در سارنگپور شاه
بداغ خان که بحکومت انجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع
سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده دوست از پای نشناخته
برهنه و زود کار ... هند و روبه فرار نهادند و مرادخان و میرعزیز
دیوان و سایر امرای عظام عنان همت متعاقب معروف داشتند
میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو در آمده سراسیمه
خود را بآب نربده زدند و جمعی کثیر از همراهان ایشان گرداب حیرت
زندگانی بموج فنا داده و در آن نواحی قتلق چنگیز خان بعد از جهاد
جنگ تنوقته گجرات شنیده از امر عظیم خیال کرده روی باو
بالشمت اوردند امرای نصرت بو ند تعاقب نموده بر ساحل نربده
رسیدند چون تسخیر گجرات در انوقت منظور نبود بحکم مقدس زیاده
برین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه
بجاگیر خود رفتند و دیگر امرا مثل اشرف خان و صادق خان و قلیچ خان و
خواجه غیاث الدین علی بهمعنان نصرت و اقبال متوجه بیت بوسی
مقدس شده و در دار الخلافت اگره زمین بوس حاصل سربلند
یافتند و بواسطه انکه بمبالغه علیه رسانده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن

مخالفان کاهلی و سستی نموده اند روزی چند معاتب گشتند چون
بر نو ظهور انجامید که سخن بساز ان فتنه انداز غرض اغراض اهل غرض
بوده مشمول مراحم خسروانه شدند و میرزایان رانده و مانده
همعنان جرقی از انجا بسمت گجرات رسیدند و ولایت از حاکم خالی یافتند
قلعه چانپانیر و صورت را بی جنگ و جدال گرفتند و ابراهیم حسین میرزا
به قلعه بهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهرزاده چنگیز خان ...
او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه محاصره کرده تا مدت
یکسال برو تاختند و رستم خان همواره از قلعه برامده هیجا می نمود
و کارنامهای رستمی بجای می اورد و چون ببی سر و سامانی بود و از امداد و
اعانت نا امید در صلح زده قلعه را تسلیم کرد و مکر ارباب شرارت
جانش نیز از حصار بدن برامد ماجرای میرزایان و عاقبت کار ایشان
بمرور ایام در بیان شکر بندی اقبال بجای خود در قلم توشیح و نقش
توضیح خواهد پذیرفت از سوانح اینست که امرای اتگه خیل را از حد و ثغور
تغیر داده و اراضی دیار پنجاب حسین قلی خان که از تکاپو خدمتگاری جهانبانی
ممتاز شده بود تفویض فرمودند برضمایر دیده وران دور بین
مختفی نماند که گلبدان معانی یاد شاهی را بمباغان نسبت داده اند
چنانچه باغبان اوایل ... و ... را از بیخ و بن کنده و بیرون افکند ان از جا

وتنک ندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و حشت و ابیداشتن بقدر
اعتدال و کوشیدن به نشو و نمای مقدار مصالح و استیصال اشیای
بد سرشت و قطع اغصان خودسیف و تفریق دوحات عظیمه و پیوند
کردن بعضی به بعضی و تمتع گرفتن از میوه‌ها به گوناگون و گلهای رنگارنگ
و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که در عالم فلاحت
متصور شده انتظام می‌بخشد همچنین پادشاهان دوربین دادگر به پیوند
دنیا و بهر حاجت و احتمال انتخاب سیاست و مراعات احوال ملازمان فروغ
چراغ حکمت می‌افروزند و لوای هدایت می‌افرازند هرگاه جمعی با هم یکدل
و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و غرور از وهام ظاهر شود
اولا بجهت اصلاح احوال خود فرزندان و ثانیا بجهت رفاهیت عموم سکنه
ملک آن اجتماع را متفرق می‌سازند هر چند امرای نا ملایم از آن کثرت
معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از شورش
باده مردافکن دنیا و بدمستی تنک شرابان این خمخانه هوشمند را
ایمن نتوان نشست خصوصاً وقتی که فتنه‌اندوزان و سخن‌سازان
و تبه‌کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز باشد
تمهید و اسس تایید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود
که امرای اخلاص منش اتکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب فراهم اند

انتظام

انتظام بخش ایشان بوده و بوده‌اند تغیر مجال نموده بدولت بساطبوس
سربلند ساخته با نتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق
ایام چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه در آن زمان
که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده ستیزجویان بارها
این عقیده‌مندان مذکور ساختند و جنگها باطن مقدس که جام
جهان نمای اسرار کونی و الهی است تنگی آن ستیزجویان بفروغ صدق
روشنایی پذیرفت لکن به مقتضای همان قانون که واجب دینی
سلطنت است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب جاگیرداران
آن سرکار را طلبیده و ارای الولایات بعهده بعضی دیگر از
مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند و در آن هنگام که موکب
مقدس فتح قلعه چتور کرده به مستقر اورنگ سلطنت رسید
منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت این سعادت
اساسان تبارک دریافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول
نهصد و هفتاد و شش در دارالخلافت آگره بسعادت زمین بوس
کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان
اختصاص گرفت و سرکار مالوه به قطب الدین محمد خان مکرمت شد
و سرکار قنوج به یوسف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان رفعت پیوند

ومنتسبان این قبیله جلیله را بکرمهای شایسته ممتاز ساختند چون میرزا
کوکه بموجب ملازمت بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بجلال خود لذا (ارزانی داشتند)
و ولایت را بحکومت حسین قلی خان متوجه ساخته از سرکار مالوه (طلب)
فرمودند و در آن هنگام که موکب جهانگشای بعزیمت فتح قلعه رنتهنبور
و ناحیه نهضت فرموده است از گرد راه گذار رسیده و غبار آستان معلی را سرمه
دیده اقبال خود ساخته در این یورش دولت اقتران بدوام خدمت
بمعنان رکاب سعادت بود چون موکب مقدس بعد از فتح
قلعه رنتهنبور به مستقر سریر خلافت ورود اجلال فرمود او را
برادرش اسمعیل قلی خان با انتظام بخشی پنجاب رخصت فرموده اند
و درین سال اقبال [illegible] شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس
از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت و رای جهان
آرای جهانبان اقتضا فرمود که چون مظفرخان از استقلال مهمات ملکی و مالی
از اندازه اقتدار عزل یافت بخالصات شریفه چنانچه باید نمیتواند رسید
لایق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیت پرور [illegible] در ان محصول (بمی)
تعاین گردانند که [illegible] همت را مصروف [illegible] ساخته انتظام شایسته نماید
بنا برین اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمد خان را که از صفات [illegible] (بتحدید مسطور)
بهره عظیم داشت بخدمت خالصه نامزد فرموده تدبیر او سلوک شایسته

دلخواه

دلخواه انتظام داد و چون خالصات بسیار [illegible]
گرفتها بحکم تصرف کم بهره میشد و ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات
فراوان و مشتمل بر تفرقات مردم بود برطرف ساخته تحقیق قرار داده
و بخروار رسیده متعلقان را از پا انداخت نهضت موکب
مقدس حضرت شاهنشاهی به تسخیر قلعه رنتهنبور [illegible] عصیان
سرشت که کلاه گوشه استکبار کج نهاده و دماغ شوریدگی در سر داده بودند
تربیت فرمان برداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت
گرم رفتار راند برذمت اقتدار سلاطین والاشکوه که در انتظام
عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین عبادات است و انتعلق (والمنه البر)
که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن [illegible] را
همواره پیش نهاد همت جهانگشای دارد چنانچه به میامن اقبال
روزافزون زمان زمان عرصه ملک [illegible] از خس و خاشاک
مفسدان تمرد پیشه صاف تر جلوه مینماید چون قلعه رفعت اساس جیتور
بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت قبیل [illegible] خاک
اقبال گشتند توجه اعلی بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدیل او [illegible] برتوان گرفت
چون لشکر را امرای نصرت اعتصام به فتح آن تعیین شده بودند هر مرتبه امر
که بسبب توقف اشکار [illegible] باشند پیش آمد تا که مسببان کارگاه

بنه فکاه انداخت در سال چهارم که سال اودئیل بخت السلطنت از
دوار دویم بجوزا مید و فتح تخت آغاز شد و نسیم بهار از شکفتن گلهای اشاره نشو بید
نشیح عالمیان درداد و مرغان چمن بزمزمه نشاط فتحنامه اقبال برخواندند
چون بعد از تعمق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر
معارج نصرت جز بتوسط ساباط که سرکوب گردنکشان باشد امکان
پذیر نیست باندک اقبال اساس قاسم خان میر بحر بنای سیبه میانی
آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود بتحیه
مزید اهتمام این امر خطیر محکوم حکم مطاع گشت کارپردازان کارگاه دولت
شان
ساباطی رفیع بر نزدیک دروازه آن بنیاد نهادند چنانچه آن جابجا دست و غلطان از
در بن
سنجیده بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت
کار بسته در اندک فرصتی بدستیاری همت آیین و اخلاص بنده سعادت
گزین کار بسیار پیش رفت و بنقش بحصار دست دگر پیدا شد و قریب
زنهار پی بزرگ که هر یک را بر زمین مسطح بدولت جفت گاو بهزار جر
ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت من و گلوله شصت جوش
سیبه منجور رود و چون کوهستان بر نشیب و فراز آن راه بهانه مارپیچ
پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد بهمت عالی حضرت شاهنشاهی که عقده کشای
صوری و معنوی است کارکنان آن ابنیه بازو و حمالان سنگین دوش برد

بر بالای

و بر بالای کوهچه زن که مورچالها ساخته بودند می قلعه نگاه داشتند
و بموجب حکم مطاع آغاز انداختن کردند و عزیمت بنیاد بر انداختن
نمودند در هر انداختن صدا در کوه پیچیده صخره صما را گوش پر کرد و
و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها بگرد و مرفوت سورجن
را از صورت این حال دود حیرت از دماغ بر خاست و گرد از دمار
او سر برزد و باد غرور را از سر ریخته شده آتش پندار فرونشست
در سلخ ماه رمضان که غره فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی
گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس نیایند فردا که عید است
شنبه
تسخیر قلعه خواهد بود و سورجن از سطوت عظمت دل باخته و دو
پسر بختی عقبت متوقان بساط قدس جهت پسران خود دوده و بهوج را
بدرگاه معلی فرستاد تا ایشان بوساطت بعضی از اعیان بارگاه
بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان
صدق گذاشتند و استدعای عفو جرائم پدر کرده التماس سجده
درگاه نمودند از آنجا که محیط بخشش حضرت شاهنشاهی همواره در
جوش است گوش امیدشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت
عفو پوشیده کامیاب اقبال بپیش پدر شتافتند و از غرائب امور آنکه
درین روز بظهور آمده است که چون پسران سورجن را بخلعت پوشانیدن

اموال و احمال متحصنان خود را بیرون کشیده قلعه را با بنا و جمیع الات
و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی بمهترخان که از خاصان عتبه علیه بوده
است و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعه که از ارتفاع
که فرمان روایان والا شکوه را با متداد ایام و شهور میسر نشده بود و
سلطان علاء الدین بکمال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف
در ان یافت بتایید اقبال حضرت شاهنشاهی در عرض یکماه مفتوح شد
روز دیگر انحضرت سوار دولت بر ان قلعه تصاعد فرموده بخیمها
سایه گستر شدند غلغله الله اکبر در ان کوه فلک شکوه بتحمید و نوای
با دب از مقدسان عالم علوی بلند شد در هر طرف که چشم کشایی نشان
فتح در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر چون به مستیاری اقبال الرتقی
علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه رنتهور
دا انتساق انجد و بر طبق مراد صورت بست بموجب مدولت و اقبال
با خاصان رکاب قدس روی توجه بخط اجمیر زیارت روضه منوره
فیض بخش معنیه آوردند و بر روز بنشاط تکلی و بر و افته نهضت میفرمودند
تا انکه ان عرصه دلکشای شهر متبرکه بمیامن نزول اجلال مورد و فور برکات
شد انحضرت دایانکه زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه
انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران ان بقعه شریف

الخ

بجمعیت همچنین تا یکهفته که موکب معلی دران دار الکرامه بود هر روز زیارت
و استمداد و همت توجه میفرمودند و درین باب و ابواب نهایت تعظیم و احترام
بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم وداع و شکر
عنان مراجعت بدار الخلافت اگره تافتند چون عرصه قصبه انبر مهبط انوار
جلال راجه بهکونتداس که ان قصبه موطن و مسکن او بود بتقدیم خلاص
پیش امده بقواعد ضیافت پرداخت و بخلایق پیشکش سربلندی یافته
گشت و موکب معلی از ان منزل کوچ بکوچ نهضت اقبال فرمودند در
اثنای راه خبر مسرت گرد و وردیار خان جهان کذرانید بمسامع جلال
رسید که در هنگام توجه بصوب اجمیر از شستداد بیماری رخصت دار الخلافه
گرفته بود در سر نوشت آسمانی دران مصر اقبال در گذشت از انجا که
باطن اقدس انحضرت معدن مروت و مردمیست و فطرت اشرفت
قدر دانی مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند و
بر خاطر مهربان گران امد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال
این امور شایسته است همچنین ناشکیبایی و بی ارامی در عالم تعلق پسندیده
و الطاف ازچنین پادشاه که شایق کشند بسیار مخلص هر انه این مخلص
زنگ زدای جوهر عقیدت شده و ان مخلص در ملکیش هر دولت ما یستناب
پادشاهی که سابق کنندی بر لهراسپ نیابا خته بود بموجب تشخیص میفرمود

استیجان جوست و دکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت و
حراست آن قلعه به مجنون خان قاقشال مقرر شد و به مبانی اقبال
این چنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان پیشین هرگز بر فراز کنگره
علو او نرسیده بود بمحنت بسیار و بیکار به دولت خواهان دولت بخشند و از سوانح آنکه
رسول راجه کچی که در انتهای هندوستان در نزدیک ولایت هیبار است
زمین بوس درگاه والا سرفراز شد و انواع اخلاص مندی آن راجه بموقف
عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه بمال و ملک در میان زمینداران
آن ناحیه علم تفرد افراشته و بواسطه آنکه وقتی از تجرد نژادان عالم انزوا
یکی از فرقه جوکیان سعادت یافته است در رسایل حکمیه و بنیاد اساس آن گروه
در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم امثال شکوه صوری
و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نمود و در سلک مخلصان معتقدان
و مخلصان در آمده بود از مسافران احوال کرامی برسید و همواره در مقام
آن بوده که نفایس اسباب انبار و خلاصه اموال خویش را بدرگاه معلی
فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط فرار و جبال
و تنگ راه شدن و عیان و اعدا این امنیت دست نداده و دلیل از مردم
او این سفر و درراه در میان دشمنان مراه ازار رود و اعتبار نکرد و آن و
وزیرزاده او در رستم و بی تعلقی پیشه موهوم خویش این خدمت را

منکشف

منکشف شد که اگرچه بی سامان و سرانجام و اسباب و اموال قطع این راه
بالفعل صورت نمی یابد اما مجردانه همت در رستگار میکنم و به یکتایی بوی
برچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم حق خدمت صاحب خود گذارده
شرح ارادت او میکنم و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانیده
اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده جنین مرد
در عزیز بود در رخصت عزیمت بمبدا و ندا افکار خواهی نخواهی آن سجاده
مسند پیزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین متاع
عالم که اخلاص حقیقی است بران درگاه میرسانی لیکن ادای حق تن و تعلق
ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه برند چه نماید و
نقد رد اشته باشد خصوصا آنچه در نیصورت تحفه توانی برداشت و از مهالک
و اخطار طریق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کار دیست ساخته
حکمای پیشین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پرداز بها کرده ازرا
بانجام رسانده اند اگرچه بحسب ظاهر نمودی و مالیتی ندارد اما خاصیت او
آنست که هرگاه اورا با ماسه مساس نمایند رفع شود این نادره وقت را
بتو میسپارم که در وقت عصا مخیع کرده همراه بری تا وسیله یاد کردن من
گردد این حق گذار بآن راه اندوه و در بساط غربت می بود و راه
عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت او بعرض اقدس رسید

پناه انسب که با وجود گنجوری خزاین بی منتهای معرفت ایزدی از زبان و
و تجرد گزینان و خدا شناسان که دست از همه باز داشته‌اند مدد همت رضای
الهی در کمون نفس خود دانسته و در ریاضات و مجاهدات اهتمام داشته
استمداد می‌نمایند به لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهر نیست گرامی تجلی
آورده همواره گرد و پای غبار آلود صحرای طلب گشته به کلاه فخر را
کرم دارند و در این اولا چون انوار خداشناسی و آثار زهد و پرستی در ریاضت شیخ
وحقیقت و زنده شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فر مقدم شاهنشاهی
دار الخلافه گشته به فتح پور است می‌تافت و به وسیله شیخ محمد بخاری
و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشتند
به مسامع اقبال رسید [illegible] رسیده بود رای جهان آرای بدان قرار
گرفت که مطلع نیر اقبال را با بعضی از منسوبان سرادقات عصمت به
فتحپور برده در قرب جوار شیخ آرامش دهند و در آن فضای نشاط افزای
محل ولادت [illegible] حامله باید تا شیخ بزرگوار نیز همت بسته در حصول
این دولت عظمی متوجه فیاض شود و برکات قرب جوار او در ظهور
این مطلب معین گردد و چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه بیشتر
از این به شهریار دو گرامی فرزند چند کرامت کرده برای هزاران حکمت
برگرفته که عقلی از دیدن قدر و اقبال او را از فزونی شوق در تحصیل آن گوهر بیها باشد بر

بود و عوام تهمت از ازرفکان انداخته حرف سرای و هرزه درای
مبلور و ندان پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که به تغیر مقام و
تبدیل مکان مهر خموشی بر زبان ژاژخایان هنگامه آرای نهاده ابد نهایت این
نظام بخش حق اساس چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود تحقیق پذیرفت
و همواره از خدای بیهمتا بخشش خرد امیدوار بوده انتظام مقدم دولت
افزای آن گوهر یکتای خلافت می‌بردند تا آنکه در دار الخلافت فتحپور
بطالع بیست و چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز
رشن نوزدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غره ماه آب
سال یکهزار و ششصد و هشتاد رومی و مطابق یازدهم بهمن سال نهصد و
سی و هشت قدیمی یزدجردی مصادف روز دوشنبه بیست و چهارم شهر نور
ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی موافق سال نهصد و هفتاد و هفت
هلالی که روز بهجت افروز غره خرای دولت و اقبال بود بیت عقد سعادت اندوز
گوهر یکتای خلافت از نهانخانه صدف بطون به ساحل وجود قدم نهاد
و اختر احترام و سعادت از افق اقبال طلوع نمود باغ مجد و معالی
گل بباغ شگفت نهال دولت و دین را بر عهد بیدار امد منهیان اقبال و مبشران
فرخ فال این نوید دولت افزا را در دار الخلافت اگره به مسامع عز و جلال
رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمه انبساط در مغز زمانه پیچید

دوران به نشاط مجلس آراست • ساقی بنشست و شیشه برخاست •
بزم از خانه عمر خوشتر • ساقی زحریف جرعه کش تر • بستند بروزگار آیین •
شد انجمن بهار تزیین • گلکار سبز و بوستان برافروخت • شمع امید دودمان
برافروخت • شد بخت چو منزل عشرت یار • برخاست جهان ببخت بیدار •
جشید صاحب کلاه خسروانی • برخاست زمین باسمانی • شاه آمد و دستگاه بنشست •
در بزم بنقل و جام بنشست • هم تاج باسمان بیفگند • هم ناصیه گرد برزمین بند
و ورد از صلای کلاه برانداز • برخوان جهان بمیهمانی • ساقی سر آبگینه بگشاد •
گنجور سر خزینه بگشاد • از سایه نشد برجهان نور • شد دامن و جیب آسمان پر •
از جمله مآثر شکر این نعمت آمد میوند که در روز تهنیت بطهور آمد آن بود که جمیع
زندانیان ممالک محروسه که بجلایات جرایم در حبس آمده بیسجون قلاع بوده
برات اطلاق از سلاسل قیود داده هنوز عشرت را بروز بازار بکر بدیده آمد
اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت و ابنهش بزرگ نسبت کی باطبقات
انام و طوایف عالم در خور رتبه و دریافت هرکس سلوک دافته شود و تا عالم
بنظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد هر که
از باستانی نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهانیان آن بوده
که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش
کرده فراخور عقل خویش بین خردها جمهور عالم سلوک فرموده اند مراز

نتایج عقل بزرگ این بزرگ منش آن جری بنداشته الحق
این بدایع را کس کمتر در میدان یابد و از این جهت در کمال و اقبال ابد
گرفتار میگردد و لله المنه که حضرت شاهنشاهی بمحض تایید ایزدی در
هجوم کوته اندیشان نظام درست بوده و بدرقه توفیق ازلی بر
مقتضیات دانش خداداد خود رفته با ظاهر طبیعه بلند هر زمان
در خور دریافت او داد سخن داده شگفت ظرح آرایند چنانچه تمیز
فهمان اهل طبقه اشتباه میشود چون گوییم بلکه بیقین آن کرده میگردد
که حشر و جهانداران ای دریافتند و موفق نیست و بعد از در زمان لاکه
منتهی ال خنجر عطیه والای اکرامت فرموده باشد که ببرکت آن درجه
تمام تر رفته بانوار دیدار فیض بخش خویش آن مولود مسعود را بدرجه
نورانیت فطری که ودیعت نهاده و دست غیب است گردانیده لکن
چون عموم خلایق این دیار در رسمیت قدیم که هرگاه ایزد جان
بخش بعد از تمادی ایام انتظار جنین فرزندی سعادت مند کرامت
فرماید او را از نظر گرامی پدر بزرگوار مینمایند این حضرت
اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه بمنتج نور دیده توقف
فرمودند و آن نوباوه چمن اقبال را در آن مولد داشته زیرکان
باعقل رهنمون صایب السیر براهین ماهیات آن عاقبت محمود گردانند اخشیند و بمیامن

معنوی و صوری این گوهر والای برج سعادت را سلطان سلیم نام
نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور حضرت
شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت گردون خشنودی ایشان
کامیاب باشند و به برکات انفاس قدسی شاهنشاهی به بهره صوری
معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند و بموجب
اشارت عالیه اخترشناسان حکمت گزین و دانایان صاحب تنجیم
خواص اسباب علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط و ارتباط داده زایچه
طالع همایون بموقف عرض مقدس رسانیدند چون در میان منجمان
یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع است
بهره ور روش زایچه سعادت استخراج را رقم زده کلک سخن آرا میسازد
اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر جهانیان گرم است و تعلق یابد
بفرمان مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود از سر نو استخراج
زایچه مذکوره نموده بموجب قوانین یونان و هندی احکام این زایچه
سعادت را سال بسال مرقوم سازد و تا دستور العمل زایچه نویسان
روزگار شود الحال بغرض رفت و واجب فطرت که خدمت حضرت
شاهنشاهی است اما اکثر اوقات خود مصروف ندارد چنانچه
دل میخواهد نمیتواند پرداخت که فرصت نیست که بتمام آن بپردازد

چون

چون زایچه که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است
اعتماد را شایسته تر بود او را بیشتر اعتبار نموده

زایچه

و در تهنیت این جشن ایدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ
یافتند یکی از دانشمندان تاریخ در شهریار لجه اکبر تاریخ این ولادت

میمنت این تمام یافت شخصی از متقدمان گوهری از برج شهنشاهی را
موافق این لایحه بهجت بخش اندیشید و فرزندی گوهر درج اکبرشاهی را
مطابق این عطیه دولت بخش گردانید و خواجه حسین مروی قصیده
بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ
جلوس شاهنشاهی است و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج
سعادت با وجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نقش ثانی از جودت
نبود بیتی چند از آن نوشته آمد ~~~ الحمد از بخت و جلال شهریار
گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار ~~ طایر بر از آشیان جاه و جود آمد فرود
اوج عز و ناز گردید از غلی ~~ کلبنی از نکوئی نمود ~~ ز چمن ~~ لاله رنگین
نکو از میان لاله زار ~~ شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد ~~ باز دنیا
زنده شد کز مهر ایام بهار ~~ زان هلال برج قدر و جود و جاه اندر بن
آن نهال رز و بجان شاه امیدوار ~~ شاه اقلیم و فا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار ~~ عادل کامل محمد اکبر صاحب قران
بادشاه نامدار و کامجوی و کامکار ~~ کامران با پایه قابل اعدل شاهان بهر عالی
اعلی عاقل بیدار روزگار ~~ سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین ~~ بادشاه
دین پناه آن عادل عالم مدار ~~ طمحات برین آسمان جاه و جلال و آن خود سوز
موکب مروا ساماک آمد منزه دار ~~ نیر برج عز و جود گوهر دریای جود

از هوای

از هوای اوج دلها شاه باز و جان شکار ~~ بادشاها ملک محمود بخشی اورا
هدیه از کان گرامی باز جوی و گوش شاه آن کیش تاریخ هدیه زیب به اکبر وار دیار
هر که زو راز گوهر جزی که دارد گوهر یار ~~ مصرع اول زوی سال جلوس بادشاه
از دوم مولود نور دیده عالم مدار ~~ تا بود باقی حساب قرنها ماه و سال
دوران حساب از سال و ماه و روز دوران علمدار ~~ شاه ما پاینده با دو باقی شهزاده
روزهای بیحساب سالهای بیشمار ~~ و از سوانح بهجت افزا توجه فرمودن
حضرت شاهنشاهی به شکار جیته است گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف
و مشارب متنوع اگرچه بظاهر به ترقیه بر آیه خاطر اقدس نمودنی باشند
لکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند هم عیار جوهر مردم
گرفته میشود و هم ضابطه ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را
وسیله چندین نشانهای ساخته لعبها و شغل حقیقی انشغال میداشتند ازان
انکار جیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد و بجهت جید کردن آهوان و بهایت
ترتیب یافته روش چنان بود که چون آهو اتفاق دیدن جیته در او و به باغ رسید
در ساعت بر گلکون باد و سرعت سوار شده بان منزل میرسیدند
و بایین مناسب جیته را از آن منزلگه بر آورده بماهر آن آهو
میسپردند و در منزلها با بساطی خبر رسانیدند او در به که جد و جهد والبار
است جیته را برد و دست دران آهو و هر دو جدا از دو غزه اندر حامه الیه

خانوه گذشته نزدیک کوه مضرب خیام اقبال گشت و ازانجا بمنزل
کرد همه نزول رایات دولت شد و ازانجا به قصبه بساور در دو موکب
جلال ورود نمود و ازانجا به منزل توده فرود آمدند و ازانجا موضع کلاولی محط
اردوی معلی گشت و ازانجا کهار رنده اتفاق نزول افتاد و ازانجا بدسه ایم
و ازانجا از قصبه محل گیر شده نزدیک بهول محل مهبط رایات اجلال شد
ازانجا ساکن نیز معمور و خیام ظفر ارتسام شده نزدیک سیوه نزول دولت
شد و ازانجا موضع جهاک نزدیک متوا باد عساکر فیروزی مآثر معاش گزید
و ازانجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و ازانجا موضع لجیت مورد موکب
اقبال گشت و ازانجا به بقعه قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده از
گرد راه بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص بران سرزمین آسمان بنیان نهادند
استمداد همت فرمودند و بروز به چند در آن مقام کرامت شرایف و نیات
بعبادات و مبرات معمور داشته بتفحص تنقیح و انتباه منعزل بودند و
حاکمان زوایا بر مرقد اطهر را بصلات و ادرارات بهره مند ساخته بودند
و چون همواره در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود و جمعی که دعوی فرزندی
خواجه داشتند و عهده تولیت بایشان مفوض بود و در باب انبساط شیخ
حسین داشت تمام زرهای نذر را متصرف میگشتند میان او و مجاوران نیز
مقام منافسه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت

روضه و اوقات بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و
این گفت و شنید بدرازی در میان بود اعلحضرت خاطر اشرف را
بر تحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گذاشته ثقات و
عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض
اشرف رسانند بعد از سیر و تفحص بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی
اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری
که از اکابر سادات هندوستان بود و آشنایی و عقیدت ممتاز بود
تفویض نمودند و در تنسیق مناظم بقعه متبرکه و ترویج مراسم
آینده و رونده اهتمام فرمودند و بالجمله بعد از فراغ از مثوبات
نذور قدم بخدمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف
مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه بصوب
آن دار الملک معطوف گردانیدند و در بیستم ماه الهی موافق
رمضان این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید
و چند روز در آن خطه دلکش بزیارت اولیا و داد دهش تحمل
فرموده مسرت پیرای خاطر خویش و دیگران شدند آغاز سال
یازدهم الهی از جلوس مقدس شهنشاهی یعنی
سال خورداد از دور دوم

زرهی انعام فیض

اوقات ام که موکب مقدس شهنشاهی در عرصه جنت آسا استفاضه انوار عیش
و عشرت ساره فیوض بستی وی می‌نمودند بهار جان‌پرور در رسیده نور
فیض گستر برده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک
در دمید قوت نامیه نورسیدگان عالم نباتات را بجائی نخل برآورد دم
صبحگاه چون دم روشن ضمیران هدایت اثر طراوت بخش دلها گردید ابر بهاری
چون سینه دریا دلان والا گوهر به ترشح فیض قلوب بحار ساحت خاکها
فرو نشاند کدام مرغ که گل نشگفت و چه مرغ ناله نکرد گاه چاک بخشم دیده
نظر بکوشش اند اسپرنت و مرغم که دو نظاره گل خمیر بهوش گشته
خمیر بهوش اند معاشران چمن را چه جای سخن ام است که با هزار زبان
وقت درخروش اند و با نوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت
و بیست دقیقه از روز دوشنبه سیوم شوال هفتصد و هفتاد و سلطانی
جهان آرا پرتو ورطات السلطنه برجیس بحمل انداخت و سال پانزدهم
الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی که سال خورداد است از دور دولت
و اقبال را از روزبازار دیگر بتازگی نمود ارکنت دوی عنفوان بهار تحفه
تقدیم حق گذاری و اداب سپاسداری به تفرج و نظاره منازل
مبانی که در سوالف از منه اساس نهاده فرمان روایان جرامنش

توجه

توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان ان اطلال در
افشانی کردند و از انجا بزیارت مرقد معطر حضرت شاهنشاهی جنت
آشیانی که قبله گاه ارواح و اشباح پاکان است عنان توجه تافته
استفاضه انوار ملک و ملکوت نمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دار الخلافه
اگره نموده از دریا چون عبور دولت فرمودند و ساحت قصبات
از روی احبای لانکه موکب مسیح شد و چندین مرتبه دوران راه نشاط
در مقامات شکار راهو فرمودند و بهاران شوق درایت قطع منازل
میشد تا آنکه روز یکشنبه و بیست و سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق روز
شنبه بیست و ششم ذی قعده دار الخلافه اگره مورد سریر اقبال گشت و
شهر سلطان دولت طرب عشرت گستر شدند و در مفتح این سال فرخنده
آثار شیخی عثمان که از اعاظم امرای شرایف قرب اختصاص ذات سامیه
دولت انگلیسیه واعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و بابن طریق طلب کارهی
بزرگ شده پایه اعتبار خود را افزود چون امنیت ولب معه اجلال رسید
ارانی که بنده نوازی و کامبخشی سجیه عادیه شاهنشاهی است قبول مسئول
فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال ساختند و او سجدات
اخلاص به تقدیم رسانیده در اداب انجمن آرایی نهایت اهتمام نموده از
فرط عقیده و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد انحضرت یکشبانروز

دران مجلس بهار آیین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستانی بودند
و به بخشش و نوازش پرداختند ولادت سعادت افزای واسطه
عقد دولت دُرّ ابلج سلک اقبال شاهزاده مراد بخش از آنجا که
آبای علویه و امهات سفلی در کارگاه حضرت شاهنشاهی اند در هر بهاری گلی
تازه از چمن اقبال میشکفد و در هر دوری اختری سعادت گستر از افق خلافت
طلوع میکند چون شهنشاه مغفرت پناه ابو الآبای دولت و اقبال است خواهش
فرزندان رغبت میفرمودند ایزد بیچون در این عطیه را که نوزده را خاصیت
به ظهور آوردن گرفت و تواتر این نعمت روز افزون که اعظم عطیات
الهیست برای باطن اقدس و تازه بتازه اعتضادی به وجود سلطنت خانی
که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس ارتفاع نمود و در حفظ
رکن عالم و تشیید کون از شعب انجمن تا قیام کار ایزد بیچون شاهنشاه ممالک
بخشیار را بالجمیع سعادات صنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی
از افراد کمل سلاطین را در خلاص اطوار و اوضاع از غرر و حقایق دین
و دین مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبه مشارکت و مدت بهشت
از آن جمله درین سال فرخ بعد از گذشتن پنجاه و دو پلی از شب اسعاد
بیست و هفتم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم هزار و سی و دو
هلالیه مطابق بیست و نهم خورداد ماه سال چهار صد و نود و دو جلالی ملکی

مصادق

مصادق هفدهم آبان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی
مرابط هشتم حزیران سال یکهزار و نهصد و سی دو رومی
بطالع جدی بطرز علمای یونان و قوس بطور دانایان هند اختر
فرخنده اختر نور گستر که انوار بخت بلند از لوح جبین او هویدا
بود در منازل اقبال ورود که جوار گرامی ولایت انتما شیخ سلیم
در فتحپور بود شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت
و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شهزاده بلند اقبال شاه مراد
بر صحیفه دولت مثبت شد و نشاء طلوع این کوکب اقبال خرمیها
عالی که در آیینه خیال روزگار صورتش انطباع نیابد ترتیب یافت و
بساط نشاط عالم حصار عام در دراز ساختند و نقد مراد دامن ایام گران بار
ساختند مصرع ازین عشرت که دوران از سر شد طرب را روز بازار دگر
شد بهار آمد بعشرت بای کوبان زباد صبحگاهی هیجای روزبان بیغ
آسمان از سرور پر نور جهان از دو سکه نور علی نور صبا پیغمبر رنگ و بیت
که از جیب سمن ششم نشاط خاست بهار شادمانی ابر ریافت
که آب از چشمه سار زر بیافت امانی هفت دریا آب میخورد که قفل
گنج گوهرنایب میخورد ز عطرافشان که هوش از دست میشد طرب مجنون
عشرت مست میشد سخن از مهمان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود

مسعود نظمها به سلک گفته مورد صلات گشتند و از آنچه سعادت
ارتسام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی زایچه بندیها میکردند

بالجمله عزیمت

و بجهة تقدیم لوازم تهنیت و انتظام مهمات ممالک شرقیه در این
ایام منعم خان خانخانان از جونپور بطریق ایلغار بدولت آستانبوس
دریافت **نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال** و ملوازم
عبودیت بر آمد چون درین اوقات ایام بهار نکهت بود و روایح ریاحین
و دیگر بهاران روزگار تجدید بود و دلهای بساتین از وان
شکوفه و نجه گلبن نواز سراستان سلطنت شکفت و سرو چمن تازه از
بهارستان خلافت بر دمید بجهة انجام مراسم شکرگذاری این عطیه
عظمی زیارت روضه مقدسه حضرت خواجه معین الدین قدس سره بعزیمت
ضمیر مقدس شاهنشاهی شد روز آبان از ماه مبدا الهی موافق شنبه بیست و دوم
ربیع الثانی با عزم و ربانیت این کرامت نهضت موکب معلی رونق بخش بود و
موضع مندا کر مخیم اقبال شد منعم خان خانخانان برای انتظام و بار شرقیه
رخصت یافت و خود بتوجه از آن منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصا
عشرت شکار بوده منزل بمنزل بآداب و مراعات التقدم شوق طی میفرمودند
چون عرصه اجمیر از سطوت چتر اقبال شاهنشاهی بهم نور شد روز پنجشنبه آداب
زیارت و تقدیم رسانیده مستمکنان آن حوالی و معتکفان آن بقعه را
بجلایل انعام و انعام توانگر ساختند و صلای افضال احسان عام شد
که هیچ فردی از این بساط احسان محروم نماند و در همین ایام سعادت انتظام

بالنفس بطبایع و امرجه ورود و فیوض علویه بارواح و اشباح تازه بتازه
رو بازد و مزاج زمانه شگفتن گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرایید سحاب
افضال چون دیده مشتاقان بباریدن آمد نسایم احسان بوزیدن آغاز
نوشیدن گرفت سبزه بساط ضمیر الفت گسترد و موجی باطلیسان رنگین جلوه
نموده غنچه‌های زمردین رنگ گلها بلب دین فام بیرون داد و تند سحاب بر
جهانیان رسید : سبزه را با تکرار رسید : سبزه را بیت کاوس نمره :
لادیما افسر و اراب نمود : گلک باغ آتش گوگرد فروخت : آب الغر بره جو
نسیمات رسید : بعد سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه
چهاردهم شوال نهصد و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نور افزای
زمین و زمان نیر نومی ذات به برج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت
گزین شاهنشاهی طراوت بخشید و چون فلک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطر
آگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس بمیمنت سال بیستم از
دور دولت شده و را و آباد این سال بهجت افزا طاهر بین مخیم سرادق
اقبال گشت و خدیو خدا پرست باین بزرگان بروضه قدسیه شیخ فرید
قدس سره ورود سعادت فرموده استمداد همت نمود و نذر و منصوبه
آن مهابار نقل باره و ساکنان آن حوالی فنون افضال و احسان
بتقدیم آمد و چند روز برای اقتضای صوری و معنوی کوشش صلاحیت

ظاهری و

ظاهری و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش متعدد اسباب بود ندا از آنجا
که در شوال موجب انبساط خاطر مقدس شده بدیدن شکار ماهی رغبت گشت
ماهیگیران انجمن دوار نیز دستی بر آن زده شدند و بدست دیگر گرفتند
و از این سیهیها ترتیب داده بود ندا که آن انبساط بهانه بوده از آن بر آمده
و از سوانح رخصت گرفتن محب علیخان میرحقیقه شیخ تبارک است سعی نا
بیگم و شرح این پرسم اجمال آنست که بیشتر از این عفت قباب ناهید بیگم
که در حباله عقد محب علیخان بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی
بیگم بتته رفت پیشتر از وصول او میرزا عیسی ترخان رخت هستی بسته بود و محمد باقی
بیگ را و انتظام ده آن دیار از غفلت فطرت که قدر شناسی از نتایج او
تند بود بیگم را مغتنم ندانسته بلکه بحاجی بیگم سلوک ملایم کرده بیگم از رنجیده شده
بدگوهران آن دیار که عمدهایشان جان بابا و مسکین ترخان باشند باتفاق
بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند و از این آگاهی یافته در استیصال ایشان
کوشید جان بابا و حاجی بیگم محبوس شدند تا در گذشت و ناهید بیگم هرالاور
ندر جرار الکا برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود بکری سنجهای ملکه
آورد و گفت اگر محب علیخان و میرخان لشکر از بار آید کس با سخن دوید
آید من همراه میشوم و تته بخوا او لیایت داوی میشود بیگم سخنان او را
دفع الوقت دانسته بدرگاه والا آمد و التماس رخصت این
نام برنا نمود و چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه تته شدند ناهید بیگم

میرزا کوکه نخست و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این منظوران درگاه خسروانه
در تأسیس مبانی محبت و ترصیص آن توجه بکار نداشته باز شتر خرام دور بین
فرستاده را انوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستانی
برسم ارمغان همراه کرده اند و از سوانح از نظر افتادن مظفر خان است
با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی بمقتضا باشیمه کرمیه برده تا بکارها برجهان
آرای خویش فرو می بندد درین ایام بساط جور بر بازیچه را نقش حسن معنوی گردانیده
معرکه نشاط اکرم ساخته بوده اند و این ها رخاص درین بازی که صد حکمت در ضمن
آن مندرج است انتظام فرموده جمیع از ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای بنگار
حاضر میداشتند و جشنهای طاری و بزمهای دلکش ترتیب یافت اگرچه لعل از بازار
بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد و خود بود و انش در لباس لعب و
هزل کار جد کرده شناسایی جوهر طبقات مردم میکنند و هو زبه مظفر خان از
بدسیتی و نیا و تنگ حوصلگی درین معرکه بازی که معیار حوصلها بود و از بسیاری پای
دادن ... دوام حضور مصدر حرکات ... باینه شدا لحضرت او را از پایه
اعتبار انداخته رخصت ... نموده تا در حجاز ... اعتبار ... غربت حال
یافته او باصلاح آید هشت موکب جهان نورد
... گیتی خدیو خدا پرست پیوسته انتظام
... بر را ... ملک ... غبار الود اغراض بشری ... خود را
در ... جهانیان مید اند و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن

بر الهی کاری

دربراگنده کیها با روزگار توجه والا می گمارند و در تسخیر بلدان و تنقیح
ممالک اندیشه نخستین غور در سنجی غمخوار یکسیتم رسیده باب روزگار میفرماید
بنداور هر ناحیتی که فرمان روایان اکنده و بهنیارد و رعیت پرور همت
گماشته اند با وجود حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی بندد و هر چند بر منگا
خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است هویداست که هر گاه مقدار وسعت ملک
افزاید برانچه کثرت جهان روی و وحدت فهرمان یکی از دوا الانزاد ان
و او کرد وارد و عبادت گریه و درین فن بمنصه اعلان شتابد لکن وجه همت
حقیقت اساس چون تیمار حال عموم برایا و شمول خصوص خلایق است که
ودایع بدایع ایزدی اند باین عبادت توجه نمی فرمایند ماجرای ایزدی چون در
افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است مرتبه بمرتبه ولایات را از
فرمان روایان عدالت دوست خالی میگذارند تا شهریار حقیقت نژاد بان
صوب توجه پادشاهانه گمارد و آنجه و رابفروغ معدلت خویش روشنی بخشد
تا هم تشدید گمان یا و تجارت در ظلال عاطفت در آیند و مهم وحدت تهی
که توام وحدت الهی است دل خواه صورت بندد و هم در ظاهر معنای
که عالم ازان برپا شد شمع اخلاص افروخته گردد و چه در استعدادات طبقه
انام تفاوت عظیم دست بها ... قدرت ایزدی ... جلاله طایفه از دیدن
فروغ خردمندی و طراز نشست نخاست از بخشش و بخشایش باغماض نظر

از ذلات مردم و اگاه ولی نعمت بزرگ خود بوجهان برده او را بگیاه در کار
الپ میفرستادند و خدمات و اعانات ایزدی بشمرده در عقیدت و اخلاص
می افزایند و گروهی را که نظر برین کردار ناپسندیده افتاد از افزونی سطوت صولت و
افزایش ملک طاهر بن بزرگی منسوب او گردیده بلکه در انداختن اوقات در گردن جان
انداخته خود را از زمره مخلصان جانسپار میگردانیدند و الهذا درین هنگام که
ملک گجرات از غبار رکس طینتان شورانگیز تاریک شده کوردلان فتنه اندوز
و درکوه نشینی و ناکامی فروشدند همت جهانگشای شاهنشاهی به تسخیر ملک گجرات
و اصلاح ترابت آنجا مصمم شد که ستم زدگان عموم رعایا اند بار دیگر بکمال رسید
بوده از انبار که سلطان محمود از بی پروایی و دشمنان چیره دستان زنگان مدار
را بدوستی برگرفت و از برودن بی ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان خداوند
منعم میدانند رخت هستی بر بست چنانچه مجملی از ان در احوال صوبه گجرات نگاشته
قلم تحقیق شده است امرای آنجا بخصوص سید مبارک بخاری و اعتماد خان
عماد الملک در خود کامی شدند و برای آنکه معنی حکومت ایشان باشد یکی از
فرزندان سلطان احمد پیدا کرده باسم مظفر بر او اطلاق کردند چون او به سن
رشد رسید از هم گذرانیدند و نتو نام پسری که بیچو هر را که از ارازل زادهای
دیار بود و پرورش یافته بود به سلطان محمود شهرت داده و خطبه مظفرشاهی
بنام او بستند و در لوازم فرمانروایی نکوهش طبیعت اهتمام نمودند احمداباد که دار الملک

گجرات

گجرات است و کنبایت و سیاره از ولایت بتصرف اعتماد خان
در آمد و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت و سورت
و بهروچ و برودہ و چانپانیر به چنگیز خان پسر عماد الملک متعلق شد و ولد و
دولقه و بعضی ازان به سید حامد مبارک بخاری پسر سید مبارک سید
گرد و ولایت سورت باین خان غوری مقرر گشت و اعتماد خان بکرز
ان مشغله خود سالی را بیش خود داشته روز به سیمکذرانید و ان ملک
استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران بی گهر منازعه
کردند و در میولا که چنگیز خان در گذشت با غوای شیر خان فولادی تعرض به
احمداباد و کرخته به پتن آمد و شیر خان فولادی با جمیع از اوباش بکرفتن
احمداباد لشکر کشید و اعتماد خان در احمداباد متحصن شده بمیرزایان التجا
اورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت و
خاطر مقدس شاهنشاهی به تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام
اسباب این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و منوچهر
بیرم و جمعی کثیر را به پنجاب فرستادند که بحکم حسین قلیخان بوده اوامر
کار باشند و میرزا حکیم میرزا با غوای کوته اندیشان موکب مقدس دور
دانسته از اندیشه شورش جوهر دماغ خود را فاسد گردانیده متوجه پنجاب
با سم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که تا کوت را مستخلص ساخته

متوجه شدند و دران عالیمقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که در زبان
عوام از اولاد امام زین العابدین است پرداخته تبرک جستند و تحقیق
آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوریست هنگامی که فتح هندوستان
کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و از انجا نقد حیات سپرد
و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان
شد حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس میگذرد
نظر بر شهرت آن نداخته استمداد همت فرمودند و روز دی از امرداد ماه ۱۵ الهی
موافق سه شنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را بالشکری از امرا چون
اشرف خان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و قلیج خان
و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان
و قتلق قدم خان و محمد قلیخان توقبائی و خرم خان و جگنث نورنگخان
و بیک محمد خان و محمد تقی خان و داماد خان کلان و مهر علیخان سلدوز
و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان برسم منقلای بصوب
گجرات رخصت فرمودند و روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق
دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی بخود بدولت و اقبال از خطه فیض اساس
اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار دست بهم دهد و هم امرای پیش کار
طلبی جوهر خویش را بیشتر ظاهر کنند و هم گجرات بزودترین اوقات در حیطه

ظاهر

تصرف اولیای دولت در آید و بهترین وجهی تدارک ستم رسیدهای آن
اندیار صورت بندد و مواکب نصرت لوا چون در دیه منزلی ناگور رسیده بود
که نوید ولادت فرزند والا گهر رسید و مژده دولت سعادت افزا
گلدسته بهار اقبال شاهزاده سلطان دانیال و نوید فتح و فیروزی رساند بر ضمایر
دقیقه سنجان صنوالبطن مرو اجرام و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام
مخفی نیست که ماطلان سلسله علوی و سفلوی چون گیتی خدیو را باقبال روز افزون
و دولت ابد پیوند اختصاص بخشید کامیاب مطالب صوری و معنوی
سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانید هر صبح تازه گلی همیشه بهار از
حدایق امید او شکفته و هر شام نتیجه اطرب عالم افروز از مشارق آرزوی
او سطوع ساخته از انجا که تا مدتی دراز دربار شاهنشاهی افزون از اندازه
در یافت نشر برای از تو تمای جمیع مکارم معالی را که در مکامن مشیت ازلی
است فراهم آورده و رکن اقبال قدسی اعتصام او نهاده است و خواسته
چندین عطایات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته خواستها را که بجا
آن که بر روی ناشستنی جلباب توقف کرده بود اجرای باطن اقدس طالب فرزندان
رضا مند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی امتناع و دولت
بی انقطاع گدائی و منال بشارت آن زانست بموجب دلخواه مکرمت فرموده مرتبه
مرتبه گوهر بهابها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه میکنند در آن هنگام که موکب

معه از اجمیر نهضت میفرمود که از بزرگیان سرادق عصمت را زمان دولت
ولادت و وقت آنکه فر صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت مزاج
ان علوت سرشت برنمی تافت بیمن و تبرک چهره خانه اشرف منتسبان روضه
روضه منیفه و اخر معتکفان بقعه قدسیه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه
حال او میتافت خانه ساخته در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی
موضع بهلود از مضافات رنتهبور که در انکور نزول اجلال فرموده بود که خبر اسعد
خجسته مقدم از اجمیر رسید نوید نصرت بخش مسرة افزای اورد که بعد از
گذشتن جهات یک پاس از شب اسمان مبیت و نهم شهریور ماه الهی موافق شب
چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سیوم بحساب امرا و سلاطین
حمات محاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در حظ
فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بیست و شش درجه
داور جهان آفرین جهان آرای حضرت شاهنشاهی را فرزند بلند اختر کرامت
فرموده و بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاده گیهان خدیو از استماع
این نوید سرور بخش صبح پر نور از جبین سای سجده شکر فرموده لب بسپاس و
ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور این امر را مبشر فتوحات بی اندازه
دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرت شدند خلایق بصلای عام
نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال و درر امن آمال عالمی ریختند شکفته گلی

جان پرور درین باغ ● که بویش صد گلستان زا کند داغ ● ازین خسرو دین گاه زاده ●
بر خاست ● ز بهشت اختر مبارک اساس برخاست ● خدیو از سر طرب را بال و پر داده ●
صلای می بهفت اقلیم در داد ● نشاط و بخت از تار ترانه ● نوا سنجید در مغز زمانه ●
کرم گردیده و الا نظر زد است ● تمنا راحت ان همین برداشت ● مولد گرامی را
که خانه شیخ دانیال بود منظور داشته و استمداد از تائید حضرت دانیال
اکبر در نظر مقدس آورده نام ان نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال
بر لوحه دانش نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامها به دل بستند در رشته
نظم کشیدند و تاریخها بناده بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات
گشتند حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان
قدس یکماهه شود مهد دولتش بقصبه انبیر برده به حضانت صیانت
سعادت منش رانی کوچ راجه بهارامل سپارند امید که این سرو بن خلافت
تا امتداد ادوار در ظلال تربیت عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابد
پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقه راه من حیران انجمن آشفته گشته
در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم من بیغرار
صورت زایچه سعادت ارتسام این مولود مسعود را بحساب یونانی و هند
درین دیباچه اقبال نگاشته خامه تحقیق کرده استخراج احکام آن را بر زبده اوراق
و دقایق اخترشناسی میگذارد

قصه ناکور مغرب چهارم مینا گشت — المنة لله هفتم اردی بهشت
سال الهی چهلم مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار شکر نگار رباعی
قرنی از دو ورق اید با اختصام و برخی نیز نامه ز با اقبال شنشه ساله گنور خدا
شمیع شنستان وی شاه زخرگاه باد شاهی زمانه اکبر شاه کز رخش روز بخت روشن باد
وز بهار بینش زمانه گلشن باد به نیرو با اندیشه سخن سنج و دلگی نو با خامه اسمانی
خرام حسن انجام پذیرفت لب زمان روایان والا شکوه به طفیل این کلمات جانفزا
یاد اورده بستانچه ز استان سرا به شاداب گردانیده اسوده گان شاد و جواب
نیستی را زنده کانی جاوید چهره نشاط افروخت صد شکر که این نگارخانه
بکروت لکی رجاودانه ازانکه سری به نکته وانداخت داند که چه رنج شش معاینیست
اگر لکی ر بینش شوریده بخویشتن افتاده خوراشایان انیکار نیدرکت آمد انفتی
وگفتار روا نباید برنهاد از سرانجام شغل شکرف دل برگرفتی چو طبیعی بیداری
جوانی دان مروت زی نامه خسروان و دان کرمانه ز خوردن نهی
ازان به که نامساز خوردن نهی لکن فرمان شاهنشاهی و نیرنگ والا اخلاص
نظر فطرت را برمناظر اقبال گشودند و به چهره دستی مرا المی برگرفتند اغاز
نماز بی زبان خون گرفت زبان پارسی گفتر سرا اید که گلگشت بهار معنوی
وتی شایسته بستان حکمت نظری و علمی از همه برداخته دل گردانید حاصه
ازشنودن و بواف نهایی کهن برکنار ره بسته و نقد حال به بیهای فرسوده

بالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیه کبری روز اسفندارمذ بهمن
مهر ماه الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی به نهضت موکب شاهنشاهی شد و ظاهر

قصه ناکور

ندیدم دوست ؛ نه بیند مغز جانم را درین پوست ؛ اگر من جان مجنونم تن
اینست ؛ وگر یوسف شدم پیراهن اینست ؛ ستایش بلیغ نگارش را انجمن آراسته
شد و آفرین و نفرین را در روزنامهٔ دیگر بعبارت آنکه رهزده پندار و غبار رهگذر
تقلید نموده‌اند و چشم منافق گشوده در حیرت فرو رفته سخن و لنبه بر در دل سخن پذیر
خاک بیزی نمودی و از گلشن روزگار دود از نهاد زمانه در دلها تکیه بر نسیم و فطرت را
نداد و یا دوست مردم فرو گرفته آنچه می‌بایست و کامی برافروختند و آفرینها نموده
فرقهٔ خوش منشی که گروانند و در ماندگان غبار زار طبیعت از نارسایی فطرت
و هم نشینی گروهی که نقد خویش بکف دکان و کارخانهٔ مالوف و از رها اند سر رشتهٔ شورش
بر دل نشستند و کالای نامسانان ناتوانی بین شکنجهٔ حسد در دو رنجان کنایه و دل
گرانی نشستند و زبان طعن گشوده غبار را بآب ساده دلها گشتند ؛ مصرع ؛ من خاکرو
کهن تماشانی کام دوز بر نیم ناسپاسانی ؛ این گنج گهر چو برکن نده زانشان
کز بین نظرکن و ندیده و دیرا اما من نظر خرانه شبی بود چشم و دستیار التجا
باندرز کوی و راید و از روی مهربانی گفت چندین زحمت چه میری و سخن بر نکو
چرا نبی لکی ریخا از هزاران یکی بدید آید که این شگرف نامه در رشته برخواند و بیرنگ
تازه نمط الکتب پذیرد تا بیرونی حق شناسی از کامید وا شده اند و گلی وان ای
بلند تا کلی برده از روی بر دارد همان بهتر که این نوا بین لب طوطی نوروزه
زبان روزگار رسد اید و مایده افضال برای عموم مردم سراپایم و بهار این

نگارستانی

نگارستانی نقش بیداسود از آن مهر گزینی چو نسیم از طرب زده فرخی دوات
اومرا یا سنخ اوردوی بنج حقیقت برگشاده ام راتبه خواران خوام را ارزد
فراوانست تقدیسی نزال برای یکی نه وقت آماده میکرده مرا به هنگام بیکار
کالای آسمانی از معنی نی یکتایی ملک الکتبی از اینسش می باید گرد تا گروه تمام
چون ؛ مصرع ؛ علیوار زا باکیوان زحل دارد ؛ بانیک و بد خورد این نگارش ؛ گذارد
حکمت نیز پتان ز بیده در نیز با ورمی افتند و عزیمت راستی گشتن مندی
بخشد مردم زاد و چهار دکون ملکه در و نخست آن غنا و گزین ظلمت امو دکه واکو
را منحیه شنوایی نکرده اند و از دریچهٔ گوش بصفو نگذرد دل نبرد و اگر را
یابد برای آن نگردد و اگر ببندد بر و فکر و کرد نیا مزد و دیم آن تیره بخت
تیره سرشت بدگوهر که بیداد نفع خود را و آنابه الکاره و در رنجوری و شوائ
در وانشرت تند رسنی نماید سیوم آن روشنی جویی سعادت منش که از دیو
ناتوان بینی و سیه حالی دانی و ارسته بدرجه پایهٔ تنومندی دارد لکن از وازه
نخست و نجبای کار اخرا و رک معانی بلند نتوانند برد کی این شبستان خرد و
کم نزر و بی نماید چهارم آن فرخنده مرد فرخنده طالع که بانزخیر شناسایی فطرت
بالا دست و همت عالی دارد و نیز رفاهی در یافت بلند بینش بهره ور دو دا
روزگار بان نیست کس خرمو شبی نگزیند و در بیج کوبای خریدن جوهر حقیقت
برده ملک بیدتا چراغ دانش افروخته کرده و فروغ الکتبی همگنان فراگیر بود

مناخقانه نشست بت علیوب نقاب چهره افروخت و توانا بستردن
برخی بدرست افتاد و در رستخیز دشمنی و دوستی دادی برخاست و اختلاف گرده
گرده مردم دل را از شغل شکرف باز نتوانست داشت و درد رزمگاه باطن
گرد فتنه برنتوانست انگیخت چندی در محفل های بوقلمون کشور خدای نیک مردانه
گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد و تشخیص لاطایل را روز بازار شد از ناشناسایی
مراتب حکمت و تنبه بسی علوم صنایع سخن سرایان روزگار را که بیزدوم دست و حرف
زبانی و بر پایه بلند الهی جای داشتند کار دشوار گشت گاه بی موشی زبان ز
جنبش ابرو و گردش چشم چیده می اندوختند و گاه بر تمیمه گویی هرزه در ای بانسخ
می آراستند از نیرو تاییدات آسمانی چنان کار بند شد که آن طلسم
در هم شکستن ناگزیر از آن دست باز داشته بیا نه گذاری پیش آمدند معقولات
را مخالف شمرده برخی ساده ترکان او را راه زدند و از باور بدان ناشناس
به نجره به چهره دستی سر بر آوردند بدستیاری روشن ستاره گشاده بینش
از آن پایه والا فروتر شده در سرای منقول و تقلید سخن ذلکه سرای اند
و به بینش آن گروه در فراز داد این بر نشان و اند و خطاب ناسره ناخن زدن گرفت
گفتی کوی بدینت و ملت دراز شد باز پرسش آشتی های آمال من معتقدات
بنداشته بلکین توزی بنشستند چندین بر بن تلبیس شهرت بدنغی می کردند بلکن
آشنایان و دیرین دوستان دامن اختلاط بر چیدند و در شهرستان خود گرد
امو و غربت گشت گاه از بن خلوت و گثرت ترانه نشاط بر کشیده دنیه چه بیچ

ازن

دانش و رنیایش ایزد دینی اندوزی و گاه از کوتهی امکان و تنگی حوصله با خود میگفتا
که این چه بوالعجبی است با جهان بساط نیک اندیشی و نیز کسانی گسترده دارد و با خود
نقش حریفانه نقش نشسته در می اندازد و عالمیان و در کمین دشمنی جز آنکه اندازنده
آسمانی و روشن ستاره که با شکرفی روزگار و بار و آیه حق نیز چه بیچ سر شهاب آشنا
به نیکان و پایه سرای دو رو نزدیک او بر نشی بدکوهران کوتاه بین تفرقه در حقیقت
ضمیر بیند اینچه از بازار کساد بی حقیقت تازه شد و چهره نشاط افروخت
همدم چو مرا در شکنند کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن چون سپهر گردان بر
بگذشت همه رنگ بی دولت کشودند و چهره اعتبار را افروختند بلکه بدانها از بندگان
و بینی ستیزه حسد را به بغض دینی فروخته باندیشه تباه فرو رفتند و از تنگ
و ناتوان بینیه به نیکی را ایزد توانا بر خاست که آن جا دیده اند خندند این دو
بد نام کهن عهد خویشتن می شکنندم همه چون عهد خویشتن من صنعت چون مه
گرد زن شدم نه کلم از شکنم افزون شوم از آنجا که غربت درست بود و عهد
با بدار رسیده اند و ژاژ نا فرجام زبان زده چهار سوی صورت منع گشتند و در حقیقت
حال الهی بدبرفته در خوی شر مند گرفته شدند آن روز که ناشناسایی نشیب فراز
عالم صحبت انبساطیه میخواهد راه نفرت می سپرد هنوز اکنون آن گروه غنود
بدخوی چراک آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند و اکنون در بار آستانه ای در بن
و حسنت نیر سعادت بدرخشید و از دم گیرای کیهان خدیو به نزهتگاه صلح کل در آمد
نفس شورپده و صفوة جای آرامش نشیمن ساخت و بدین ترانه حقیقت دامن